

دروس خارج فقه

سال ۹۰-۸۹

حضرت آیت الله سید کاظم مصطفوی نیا

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۰- ۸۹

نویسنده:

سیدکاظم مصطفوی نیا

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---------- ۵

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۰- ۸۹ ---------- ۸

مشخصات کتاب ---------- ۸

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۱ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۱ ---------- ۸

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۳ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۳ ---------- ۱۵

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۴ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۴ ---------- ۲۴

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۷ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۷ ---------- ۳۱

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۸ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۸ ---------- ۳۹

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۹ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۹ ---------- ۴۵

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۱۰ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۰ ---------- ۵۳

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۱ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۱ ---------- ۶۰

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۱۴ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۴ ---------- ۶۷

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۱۵ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۵ ---------- ۷۵

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۱۶ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۶ ---------- ۸۳

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۱۷ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۷ ---------- ۹۰

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۸ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۸ ---------- ۹۶

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۲۱ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۱ ---------- ۱۰۵

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۲۲ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۲ ---------- ۱۱۲

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۲۳ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۳ ---------- ۱۲۰

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۵ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۵ ---------- ۱۲۶

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۲۸ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۸ ---------- ۱۳۰

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۹ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۰۹ ---------- ۱۳۲

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۰ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۰ ---------- ۱۳۸

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۱۴ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۴ ---------- ۱۴۳

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۱۵ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۵ ---------- ۱۵۰
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۱۶ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۶ ---------- ۱۵۶
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۲۰ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۰ ---------- ۱۶۳
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۲۱ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۱ ---------- ۱۷۰
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۲۲ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۲ ---------- ۱۷۷
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۲۳ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۳ ---------- ۱۸۴
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۴ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۴ ---------- ۱۹۰
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۲۷ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۷ ---------- ۱۹۶
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۳۱ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۳۱ ---------- ۲۰۲
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۳ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۳ ---------- ۲۱۰
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۴ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۴ ---------- ۲۱۶
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۵ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۵ ---------- ۲۲۳
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۶ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۶ ---------- ۲۲۸
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۷ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۷ ---------- ۲۳۴
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۱۰ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۰ ---------- ۲۴۰
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۱ ---------- ۲۴۷
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۲ ---------- ۲۵۳
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۱۳ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۳ ---------- ۲۵۹
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۴ ---------- ۲۶۲
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۱۸ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۸ ---------- ۲۶۹
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۹ ---------- ۲۷۴
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۰ ---------- ۲۷۸
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۱ ---------- ۲۸۴
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - شنبه ۲۴ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۴ ---------- ۲۹۳
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - یکشنبه ۲۵ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۵ ---------- ۲۹۷
متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی - دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۶ ---------- ۳۰۲

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۷ ---------- ۳۱۰

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۱ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۱ ---------- ۳۱۵

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۲ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۲ ---------- ۳۲۲

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۳ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۳ ---------- ۳۲۷

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۴ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۴ ---------- ۳۳۲

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۷ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۷ ---------- ۳۳۹

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۸ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۸ ---------- ۳۴۴

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۹ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۹ ---------- ۳۵۱

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۱۰ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۱۰ ---------- ۳۵۹

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۱ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۱۱ ---------- ۳۶۵

درباره مرکز ---------- ۳۷۳

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۰- ۸۹

مشخصات کتاب

سرشناسه:مصطفوی نیا، سیدکاظم،۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۰- ۸۹ /سیدکاظم مصطفوی نیا.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۱ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

عیـد ولادت اقا رسول الله الاعظم (صـلی الله علیه و اله) و امام صادق (علیه السـلام) را به شـما عزیزان تبریک می گوییم ان شاء الله از این اعیاد خداوند برکاتش را شامل حال ما کند که در فراگیری علوم ال البیت توفیق بیشتری داشته باشیم

در ادامه بحث از جواز بیع ابوال حیوانات ماکول اللحم

درباره جواز بیع ابوال و ارواث حیوانات ماکول اللحم بحث می کردیم و گفتیم اصل در معاملات چیست اصل صـحت یا اصل فساد است تا به انجا رسـیدیم که در معاملات هم اصاله الصحه جاری می شود و هم اصاله الفساد ما چگونه بین این دو تا اصل جمع کنیم در عبادات که فقط اصاله الصحه است اصاله الفساد مخصوص معاملات است و اصاله الصحه با عموم خودش شامل عبـادات هم می شود اینجا یک تعارضـی بوجود می ایـد یا جمع بین ضـدین یا متقابلین که تقابل صـحت و فساد تقابل عـدم و ملکه است معاملات هم اصـلی که جاری می شود هم اصاله الصحه است هم اصاله الفساد در این رابطه دو سه تا توجیه داشتیم که دو تـا را ظـاهرا گفتیم که اینجـا تضادی در کار نیست برای اینکه در تضاد وحـدت مورد شـرط است اینجا مورد دو تاست مورد اصاله الفساد در معاملات شک در رکن است و مورد اصاله الصحه شک در وصف زائد بر رکن شرحش داده شد

توجیهات دیگر فرق اعمال اصل صحت در معاملات و عبادات

و اما توجیه دوم درباره اصاله الصـحه و اصاله الفساد نسبت به معاملات این است که اصاله الصحه در معاملات وقتی جاری می

شود که شبهه شبهه مصداقیه نباشد و ماهیت محقق باشد شک در اشتراط شیی بکنیم مضافا بر تحقق ماهیت در این صورت اصاله الصحه جاری می شود مثالش را دیروز گفتیم امروز هم اشاره کنیم شما عقدی را می خوانید معامله مالی انجام می دهید مالی است ولی عموم مردم به ان مال نیاز ندارد یک دسته خاص از مردم نیاز به ان مال دارد مثل دارو مالیت که مقوم بر صحت معامله است شک می کنیم این مال مالی است که رغبت هم دارند ولی یک گروه خاص مثلا بیماران همه مردم نیاز به دارو ندارند شک در یک شرط زائدی است و اصاله الصحه جاری می شود اما اگر شک کردیم که شیی هست به عنوان یک کالای خارجی اما اصلا نمی دانیم مالیتی دارد یا ندارد شک در مصداق می شود شک در مقوم بر می گردد به شک در مصداق اگر شک در مصداق کردیم جایی برای اصاله الصحه نیست اصاله الفساد عدم ترتیب اثر است این توجیه دوم توجیه سوم اگر به ذهنتان سپرده باشید بنابرمبنای سید الاستاد (ره) فرق بین قاعده تجاوز و فراق چه بود گفتیم در قاعده تجاوز شک در اصل وجود است و شک در قاعده فراغ مربوط می شود به صحت و عدم صحت جزء موجود بر خلاف تعریفی که میرزا (ره) داشت که قاعده تجاوز در اثناء عمل مرکب است قاعده فراغ بعد از اتمام عمل مرکب است ما این را جایش بحث کردیم و انچه سید الاستاد (ره) می فرماید برداشت صحیحی است از نصوص ان را که انجا گفتیم استفاده می شود اینجا اگر در معاملات نسبت به جزئی شک کردیم در اصل وجودش جایی برای اصاله الصحه نیست چون معاملات قاعده تجاوز ندارد و اما اگر شک در صحت جزء موجود بکنیم جایی برای اصاله الصحه هست سه تا توجیه و سه تا راه حل برای حل وجود تقابل بین اصاله الصحه واصاله الفساد در معاملات ارائه شد و الحمد لله این بحث کاملا روشن شد

ص: ۱

سوال و جواب ان معاملات و عبادات بود گفتیم شروطی که در عبادات هست شروط شرعیه است در معاملات هم گفتیم عمدتا این اشتراطها عقلایه است

سوال و جواب سومی این است که باز هم اصاله الصحه با اصاله الفساد در معاملات تقابل و درگیری ندارند چون اصاله الفساد در موردی جاری می شود که شک در وجود جزء مشکوک کنیم که اصلا انجام دادیم یا ندادیم چون قاعده تجاوز دارد باید اصاله الفساد اصل عدم ترتیب اثر و اما اصاله الصحه در معاملات جزئی انجام داده شده قصد شده اما نمی دانیم این قصدش کامل بود یا کامل نبود اصاله الصحه این مطالب که گفته شد الان پس از که اصل در معاملات معلوم شد و نکته ای که تقابل در دید ابتدایی دیده می شد هم شرح و توجیه شد الان جای ان رسید که مسئله را شرح بدهیم

سه رکن در یک معامله (عقد -متعاقدین -عوضین)

درباره مسئله ای که ما بحث می کنیم جواز بیع ابوال و ارواث حیوانات ماکول اللحم باز هم یک مطلبی را توجه کنید و ان این است که در صحت معاملات بدانید که معامله سه تا رکن دارد بر خلافی که در و پایین می رود این اخرین و تحقیقاتی ترین رایی است تحقیق این است که معاملات سه تا رکن دارد یک عقد ۲. متقاعدین ۳. عوضین این سه تا رکن اصلی سه تا پایه ای است که بر اساس این سه تا پایه ماموره معاملات استوار می شود

مقومات هر یک از سه رکن معامله

و هر کدام از این رکن ها مقوماتی دارند مثلا درباره رکن سوم که عوضین بود یکی از مقوماتش مالیت است که الان به بحث نزدیک شدیم مالیت مقوم این رکن است عوضین اگر بلا مالیت باشد دیگر عوضین نیست مالیتی نیست سید الامام خمینی (ره) کتاب بیع جلد ۳ صفحه ۶ تا ۸ این مسئله را بحث می کند می فرماید که شیخ انصاری فرموده است که مالیت شرط است این اصطلاح درستی نیست شرط نیست مالیت مقوم است صدر من اهله وقع فی محله بسیار مطلب جالبی است که ما گفته بودیم نظر تحقیق این است در اصطلاح فقها هم کتابت و تسجیل شده است بنابراین پس از که گفتیم هر یکی از این سه تا رکن مقوماتی دارد الان این قانون یا این معیار اصلی را تطبیق کنیم به مسئله مورد بحث ابوال و اوراث حیوانات ماکول اللحم

بیع ارواث ماکول اللحم صحیح است

سید الاستاد (ره) در کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۳۹۴ تا ۳۹۶ این مسئله را بحث می کند می فرماید که اما اوراث حیوانات شک در ان نیست که بیع و شرائش درست است هیچ مانعی ندارد و ارکان معامله که کامل بشود مانع شرعی و حقوقی در جهت صحت این بیع و جود ندارد چون اوراث نجس که نیست که نجاست مانع از صحت بیع است و منفعت که دارد پشتوانه اش هم سیره مستمره عقلا که خرید و فروش می کنند برای اشعال یا احراق و تسمید می خواهند برای پخت و پز عمومی زیر دیگهای بزرگ از ان اوراث حیوانات استفاده کنند مخصوصا در دهات الان هم هست یا برای گرم کردن اتاقها و یا برای اجر پزی و غیره تسمید همین کود حیوانی برای تقویت بنیه زرع و کشت و بذر و اینها استفاده می شود پس منفعت دارد و سیره عقلا هم پشتوانی می کند هیچ مانعی ندارد و گویا مورد توافق اصحاب هم باشد اما نسبت به ابوال منظور ابوال حیوانات ثلاثه است ابل و غنم و بقر ایا این ابوال جایز است خرید و فروششان اولا یک نکته ذهنی را خود ما توجیه بکنیم بعد به صحت و فساد بیع اقدام کنیم

سوال بحث روی حیوانـات ماکول اللحم بود نه این سه تا جواب حیوانات ماکول اللحمی فعلا که ابوالش خریـد و فروش بشود همین سه تاست و حمار و اینها انعام ثلاثه نیست انها تقریبا محل بحث است مکروه اللحم نباشد محلل الاکل قطعی باشد انها را بحثش را کردیم مفصـل به حضـور شـما دربـاره ابـوال یـک شـبهه را توجیه کنیم و ان این است که ممکن است الاـن خریـد و فروشـش زمینه نـدارد کی خریـد و فروش می کنـداین ابوال را مثل عبید و اماء می شود تقریبا از دور خارجش کنید چرا بحث می کنیـد؟ توجیه اولش این است که در ضـمن این بحث مثالهایی یا مشابه ای پیـدا می شود و یا قواعدی وجود دارد که بحث مفیـد است یـک دو ممکن است همین الاـن یـا اینـده از این ابوال اسـتفاده هـای علمی بشود الان ممکن است در بعضـی ها از کشورها در ازمایشگاه ها از این ابوال برای اهداف علمی و یا پزشکی و غیره استفاده بشود بنابراین قابل استفاده هم هست کلی که ما داریم این است تمامی افریده های خداوندی بدون استفاده نیست قابل استفاده است دیر یا زود این که ذهن ما اماده کرد که بی جاذبه نباشد

بیع ابوال ماکول اللحم محل اختلاف هست

اما صـحت این ابوال را سـید یزدی (ره) اعلام می کند که یجوز جائز است اشـکالی ندارد و مخالفی هم در این رابطه تقریبا به طور کل دیده نمی شود

دلیل عدم صحت معامله ابوال ماکول اللحم

مگر سـید الحکیم (ره) در کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۲۸۲ مطلبی دارد که در ضـمن ان مطلب اشکالی بر مسئله اعلام می کند به شـرحی که ساده سازی ان به این ترتیب است گویا با زبان حال و قالی می فرماید با اضافاتی از این حقیر که در صحت معـامله مـا خصـائص و مقوماتی و ویژگیهای لازم داریم یک منفعت محلله مقصوده مال چیزی است که قابل مبادله باشـد قابل تملیک و تملک مبذول نباشد یعنی پیش و افتاده مثل یک ظرف اب در کنار چشمه و عزتی داشته باشد و ارزشی و بعد دارای سه تا ویژگی که ویژگی های مال هست یک منفعت بـدون منفعت نباشد یک مشت خاک منفعت ندارد بعد محلله باشد خمر نباشـد منفعت دارد برای خیلی هـا ولی محلله نیست مقصوده باشـد یعنی معتـد بها مردم رویش حساب باز کننـد نه چنـد تا دانه گنـدم وبرنـج منفعت است محلله است ولی مقصوده نیست هیـچ چیزی نمی توانـد به پیش ببرد بنـابراین منفعت محلله مقصوده اگر داشت می شود مـال شـرعی این مـال شـرعی بـا این خصوصـیات در مورد مثال مورد ما تطبیق نمی کنـد ابوال هر چنـد در روایات امـده است که برای استشـفاءجائز است شـرب بول ابل و حتی بقر و غنم اما بسـیار نادر الان هم شایـد وقتش تمام شـده یک ضـرورت تاریخی بوده عنصـر مکان و زمان دخیل بوده الان دیگر نیست بنابراین مالی نیست که یتنفاس به العقلا از مالیت ساقط است و بیع هم کما فی المصـباح مبادله المال بالمال ومال هم معنایش این است بنابراین معامله رکنش محقق نیست و بیع ابوال صحیح نخواهد بود این فرمایشی است که ایشان می فرماید

فرمایش مرحوم خویی در مورد شرط مالیت در مبیع

در این رابطه سید الاستاد (ره) می فرماید این مطلب خالی از اشکال نیست اولا ـ ما در مبادله مال به مال یک نصی نداریم حرفی است از یک لغوی او در حد ذات خودش حجیت ندارد و تعریف هم نیست تعریف بیع هم نیست شرح الاسم است چون تعریف باید با جنس و فصل باشد که مانع و جامع باشد این اسم را شرح داده جنس و فصلی در کار نیست این اولا و ثانیا ما می بینیم طبق سیره عقلا که عوضین هر چند مالیت عقلایه نداشته باشد باز هم معامله انجام می شود و صحیح است مثالی که ایشان چند جا ذکر می کنند این است که اگر دست خط مرحوم جد خودش را بدست بیاورد پیش فرد دیگری که به جدش هم علاقه دارد یک دستخط از جدش باقی است پیش کسی ان فرد هم ادم زرنگی است می گوید نمی دهم حاضر می شود به مبلغ گزافی این را بخرد این بیع درستی است اما یک تکه کاغذ فرسوده که مالیتی ندارد این فرمایش ایشان بنابراین در عوضین مالیت شرط نیست ایشان نکته ای دیگری را اضافه می فرمایدکتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۳۹۴ تا ۹۶ کتاب مصباح الفقاهه جلد ۳ صفحه ۷۷۶ و ۷۵و ۷۷ که گاهی مالی را ادم می خرد به خاطر یک غرض و هدفی هر چند مورد علاقه کل عقلا نباشد مثلا ادویه داروها این مورد علاقه عموم که الان نیست منتها غرض عقلایی دارد برای معالجه بیماری خرید و فروش می شود این معامله درست است هر چند تنافس عقلا به معنای این است که مورد نیاز نوع مردم باشد نیست معامله صحیح است بنابراین در عوضین مالیت نوعیه شرط نیست و هدف و غرض اگر عقلایی باشد در مال برای صحت معامله کافی است و ادویه حکمش حکم ابوال است ابوال هم برای تداوی اشکالی ندارد این مطلب را ایشان فرمود جواب سومی هم دارد می گوید که گویا به ذهن شریفشان جا افتاده باشد که این دو تا توجیه ممکن است اشکال داشته باشد که بر می گردیم به حساب اشکال می رسیم اما بر فرض که این دو تا توجیه را قبول نکنیم راه سوم داریم و ان استفاده از عمومات عموم تجاره عن تراض وعموم اوفوا بالعقود این معامله بیعش درست نیست اما عقد که هست تجاره که هست تجاره اعم از بیع است مطلق معاوضه تجارت است یک معاوضه ای است مانع شرعی که ندارد قاعده سلطنت الناس مسلطون علی اموالهم هم کمک می کند مانعی هم ندارد این توجیه سومش عالی است و همین است قطعا که ایشان می فرماید فرض کنید یک معاوضه مستقله است ما چطور در معاملات می گوییم معاوضه مستقله داریم که نه بیع است نه اجاره است نه چیز دیگر شرائط را داشته باشد درست است اوفوا بالعقود و تجاره عن تراض شاملش می شود توجیه سوم حرف اصلی را بیان داشت مطلب حل شد بیع ابوال درست است اما دو تا توجیه اولی که ایشان فرمودند ان دو تا توجیه خالی از اشکال نیست که شاید ذهن شریف خودشان هم توجه داشته که توجیه سوم را بیان داشتند اشکالی که درباره معامله شی نادر انجام می گیرد مثل خرید دستخط پدر بزرگ حقیقت مطلب این است که ان معامله معامله عقلایه است منظور از معامله عقلایه معامله ای نیست که مال در معرض نیاز مندی عموم باشد مثل نان از نانوایی و منظور از معامله عقلایه این است که عقلا ان معامله را خردمندانه بدانند بنابراین بیع اشیایی که به ان می گوییم اشیاء عتیقه یا کتابهای قدیم که کاغذ پاره ای است و همین طور اشیایی که مشتری بسیار کمی دارد اما ارزش دارد و عقلا می گویند معامله عقلایی است درست خرید دستخط همانند خرید یک شی عتیقه است ارزش عقلایی است و درباره اتجاه یا توجیه دوم که فرموده اند غرض مالی است غرض عقلایی داشته باشد ولو مالیت عقلایی نداشته باشد درست است مثل ادویه اشکال این است که ادویه خودشان مالیت عقلایی دارد ملاک مالیت عقلایی این است که خرید و فروش عقلا درست و خردمندانه بدانند معنای عقلایه که این نیست که اکثریت نیاز داشته باشد و الا معاملات اختصاص پیدا می کنند به چند قلم نان از نانوایی بنابراین اگر معامله عقلایه باشد که نمی توان ملتزم شد مطلبی را امام خمینی (ره) دارد می فرماید که این مالیت در

مبیع که گفته شده شرط نیست در همان کتاب بیع جلد ۳ صفحه ۸ می فرماید که ما ربما می بینیم که زمینی کشاورزش مورد هجوم موش قرار گرفته موشهای صحرایی صاحب زمین اعلام می کند که هر کسی یک موش بیاورد من هزار تومان می دهم مردم می ایند موش را می گیرند تا زمینش را از هجوم موش ازاد کند این اعلام می کند مردم موش جمع می کنند می اورند اقا پول می دهد معامله موش درست است معامله است و مالیت اصلا ندارد موش که مالیت ندارد این فرمایش ایشان با عرض ادب و احترام قطعا خالی از اشکال نیست اولا این معامله در حقیقت دفع ضرر است معامله بیع نیست اصلا معامله نیست دفع ضرر است بر فرض که معامله باشد جعاله است بیع نیست اصلا در این مثال بخواهیم قید مالیت را بزنیم راهی وجود ندارد بنابراین معامله ابوال درست است تا به اینجا دلیل اصلی هم عمومات تجارت و اوفوا بالعقود و للکلام تتمه ان شاء الله پس فردا

یک حدیثی را هم می خوانم ان شاء الله عرض ادبی بشود رسول الله الاعظم کتاب ارشاد القلوب صفحه ۱۴۹ می فرماید ثلاث خصال یدرک بها خیر الدنیا و الاخره الشکر عند النعماء و الصبر عند الضراء والدعا عند البلاء

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۳ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

ادمه بحث از بیع اوراث و ابوال ماکول اللحم

مسئله قبلی را کامل کردیم و ان جواز بیع ابوال و اوراث ما یاکل لحمه بود و مسئله دوم خلاصه اش این شد که بیع بول و روث ماکول اللحم مانعی ندارد و اما بیع بول و روث غیر ماکول اللحم امروز بحث می کنیم

تحقیق مطلب این شد که بیع انها بلا مانع است

بول و روث ماکول اللحم مانعی ندارد

مالیت در بیع شرط است نه در معاوضات دیگر مثل صلح حق

اخرین دلیلی که از سید الخویی (ره) گفته شد این بود که فرض کنیم مالیت شرط است خوب مالیت ندارد ولی اطلاقات می گیرد اطلاقات اوفوا بالعقود و اطلاق تجاره عن تراض بعضی از عزیزان در این مورد اشکال داشتند که ما در معاملات چیزی داریم به نام معامله مستقله نه بیع

سوال مرحوم اقای خویی معاملات را اعم از بیع یا صلح یا حتی نکاح می دانند ولذا در انجا به همین تجاره عن تراض استناد می کنند اینکه اختصاص بدهید تجاره را به بیع یک مقداری محل تامل است جواب عکسش ما گفتیم ایشان می فرماید که اگر شما اشکال بکنید که بول ما یاکل لحمه مالیت ندارد در بیع مالیت شرط است می گوییم خوب بیعش درست نیست اما دلیلش احل الله البیع شاملش نمی شود اما معامله که هست تجاره عن تراض شاملش می شود تجاره عن تراض اختصاص به بیع ندارد هر معاوضه ای را شامل می شود این هم معاوضه است در معاوضه این است که مال منفعت داشته باشد گفتیم ابوال و اوراث منفعت دارد و تجاره عن تراض شاملش می شود و اوفوا بالعقود هم که همین طور شاملش می شود که اگر معاطات نباشد

ص: ۶

سوال این مالیت فقط در بیع شرط است جواب معامله و بیع را معنا کرد صاحب مصباح مبادله المال بالمال یک نکته مشهور هم بین فقها اگر اجماع نباشد حد اقل مشهور بین فقها این است که در معامله بیع مبادله مال به مال هست مال شرط است و الا صلحی که حق را صلح بکند که بیع نمی گوییم اگر مال نبود تحت عنوان صلح یا معاوضه مستقله مندرج می شد این مطلب تمام بنابراین ما طبق قول مشهور مالیت را در بیع شرط می دانیم و ان ادله ای که در جهت عدم اشتراط مالیت گفته می شد

دلیل نبود مثال بود یادتان نرود مثال دلیل نمی شود مثلا امام خمینی (ره) فرموده بود که کسی بگوید بروید موش صید کنید من می خرم این اولاـ گفتم دفع ضرر است در فهم عر ف و ثانیا جعاله است در مقابل عمل است نه در مقابل مال و حرف اصلی هم این است که مثال دلیل نیست این مثال بر فرض درست باشد مثال دلیل نیست این مطلب ما حل شد پس بنابراین مالیت لغه و فهم مشهور بلکه اجماع شرط است اما سید الاستاد (ره) و اقای حکیم (ره) مالیت را دو چهره قدر دنیای فقه و اصول مالیت را شرط نمی دانند و همچنین امام خمینی (ره) هم مالیت را شرط نمی داند

بیع ابوال و اوراث ما لا یاکل لحمه

فرع دوم ما عبارت است از این که بیع ابوال و اوراث مالا یاکل لحمه حیواناتی که محرم الاکل هستنداین بول و روثش معامله بیع قرار بگیرد

ادله فساد بیع انها

مشهور بلکه ادعای اجماع شده است در عدم جواز ادله ای که در این رابطه اقامه می شود به این شرح است

دلیل اجماع

اجماع منقول حد اقل اجماعی است که ادعا شده است و در کتب فقهی هم ذکر شده است نفی اجماع نمی کنیم مخالفت فقهای اخیر را هم کاسر اجماع نمی دانیم اما حجیت اجماع با بحثی که داشته ایم مبنایی است مبنای ما ضعفاء نیست مبنای فقهاء مرز بندی شده است تا زمان شیخ انصاری (ره) این اجماع اعتبار دارد مدرکی باشد یا مدرکی نباشد کار نداریم بلکه تقسیم به مدرکی و غیر مدرکی وجود نداشت می بینید جواهر که می گوید النصوص والاجماعات با هم ذکر می کند مبنایی است اما بعد از زمان شیخ انصاری و تطور اصول و مخصوصا مبنای سید الاستاد (ره) این اجماع کوچکترین اعتباری ندارد مدرک دارد معلوم المدرک یا محتمل المدرک است اجماعی که مدرکی شد دیگر اجماع تعبدی نیست که کاشف قطعی از قول معصوم باشد به مدرک نگاه کن خوب ما حصل بحث ادعای اجماع علی المبناست

دلیل اشتراط مالیت

اما دلیل دوم اشتراط مالیت این دلیل هم مبنایی در امد بر مبنای مشهور یا قدما لغه و اصطلاحا مالیت شرط است و ابوال و اوراث ما لا یاکل لحمه مالیت ندارد بنابراین بر ان مبنا بیع این ابوال و اوراث جائز نیست اما بر مبنای اعاظم ثلاث سید الخویی (ره) و سید الحکیم (ره) و امام خمینی (ره) که مالیت را شرط نمی دانند در بیع این دلیل مانع از صحت بیع نمی شود نداشته باشد مالیت بیع نیست معاوضه است داد و ستدی است به مبنای سید الاستاد (ره) عموم تجاره عن تراض شاملش می شود از این جهت مانعی ندارد

ص: ۸

دلیل روایی بر عدم منفعت

و دلیل سوم نجاست این اعیان ابوال و اوراث لا یاکل لحمه نجس است دیگر نجس و نجاست مانع معامله است شی نجس قابل معامله نیست این هم مطلبی است که فقها بحث کرده اند و مستفاد از روایات است عمدترین مدرک برای این مطلب که شی نجس معامله اش درست نیست مکاسب را خواندید صفحه دوم و سوم مکاسب محرمه روایتی بود از تحف العقول کتاب تحف العقول صفحه ۳۳۱ و در وسائل هم نقل شده وسائل جلد ۱۲ باب ۲ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۱ محل استشهاد این روایت طولانی است او شی من وجوه النجس حرام محرم کل به این مضمون این روایت با اطلاق خودش می فرماید چیزی که از اعیان نجسه باشد تمامی تقلباتش حرام است از جمله بیع و شرائش حرام است

سوال معنای حرام محرم چیست جواب اصلی ترین تعبیر ان بود حرام و محرم موکد است مدرک این حکم که اشیا نجس تقلباتش جائز نیست این روایت بود سید الاستاد (ره) می فرماید که اولاـ این روایت خود این کتاب و مولفش ادم درست و سالم و متقی است در این شکی نیست نسبت هم از دید ایشان ثابت است

اشکال مرسل بودن و نقل به معنی بودن روایت

اما ایشان روایت را مرسل نقل می کند روایت را مستند نقل نمی کند بنابراین روایت که مرسل باشد سند اعتبار ندارد سندش که قابل اعتبار نبود در مقام استدلال قابل اعتماد نیست و ثانیا در خود همان روایت تعلیل امده لانه لا یجوز اکله و شربه و لبسه تعلیل شده روایت معلله است تصریح می کند بر این که این اعیان نجسه منفعتی ندارد این منافع را ندارد اگر منفعتی فرض کنیم که داشته باشد داشت مشمول این روایت نیست چون در روایت تصریح شده که این منافع را ندارد و منافع را نام می برد و در مقام است می گفت پس این منافع را که ندارد بیع و معامله اش جائز نیست پس از که ما فهمیدیم حکم معلل شد به این علت علت نداشتن انتفاع حکم تابع علت خودش هست اگر چنانکه ما دیدیم که انتفاع داشت در موردی انگاه حکم به جواز خواهیم کرد

سوال در این مورد دلالتش مورد نیست اما روایت نقل به معنا ممکن است باشد جواب در رجال گفتیم که فرق است در نقل به معنا و نقل به لفظ این است که اولا یادمان نرود گفتیم بر عکس ما اشتهر نقل به معنا تجویز شده اما اکثریت نقل ها نص است لفظ است این یک نکته فقط اگر نقل به معنا بشود از سوی معصوم تجویز شده و ثانیا اگر شک بکنیم که نقل به لفظ است یا نقل به معنا اصل این است که نقل به لفظ است و ثالثا اگر احراز کردیم نقل به معناست اطلاقش محل کلام است کلام معصوم خود بیان اطلاق دارد نقل به معنا الفاظ معصوم نیست ممکن به عباراتی باشد ما اطلاق را از عبارت می فهمیم عبارت که نقل به معناست ممکن است اطلاقی نداشته باشد

سوال این حدیث در متنش امده است جواب شما یکی از اشکالاتی که الان می کنید و بعضی از عزیزان اشکال دیگری دارد و ان این است که این حدیث را بگذارید کنار چون این از احادیثی است که نقل به معنا شده است خیلی از اطلاقش نمی شود بهره گرفت مدرک ما حدیث تحف العقول بود هر چند کتاب و مولف مورد تایید است ولی روایت مرسله و متن روایت هم اینگونه حصیله البحث دلالتش بر عدم جواز بیع اعیان نجسه کامل نیست مشهور به این روایت عمل کرده اند گفته می شود که این روایت از طریق عمل به دست می اورد عمل مشهور ان هم تا انجایی که ما پیش رفتیم مبنایی شد مشهور باز هم قبل از زمان شیخ انصاری (ره) شهرت هم اعتبار داشت جابر بود مشهور هم اعتبار داشت منتها ما بحث مفصلی کردیم که شهرت قدمایی الان بر مبنای خود سید الخویی (ره) هم اعتبار دارد

سوال در محاکم فرق می گذارند بین قانون شکلی و ماهوی مثلا فرض کنید اگر تا دیروز یک کسی می خواست که نفی بکند صرف نفیش کافی بود اما الان باید قسم بخورد البینه علی المدعی ولی از نظر ماهوی قانون زمانی که تصویب شده قانون که عوض شده را همان قانون ماهوی سابق را اجرا می کنند به عنوان مثال در شکلات گاوی زمان زیادی مصرف می کردند بعدا فهمیدند که در ان بیسکی می ریزند بعد حالا فرض بفرمایید که حکم حلیت نسبت به سابق بار کرده و همین طور طهارت ولی واقعا اگر فرض کنید که اگر این به جایی الودگی باشه بعد از که مشخص بشود که دیسکی در ان است و حرام است ان حکم ماهوی سابق جاری می شود یا نمی شود جواب برای الودگی لباس بله اثرش هست و باید تطهیر کند

سوال در این اجماع مدرکی که شما فرمودید واقعا ما اگر بخواهیم سرایت بدهیم به مطالب و مبانی که انها اجرا کردند خیلی مطالب می ریزد بهم جواب شما رفتید در فروع حقوقی خودتان گفته بودیم محضر شما که صورت مسئله هر چند می نماید محل ابتلا نباشد ولی به قواعد و معیارهایی بر می خوریم که اثار محل ابتلا زیاد دارد حقیقت مطلب این است که ما در ان بحث گفتیم و ثابت شد که اجماع الان هم اعتبار دارد و حتی گفتیم نظر ان اعاظم مخصوصا سید الاستاد (ره) در مقام فتوا مطابق اجماعات و مشهورات است و اما اجماع قطعا اثر دارد از لحاظ حقوقی شما به عنوان دید کارشناسی از نگاه ما طلبه ها از عنوان نظر خبره و اعتماد اثر دارد قطعا اجماع منتها اجماع دلیل مستقل باشد ما شکر خدا در سرتاسر فقه حکمی نداریم که فقط اجماع تنها دلیلش باشد ان دو تا حکم که سراغ داریم که فقط اجماع مدرکش هست انهایی که اجماع تعبدی و مدرکی می گویند انها ان دو مورد اجماع را هم قبول دارند پس راه ما صاف شد و به نتیجه رسید و اجماع قابل اعتماد هست قطعا به استحکام حکم می افزاید و در سرتاسر فقه نقش دارد این نکته را که گفتیم مبنایی است کاملا قضیه در جلوی چشمتان روشن است که صغری و کبری اشکال می کند اما من حیث الصغری می گوید عمل مشهور ثابت نیست وقتی عمل ثابت می شود که حکم مستند به شهرت در کتاب خودشان ذکر شده باشد قدما کتاب ندارند اکثریتشان و ثانیا مشهور و شهرت شبیه یک شائعه یک چیزی پیش چند نفر مشهور شده نه اجماع است نه سیره است نه روایت است رب شهره لا اصل لها ولکن تحقیق این است که این روایت تحف العقول مخصوصا هم شهرت روایی دارد و هم عمل مشهور علی الظاهر منطبق به مدلول همین روایت است ما در عمل مشهور بجز این مطلب که حکم مطابق با مدلول روایت باشد چیز دیگری لازم نداریم و الا به قول طلبه های قدیم سنگ به روی سنگ بند نمی شود و الا دیگه دانه دانه مشخصا اگر این را نگفتید نمی شود این دقت عقلی است فلسفی و اصولی که شما می گویید دقت اصولی اما دلالت دلالتش که خود صدر روایت همان جا که گفت من وجوه النجس، حرام محرم که تمام شد و دلالتش کامل است اشکال بر تعلیل است تعلیلی که می کند جوابش این است که این تعلیلها به شکل کامل که نیست انحصاری نیست علت انحصاری نیست اشاره است به این اثار اکل و شرب و لبس و اما تعلیل علت منحصره اش ان نیست برای اینکه استفاده یک مطلبی است خود نجاست عین مطلب دیگری است خود نجاست عین موضوعیت دارد در حکم انها اثاری است که با توجه به اینکه انحصاری نبود می شود فوائد مشهور همین را می گویند و مستندشان هم همین این روایت است اما سید الاستاد که مشیش خلاف مشهور است این روایت را کنار گذاشت

روایتی که شیخ طوسی استناد نموده است (حرم شیئا- حرم ثمنه)ی

دلیل چهارم شیخ طائفه (ره) روایتی را نقل می کند در کتاب خلاف که جلد ۳ صفحه ۱۸۴ روایت متنش این است ان قسمتی که ما لا ـ زم داریم ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنه دلالت به این معناست که خداوند چیزی را که حرام کرده است من جمیع الوجوه ثمن ان هم حرام است اعیان نجسه از محرماتی است من جمیع الوجوه ثمنش هم حرام است دلالت مشکلی ندارد از لحاظ دلالت ما در اینجا ابهامی را روبرو نمی شویم اما از لحاظ سند سید الاستاد (ره) می فرماید این روایت را فقط شیخ طائفه (ره) در خلاف و علامه حلی هم در بعضی از کتابهای خودش نقل کرده اما می گوید من زیاد گشتم زیاد را ذکر می کند خوب زیاد گشتن ایشان که مثل زیاد گشتن ما که نیست از ان گشتهای تام است در حد بشر عادی زیاد گشتم این روایت را نیافتم ریشه و منبع برای این روایت در اصول روایی و کتب حدیث نیافتم در مسند احمد سنن بیهقی جلد ۶ صفحه ۱۳ ذکر شده است احیانا دمیری هم می گوید سندش صحیح است بر اساس رجال ابنای عامه ولی انها که بدرد ما نمی خورد از شدت در صحت و اعتبار انجا ما ظن ما قویتر می شود که این روایت عامی است از طریق اهل بیت نیامده بنابراین سند این روایت قابل اعتماد نیست سند که قابل اعتماد نیست قابل استدلال هم نخواهد بود بنابراین دلیل چهارم هم به بار ننشست

روی این اساس این ادله که به جایی نرسید قول مشهور بما هو مشهور که اعتبار مستقل که ندارد ما ادله داریم بر جواز ادله ما بر جواز انتفاع است شنیده می شود به تعبیر خود ایشان که از ابوال و اوراث غیر ما لا یاکل لحمه هم استفاده می کنند برای تسمید و احراق و استخراج گاز ایشان می فرماید کما قیل ما گفتیم که از لحاظ ازمایشگاه و مختبرات علمی قطعا این اعیان قابل استفاده است منفعت که دارد منفعت که داشت عموم تجاره عن تراض شاملش می شود بنابراین حکم این است که ابوال ما لا یاکل لحمه بیع وشرائش جائز است اگر بیع هم نمی گویند باز هم عقب نشنی بکنیم معامله خرید و فروشش جائز است و مانع شرعی ندارد برای اینکه ادله نجاست مانع بودن نجاست از معامله و اشتراط مالیت و دلیل بر اینکه حرمت اکل مانع حرمت معامله بشود تمامی این ادله تمام نبود و اشکال داشت ادله ما به قوت خودش باقی است اگر نگوییم سیره هم وجود دارد بر صحت معامله حد اقل معامله بین مردم وجود داشته معامله که وجود داشت مصداق می شود برای ایه اوفوا بالعقود معامله که بوده بین مردم ایه اوفوا بالعقود مطلب را زیر پوشش قرار می دهد یک نکته بگویم بعد بحث بعدی درباره جواز بیع خرء و روث این حیوانات چرا جدا جدا اوردیم برای اینکه روایات جداگانه دارد و متضارب و متعارض و در مکاسب هم خواندید قواعدی هم دارد جمع عرفی چیست حمل چیست برای شما ان شاء الله توضیح بدهیم

اشکال بر عموم (تجاره عن تراض) و اطلاق (اوفوا بالعقود)

یک نکته اینجا توجه کنید که نکته جدیدی است و ان اینکه گفته می شود که این احل البیع و اوفوا بالعقود و تجاره عن تراض اینها اطلاق ندارند نه عموم دارند نه اطلاق برای اینکه اینها در مقام اصل تشریع است همه به اینها استناد می کنند می گویند اوفوا بالعقود عموم دارد احل البیع اطلاق دارد چون شرط اطلاق و عموم این بود که در مقام بیان باشد اینها در مقام اصل تشریعند

سوال فرق مقام بیان و تشریع جواب فرق مقام بیان و تشریع این است که ابتدایی که بلدید که یک حکم هنوز تشریع نشده و شرع اعلام می کند که این حکم واجب است یا مستحب حکم را ابتداء به عنوان یک جعل شرعی اعلام می کند مقام بیان این است که حکم اجمالا ـ یا ارتکازا یا به بیان دیگر امده است با بیان دوم می خواهد حکم را به طور کامل بیان بکند که دیگر حالت منتظره نداشته باشد این کامل اعلام شد تقریبا از باب مثال شکل فهرست و تفصیل این یک مطلب را فهرست می کند بعد تفصیل می کند اشکالی که شما بر خوردید معروف نیست در بین فضلا و اهل بحث تقریبا این اشکال یا مطرح نمی شود یا کم منتها حقش را باید اداء کنیم که بنده حقیر این اشکال را ابداع نکردم این اشکال را سیدالحکیم (ره) در نهج الفقاهه شرح بر مکاسب یک کتاب دارد غیر از مستمسک درباره اطلاق این ایه بحث می کند جوابش را از مسلک سید الاستاد (ره) داریم وان این است که معاملات امور عقلایه است بیان نشده که نیستند از اموری است دائر بین عقلا بیان شده و دارج واقعیت دارند ابداع نیست تشریع ابداع است بنابراین ابداع که نبود می شود مقام بیان

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۴ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

بحث از عذره ما لا یاکل لحمه

درباره حکم بیع ابوال و اوراث ما لا یاکل لحمه بحث می کردیم حکم ابوال گفته شد رسیدیم به حکم عذره و اوراث این را که به طور جداگانه مطرح می کنیم به این دلیل هست که اوراث و عذره ما لا یاکل لحمه روایات ویژه خودش دارد روایات وارده درباره عذره حیوانات به طور کلی به دو دسته است دسته اول روایاتی که دلالت دارند بر عدم جواز بیع عذره ما لا یاکل لحمه این دسته از روایات به طور عمده دو تا روایت مورد استناد فقهاست

روایت یعقوب بن شعیب دال بر عدم جواز

روایت اول معتبره یعقوب بن شعیب است از امام صادق علیه السلام کتاب وسائل جلد ۱۲ باب ۴۰ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۱ این راوی یعقوب بن شعیب نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود ثمن العذره من السحت قیمت و بها اگر از عذره حیوان دریافت بشود در ضمن معامله سحت است معنای سحت شی ای که حرام ممنوع المعامله است روایت دلالتش کامل

شهرت روایی روایت فوق

و فقها این روایت را نقل می کنند شهرت روایی قطعا دارد از این سو ما گفتیم ممکن است بگوییم معتبره یک راوی به نام علی بن مسکین توثیق خاص ندارد اما مشهور به این روایت عمل کرده اند بلکه مدلول روایت مورد اجماع قدماست یا فقها اگر فقهای عصر اخیر استثنا کنیم می توانیم بگوییم مورد اجماع فقهاست با اجماعی بودن مدلول و شهرت روایی اعتبار روایت می شود لا باس به

ص: ۱۵

حدیث مشهور دعائم الاسلام دال بر عدم جواز

روایت دوم باز هم حدیث مشهوری است که دعائم الاسلام نقل می کند کتاب دعائم الاسلام مشهورش دو تاست یکی مال مرحوم صدوق است یکی هم مال مرحوم قاضی نعمان مصری که روایت بیشتر از دعائم الاسلام قاضی نقل می شود در این کتاب جلد ۲ صفحه ۱۸ نقل شده است از رسول الله صلی الله علیه و اله انه نهی عن بیع العذره نهی هم که در معاملات ارشاد به فساد است دلالتها کامل است و دعائم الاسلام هم خود کتاب معتبری است در بحث رجالی یک نکته داریم و ان این است که اعتبار روایت گاهی از اعتبار خود کتاب ناشی می شود کتاب کتاب معتبری است مضافا بر ان مضمون مورد عمل مشهور بلکه اجماع است این دو تا روایت که دلالت دارند بر عدم جواز

روایات دال بر جواز بیع عذره ماکول اللحم

دسته دوم روایاتی است که دلالت دارند بر جوازبیع عذره حیوان از این دسته هم به طور عمده دو تا روایت را فقها مورد استناد قرار داده اند

معتبره محمد بن مضارب و موثقه مهران

روایت اول معتبره محمد بن مضارب که سید الاستاد (ره) در تحقیق رجالیش می فرماید که شیخ در مکاسب این را مصارف می گوید اما حقیقتش همان مضارب است این حدیث باز هم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که اقا فرمود لا باس ببیع العذره جمله معروف که شیخ هم در مکاسب نقل می کند این روایت سندش معتبر است اما بعضی از راویهایش توثیق خاص ندارد اما در سند کامل الزیاره نقل شده است که بنابر توثیق عام سند موثق و معتبر است و صحیح هم می گوییم اعتماد به توثیق عام است برای اشکال و شبهه مجالی نیست سند معتبردلالت هم که واضح است لا باس ببیع العذره روایت دوم این روایت و روایت بعدی که می خوانیم در همان منبع وسائل جلد ۱۲ باب ۴۰ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۳ و ۲ حدیث ۲ باز هم موثقه سماعه بن مهران که سندش را گشتم دیدم ان هم معتبره است اما متنش نقل می کند می گوید من در محضر امام حاضر بودم که مردی امد گفت من معامله عذره انجام می دهم کار من خرید و فروش اوراث حیوانات است قال حرام بیعها و ثمنها و قال لا باس ببیع العذره این چه متنی است تعارض مشهود است صدر و ذیل هم نیست جمله با هم وصل است امده اند توجیه کرده اند که دو تا روایت باشد چون نمی شود یک روایت اینطوری باشد این توجیهی است که بدون وجه و بعد امده اند گفته باشند که یک روایت است و متناقض است و تساقط می کنند

از شرائط اعتبار روایت عدم اضطراب متن ان است

و گفته می شود که یک روایتی است که اضطراب دارد ما در صحت و اعتبار روایت یک شرط در متن لازم داریم متن اضطراب نداشته باشد متن اگر ادبیاتش کاملا بهم ریخته نباشد که مناسب شان معصوم نباشد این متن را چه کنیم سند هم معتبر است شخصا گشتم معتبر است سید (ره) اشاره به اعتبار نکرده بود اما توجیه صحیح این است که این روایت همین یک روایت است دو تا روایت نیست تعارض هم ندارد جمله اول در ضمن سوال است ببینید هر موقع توجیه درست را پیدا کردید مثل قفل کلیدی است که اگر جا افتاد فوری در باز می شود جمله اول از سوال ما تقول که سنی ها می گویند حرام بیعها و ثمنها این سوال تا اینجا ما تقول که سنی ها اینجوری می گویند امام می فرماید که لا باس این جواب و روایت اگر هم کلمات حتی کلمات کم و زیاد نکنیم علامت سوال یک جمله است حرام بیعها و ثمنها اینجا علامت سوال بیاورید جواب درست می شود لا- باس ببیع العذره جواب سوال داده شد مطلب هم کاملتر هم شد که ذهن سائل اعلام شد که شک که دارم سوال که می کنم اینجوری می گویند حرام است می فرماید لا باس بهترین توجیه برای این روایت این بود که امده است علی الاقل اگر شما گفتید که واو دارد و واو را چه کنیم قبول نشد توجیه در حالی که توجیه بسیار به جا بود ما تنزل می کنیم می گوییم عیبی ندارد این روایت را می گذاریم کنار اضطراب دارد یا توجیه جا نمی افتد می گوییم از روایت صرف نظر می کنیم این دو دسته از روایات در مجموع سند ها دارای اعتبار دلالت ها کامل محل بحث و نقض و ابرام فقها قرار گرفته است یک میدان وسیعی شده است برای بحث فقها دو دسته از روایت که خلاصه کنیم

ص: ۱۷

ما حصل مدلول دسته اول ثمن العذره سحت یا من السحت ما حصل دسته دوم لا باس ببیع العذره تعارض مشهود برای اینکه تعارض را خوب اینجا جا بندازیم که کار ما به جمع عرفی کشیده می شود عنوان بفرمایید راههای جمع و حل تعارض

تبادر – انصراف – ظهور – و فرقهای اینها

در این رابطه باید نکاتی را مورد توجه قرار بدهیم ۱. ببینیم الفاظی که در قالب بیان مطلب را برای مخاطب بیان می کند ما راههایی را برای به دست اوردن مطلب در اختیار داریم ۱. تبادر ۲. انصراف ۳. ظهور پس از این مرحله می رسیم به تعارض در تعارض باز هم راه حلی داریم تحت عنوان جمع بین متعارضین که دو قسم است اما شرح این عنوانها تبادر و انصراف فرقش این است که تبادر راهی است برای به دست اوردن معنای حقیقی مفردات کشف معنای کلمه است و این تبادر هم دو قسم است تبادر از حاق لفظ و تبادر در اثر قرائن این را خوانده ایم در اصول و اما ظهور پس از مرحله تبادر است ظهور در ارتباط با تراکیب و جمله های الفاظ است جمله ها و ترکیب ها را می بینیم معنای کلمه روشن است ساختار ترکیبی را ملاحظه می کنیم که به مطلوب ظهور دارد یا ندارد ظهور یعنی دلالت ابهام نداشته باشد دلالت جمله بر معنا کامل باشد ظهور دو قسم است ظهور در خود معنای لفظ و ظهور در لازم معنا ظهور درخود الفاظ که یک ترکیب دلالت کند به طور واضح به انچه مدلول خود این الفاظ است و اما ظهور در لوازم الفاظ مثل ظهور امر در وجوب لذا سید الاستاد (ره) در اصول می فرماید که این ظهور و این دلالت را به قرینه عبودیت و مولویت استفاده می کنیم به قرینه عقلیه و اما از ظهور که یک قدم بالاتر برویم می رسد مرحله انصراف بدانیم در تبادر و ظهور اصول با بلاغت و بیان مشترکند ظهور و تبادر در بلاغت هم هست اما انصراف از مصطلحات اخصاصی اصول است انصراف به طور عمده عبارت است از ظهور خاص چه ظهور جمله و بیان نسبت به قدر متیقین این معنای خاص انصراف بنابراین انصراف دو قسم است انصراف بدوی مثل تبادر و انصراف حقیقی انصراف بدوی معنایش واضح است عبارت است از همان ظهور بیان از یک قسمت از مدلول جمله در دید ابتدایی مثل ظهور سعید به فقط تراب تنها این یک ظهور بدوی است که شاید قرینه یا قرب یا ارتباط این ظهور خاص را ابتدا وارد ذهن می کند اما انصراف که عبارت است از جهت یافتن یا کشف جهت دار بودن جمله کار اجتهادی است تدبرمایی می طلبد گفتم از مصطلحات خاص اصولی است بدوی ابتدایی کار اجتهاد نیست تدبر دقت جهت لفظ را نشان می دهد مثلا شما می گویید اکرم الضیف اکرام معنای لغویش معلوم است مطلق احترام ضیف هم که مطلق مهمانی اما یک کمی که تدبر بکنیم تناسب حکم و موضوع و سیره به این نتیجه می رسیم پس از تدبر که منظور از اکرام ضیف پذیرایی ویژه مهمان است تغذیه و مسکن و احترام و اکرام این ظهور خاص انصراف یک اصطلاح خاص اصولی است دو ظهور خاصی است سه پس از تدبر چهار پیدا کردن جهت جمله انصراف یعنی جمله ما جهت دار است ان شاء الله به دقت ضبط کرده اید که تکرار نشود اگر تا اینجا کار از پیش نرفت می رسیم به مرحله تعارض انصرافی نبود ظهوری نبود و حل نشد قضیه دو تا دلیل متعارض امد

تعارض غیر مستقر و جمع عرفی و تبرعی

و پس از که دو تا دلیل متعارض بود قبل از که به تعارض و به مرجحات سندی و دلالی مراجعه کنیم یک راه حلی داریم مقدماتی به ان می گوییم جمع بین دلیلین این جمع بین دلیلین به دو قسم است ۱. جمع عرفی ۲. جمع تبرعی جمع عرفی عبارت است از جمعی که شاهد بر جمع وجود داشته باشد و معنا برای عرف جا بیافتد عرف ان بیان نه عرف عوام و جمع تبرعی این است که ما چاره جویی کنیم برای اینکه از تعارض و تساقط نجات پیدا کنیم به قول شیخ انصاری (ره) از قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح استفاده کنیم و برای هر کدام محملی پیدا کنیم تقریبا محمل تراشی است جمع تبرعی اعتباری ندارد محمل تراشی است جمع عرفی تقریبا جهت ها را پیدا کردیم هر کدام را به جهت خاص خودش هدایت کردیم جمع عرفی هدایت کردن در جهت خود و جمع تبرعی محمل تراشی حالا- مثالی هم بزنم که این مطلب کامل بشود در جمع عرفی مثال برجسته ای که هم رنگ مذهبی و هم رجالی و ان این است حدیث متواتر بین الفریقین انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی این حدیث متعارض است در سند سنی ها متعارض است حدیث دیگری امده است ان هم ظاهرا سندش پیش انها معتبر که انی تارک فیکم الثقلین تا اینجا کتاب الله و سنتی متعارض شد سنت معنای لغویش غیر از عترت است شکر خدا یک جمع عرفی جا افتاده اینجا هست این دو تا تعبیر را می بینیم با تناسب حکم و موضوع دو تا تعبیر است و با توجه به روایتی که از امام صادق علیه السلام امده است که می فرماید ما هیج روایتی را نقل نمی کنیم مگر اینکه از جد ما رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم رسیده باشد شاهد جمع شد جمع می گوییم دو تا تعبیر از یک حقیقت است اما تفنن تعبیر است به اعتبار است و حیثیت و اعتبار من حیث المصدر سنت است من الحیث الصادر عترت است صادر عترت است مصدر سنت است چقدر جمع قشنگی است به این می گویند جمع عرفی بلا- شک و بلا- ریب اما جمع تبرعی در مثالها زیاد پیدا می شود در همین مثالی که داریم می گویند جمع جمع تبرعی است شیخ انصاری (ره) می فرماید جمع بین دو تا دسته از روایت جمع تبرعی است اگر قائل به جمع تبرعی بشویم جمع وجود دارد

سه توجیه برای عدم جواز بیع عذره

در بین جمع این دو دسته از روایت سه تـا وجه جمع گفته شـده است وجه اول این است که منظور از روایاتی که منع می کند از عـذره عـذره انسان است و منظور از روایاتی که تجویز می کنـد بیع عذره را عذره بهائم است با واقع هم تطبیق می کند بعد طریقه جمع در شـکل و شـمای جمع دلالی درمی اورد شیخ انصاری (ره) می فرماید شیخ طائفه (ره) این جمع را گفته اما خود با شـیوه اصولیش جمع دلالی اعلام می کند به این معنا که می گوید که روایات دال بر عدم جواز صـریح و نص است در عدم جواز بیع عـذره انسـان و ظـاهر است در عـذره بهـائم معنـای نص هم می دانیـد یعنی دلالتش قطعی است دسـته دوم که دلالت دارند بر جواز نص است بر جواز بیع عذره بهائم و ظاهر است بر جواز بیع عذره انسان ظاهر است یعنی مقتضای ظاهراست قدر متیقین وقطعی می شود نص معنای نص این است ممکن است ذهنتان از نص این باشد که ان مطلب را صریح و احتمال خلاف در ان نمی دهیم ولی ان نص است ولی نص معنایش عامتر از ان است نص یعنی دلالت صد در صدی

سوال منظور از جمع دلالی که جمع عرفی که نیست جواب جمع در برابر جمع تبرعی است کل این جمع هایی که در مکاسب امـده شـیخ انصاری (ره) می گوید همه انها تبرعی است اما جمع دلالی کردیم که دلالتها را با هم جمع کردیم گفتیم شـما می دانید هر کجا نص و ظاهر رو در روی هم قرار بگیرد نص

ص: ۲۰

مقدم است بنابراین بوسیله نص عدم جواز از ظاهر نص به جواز رفع ید می کنیم و همنیطور عکس بوسیله نص جواز از ظاهر عدم جواز رفع ید می کنیم نتیجه این شد عدم جواز به نص متعلق است به عذره انسان و جواز به اندازه نص متعلق است به بهائم از اطلاقها و ظواهرش به خاطر نص دیگری رفع ید می کنیم این جمعی است که شیخ طائفه (ره) فرموده و شیخ انصاری (ره) می فرماید که اگر جمع تبرعی را قبول کنیم بهترین وجه جمع این است اما جمع دوم مرحوم سبزواری (ره) در کفایه الاحکام صفحه ۸۴ می فرماید که ممکن است جمع بکنیم به این ترتیب که روایات عدم جواز را حمل بر کراهت بکنیم می گوییم لا یجوز یا سحت حمل بر کراهت اما شیخ انصاری (ره) می فرماید معنای سحت با کراهت قابل تطبیق نیست حرام لا یجوز بیعه صریح دارد ترجمه سحت و اما جمع سوم مرحوم علامه مجلسی (ره) می فرماید ما روایات عدم جواز را حمل کنیم به عذره ای که منفعت نداشته باشد یا در جاهایی که منفعت برای عذره در اختیار مردم نیست انتفاعی نمی برند و جواز را حمل کنیم به جایی که ازنفع می برد شیخ انصاری (ره) هم می فرماید سید الاستاد (ره) سید الحکیم (ره) که این جمعها جمعهای تبرعی است تبرع تبرع است اساس ندارد بنابراین اما شیخ انصاری (ره) می فرماید که اگر جمع تبرعی را قبول کنیم بهترین جمع همان جمع شیخ طوسی (ره) است و سید الاستاد (ره) می فرماید که اگرقبول کنیم جمع را بهترین جمع جمعی است صاحب کفایه الاحکام اعلام داشته در اخر سید الحکیم (ره) مطلبی دارد که ما را از این درگیری ازاد می کند می فرماید به روایت محمد بن مضارب اعتماد نمی شود ان روایت مطروده است مخالف اجماع است بنابراین پس از که روایت مخالف مشهور ما هم نمی توانستیم به ان استناد کنیم می ماند روایاتی که دال بر عدم جواز هست و ما با ان روایات اعتماد می کنیم شیخ انصاری (ره) هم می فرماید که اگر جمعی در کار نباشد به روایات مجوزه بیع نمی شود اعتماد کرد بوجوه ذلک علی اساس وجوه لا تخفی وجوه را گفتیم که ماحصل بحث هم بشود حصیله البحث ۱. فقها مشهور بلکه خلافی وجودی ندارد که در بیع مالیت شرط است ۲. بیع نجس جائز نیست ۳. شیی که از جمیع جهات حرام است معامله اش جائز نیست ۴. روایاتی که دلالت می کند مخصوصا بر عدم جواز دلالتشان کامل اعتبارشان ثابت و معارض قابل معارضه ندارند چون معارض مخالف اجماع استبنابراین حکم فتوا همان است که مشهور فرموده است و سید طباطبایی یزدی (ره) هم همان حکم را اعلام می فرماید با یک زمینه که عنوان کنید شرحش برای جلسه اینده اما انتفاع جائز است معامله بیع جائز نیست اگر منفعتی داشته باشد انتفاع جائز است شرح مسئله ان شاء الله برای جلسه بعدی

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۷ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۷

Your browser does not support the audio tag.

ادامه بحث از بیع مدفوعات غیر ماکول اللحم

مرحوم سید طباطبایی (ره) در مسئله ای که چند روز بحث می کردیم می فرماید و اما بیعهما من غیر الماکول فلا یجوز نعم یجوز الانتفاع بهما فی التسمید و نحوه گفته شد که مشهور پیش فقها همان است که در متن است و ان عبارت است از عدم جواز بیع ابوال و اوراث حیوانات محرم الاکل

مشهور چهار دلیل بر عدم جواز بیع غیر ماکول اللحم ارائه نموده اند

به شکل جمع بندی ادله مشهور بر عدم جواز ۱. اشتراط مالیت ۲. عدم جواز بیع نجس ۳. عدم جواز بیعی که من جمیع الوجوه تحریم شده باشد اذا حرم الله شیئا حرم ثمنه مضافا بر ادعای اجماع این حرف مشهور و این هم فتوای سید طباطبایی یزدی (ره) مطابق مشهور

نظر مرحوم اقای خویی و عده ای از فقها بر جواز بیع مدفوعات حیوانات مذکور که مالیت شرط نیست و بیع با معاوضه فرق دارد

اما سید الاستاد (ره) فرمودند که مالیت را ما در صحت معامله شرط نمی دانیم و امام خمینی (ره) را هم این مطلب را فرمودند و تحقیق این شد که دلیل ان امام خمینی (ره) وان استاد (ره) ذکر مثالی بود و گفتیم مثال مطلب را اثبات نمی کند و تحقیق این است که مالیت در بیع شرط است چون مضافا بر معنای لغوی بیع که شیخ انصاری (ره) روی ان حساب باز کرده اند کما فی المصباح البیع مبادله المال بالمال امام خمینی (ره) در کتاب بیع صفحه ۲۰ و صفحه ۶۸ می فرماید حق این است که بیع مبادله مال به مال و می فرماید تعریف مصباح اسد التعاریف است و خوشبختانه سید الاستاد (ره)کتاب مصباح الفقاهه جلد ۲ صفحه ۱۱ و ۱۲ می فرماید بیع معاوضه عین به مال است یعنی فرق بیع با سائر معاوضات در متفاهم عرف این است که عین را به عوضی مبادله کند و این متبادر است عند العقلا

ص: ۲۲

تشخیص بایع و مشتری در معامله و برگشت به نظریه لزوم مالیت مبیع

منتهی در بیع نقدین می فرمایند که یک ضابطه وجود دارد و ان این است ان طرفی که نقد را معامله می کند به غرض ربح ان می شود بائع و کسی که برای رفع نیازمندیش معامله می کند می شود مشتری و الا در غیر نقدین ان که وجه نقد پرداخت می کند می شود مشتری انکه عین را میفروشد می شود بائع اینجا هم دیدیم به تصریح ایشان مالیت شرط است

سوال و جواب مالیت را در تعریف بیع اینگونه می گویند اما در بحثهای اصولی شروع می کنند به اشکال اما در تعریف

خودشان حضرات می گویند که مالیت شرط است

تفاوت نظرات اصولی و فقهی فقها

بنابراین ما گفته ایم و یادمان نرود در بحث استدلالی و اصولی برخوردید اکتفا نکنید که ان رای اخر است در فقه مراجعه کنید نظر ان فقیه را پیدا کنید ان نظر ان دو تا فقیه در شرح مکاسب و فقه بر خلاف نظر استدلالی اصولیشان هست بنابراین اشتراط مالیت نه تنها شرط هست بلکه مقوم است مالیت شرط نیست مسامحه می گویند شرط مالیت در معامله مقوم است اگر مالیت وجود نداشته باشد معامله عقلایی نیست اصلا زمینه برای معامله وجود ندارد مالیت اشتراطش قطعی است محقق موضوع مطابق لغت و متبادر عند العقلا پس سه نکته شد اشتراط مالیت یک مطابق لغت که گفتیم اهل خبره است دو مقوم معامله سه متبادر عند العقلا و عرف بنابراین در عمل که می بینیم معامله بیع که می شود متعلق معامله مال است اشتراط مالیت تمام

اشکال مرحوم خویی بر نجس بودن مدفوعات مذکور و جواب ان

اما سید الاستاد (ره) اشکالی فرمودند نسبت به نجاست این مطلب خیلی مهم است اثار عملی هم دارد ایشان فرمودند نقل مضمون که نجاست و طهارت در صحت بیع دخلی ندارد شما بروید در کلام فقها فحص کنید تتبع کنید کجا پیدا می کنید از شروط عوضین عدم نجاست شروط عوضین جزء شروط عوضین عدم نجاست نیامده

دلیل عمده بر عدم جواز بیع مدفوعات فوق روایت تحف العقول بود که مردود می باشد

ما بهترین یا اصلی ترین دلیل برای عدم جواز بیع نجاست که داشتیم روایت تحف العقول بود و شی من وجوه النجس حرام محرم عمده ترین دلیل این بود سید (ره) می فرماید که این روایت اعتبار سندی ندارد دلالتش هم اشکالی که داشت این بود که این حدیث معلل است شی من وجوه النجس لانه لا یجوز اکله و شربه و لبسه معلل کرده است به عدم وجود منافع و انتفاع سید (ره) فرمود که معلل به انتفاع که شده است معلوم است اگر انتفاعی در کار بود مانعی ندارد حتی گفته می شود که از ضمن روایت تحف العقول ابن شعبه استفاده می شود جواز اشعاری به مطلوب دارد که اگر مالی که هر چند نجس باشد ولی منفعتی داشته باشد جائز است معامله اش و این اشکال واقعا اشکال درستی است نجاست و طهارت از شروط عوضین نیست در ضمن فحص و تتبع فقهی به خوبی درک می شود که طهارت و نجاست در اکل و شرب و در عبادت تاثیر گذار است اما در معاملات هیچ تاثیری و ربطی ندارد در معاملات مالیت اصل است مالیت شی ای که منفعت محلله مقصوده داشته باشد بنابراین فرمایش ایشان راه گشا می شود برای خیلی معاملات که امروز انجام می شود قسمت بعدی را هم کامل کنیم

ص: ۲۴

نظر مرحوم خویی در مورد تعارض روایات وارده در بیع عذره و رد تعارض ادعایی و تثبیت روایات مجوز بیع

مطلب دیگر که باقی مانـد بـاز هم نظر سید الاستاد (ره) در مقام قـدرت قرار دارد این است که روایات که متعارض بودند درباره بیع عذره حقیقتش این است که تعارض نمی کنند چون روایات دال بر عدم جواز سند معتبری نداشت از دعائم الاسلام که مرسل بود و روایت یعقوب بن شعیب که ضعیف بود به واسطه علی بن مسکین سند ضعیف بود مشهور می گفتیم عمل کرده است یک نکته وان این است که مشهور اگر عملش مطابق با احتیاط بود می شود شهرت مدرکی اعراضش از روایتی که سید الحکیم (ره) می گفت روایت مقابل مطروحه است عند الاصحاب اعراض هم اگر مطابق احتیاط بود می شود اعراض مدرکی اجماع مدرکی شنیده بودید شهرت مدرکی و اعراض مدرکی را هم الان به دست اوردید این دو تا اگر مطابق با احتیاط بود می شود مدرکی مدرکش احتیاط است شما می توانید به احتیاط عمل کنید می توانید احتیاط را ترک کنید پس شهرت هم در این حد بود متقابلا روایت محمد بن مصارف و روایت سماعه بن مهران جلد ۱۲ باب ۴۰ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۲ و ۳ سند ها درست دلالتش هم صریح لا باس ببیع العذره دلالت کامل سند تمام اصلا تعارضی در کار نیست با این اختلاف در قوت و ضعف سند تعارض پیش نمی اید تا ما در فکر معالجه برویم

تحقیق مطلب - بیع مدفوعات حیوان غیر ماکول اللحم جائز است

سیـد (ره) تنزل می کند می گوید مع التنزل از سـند بگذریم اگر تعارض هم بکند ترجیح با روایات مجوزه است چون روایات عدم تجویز موافق با عامه است ان هم چه موافقت کل العامه نه بعضی هایشان می گویند اینها نجس هستند و جائز نیست لذا ما گفتیم که ان روایت که ان الله یـا اذا حرم الله شـیئا حرم ثمنه اصـلش در جوامع روایی عامه است فقط شـیخ طائفه (ره) نقل می کنـد در جوامع روایی اصـلی نـدارد این یزیـده ضـعفا علی ضـعف بنابراین ان روایتی که گفته شد که ثمن العذره من السـحت مسـتقیما حمل بر تقیه می شود و جایی برای شـبهه و اشکال وجود ندارد این یک مرجح مخالفت عامه مرجح دوم دو تا مرجح اصلی که در تعارض داریم ۱. مخالفت عامه ۲. موافقت کتاب جواز موافق کتاب است احل الله البیع اوفوا بالعقود چقدر کار ما درست است تنزل بر تنزل می گویـد فرض کنیم که تعارض که اصـلا زمینه نداشت و تعارض نبود فرض کردیم تعارض اصـل در تعـارض هم تساقط پس از تساقط مراجعه می شود به عمومات عمومات همان اوفوا بالعقود و احل الله البیع با قوت و قـدرت این مورد را شامل می شود بنابراین شـی نجسـی که منفعت محلله مقصوده داشـته باشد بیعش جائز است بلا شـبهه و اشکال اما عدم جواز که مشهور می گویند مطابق با احتیاط است

تبعات حکم به جواز بیع نجاست – فروش خون – فروش کلیه –

این نظر بسـیار متین و درست سـید الاسـتاد (ره) در معاملات امروز خیلی کار گشاست مثلا ما معاملات شـی نجس زیاد بر می خـوریم از جمله داروهـایی که الکـل در ان است و شـما نگوییـد که به عنـوان ثـانوی جهت رفـع ضـرورت می خرنـد نه خـود داروخانه ها که می خرند به عنوان معامله می خرند افراد به عنوان رفع ضرورت و عنوان ثانوی است این معاملات درستی است اگر معـامله درست نباشـد اکـل مـال به باطل دارو مال غیر است تصـرفش مجوز نـدارد یک عالم اثار منفی مثال دیگر خریـد و فروش خون چقـدر مهم است عجب فتوای کارگشـا خون را طبق فتوای مشـهور نمی توانیـد بفروشـید مالک که نشدیـد تزریق بشود یک چیز مال غیری غصبی در بـدن چه اثاری ثمن هم در ملک بائع قرار نمی گیرد ان هم اثار سـلبی دیگر تمام مسائل به مشـکل بر می خورد و فروش روغن نجس و همین طور این رایی که ایشان دارد شـیخ اعظم انصاری (ره) این رای را تایید می کند کتاب مکاسب صفحه ۸۲ حکم بر تجویز اشیای نجسه ای که منفعت محلله و مقصوده داشته باشند صادر می شود پس دو تا بزرگ مثل شـیخ اعظم (ره) وسـید الاسـتاد(ره) این فتوا را که دادند کارگشا شد و مثال دیگر خرید و فروش کلیه امر مهم و قابـل توجه کلیه نجس است اعضـای انسـان جزء محرم الاکلهـاست انسان ماکول اللحم نیست و اجزایی که اجزای بـدن هسـت ظاهرش پاک است جدا که بشود حکم نجس دارد کلیه نجس است فروش شی نجس که جائز نیست مشکلی دارد مالک نمی شود و ثمن هم در ملک بائع داخل نمی شود قرار نمی گیرد مشکلات فراوان تمام

سوال مسائلی که فرمودید موید یا به تبع این مسئله حل می شود جواب دلیل نیست مسائلی داریم که این فتوا حل می کند این تذکر کوتاهی را درباره کلیه بدهم برای شما بگویم در این رابطه مالکیت به دو قسم است ۱. مالکیت اعتباری و حقوقی ۲. مالکیت ذاتی و حقیقی ان مالکیتی که در باب معاملات شرط صحت معامله یا موضوع برای صحت معامله است مالکیت اعتباری و حقوقی است که همین مالکیتهای که متعارف است ادم مالک کتابش هست مالک عمامه و عبایش هست این مالکیتهای اعتباری وحقوقی است به اعتبار شرع حقوقی که شد یعنی اعتباری و اما قسم دوم مالکیت حقیقی و ذاتی مثل مالکیت انسان نسبت به اعضای بدن نسبت به دست خودش انسان مالکیت دستش هست اما این مالکیت مالکیت حقیقی و ذاتی است و این مالکیت قابل نقل و انتقال نیست لذا این مالکیت موضوع برای صحت معامله هم نمی شود همین مالکیت انسان نسبت به کلیه اش مالک اعتباری نیست لذا قابل معامله هم نخواهد بود در عین حال خرید و فروش کلیه درست است چرا سرش این است که بعد از قطع و انفصال مالکیت حقیقی به مالکیت حقوقی مبدل می شود و موضوع برای صحت معامله بوجود می اید تمام معاییر مالکیت ذاتی عوض می شود مالکیت اعتباری بوجود می اید ما الان امروز قصد داشتیم درباره انتفاع و حقوق بحث کنیم که اگر رسیدیم از همین اینجا شروع می کنیم این نکته را کامل کنیم مالکیت اعتباری برای خودش تعریف دارد مالی باشد قابل نقل و انتقال عملی باشد و دارای انتفاع و در ملک مالک اما کلیه بعد از که قطع می شود وجدانا می شود مال قابل انتقال من حیث العمل و بعد مالیت هم که منفعت محلله مقصوده دارد ملکیتش برای مالکش بر اساس ۱.استصحاب مالکیت ۲. براساس حیازت ۳. بر اساس حق اختصاص که حق اختصاص در ادامه صحبت می کنم که حق اختصاص زمینه می شود برای به وجود امدن ملک به اعتبار عقلا این تمام لذا معامله کلیه درست است و بلا اشکال این مطلب که کامل شد حالا استصحاب را اگر شبهه کردید که موضوع دو تا شده است ما می گوییم کلیه که همان کلیه است قطع و وصل از صفات است نه از مقومات در وحدت قضیه مشکوکه و متیقنه وحدت کل فی الکل که باشد که شک نمی اید وحدت در ماهیت باشد و تغییر در اوصاف می گوییم قطع و وصل از اوصاف است کلیه همان کلیه است

سوال و جواب عیبی ندارد ما مطلق مالکیت را تحت عنوان کلی و جامع ملکیت کلی بما هی ملکیت استحصاب می شود ملکیت خودش اینجا کافی است اما نقل و انتقالش را بالوجدان می گیریم ملکیتش را بالتعبد استصحاب می کنیم ما اینجا تمام اجزای صحت معامله را درست کردیم باقی ماند فقط ملکیت الان اثبات ملکیت راه دیگر دارد حیازت خود فرد حق اختصاص خود فرد نیاز به استصحاب نداریم لذا ما از استصحاب زود رد شدیم فرض کنید استصحاب اینجا یک ملکیت برای مالك درست کنیم اولاـ می گوییم که ملکیت برای مالك هست از بین نرفته وصل بود ملکش بود قطع شده ملکش هست عرف هم این را می گوید بالاتر از استصحاب قبول نکردید می گوییم استصحاب

سوال و جواب نکته ظریفی که اینجا لازم است گفتید وان این است که در معامله کلیه یک اشکال می شود که اقا زنده است معامله انجام می شود می گوید ملکیت اعتباری در زمان معامله باشد این معامله در وقت که ان زنده است کلیه هم در قبلش هست می خواهد که معامله کند این را باید می گفتم حقیقت مطلب این است که ان صحبتی که بین طرف انجام می شود در حال حیات واقع معامله نیست مقدمه معامله است در حد قولنامه است یک مرتبه اسم معامله روی ان می گذارید اسم گذاشتن شما نه واقعیت را بالاـ می برد نه پایین می اورد واقعیت این است که در مرحله قولنامه است اصل معامله ماهتیش تبادل است تبادل واقعتیش است واقعیت معامله بعد از انفصال و انقطاع صورت می گیردیك مقدمه است و تبانی است یک تبانی است چطوری می گویید شرط ابتدایی واجب الاتباع نیست چون شرط ابتدایی شرط نیست حقیقتش این معامله نیست تبانی است این تبانی که ما گفتیم اصطلاح حقوقیش تعهد است این مطلب شکر خدا کامل شد

ص: ۲۸

حکم فروش اعضای میت توسط ورثه

سوال بعضی از عزیزان هم جواب داده شود سوال ایشان این بود که کسی که می میرد و کلیه اش را اهدا می کنند مالک دیگر ندارد این خودش مالکش بود که رفته این چطور می شود تحقیق این است که اولا و ثانیا اولا در جوامع هر چند کلیه مرده که می دهند معمولا ـ اهداست اهدا که مشکلی ندارد در مرده نیست زنده پول نمی گیرد بنابراین در جوامع اسلامی کسی از بستگانش فوت می شود می گوید خیر اخرتش کلیه اش را اهدا کردیم و اما اگر فرض کنیم که پول بگیرد باز هم ملکیت محقق می شود در اثر یا ولایت اگر ولی بود و اگر از غیر از ولی که حق ندارد اگر ولی بود در اثر ولایت ان قسمت از عضو که جدا می شود که جدا کردنش را ما بر اثر قاعده اهم و مهم تجویز کردیم در اثر ولایت ان ولی مالک می شود و حد اقل حق اختصاص دارد پس از حق اختصاص مالکیت پیش می اید و کلیه را می فروشد اما اگر وارث در صورتی که مال و کلیه را خود فرد بفروشد و فوت بشود وارثش مالک همان قیمت کلیه می شود براساس قانون ارث اگر خود موفی وصیت کند که از ان قیمت کلیه خرج کنید در راههای خیر یک سومش نافذ است دو سوم بر اساس قانون ارث متعلق به ورثه است بحث را عنوان کنیم و اما بنابر قول مشهور که انتفاع جائز است بیع و معامله جائز نیست اولا صورت مسئله را شرح بدهیم بعد مسئله انتفاع به حقوق کشیده می شود و اقسام حقوق حق العبد و حق الله از یک سو حق مجعول شرعی و حق عقلایی از سوی دیگر و حقوق متعلق به اموال از جهت سوم و منشا اصلی اعتبار حقوق در ارتکاز عقلا باز هم جهت چهارم و پنجم ان شاء الله فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۸ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از خرید و فروش اشیاء نجس

درباره خرید و فروش اشیای نجس بحث شد بحث ما در طهارت و نجاست ابوال ما لا یاکل امتداد پیدا کرد

نظر مرحوم سید یزدی ان است که بیع مدفوعات حیوانات حرام گوشت جائز نیست

تا به اینجا رسید که سید طباطبایی یزدی (ره) فرمود این ابوال و اوراث بیعش جائز نیست و سید الاستاد (ره) فرمود که بیع ابوال و اوراث حیوانات محرم الاکل هم جائز است عمدترین دلیل برای عدم تجویز نجاست بود توسط روایت تحف العقول و سید (ره) فرمود که روایت سندا اعتبارش ثابت نیست و دلالتا روایت معلل است به عدم انتفاع دیگر دلیلی نداریم بر عدم جواز بیع اشیای نجس که خیلی مطلب عالی بود

نظر مرحوم خویی ان است که در مالیت طهارت و نجاست دخالتی ندارد

ما حصل بحث قبلی این شد که در شروط عوضین مالیت و قدرت بر تسلیم شرط هست اما طهارت و نجاست در عوضین شرط نیست فقها هیچ کجا در شروط عوضین عدم نجاست را نیاورده اند

(فروعات بحث)

فروش داروهایی که الکل دارد

و بعد از اینجا مثال زده شد فروش خون خون انسان که نجس است و حتی داروهایی که خرید و فروش می کنند الکل دارد از علوم پزشکی که بپرسید شاید اکثریت داروها الکل داشته باشد و نجس است

خرید و فروش اعضای انسان

ص: ۳۰

از اینجا رسید به جایی که خرید و فروش اعضای انسان چه می شود گفتیم مبنای سید الاستاد (ره) از عین حال که از متن و مکانت قابل توجهی برخوردار است راه گشاست برای حل مشکلاتی که در معاملات بوجود می اید اشیاء نجس زیاد مورد خرید و فروش قرار می گیرند از همین اینجا کلب صید یا کلبی که برای حفظ قطیعه غنم خرید و فروش می شود

کسانی که خرید و فروش نجس العین را جائز نمی دانند چه توجیهی دارند

سوال و جواب انهایی که قائل نیستند به جواز اینها می گویند مصالحه هست یا حق را مصالحه می کنند ملک نیست از همین

جا دوستان فرمودند که حد اقل یک جلسه درباره خرید و فروش اعضای بدن بحث کنیم

تا هم از مسائل روز یک مقداری اطلاع پیدا کنیم و محل ابتلا هست

سه فرع اساسی در خرید و فروش اعضای انسان

این مسئله حکم خرید و فروش اعضای بدن انسان این مسئله سه تا فرع دارد

فرع اول فروش عضو توسط خود شخص در زمان حیات

فرع اول خرید و فروش توسط انسان حی و زنده ادم زنده بعض از اعضای بدن خودش را قطع می کند و می فروشد مثال بارزش کلیه اش را می فروشد فرع دوم انسان وصیت می کند که پس از مرگ من این قسمت از اعضای بدنم را بدهید و هدیه کنید با بفروشید یا کل بدن را بدهید برای کالبد شکافی یا تشریح این فرع دوم که این هم هر دو فرعش در دنیا واقعیت دارد و مهم هم هست فرع سوم که مهمتر از این دو تا فرع دوم است که وراث بیاید جسد پدر خودش را یا مادر خودش را بفروشد من سی و پنج سال پیش از این در یک مجله ای در نجف برخوردم نماینده ای از قم در ان موسسه ای که ایت الله بروجردی بنیان گذاری کرده است در المان گفت مسیحی مسلمان شده بود مریض شد و فوت شد تشییعش رفتیم یک اقایی امد گفت جنازه پدر من است گفتیم خوب پدر شما باشد می خواهیم دفن کنیم گفت نه من این جنازه را فروختم مال من است پدر من است فروختم دیگر راهی نداشتیم ظاهرا مجبور شد پول را بدهد از بیمارستان از انجایی که فروخته بود و جنازه را ببرد دفن کند ان زمان بر خورده بود رائج بوده الان هم هست اما اینکه مسیحیها یا یهودیها یا پیروان ادیان مراسم دفن دارند سر جای خودش اما بین مردم خرید و فروش اجساد مورثانش را یک امر متعارفی است این سه تا فرع فرع اول خود شخص زنده اعضای بدنش را می فروشد در این رابطه الان می بینیم واقعیت هم دارد واز سوی فقها عصر هم کانما تجویز شده است اگر تجویز نمی شد اعلام می شد که جائز نیست کلیه را می فروشد خودش به اختیار خودش قطع می کند و پیوند می زند ترقی فعلا- جائز است دلیل بر جواز چیست و نظر سید الاستاد (ره) هم بگوییم مرحوم سید الاستاد (ره) در ضمن مسائل مستحدثه جلد اول منهاج الصالحین صفحه ۴۲۶ می فرماید تقطیع اعضا با رضایت خود انسان زنده اگر موارد جزئی باشد اعضا رئسیه نباشد عیبی ندارد اما اگر اجزای رئسیه که موجب عیب و نقص اصلی به وجود خود انسان وارد بکند جائز نیست مثلا اگر کسی خیلی پول زیادی به او بدهند و نیاز هم داشته باشد چشمش را بفروشد بر فرض که پیوند چشم درست از کار بیاید می فرماید جائز نیست ان نقصی که به واسطه فقدان چشم برای ادم پیش می اید ان نقص بوسیله فقدان کلیه بوجود نمی اید چون یک کلیه از نظر علمی و پزشکی اضافی است برای زندگی یک دانه کافی است و ان که بفروشد نقص ظاهری هم برایش پیش نمی اید نقص در زندگی هم برایش پیش نمی اید برای اینکه تعجیز نفس و اضرار به نفس در حدی که قابل توجه باشد و جبران نشود جائز نیست بر ان اساس ان اعضا مثالش همان چشم جائز نیست و اما مثل کلیه که الان یک دانه اش اضافی است وپول و مبلغ قابل توجهی می ستناد و برای مشکلات زندگی هم حلی پیدا می کند اسایش حتی رفع ضرورتهای زندگی توسط ان پول مسیر می شود مانعی در کار نخواهد بود این نسبت به حی فرع اول که تقریبا حل شده است فتوا هم بر تجویز است بر اساس ظاهر امرادله هم دلالت دارند ۱. عموم ادله معامله ۲. صدق مالیت ۳. قاعده سلطنت ۴. عدم منع شرعی در معامله این فرع اول سبک و ساده بود نسبتا رفتیم و کاملش کردیم فتوای فقها هم علی الظاهر این است

سوال معنای سلطنت چیست جواب قاعده سلطنت معنایش این است که انسان نسبت به اموالش هر گونه تصرفی که بکند مجاز است معنای قاعده سلطنت الناس مسلطون علی اموالهم می تواند انسان مالش را در حالی که در کشتی نشسته بیاندازد داخل دریا مانع شرعی ندارد هر گونه تصرفی که خلاف شرع نباشد جائز است

سوال ایا اسراف نیست جواب مسئله اسراف را می گوییم اخلاقی است در بحث معاملات

سوال در مورد خون منع شرعی دارد یا ندارد جواب درباره خون که شما بر خورده اید ان نسبت به خون حیوانات است خونی که از ذبیحه جمع می کنند و بفروشند ان نسبت به ان است و ان زمان روایات و بحث از اینکه انسان از خودش خون بگیرد وبه کس دیگر بدهد اصلا در قلمرو روایت هم نیست ان خون که جائز نیست روایتش امده اگر ذهنم اشتباه نرود روایت هم اخلاقی است ان تقریبا مسئله ای است که خوب است اجتناب کند از شی نجس و از خون استفاده اکل و شربی به عمل نیاورد ترویج باطل و اشاعه فساد نشود نتیجه مثبت ان زمان یا انتفاعی برای خون متصور نبوده

سوال و جواب دیروز محضر شما رساندیم که ملکیت دو قسم است ملکیت حقیقی و ملکیت حقوقی انسان نسبت به اعضای خودش مالکیت حقیقی دارد مالکیت حقیقی قویتر و محکم تر از مالکیت حقوقی است فقط فرقش این است که اثار حقوقی را ندارد چون قابل انتقال نیست و الا ملکیت تمام است احاطه تمام است حق تصرف است چون انتقال امکان ندارد اثار ملک حقوقی موجود نیست که معامله نقل و انتقالی باشد بنابراین در ملکیت حقیقی اگر فرض کردیم نقل وانتقال محقق شد مانعی وجود ندارد بلکه اعتبار مالکیت حقیقی بالاتر از مالکیت حقوقی است انسان مالک اعضای خودش هست بالضروره و به حکم متسالم فقهی مالک اعضای خودش هست به نحو ملکیت و مالکیت حقوقی لذا تصرفش دست به مال نزند یا نزند کلا تکلیف دارد مالکیت یعنی چه در احاطه بلا معارض شخص مالک اگر مالی قرار داشت می شود ملک این مطلب اول که حل شد

فرع دوم جواز فروش یا اهدای طبق وصیت متوفی

مسئله دوم خود انسان وصیت می کند به اهدا یا فروش

بررسی ادله جواز و عدم جواز در فرع دوم

برای ما لازم است مقدمتا ادله عدم جواز و ادله جواز را به طور کلی بگوییم بعد وارد بحث بشویم برای شما به عرض رسانده شد که ادله عدم جواز ۱. نجاست که گفته شد ۲. عدم متعارف بودن معامله معامله مورد سیره عقلا نیست سیره عقلا از اینگونه معامله به دور است هم چنین معامله ای بین عقلاء در شکل سیره وجود نداشت که تا زمان پیامبر استمرار داشته باشد

بررسی صحیحه فضل بن یونس و صحیحه حسین بن خالد و صحیحه صفوان

دلیل دیگر بر عدم جواز احترام بدن میت مسلمان کتاب وسائل الشیعه جلد ۲ باب ۳۳ از ابواب تکفین حدیث ۱ صحیحه فضل بن یونس محمد بن الحسن باسناده شیخ طوسی عن احمد بن محمد عن محمد بن عیسی عن الحسن بن المحبوب که از اصحاب اجماع عن فضل بن یونس الکاتب که توثیق خاص دارد از اقا موسی بن جعفر (علیه السلام) فقلت له ما تری فی رجل من اصحابنا یموت و لم یترک ما یکفن به شاهد مثال ما این است امام فرمود بعد از جملاتی که در روایت است این جمله اصلی است قال کان ابی یقول ان حرمه بدن المومن میتین کحرمته حیا فوار بدنه و عورته و جهزه و کفنه و حنته سند روایت صحیح دلالت بر حرمت و احترام بدن میت دارد و وجود کفن و دفن روایت دیگر کتاب وسائل جلد ۱۹ ابواب دیات اعضاء باب ۲۴ حدیث ۲ صحیحه حسین بن خالد سوال شد از امام صادق علیه السلام اگر کسی عضوی از اعضای میت را قطع کند اقا فرمود این جمله کلیدی علیه دیته دیه دارد قطع عضو روایت دوم همین باب یعنی ابواب دیات اعضاء باب ۲۵ حدیث ۴ صحیحه صفوان از امام صادق علیه السلام این جمله که برای ما محل شاهد است کسرک عظامه حیا و میتا سواء حرمت میت به طور کل و دیه داشتن درباره قطع اعضاء ادله ای است دال بر عدم جواز قطع اعضای میت مضافا بر این وجوب کفن و وجوب دفن واجب کفایی و جزء ضرورات فقه است با این ادله که دال بر عدم تجویز است ما چه کار می توانیم بکنیم این یک دسته از ادله اما ادله جواز درباره ادله جواز به شکل دسته قبلی اول یک ادله ای است که زمینه فراهم می کند و بعد دلیل اصلی و اما ادله ای که زمینه ساز مقصد است استفاده کنیم عمومات احل الله البیع و تحقق شرائط صحت معامله مال است مفسده ندارد منفعت قابل توجه دارد و عقلاء هم در برابر ان مال قیمت و بهاء پرداخت می کنند اینها شروط ابتدایی صحت معامله است

عموم ادله وصیت (ایات -روایات)

و اما دلیل اصلی ما عبارت است از دو چیز ۱. عموم ادله وصایت و وصیت عمده ترین دلیل ما دو چیز است دلیل اول ما که سید الاستاد (ره) به این دلیل اعتماد می کند گویا عموم ادله وصیت است وصیت کتابا و سنتا اطلاق دارد کتاب سوره نساء از ایه یازده و ایه های بعد من بعد وصیه یوصی بها او دین و پنج شش ایه درباره وصیت امده که دال بر مشروعیت در حقیقت بیان مشروعیت وصیت است و روایاتی که داریم صحاح شاید در حد متواتر کتاب الوصایا وسائل الشیعه جلد ۱۳ باب ۱ صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام الوصیه حق و قد اوصی رسول الله و روایت دوم و سوم و چهارم در همین باب درباره وصیت امده است بعضی از تعبیرات این است الوصیه حق علی کل مسلم در هر صورت در عین حال که وصیت بما هو وصیت از ضرورتهاست ادله لفظی زیادی دارد در کتاب و سنت که ما از اطلاقات حد اقل اگر عموم نگوییم از اطلاقات ادله وصیت می توانیم استفاده کنیم که انسان نسبت به ما یملك خود می تواند هر گونه وصیتی بکند البته در صورتی که خلاف شرع نباشد لذا سید الاستاد (ره) می گوید اینجا دلیل وصیت شامل این حکم می شود می تواند وصیت کند به اهدای عضو به دلیل عیسی شرحش را بعدا کاملتر کنیم

معلل بودن کفن و دفن میت

دلیل دوم ما که خیلی ظریف و لطیف است که گفتن ان یک مقدار قوت می خواهد و اعتبار حقوقی برای ما ضعفا گفتن ان یک کمی سخت است خیلی اگر ادم اعتبار حقوقی داشته باشد مطلب مهمی است و ان این است که کفن و دفن میت معلل است فتواها را ببینید فتوای صاحب جواهر (ره) می فرماید در کتاب جواهر جلد ۴ صفحه ۲۹۰ که جماعت از اصحاب قطع دارند که دفن طوری صورت بگیرد که مامون باشد از خطر سواء و ایذاء الناس به خاطر رائحه نامناسب این مطلب را امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله جلد ۱ صفحه ۸۴ می فرماید دفن بشود بحث تحرز جثه من السباع و تکتم رائحته عن الناس و سید الاستاد در منهاج الصالحین جلد اول صفحه ۸۷ می فرماید دفن بشود بحث یامن جسده عن السباع و ایذاء رائحته للناس این فائده و تعلیل دفن اما ابواب دفن روایتی است که در این روایت ما مراجعه کنیم مطلب در شکل تعلیل بیان شده که ما اگر جراتش را داشتیم می گفتیم کتاب وسائل جلد ۲ ابواب دفن باب ۱ حدیث از امام رضا انما امر بدفن المیت لائلا یظهر الناس علی فساد جسده و قبح منظره و تغیر رائحته ازاین طرف ادله جواز که معلوم شد مهمترین دلیل که نصوص بود دیدیم معلل است جمع بین دلیلین و ادامه بحث فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۹ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

جواز فروش اعضای بدن میت مسلمان

درباره جواز استفاده از اعضای میت مسلمان بحث می کردیم از بحث جواز بیع اعیان نجس کشیده شد بحث ما تا به اینجا

وصیت میت مسلمان

جلسه دیروز ادله عـدم تجویز و ادله تجویز گفته شد عمدتا ادله عدم تجویز دو تا مطلب است ۱. احترام میت مسلمان ۲. احکام دیـات اعضاء نسـبت به قطع عضو میت هم شـمول دارد و نصوصـش هم گفتیم که در فقه مسـلم است اگر میتی را جرح یا قطع عضـوی به وجود بیایـد وجود اورنـده بایـد دیه پرداخت کنـد نصوص گفته شـد فتوا هم قطعی است ادله تجویز عبـارت بود از عمومات صـحت معامله درباره اشیاء و اجناسی که منفعت محلله مقصوده داشته باشد و مفسده ای هم در کار نباشد دلیل عمده ما که سید الاستاد (ره) به ان اعتماد کرده اند ادله وصیت است و نفوذ وصیت نسبت به قطع عضو

قاعده سلطنت

دلیـل دیگری هم برای تجـویز اشـاره شـد الاـن کـاملتر کنیم و ان عبـارت است از قاعـده سـلطنت بر اموال و انفس شـما قاعـده سلطنت را اجمالا به عنوان یک قاعده مسـلم فقهی اشـنا هستید که از نصوص و سیره عقلاء و اجماع استفاده می شود که انسان نسبت به مال و ملک خودش مسلط است هر تصرف مشروع و مجاز و محدودیتی هم در کار نیست

سلطنت بر مال و سلطنت بر نفس

و از این قاعده ضـمنا و شخصا استفاده می کنیم اما ضمنا همین عموم اموال که دست ادم یا پای ادم اعضاء و جوارح ادم ملک و مال ادم است که شـرحش را دادیم و هم شـخصا استفاده می کنیم که قاعده ای که بگوید انسان تسلط بر اموال خودش دارد قطعا تسـلط بر نفس خودش خواهد داشت بالفحوی در این رابطه سید الحکیم (ره) کتاب مستمسک العروه جلد ۱۰ صفحه ۱۷ درباره مشروعیت عبادات صبی مشروط به اذن ولی می فرماید این اذن خلاف قاعده سلطنت است قاعده سلطنتی که سلطنت به اموال را ثابت می کند سلطنت به انفس بالفحوی درست می کند الانسان مسلطون علی اموالهم و بگویید علی انفسهم

ص: ۳۵

مراد از نفس در (ان الله اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم)

و موید بلکه دلیل بر این مطلب یعنی تسـلط بر اموال و انفس ایه قران ان الله اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم بان لهم الجنه فورا اشـکال طلبگی شـروع شد که معامله با خداست فرق می کند نوعش فرق می کند چه اسـتدلالی است جواب یک نکته از ضمن این ایه اسـتفاده می شود وان این است که مشتری که خـداست طرف مالـک مـال و مالـک نفسـش هست ملکیت مال و

ملکیت نفس از این ایه ولو نوع معامله یک معامله ویژه ای باشد عرفایی و سلوکی یک خرید و فروشی که ان خرید و فروش نفس که معامله با خداست انسان را

(اهل معرفت می گوید که هر کسی در این دنیا خودش را می فروشد متوجه نیست منتها ادم باید توجه کند که خودش را به خدا بفروشد به خدا فروختن یعنی که فروخته شد خودم هیچی نیستم هر چه خدا بخواهدتسلیما لامره به قول مولا (علیه السلام) الدین شجره اصلها التسلیم و رداء)خوب از ایه ملکیت انسان نسبت به اموال و انفس ثابت شد این مقدار در این قسمت از بحث برای ما کافی است

سوال و جواب نوعش را نشان نمی دهد ولی سنخیت و وحدت تنسیق شاهد بر این استحکام بحث است

سوال ایا از انفس که جان و روح است اعضاء استفاده می شود جواب نفسی که در فلسفه و عرفان مطرح است ان نفسی که در اموال و انفس می اید فرق دارد نفس ناطقه نیست انفس و نفس خود ادم است که قطعا جسم ادم هم در ان است منظور از نفس معامله نفس معامله خود ادم موجودی مرکب از جسم و روح مطلبی که جواب سوال دیروز شما بگویم این است که خوب عموم سلطنت دست ادم را باز گذاشته است هر گونه تصرف جائز است

ص: ۳۶

حکم سوزاندن پول اسکناس از نظر وضعی و تکلیفی

در اصطلاح اورده اند که کسی در کشتی نشسته باشد مالش را به اب دریا بندازد مسلطون علی اموالهم مشکلی ندارد سوال که دیروز عزیزان پرسیدند مثلاـ انسان پول نقدی دارد می تواند اتش بزند یک امر غیر معقول و غیر متعارف و خلاف سیره امری است مجنون وار به عبارت دیگر سفهایی جواب این مطلب را که کامل بگویم از دید فقه معاملات معامله سفهی ممنوع است معامله سفهایی ممنوع نیست این گونه معاملات معاملات سفهایی است شبیه این است شما یک جنسی می خرید از کسی می دانید قیمتش فرض کنید هزار تومان است ده برابر می خرید این می شود سفهایی بیع سفهایی باطل نیست مثال هم زیاد داریم این بیع سفهایی در حقیقت پولش را دور انداختن است این یک مطلب مطلب دیگر زاویه ها و دیدگاه ها مختلف است ما از دید وضعی یا فقه معاملات بحث می کنیم از نگاه فقه معامله صاحب مال این گونه تصرف اگر بکند جواز وضعی دارد یعنی زمانی در کار نیست ضامن نیست کار سفهایی انجام داده که داده اما از دید اخلاقی و حکم تکلیفی زاویه اخلاق و حکم تکلیفی جداست انجا که بیاییم خوب زیر حوزه اسراف قرار می گیرد و یا کار غیر عقلانی وغیر عقلایی است به عنوان ثانوی یا اولی مطلبی است خلاف مذاق شرع این حرفها را بزنید جای خود دارد اینها حکم تکلیفی دارد حرمت و جائز نیست از لحاظ اخلاقی واز لحاظ تکلیف اما از لحاظ وضعی بلا اشکال ضمان ندارد این کامل شد این دو تا دلیل که کامل شد الان یک جمعی بکنیم بین دو تا دلیل و بعد تطبیق

ص: ۳۷

جمع ادله جواز و عدم جواز

اما جمع بین دو دسته از ادله ادله دال بر عدم جواز عمدتا حرمت و وجوب دیه بود ادله مجوزه ما در این مسئله عموم عیسی و قاعده سلطنت برای شما به عرض برسانم جمع بین عموم وصیت و احترام بدن میت و دیه اعضاء جمع نیست بلکه این دو تا دلیل در حقیقت اگر دقت کنید قلمرو شان جداست استکاک ندارند در دید ابتدایی تعارض می نماید ما که دقت بکنیم به خوبی درک می شود به لطف خدا که ادله دیه اعضاء ان مورد را می گیرد که اعتداء در کار باشد عن اعتداء قطع اعضاء شده باشد ان مواردی که قطع اعضاء عن اعتداء نباشد مثلا اگر جراحی باشد قطع عضو پای را قطع می کنند قند دارد این را می گویند قطع عضو دیه قلمرو اش جداست درست مثل اتلاف مال غیر و تصرف به مال غیر ماذونا دو تا قلمرو است انجایی که دیه اعضاء از سوی شرع بریده شده جایی است که قطع عضو عن اعتداء بدون رضایت بدون وصیت باشد واما انجایی که وصیت امده و رضایت امده موضوعا اعتداء نیست بنابراین قلمرو هر کدام جداست استکاکی ندارد تا ما جمع کنیم حرمت بدن میت هم تقریبا به همین منوال هست بدن میت احترام دارد ما می گوییم در صورتی که قطع عضو بشود با وصیت خودش یا با مصلحتی که در کار باشد در این صورت از دید عرف و عقلاء هتک حرمتی نیست این دو تا دلیل قلمرو هایشان جدا شد

حکم وصیت بر اهداء اعضاء متوفی و صور ان

مسئله دوم رسیده بودیم که انسان وصیت به استفاده کردن از اعضای او پس از مرگش

ص: ۳۸

توضیح فروع مسئله فوق

این مسئله سه تا فرع دارد فرع اول وصیت نسبت به اهداء یا فروش عضوی از اعضایش کلیه را بگیرید بفروشید بچه ها خرج کنید کمک زندگی باشد یا اهداء کنید برای مستمندان فرع دوم توصیه به تشریح کالبدشکافی بکند در حیات سودی نداشتم در ممات کمک بکنم به علم و دانش فرع سوم وصیت بکند کسی که دم دم مرگش هست یقین دارد که می میرد هم خودش هم خبره می گوید از مرگ نجاتی نیست الان ایذاء هست خودش اذیت می شود بستگان اذیت می شوند عقلاـ و خارجیها حکم می کنند خلاصش کنید این یک ادمی است امیدش هم قطع شد تمام می گویدکه خلاصش کنید یک تیر خلاص یا یک سوزن نهایی این مطلب این سه تا فرع را ان شاء الله بحث کنیم فرع اول را این فرع شکر خدا بر مبنای سید الاستاد مسیر هموار ادله گفته شد و فتوا هم ایشان داده اگر کسی وصیت کند به قطع عضوش پس از مرگش که اهدا بشود و یا فروش بعد وصیتش نافذ است و قطع عضو هم دیه ندارد این مطلب ادله اش گفته شد فتوایش هم هست اما فرع دوم که وصیت بکند برای تشریح که کالبد شکافی بشود این فرع از نظر قواعد و ادله اش که الان شرح دادیم حکم جواز است مانعی وجود ندارد ادله وصیت رضایت مالکی مالک بعد موت خودش هم مالکیتش نسبت به مالش باقی است اگر منتقل نشود اینجا منتقل به ورثه نمی شود با رضایت مالکی و وصیت هتک حرمت که بوجود نمی اید مضافا بر ان همان قطع بعض اعضاء با تشریح فرقی مشهود و قابل توجهی که فرق در حکم را بوجود بیاورد دیده نمی شود از لحاظ ادله و تنظیر کامل به قطع عضو تشریح هم باید جائز باشد مانعی اصلا وجود ندارد منتها درباره تشریح فتوا از فقها به این صورت امده گفتیم مقتضای قاعده فتوا نگفته ایم نه بنده مسئولیت شرعا به عهده می گیرم و نه شما فتوا تلقی بکنیدفقها فتوایشان این است که تشریح بدن مسلمان بدون ضرورت جائز نیست اما در صورت ضرورت اشکالی ندارد ببینید ما یک راه باریکی را پیدا کردیم در صورت ضرورت تجویز شد هر چیزی که صورت ضرورت داشت بدانید که کاملا راه بسته نیست بنابراین این را در قبلها هم جوانیها سوال می شد و حقیر هم بر می خوردیم که مسلمانها چرا تشریح را جائز نمی دانند علم که واجب کفایی است جوابش را می گفتیم از خارج می اورند الان بعضی از دانشجویان علوم پزشکی که با بنده این قضیه را صحبت کرده اند به این مضمون گفته اند که جسد از خارج می خرند مخصوصا از هند که خیلی مبذول و ارزان هست همه اجناس و جنس جسد میت هم ارزان است گویا

اشکال در تشریح در مجهول الهویه در کشورهای اسلامی

و در ضمن میتهای مجهول الحال در فتوا این است اصل هم این است فتوای سید الاستاد (ره) هم این است که مقتضای اصل هم هست اگر شک در اسلامیتش کردیم مقتضای عدم اسلامیت است حکم عدم اسلام را جاری می کنیم و تشریح جائز است لذا مجهول الهویه داخل هم تشریح هم قرار می گیرد از این جهت هم مشکلی نیست اما قاعده جواز فتوا گفته اند تجویز در صورت ضرورت لذا در مقام فتوا حکم به جواز تشریح خلاف احتیاط است

سوال و جواب اصل بقاء ملکیت قطعی است از ان مال اعتباری نیست ان مال به ارث که تعلق بگیرد یک سوم است مالی که به ارث نرسد یک سوم ندارد ملکیتش باقی است

سوال و جواب خودش وصیت می کند تشریح بکنید پولش را نگیرد یا پول اگر گرفتید پولش را می دهید به ورثه ورثه ان پول را که می گیرد سهم الارثش هست بعد از که پول را گرفت طبق وصیت متوفی ان پول می شود ارث یا مال الوصیه

اشکال در وصیت که میت تا یک سوم حق وصیت دارد

سوال اگر بگوید اهدا کنید یک سوم ان می شود جواب نه یک سوم در اینجا نیست که مالی که قابل انتقال به ارث باشد وصیت یک سوم مالی که ملک حقیقی است ولی قابل انتقال به ورثه نیست انجا یک سومی درکار نیست در نسبت به کل ان مال وصیت نافذ است که ان مال فقط جسد ادم است

ص: ۴۰

سوال و جواب ما اعتباری که نمی شود منتها انها جسد مسلمان از اول از دائره بیرون است احترام ندارد خرید و فروش در کار نیست ما یک معامله ای می کنیم که جسد را بیاورید و از ان استفاده کنیم

سوال این که فرمودید شک در اسلام حکم به عدم اسلام می شود جواب اسلام عنوان وجودی است نیاز به احراز دارد شک در ان مساوی با عدم است

سوال این با سوق و اولاد مسلمین محکوم به اسلام است جواب در بلاد مسلمین اجزای حیواناتی است در بلاد مسلمین قاعده سوق درباره لحوم و جلود است بعد از که احراز کنید مسلمان بودن یک فردی است یا در کشور اسلامی یا در خارج از کشور های اسلامی شک در اسلامیت می کنید احتمال عدم اسلامیت هم می دهید قاعده سوق اسلام ثابت نمی کند اسلام عنوان وجودی است انها قاعده سوق نفی نجاست می کند عدمی است عنوان وجودی قابل اثبات به اصل نیست باید احراز بشود قاعده این است شک در اسلام مساوی با عدم اسلام است فتوای سید (ره) هم همین است مبنای ایشان همین است مبنای درست هم همین است ان شاء الله

سوال اگر در کشور اسلامی به میتی برخوردیم باید هم دفن شود و هم به ان نماز خوانده شود جواب در این شک از ان قبیل شک نیست این را ما اصلا شک نمی گوییم جنازه هایی که به طور متعارف در بین مردم با قرائن و شواهد قرار می گیرد اینها محل شک نیست فرض کنید فردی است این ادم عقائد تزلزل شد ولی در جامعه اسلامی زندگی می کرد مثل فدائیان خلق یا مجاهدین خلق یا بعضی از معتادها که اصلا چیزی نمی فهمند تا بگوییم اینها عقیده دارند اینها اصلا ساقط است فهم ساقط است تا بگویید عقیده دارد این جسد هایی متعارفی که اینجا هست اینها که با قرائن و شواهد محل شک می شود محل شک این است که شما منشا شک عقلایی داشته باشید مثل کمونیستها که حد اقل شک داریم در عقائد منشا شک عقلایی باشد این شک فلسفی می کنید این شک عقلی است شک عقلی موضوع حکم نیست این شک که شما می گویید شک عقلی است اما رسیدیم به فرع سوم نتیجه این شد این فرع تشریح از نظر ادله درست فتوای فقها در حالت ضرورت و فعلا از لحاظ ادله درست و از لحاظ فتوا احتیاط می شود فتوایی صادر نمی شود اما فرع سوم صورت دوم کسی که الان در معرض فوت شدن هست مرض سرطان یا فرض کنید مرگ مغزی قلبش کار می کند مغزش دیگه از کار می افتد یا سرطانها می گویند شخص یقین دارد و کارشناسان خیلی واردکه می میرد یک ماه کمتر یا بیشتر عقلا و دانشمندان دور از دین چرا زنده بماند عقلا می گوید اذیت را کمک کنید هم اعضای خانواده اذیت می شوند و هم خودش تیر خلاص احتمال حیات وجود ندارد اگر احتمال حیات وجود داشت این خارج از فرض ماست احتمال حیات از لحاظ علمی نیست بنابراین شما اگر همچنین فرضی را داشتید عقلا می گوید هم خودش اذیت می شود و هم بستگان را خسته می کند خلاصش کنید خودش هم اجازه بدهد رضایت بدهد از لحاظ ادله و علم و عقل رضایت هست تصرف هست و علم و عقل می گوید هیچ مانعی ندارد علم و عقل این اجازه را اجازه دارای مصلحت تلقی می کند عموم سلطنت هم می گوید رضایت دارد و تصرف می کند یک مانع اصلی حرمت انتهاد این مانع اصلی است در این رابطه چه می توانیم بکنیم انتهار حرمتش از ضرورات دین است قتل نفس حرام محرم به هیچ وجه هم جائز نیست البته تخصیص خورده درباره جهاد و تعارض با حفظ دین یا ناموس هم گفته شده است در این فرض ادله می گوید جواز عموم سلطنت می گوید رضایت می گوید عقلا هم تایید می کند کار هم دارای مصلحت است هیچ مشکلی پیش نیامده مرگ قطعی بود اما حرمت انتهار را چه کنیم در حرمت انتهار شک نداریم تخصیص فقط در مورد جهاد

است اما حرمت انتهار عمـده اش لا تلقوا بایـدیکم الی التهلکه اینجا فرض ما این است که وقوع در تهلکه هست صدق در القاء نمی کند القاء این است که ادم سالم باشد یا احتمال عقلاییه نجات داشته باشد لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه این وقوع در تهلکه هست قطعـا احتمـال خلاف نیست پس دلیل القای تهلکه نمی گیرد این دلیل که اصـلی ترین مانع وجود دارد و اگر فقها بحث می کننـد و مانع احساس می کنند همین است این مانع را دیدیم اینجا مانعیتی ندارد چون این قضـیه پس از وجود تهلکه اسـت لـذا مانع شـرعی و اصـلی فقهی درباره اقـدام به این امر وجود نـدارد لـذا عقلا و خارجیها به عنوان عاقل این مطلب را تایید می کنـد و عمـل می کننـد اما فقها از باب احتمال اینکه قتل نفس به حساب بیایـد فتوای به تجویز نـداده انـد هر چنـداز لحاظ ادله مشـکلی دیـده نمی شود اگر کسـی فتوا بدهد باید از یک اعتبار حقوقی فوق العاده بالایی برخوردار باشد و الا مشـکل خواهد بود این مسـئله که کامل شـد صورت سوم وراث پـدر از دنیا رفته مثل خارجیها فرزنـدش می ایـد جسـد پدرش را بفروشد این مسـئله از لحاظ ادله ممکن است ادله و وجهی برای جواز ارائه شود اما این مسئله حکم عدم جواز است ۱. مخالفت سیره قطعیه مسـتمره تا زمان مشـرع اصـلی رسول الله الاعظم و اهل بیت پیامبر ۲. هتک حرمت فروختن جسـد پـدر هتک حرمت است اگر گفتیـد که سـیره درباره قطع اعضاء بر عدم قطع اعضاء گفتیم انجا سـیره دلیل داشت بر جواز اسـتثناءداشت اسـتثنایش دلیل بود رضایت و وصیت اینجا دلیلی نداریم بنابراین ۱. خلاف سیره قطعیه است ۲. هتک حرمت است ۳. ذلت و بی ابروی برای خود فرد است اگر مسـلمان باشد مسـلمانی که جسد مورثش را بفروشد باعث ابرو بری خود ان فروشنده قطعا خواهد بود حفظ ابرو در کنـار حفظ دماء قرار دارد حفظ ابرو هم پس از اعراض و دماء حفظ ابرو برای انسان واجب است و قطعا در عرف مسـلمانها باعث ابرو ریختن و ذلت و زبونی فرد فروشنده خواهد بود

ص: ۴۱

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۱۰ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

نکات تکمیلی در خرید و فروش اعضای انسان

بحث فروش اعضای انسان کامل شد دو سه تا نکته تکمیلی قابل ذکر است نکات تکلیمی درباره مسئله خرید و فروش اعضای انسان

انسان مالکیت حقیقی بر اعضای خود دارد

گفتیم که ملکیت حقیقی عبارت است از مالکیت انسان نسبت به نفس خودش این را صریح رد شدیم بعضی از عزیزان ابهامی در ذهنشان باقی است و برای این مطلب بدانیم جزء مسائل مسلم فقهی است مالکیت حقیقی و مالکیت حقوقی و موید این مطلب ایه ان الله اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم و نفس در اصطلاح قران و فقه انسان زنده من قتل نفسا بنفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس یا من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا در فقه هم عنوان می کنیم قتل نفس یعنی انسان ایه هم این شد موید مطلب مالکیت انسان نسبت به نفسش کامل این یک مطلب

اشکال بر مالکیت انسان بر اعضای خودش پس از فوت

سوالی برای عزیزان بوجود امده بود این است که قانون ملکیت و قانون ارث به این مضمون کنار هم قرار داده بشود باید انسان بتواند جسد متوفای خودش را بفروشد نکته ای که اینجا به عرض می رسد این است که ملکیت در ملک مالک بعد از مرگ باقی می ماند

وصیت به ثلث از طرف میت دلیل مالکیت بعد از فوت او است

این حرفی است که فقها و سید الاستاد (ره) در بحث بیع کتاب مصباح الفقاهه می فرماید اوائل کتاب بیع در بحث مالیت مطلب بسیار خوبی است می فرماید ملکیت باقی است خوب یک اعتبار است شما می بینید میتی که وصیت کند که یک قسمت از مالم بماند برای خودم منافعش را در امور خیر هدیه و به روح خود من خرج کنید ملک مالک است تا ابد ملکش هست با مرگ ملکیت منقطع نمی شود و این اعتبارات باقی است ان طرف اگر میتی مشغول الذمه باشد مال کسی در ذمه اش هست فوت شده ذمه اش مشغول است با مردن اعتبارات قطع نمی شود این یک نکته که کمی کامل تر کردم

ص: ۴۲

فروش اعضای میت توسط ورثه و ادله عدم جواز ان

و اما در مسئله وصیت مالی بیش از یک ثلث نافذ نیست چرا این را سید الاستاد می فرماید و حرف خوبی است برای اینکه ملکیت مال و اموال بر اساس قاعده ارث منتقل می شود به وراث اگر دلیل ارث نبود اموال بر ملکیت مالک باقی بود حرف

دقیق است و دلیل ارث اموال منصرف بلکه صریح به اموال غیر جسد است یا اموال است و ملک اعتباری است بنابراین ملکیت جسد قابل ارث نیست به ورثه منتقل نمی شود و دلیل ارث مختص اموالی است که در عرف به ان اموال می گوییم شامل جسد نمی شود در حد تصریح است از ظهور هم بالا این دو سه تا نکته را که گفتیم کامل شد دیگر مسئله ثلث اینجا مطرح نیست

سوال و جواب قطعا اموال بما هی اموالی که در فهم عرف و واقعیت عملی است اموال در خارج غیر ازجسد ادم است و ادله ارث نه انصراف که صریحا ان را گرفته اگر مازاد بر ان شک کنیم باقی می ماند بر ملکیت چون ملکیت به قوت خودش باقی است مگر اینکه دلیل از ملکیت خارج کند

سوال و جواب سوال شما این بود که حرفی که شهید (ره) می زند با این قاعده ملکیتی که سید الخویی (ره) گویا می گوید تطبیق نمی کند می گوید منفعتی که در فتره پس از موت و قبل از تقسیم ارث به وجود امده باشد این منفعت مال میت است یا مال متعلق به مال است که به ورثه تعلق می گیرد می فرماید که معلوم نیست مال ورثه باشد یا مال میت چون میت دیگر فعالیتی ندارد تا سبب انتفاع بشود نقش میت دیگر تمام است برای شما به عرض برسانم که منفعتی که نیاز به عامل دارد و توسط عمل افریده می شود طبیعتا به میت تعلق ندارد میت کالحجر است اما منفعتی که به طور طبیعی بدون خرج عمل و هزینه عمل از خود مال همینطوری منفعت تولید بشود ان که از حقیقت مال خارج نیست قاعده فقهی و حقوقی داریم النماء تابع للاصل ان نمائی که از خود اصل بدون هزینه عمل به وجود می اید که تابع مال است و ان نمایی که به توسط عمل به وجود می اید بله عمل مستند به میت نمی شود میت کالحجر است این مطلب تمام الان ملکیت دقیقا مالکیت میت جزء مسلمات است در ارث خود شما می خوانید که اگر یک مقدارمالی برای خودش جدا کند بگذارد می ماند تا ابد و بعد هم مانع ملکیت ارث است و بعد هم ادله ارث منصرف به اموال است به طرف جسد ادله ارث اصلا کاری ندارد مساس و ارتباطی ندارد این ملکیت حقیقی مال خودش هست گفته بودیم ملکیت حقیقی قابل انتقال نیست گفتیم پس از قطع قابلیت انتقال پیدا می کند حالت ملکیت انتقالی می گیرد این اشکال را رفع کردیم منتها حالت انتقالی که می گیرد ملکیت منحصر به مالك است چون ادله ارث نیامده این تا به اینجا این دو تا نکته که روشن شد

بعضـی از عزیزان ذهنشان ممکن است به این طرف مشـغول بشود حالا فروش جسـد پدر جائز نیست ۱. ملکش نیست متعلق به وراث نیست مالکش نیست مال نیست که منتقل شـده باشد ملك است مال هم باشد به مبنای سـید (ره) متعلق به ورثه است ۲. خلاف سـیره قطعیه قطعیه است ۳. موجب هتـك حرمت میت می شود ۴. موجب ابرو رفتن خود مسلمان می شود پدرش را به خاطر پول ۵. موجب ایـذاء میت می شود میت یـك نوع علاقه به جسـد خودش دارد بعـد از فوت هم ارتباطش قطع نمی شود میت که از دنیـا می رود قبض روح که امـد بر اساس اسـناد معتبر نصا و مکاشـفتا میت که قبض روح بشود یك مرتبه می شود راحت درد و الم و ناراحتی کاملا می رود لذا بعضی از خارجی ها که از حالت مرگ برزخی برگشتندخودکشی کردند گفت دیـدیم راحت شدیم این از نظر علمی از نظر مکاشـفات فردی که پیش اقای خویی (ره) امد قضـیه اش مفصل است توسل کرد به امام موسی بن جعفر (علبه السـلام) دیگر داسـتانش طولانی است بعد گفت که راحت شدیم و مرحوم حاجی شیخ (ره) هم بعد از توسل روحش برگشت دید این جسدش افتاده خودش انجا ایسـتاده جسد را می بیند تا موقع دفن و خا کسپاری می برید خود میت حقیقت و روحش همراه است چند متر بالا می بیند مراسم را این را که شنیده اید گفته اند گریه و زاری نکنید باعث اذیت میت می شود چون ان بالا ایسـتاده می بیند از قفس ازاد می شود میت بدن قفسـی است که شـیخ سـعدی (ره) می گوید اخر قفس دریـده و مرغش پریـده ان میت که از ان بالاـ مشاهـده می کنـد ارتباطش برقرار است ارتباط که بر قرار بود در مثال ساده بگویم حد اقل البته این فلسـفی و علمی نیست این مسئله دینی و مطلبی است و شهودی و سلوکی است تجربه دینی است نه تجربه علمی اما در مثال شـما یك عبای کهنه داریـد خیلی سالها درس خوانـدید نماز خوانـدیـد با ان کربلا رفتیـد حرم سید الشهدا متبرکش کردید الان کهنه و فرسوده و قابل استفاده نیست اما شما به ان عبا علاقه دارید انس دارید انس مال روح است مملوس نیست ولی واقعیت است بنـابراین از لحـاظ سـاده سـازی که قابـل فهم برای عموم باشـد انسـی است که انسـان بـا روح خودش دارد ولی از لحاظ معرفتی ممکن است این ارتباط بالاتر از این باشـد بنابراین اگر جسـد مورد خریـد و فروش مثل کالا گوشت گوسـفند کمتر یـا بیشتر به فروش برسـد روح اذیت می شود ایـذاء روح طبیعتـا حرام است منتهـا چون بحث تخصصـی است می گوییم موید یا دلیل پنجم ما ایذاء روح

سوال و جواب این سوال که گفتید بدون وصیت مجاز نیست مثل اینکه مال مردم را بگیرد بگوید من کار خیر می کنم این مجاز نیست

سوال چطور در حد غسل و کفن و دفن حق با ولی میت است جواب اگر وصیت کند حرف میت مقدم است کفن و دفن کلا وصیت میت است وصیت دو تاست عهدیه و تملیکیه اول قول میت اگر نبود وصی بحث شکر خدا کاملا بیان شد

سازگاری بحث اهداء اعضاء با ایه عدم جواز خیانت در امانت

سوال این بدن انسان امانت است چگونه می تواند اعمال کند جواب اما ان امانات از لحاظ مذاق فقهی منصرف است به امانـاتی که در فقه هست و ثانیا این گونه عملیات در عرف عقلا خیانت حساب نمی کنند حسن استفاده است و ثالثا هم خود انسان قاعده ملکیت که امد دیگر مسئله امانت نیست مالکیت با امانت دو چیز است

اختیار بر اعضاء و استفاده منفی از بدن مثل استعمال مواد مخدر

سوال و جواب استعمال مشروع عقلایی دارای فائده منفعت محلله مقصوده اینها مسائل را حل کرد ازادی مطلق خارجی نیست ازادی که با ان معیارها منفعت محلله مقصوده

سوال و جواب اولا این قیاس با ان نمی شود و ثانیا انجا ولایت شرعیه وجود دارد و ثالثا ملکیتی که ممنوع التصرف باشد غیر از ملکیتی که ممنوع التصرف نیست منتها شرط دارد انجا ممنوع التصرف نیست اما مشروط است

فرق ایذاء میت و هتک حرمت جسد موقع واگذاری عضو توسط ورثه

سوال دلیل پنجم با هتک حرمت چه فرقی می کند جواب هتک حرمت نسبت به خود جسد است جسد میت از نظر فقهی احترام دارد خود جسد هتک نشود ایذاء مربوط به روح است اگر چه ارتباط دارد

تقل ترحمی (اتانازی)

سوال و جواب مرگ اتانازی که در خارج رسم است و عمل می کنند فرض کنید یک اسبی را که یک صدمه دیده که خوب نمی شود الان یک انسانی است قطعا به دام سرطان افتاده علاجی ندارد اصلا خودش هم یقین حاصل پیدا کرده اند اطباء هم از نظر علمی یقین پیدا کرده اند از نظر عقلی خوب همیشه احتمال عقلی هست احتمال عقلی می گوید که تبصره و استثناء همیشه وجود دارد که ان ید الله فوق ایدیهم ظاهرا ترکیه هم یک سریالی هم در این زمینه وجود داشت ان در همین برنامه تجربه دینی که خلاف معادلات یک سری چیزها صورت می گیرد اما کسی که یقیق بکند از لحاظ علمی و عقلایی عقلا می گویند الان این خودش زجر می کشد بستگان زجر می کشد هیچ سودی برای ماندن نیست عقلا و علم می گوید خلاص گفتیم این مطلب از لحاظ عقلا و تصرف مالکی که خودش رضایت می دهد مانعی نداشته باشد اما فتوا نداده اند فقها یک فتوا اعلام نمی کنیم دو اشکال اصلی القاء به تهلکه است گفتیم اینجا انتهار اینجا صادق نیست واقعا وجدانا ثابت نیست انتهار القای به تهلکه است این خودش وقوع به تهلکه هست

اجاره رحم و فروعات ان

یک چیز دیگر باقی ماند و ان این است که امروز رسم است و دولت هم تایید کرده رحم را اجاره می دهند اجاره رحم خوب طبیعی است حلالی حرام و حرامی حلال نمی شود یعنی مرز محرم و نا محرم و حدود الهی رعایت می شود در صورتی که حدود الهی رعایت شود زنی است مانعی ندارد یعنی نه شوهری دارد و نه عنوان دیگری که مانع از ازدواج باشد کاملا بلا مانع است مردی است بر اساس معاییر شرعی عقد محرمیت موقت یا دائم می خوانند بعد این مسئله تا اینجا حل بعد قرارداد می بندد که زن می گوید ما ازدواج دائم با تو نخواستیم مرد می گوید من زن دارم ولی بچه می خواهم می گوید خیلی خوب بچه در رحم منعقد بشود و رشد کند و روزی که به دنیا امد بگیرد و بروید این معامله اصل این عمل درست است دو تا وجه برای صحت این مسئله گفته می شود وجه اول این است که این ازدواج شرعی است این تکمیل نطفه شرعی است ولادت هم مشروع است پس از ولادت فرزند را بگیرد و از زن جدا بشود امر مشروع و طبق معاییر فقهی

سوال ایا ارث می برد جواب بله ارث می برد مادرش هست در مسئله اجاره رحم دو تا فرع دارد یک فرعش ان است که گفتیم زن می اید فردی زن اولش عقیم است زن می اید با یک ازدواج موقت در عرف عوام مراجعه هم به وزارت بهداشت می شود تجویز می شود هیچ اشکالی هم ندارد این در حقیقت اجاره رحم یک حرفی است عامیانه در حقیقت یک ازدواج مشروع و هیچ مشکلی ندارد بازاء این ازدواج یک مصلحتی اضافه شده است که بعد از تولد طلاق بدهد و هیچ اشکالی ندارد ان شرط شرعی نیست تعهد است ربطی به صحت عقد و برنامه ندارد یک حرفی که گفته شده است به عنوان یک تعهد دو تا مسئله است یک مسیر ازدواج مشروع و یک تعهد فرع دوم اصلا ترکیب و اختلاط نطفه یا اسپرم گرفته می شود و بعد از عملیات ترکیب لحاق گذاشته می شود در رحم شخص سوم یعنی نه زوج است نه زوجه در رحم شخص سوم گذاشته می شود این مسئله جزء مسائلی است که تامل برنگیز و بحث دارد بحثش از این جهت است ایا منی اجنبی در رحم زن اجنبیه این مجاز است شرعا مجوز شرعی دارد مشکل اصلی این است اصل اجاره دادن رحم همان تصرف در جسم هست که مشکلی ندارد پولی می گیرد و تمام مشکل این است که ان ماء نطفه ای که از مرد اجنبی می اید اینجا این مجوز دارد یا ندارد دو تا نظر اینجا بیشتر نیست نظر اول این است که ماء نطفه بما هو که یک ذره از نظر حقیقت عرفی هیچ چیزی نیست شیئتی ندارد شیئیت کاملا بالقوه است شیئیت بالفعل ندارد صدق نمی کند که چیزی باشد اگر شما فرض کردید یک ذره نا ملموس از جسم نا محرم به جسم نا محرم دیگر قرار بگیرد شرع و عرف برایش هیچ اثری قائل نمی شوند چون واقعیت ندارد شیئیت ندارد وقتی شیئت عرفی نداشت در شرع تشخیص عرف مرجع اصلی است شیئیت عرفی ندارد این یک نظریه است

تزریق خون مرد نا محرم به بدن زن نا محرم

سوال خون نا محرم اگر تزریق بشود در بدن نا محرم جواب اشکالی ندارد تزریق خون نا محرم به نا محرم اشکالی ندارد دلیل اول ما شیئتی در کار نیست کمتر از یک قطره اگر از اجزای برود به اجزای نا محرم موید حرف این حقیر خون نا محرم را تزریق بکند به نا محرم مشکلی ندارد مقدماتش استمناء نشود راه دیگر هم دارد غیر از استمناء بر فرض که استمناءباشد حرام جداست این دلیل اول دلیل کسانی که تجویز نمی کنند می گوید عرف در جایی مطرح هست که کار خبرویت و نظر خبره ای در کار نباشد اگر جایی که نظر علمی و خبرویت درکار بود انجا دیگر عرف حق اظهار نظر ندارد اینجا خبرویت و کارشناسی و نظر تخصصی راه گشاست این نطفه است این همان خشت اول معمار انسانی است بنابراین از لحاظ فقهی مسئله خالی از اشکال نیست لذا فتوا بر جواز من ندیدم

سوال و جواب ما دو تا نظر گفتیم یک نظر شیئت عرفی ندارد و چیزی که در عرف شیئت ندارد اثر فعلی ندارد شما یک هسته زردالورا حکم درخت زردالو بار نمی کنید قطعا ان است چون ما وضعی را می بینیم اینها بین نفی و اثبات است فعلا مطرح است در فقه عناوین به شکل فعلی اخذ شده تقدیری نیست بالقوه همه چیز است یک هسته زردالو را به عنوان یک درخت می خرید بر فرض این دلیل اول ماست که فعلا این چیز نا چیز در حد قوه است قوه اثار ندارد این حرف خیلی خوبی است منتها ان طرف قضیه که شما می گویید بله می گوییم عرف را اینجا راه نمی دهیم خبروی است از باب خبرویت شی ای است و نطفه است

ص: ۴۸

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۱ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

بحث از خرید و فروش اشیاء نجس

بحث ما در خرید و فروش اشیای نجس بود بعد کشیده شد به فروش اعضای بدن که نجس است و بعد بحث کشیده به اجاره رحم و بعد تلقیح ممنوعی و بعد هم از باب مالکیت امروز سه تا فرع داریم ۱. تتمه تلقیح مصنوعی باقی ماند ۲. حکم تغییر جنسیت ۳ . مرگ مغزی در موضوع تحقیق کردیم ما در فقه باید موضوعش را از متخصصش بپرسیم

تتمه بحث تلقیح مصنوعی

مسئله اول ما اجاره رحم و تلقیح مصنوعی بود مطلب در مجموع همان دو راهی که ما ترسیم کردیم همان دو راه وجود دارد ولی فتوا را فقها داده اند مطلب اول که تکمیل لازم دارد مسئله تلقیح مصنوعی صوری دارد

صورتی که تخمک زن مشکل دارد و تخمک زن دیگر در رحم او قرار می گیرد

صور اول این است زن و شوهری است زن مشکلی دارد از لحاظ می گویند تخمک مشکل دارد مرد اب نطفه و اسپرم او مشکل ندارد در رحم زن خود این مرد یک تخمکی از زن دیگر می گیرند این مطلب این است که در رحم خود اختلاط و کار ورود یک اسپرم داخل یک عبل را امتزاجش انجا صورت می گیرد درباره موضوعش می بینیم که خلاف شرعی از لحاظ مجامعت و زنا و ارتکاب محرمی انجام نگرفته فقط یک تخمکی از یک زنی گرفته شده و ان هم در حالت ابتدایی در داخل رحم که محرم و زن است برای صاحب نطفه این امتزاج انجام شده و علقه و مضجه الی اخر اینجا ظاهرا اشکال شرعی و مانع شرعی وجود ندارد اصلا به بدن نا محرمی جزء از اجزای نا محرم ارتباط بر قرار نشده نطفه هم که مال شوهرش هست اینجا دریافت انجام شده یک تکه عبل باربری یا فعال کرایه کرده اند یا اجاره کرده اند مشکلی از لحاظ فقهی در بین نیست و این درست

ص: ۴۹

سوال نسب چه می شود جواب نسب نطفه که مال مرد است صحت انتساب دارد از لحاظ حقوقی ان نصفی که مال ان است در حد ولادت و کمال و تکمیل صحت استناد به ان کامل نیست ذره ای از قسمت عبل او که گرفته شده ان هیچ شیئیتی نداشته تکمیل اینجا صورت گرفته مولود متعلق به این خانم است نطفه که اصلش از شوهر هست قطعا صحت استناد فرزنش هست هیچ مشکلی ندارد

صورتی که اسپرم مرد مشکل دارد و از مرد بگاز اخذ شود

صورت دوم عکسش هست مرد مشکل دارد اسپرم می گیرد در رحم زن که عبلش فعال است زنده است این عملیات اگر

انجام بشود دیروز این را مطرح کردیم از لحاظ فقهی که اینجا بازتر کنیم تا فرض سوم و بعدی برای ما کارساز است

قول موافقین و مخالفین در دو فرض فوق

دو تا خط استدلالی داریم اولی جواز خط استدلالی جواز چرا برای اینکه ان نطفه ای که ما به ان می گوییم نطفه یک ذره ای است که با چشم غیر مسلح دیدن ان مشکل از لحاظ عرفی و عقلی شیئیت ندارد شرع حکم بر موضوع فعلی بار می کند فعلیت در موضوع شرط اصلی است موضوع فعلیت ندارد و لذا در عرف مشابه اش را گفتم اگر یک هسته درخت زرد الو پیش ما می توانیم بگوییم یک درخت زردالوست صحت سلب دارد تا به اینجا این حرف را که گفتیم در عرف و عقل اگر الان اگر بخواهیم در حالتی که یک هسته زردالو بگویید درخت زردالو کذب است صحت سلب دارد اما ان بعدا اگر رشد کرد نسبت بدهید که از هسته امده اینجا که النماء تابع للاصل ان در مرحله بعد از تحقق نماست فعلا نمی توانید چیزی بگویید نما وجود ندارد نما می توانید بگویید این خط تجویز عمل لا سمح الله زنا انجام نشده این را کسی مجامعت یا زنا با نا محرم نمی گوید زنای با نا محرم موضوعش در فقه معلوم است مجامعت است با شکل خاص شیئیتی ندارد تکون پیدا می کند در حال تکون قطعی نیست در صد است ممکن است پنجاه باشد ممکن بالا یا پایین بنابراین هیچ ارزشی برای ان ذره از نطفه در دید عرف و عقلا ـ نیست ظاهر شرع هم که مجامعت انجام نشده خلاف شرعی هم فرض این است که ارتکاب به عمل نیامده می گوییم اشکال ندارد در فقه هم می گویند وقت انعقاد نطفه هم اگر اسقاط بشود هیچ مسئولیتی ندارد از نظر فقه هم مرحله مرحله تحقق موضوع نیست این خط تجویز اما خط استدلالی عدم تجویز حرف اصلیشان این است که می گویند عرف و عقلا برای خود قلمرو ای دارد خبرگان کارشناسان برای خود قلمرو ای دارد در حیطه خبرگان راهی برای عرف نیست این کار کار خبرگان است ما از پزشکان که خبره این امور است سوال می کنیم خبره می گوید همان اسپرمی که به نظر نمی اید همان حقیقت و اصل یک موجودی می شود به نام انسان حرف اصلی نظر خبره بود عقلا و عرف راه ندارد خبره می گوید این نطفه است پس از که نطفه کس دیگر بود تکوین این نطفه در ایات قران این سلسله با هم پیوند خورده نطفه و علقه و مضغه و خلقا اخر یک خط متسلسلی است یک خط ممتدی است حقیقه واحده دارای امتداد ان ابتدایش قران به ما گفته است اما الان متخصصین و کارشناسان هم تایید می کند که این ابتدای ان خط ممتدی است که قدم به قدم تحول پیدا می کند یک حقیقت است در حال تحول از مرحله به مرحله یک وجود است مراحلش فرق می کند در مسیر تکامل پس از که صدق که یک وجود است طبق اصطلاح قران که یک وجود بود کارشناس که ان را تایید کرد لذا وارد کردن ان نطفه دلیل و مجوز می خواهد اصل عدم جواز است اصل عدم جواز تصرف در این امور بدون مجوز شرعی است مجوز شرعی هم ندارد شما می گفتید اصل قاعده تملک است در حالی که اصل عدم جواز تصرف است تصرف شما دلیل می خواهد ان هم تصرف در بضع است بنابراین می گویند جائز نیست انچه من در رساله ها دیدم اکثرا می گویند جائز نیست مقام معظم رهبری فرموده است جائز است

صورتی که زن و مرد هر دو مشکل دارند

و اما صورت سوم که رائج است این است که زن و مرد مشکل دارند دو تایشان یا یک طرف اما مشکل به رحم زن به سادگی حل نمی شودصورت سوم اسپرم و عبل مرد اجنبی با زن خودش یا با زن اجنبیه در لوله ازمایشگاهی امتزاج صورت می گیرد عملیات امتزاج انجام می شود یکی را وارد دیگری می کنند بعد امتزاج نزج می گیرد بعد از که نزج گرفت وارد می کنند در رحم زن دیگر غیر از زن خودش زن دومی این بحث دو تا صورت دارد

اولا نطفه زوجین در رحم زنی که ازدواج نکرده قرار داده شود

یک صورتش این است که زن دومی بلا مانع باشد شوهر نداشته باشد در این صورت مانع شرعی دیده نمی شود ولیکن احتیاط این است که عقد هم بخوانند حکم و فتوا این است مانعی وجود ندارد عقد هم بخواند در رحم به عنوان زن برای این مرد که محرم هست یک تخمکی از زن اولی گرفته شده هیچ اشکالی نداردیک عقد هم بخواند

سوال در عقد باید انشاء باشد ولی اینجا همچنین غرضی نیست جواب کسی که به دختر کوچک به خاطر محرمیت عقد می خواند انجا قضیه اش چیست این مسئله بین ما بلا اشکال بله ان اشکالی که می گویید در مرحله استدلال است در فتوا جائز است بعد اینجا برای استمتاع هم هست نطفه را برداشتن در رحم گذاشتن یک نوع بهره بری است

سوال بچه مادرش کیست جواب قطعا بچه مال ان زنی است که در رحمش بچه رشد یافته و مولودش هست منتسب هم به مرد که هست نطفه اش هست برای زن اول هم که محرم است چون فرزند شوهرش هست هیچ مشکلی ندارد از این جهات مشکلی ندارد

ثانیا نطفه زوجین در رحم زن شوهر دار قرار گیرد

اما مشکل این است که گفته اند در رحم زن شوهر دار بعد هم گفتند حکم بر جواز صادر شداین حکم مما لا یمکن المساعده علیه بوجه این حکم را به هیچ وجه نمی توانیم وجه شرعی برایش درست کنیم ۱. از طرف مردی که می خواهد بچه دار بشود مسئله مجوز ندارد چون که نطفه مرد را در رحم زن اجنبیه گذاشتن این خودش خلاف اصل است دلیل می خواهد نطفه است در رحم زن اجنبی گذاشتن استفاده کردن از رحم اجنبی است مجوزی می خواهد درست عنوان العیاذ بالله زنا ندارد اما خود این کار در رحم اجنبی خلاف اصل است دلیل می خواهد دلیلی نداریم در مسئله دماء واعراض قاعده احتیاط در بین فقها بلا اشکال حاکم است بر اساس عدم جواز دلیل بر جواز قاعده احتیاط دو مشکل اصلیش این است که زنی که شوهر دارد رحم و ما یتصل به اینها محدوده بضع است ملك شوهر این جزء انتفاعات انحصاری است شرعا و غریزه و فطره جزء انتفاعات انحصاری است و کسی فقط خودش می تواند انتفاع ببرد انتفاعش را به کس دیگر به هیچ نمی تواند و الا حیوانات است حتی حیوانات هم اجازه نمی دهد که گفتم غریزی است غریزی و فطری و شرعی انتفاع انحصاری است از رحم استفاده کردن استمتاع است استمتاع همان انتفاع انحصاری استجائز نیست نمی تواند نه خود شوهرکه صاحب انتفاع است نه زن که انتفاعش ملك شوهرش هست ملك خودش نیست انتفاع در اثر عقد ازدواج اختصاص پیدا کرده به شوهر بنابراین هیچ راهی برای دست برداشتن این انتفاع اختصاصی وجود ندارد بنابراین این مسئله خلاف شرع است و خلاف ضرورت شرع است چون انتفاع اختصاصی از ضرورت شرع است و اگر اجازه بدهد یعنی انتفاع اختصاصی نشد خلاف ضرورت شرع است هیچ راهی برای بر فرض نطفه شیئیت قائل نباشیم که عمدترین دلیل مجوزین عدم شیئیت و عدم تحقق فعل حرام اینجا انتفاع هست و تصرف به هیچ وجه امکان ندارد این فتوا هم میشود اعلام کنیم بر عدم جواز وفقا لاکثر الفقها او کلهم این تا به اینجا

تغییر جنسیت

من بحث تغییر جنسیت را بگویم که الان درباره تغییر جنسیت ما ممکن است اطلاع پیدا که کم کم در کشورهای اسلامی هم انجام می شود در جوانیهایم شنیده بودم که اروپا یک شخصی که را می گفت که این خانم که قبلا اقا بود شنیدم که اینجا انجام می شود و فتوا هم بر جواز داده شده تغییر جنسیت را بر اساس موضوعی که عزیزان رفتند و موضوعش را گرفتند از ان صفحات جوی و اینترنتی گفتند که سه صورت دارد صورت چهارم را ما اضافه می کنیم

صورت اول ذکوریت و انوثیت ابهام دارد

صورت اول این است که خود وضعیت ذکوریت و انوثیت در اصل مبهم است زیر یک حجابی و پرده ای وضعیتی وجود دارد بعد این را ازمایش می کنند جراحی می شود نشان می دهد خودش را که مذکر است یا مونث این صورت مسئله علی ظاهر امر در مقدماتش حلال و حرامی مخالفت نشود اشکالی ندارد

صورت دوم ظاهر جنسیتی را می رساند ولی ازمایش علمی ان را می رساند

صورت دوم مسئله این است که کسی است که ظاهر یک جنس دارد ظاهر ذکوریت یا ظاهر انوثیت ولی از لحاظ جنسی و هرمونی عکسش هست حالت مردانه یا زنانه دارد این را می رود ازمایش می کنند هر انسانی ان حالت عکسش هم دران هست منتها ذکوریت یا انوثیت را که دارد اغلب است بعد ازکه رفتند تشخیص دادند که حالت قوی ذکوریت یا انوثیت است درمانهای داروهایی در جهت تقویت هرمون این طرف به کار می برند و جراحی انجام می دهند می شود یک جنس مشخص ظاهرش یک التباسی بود ان حالت ظاهری کنار گذاشته می شود یک حقیقت در می اید

صورت سوم خنثای مشکل

حالت سوم حالت خنثی مشکله است حالت خنثی مشکله که علامت هر دو را ظاهرا در بدن دارد سابقا ازمایش نبود علمی ضعیف بود با دیدن دو تا حالت فقه هم گفته بود تجربه کنند کدامها اغلب است اینجا هم باید از لحاظ علمی به کار بشود ان حالت که غلبه دارد تقویت کند و ظاهر را با همان حالت با تعمیرات وقف بدهد این هم مشکلی نیست شنیده ام که بعضی از اعاظم حوزه فتوا بر جواز تغییر جنسی داده در ضمن اعلام کرده که تغییر جنسی در حقیقت تغییر نیست بله در این سه صورت در حقیقت تغییر جنسی نیست ترمیم اصلاح است و تعمیر است مثل تعمیر یک ساختمان که یک صورتش مشکل داشت نقص گیری است این را که دلیلش را گفت به ذهن جا می افتد که تغییر نیست حلال و حرامی اینجا مخالفت نشود که مشکلی ندارد

صورت چهارم تغییر جنسیتی کامل از یک جنس به جنس دیگر

اما صورت چهارم صورتی است که عبارت است از تغییر جنسی که خارجی ها به طور کل انجام می دادند فکر کنم کم کم درکشورهای اسلامی هم امده یک اقا خودش اقاست زندگی کرده مدتی شاید هم زن و بچه هم دارد یک وقتی خواست که زن باشد این را اوردند یک مقدار تقویت جنسی این طرف از نظر دارو درمان و بعد جراحی کردند شد زن به تمام معنا تغییر جنسی کامل این تغییر جنسی این جائز است یا جائز نیست

ایات هشتم و صد و نوزدهم سوره مبارکه نساء

ص: ۵۴

شکر خدا دلیل بر عدم جواز ممکن است زیاد داریم یک ایه قران که قران را زمان ترجمه و تفسیر می کند ایه قران درست این مطلب را بیان می کند سوره نساء ایه ۱۱۹ خداوند می فرماید لعن الله و قال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا و لاضلنهم و لامنینهم و لامرنهم فلیبتکن اذان الانعام و لامرنهم فلیغیرن خلق الله این ایه دلالت مطابقیش صحیح بی اشکال بنده وقتی در مطالعات به این بر خوردم گفتم هذا من فضل ربی

سوال شان نزول فرق می کند جواب شان نزول ایات معانی ازاد دارد شان نزول ایه را به خود حصر نمی کند شان نزول در حد یک اصول است که مورد مخصص نمی شود بنابراین فلیغرن الله خلق الله تا اخر که می گوید اولئک کسانی که تحت شیطان هستند این کارها را انجام می دهند اولئک ماویهم جهنم و لا یجدون عنها محیصا عجب ایه ای است یک سوال به ذهن می اید که ادم که تفسیر مراجعه می کنیم می گویند که فلیغیرن ان فطرت الهی را تغییر دادند یا مراجعه می کنیم تفسیر اقای شبر که تفسیر مختصر وخوبی هست که می فرماید ممکن است تغییر درباره خصاء عبید باشد تغییر ظاهری هم باشد اشکالی ندارد این فلیغرن خلق الله ایه۸ سوره نساء و خلقناکم ازواجا خلق خدا این است خلقناکم ازوجا قطع کردن گوش مهر کردن خصاء اینها تغییر خلق نیست اینها نقص است ان موقع که مصداق نداشت بشر عاجز بود انها اهانتی نشودادمی که بیچاره شد تمسک بکل حشیش مجبور برای ایه معنا کند الان ایه معنایش را پیدا کرد به قول یکی از دانشمندان مصری زمان قران را ترجمه وتفسیر می کند این فلیغیرن خلق الله است و واقعا سلسله ای که ذهنشان از خداگرایی دور است می رود این کارها می کنند تغییر به خلق خدا بدهند به نص خدا جائز نیست از کبائر است چون اولئک ماوئهم جهنم تفسیر کبائر است از کبائر و عدم جواز به کل وضوح این ایه استفاده می شود بنابراین ما بیچاره ها که دست ما به قران برسد و بتوانیم از قران استفاده کنیم من لم یحکم بما انزل الله ایه دیگر می گوید سوره نساء که می فرماید و لتحکم بما ارئک الله باید حکم کنید به انچه خدا ارائه کرده الان حکم به جواز

درست طبق نص قران است الحمد لله وفقنا لهذا یک حدیث اختمام مطلب از امیر المومنین علی علیه السلام کفی بالمرء جهلا ان لا یعرف قدره بالاترین جهالتی که بس است در باب جهالت ان جهالتی است که ادم قدرش را نشناسد نهج البلاغه صفحه ۶۰ ترجمه اقای دشتی این بیان نهج البلاغه مصادیق دارد مصداق بارزش ما طلبه ها هستیم ما طلبه ها قدر ما نشناسیم قدر ما همین بس است که یک حیثیت اضافه ای به مولا داریم همین حیثیت اضافه ای به مولایمان به کل دنیا نمی دهیم و در فرمایش دیگر می فرماید افضل العباده الصبر و الصمت و انتظار الفرج مخصوصا الان قدرمان را بدانیم حیثیت اضافه به مولایمان داریم اینها اتفاقی نیست برای هر کدام در زندگی شغل و کاری پیش اوردند اینجا ما را اورده اند خود ما نیامدیم قدرش را بدانیم عزت بالاتر از این نیست حیثیت اضافه داریم و بعد افضل عبادت صبر و صمت و انتظار فرج در این ایام کم کم اوج می گیرد حوادثی که الان در دنیا اتفاق می افتد طبیعی نیست برای ماست که دعا کنیم برای انتظار فرج

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۱۴ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از معامله مدفوعات غیر ماکول اللحم

سید یزدی (ره) می فرماید مسئله ۲ فصل نجاسات لا مانع من بیع البول و الغائط من ماکول اللحم و اما بیعهما من غیر الماکول فلاـ یجوز که بحثش کامل شد این قسمت اخر مسئله نعم یجوز الانتفاع بهما فی التسمید و نحوه بنابر رای مشهور که اشیای اعیان نجسه و حتی اشیاء متنجس بیع و شرائش جائز نیست

ص: ۵۶

انتفاع غیر معاملی از مدفوعات فوق بلا مانع است

پس از که بیع و شرائش جائز نبود ایا انتفاع و بهره گرتفن و استفاده کردن از اعیان نجسه جائز است یا جائز نیست مرحوم سید (ره) می فرماید که یجوز الانتفاع فتوا این است مرحوم سید الحکیم (ره) در کتاب مستمسک العروه جلد ۱ صفحه ۲۸۷می فرماید این حکم عند جماعه من المسلمات گویا این را امر مسلم تلقی کرده اند واز مبسوط لا خلاف فیه حکایت شده است سید (ره) می فرماید واز نصوص هم روایتی داریم دال بر این مطلب و ان عبارت است از روایت وهب بن وهب از امیر المومنین علیه السلام وسائل جلد ۱۶ باب ۲۹ حدیث ۱ عن علی (علیه السلام) انه کان لا یری باسا عن تطرح فی المزارع العذره برای استفاده مولای متقیان می فرماید مانعی ندارد که عین نجس عذره انسان در مزارع مورد استفاده برای تسمید تقویت و کود دادن برای کشتزار بهره گیری بشود استفاده از نجس برای تسمید اشکالی ندارد و خلافی هم نیست

نظر مرحوم اقای خویی در این باره

اما شرح کاملتر مسئله را سید الاستاد (ره) در کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۰۳ و ۴۰۴ می فرماید که مشهور حرمت انتفاع است از فخر المحققین و مقداد حکایت شده است اصلی در این رابطه اصاله حرمه الانتفاع من النجس و المتنجس معروف و

مشـهور این شـد اصـل همـان منشا اصل همان اجتناب از عین نجس وقتی از نجساجتناب واجب بود از کلیه تقلبات منع به عمل امـده باشـد اسـتفاده هم یک نوع تقلب و دست بردن و اسـتفاده کردن است بنابراین رای مشـهور را فهمیدیم سـید الاسـتاد می فرمایـد اسـتدلال هـم در این رابطه امـده است وانه اسـتناد به ایه والرجز فـاجهر سـوره مـدثر ایه۷۴ رجز اصـلش رجس اسـت با اسـتعمال و تعبیر دیگر رجس رجز گفته می شود فـاهجر از ان کار بکش خودت را که این کنار کشـیدن معنایش این است که هیچ گونه استفاده و انتفاعی از رجز نداشته باشید این استدلال اما

ص: ۵۷

حمل (رجز) در ایه کریمه بر پلیدی معنوی

این استدلال کامل نیست دلالـت ایه بر مطلوب نمی توانـد کامـل باشـد چون رجس در ترجمه فارسیش پلیـدی است بنابراین دلالت ایه که رجس را ترجمه کنیم می شود پلیـدی اولا معنایی که امـده است منظور از پلیـدی فعل قبیـح است یعنی از کاری خود ان کار زشت باشـد و قبیـح باشد کناره گیری کن اجتناب کن اما انتفاع خود فعل نیست این اولا و ثانیا ما اگر انتفاع را در نظر بگیریم خلاف ظاهر ایه می شود ظاهر این است که خود شـی رجس باشد نه مایتعلق به اگر انتفاع را قصد کنیم خود انتفاع که رجس نیست نجسـی که انجا هست رجس است و ایه را مجبور می شویم از عملیات تقدیر و اضـمار استفاده کنیم تقدیر و اضـمار خلاف ظاهر است ظاهر رجس عمل است که پلیـد و زشت باشـد و خود عمل زشت به انتفاع تطبیق نمی شود این ردی است که ایشان فرمود حقیقت هم این است که ایه دلالتش بر انتفاع کامل نیست و الرجس فاهجر از الودگیها و عمـدتا الودگی معنوی باید باشد حد اقل احتمال می دهیم فاجتنب الرجس من الاوثان امیرالمومنین که می فرماید که ان الکتاب یصدق بعضـه بعضا نهج البلاغه صـفحه۶۴ انجـا که مـا فاجتنب الرجس می خوانیم یعنی شـرک یعنی پلیـدی معنوی بعـد از که پیامبر به بعثت رسـید دیگر پلیدی شرک از بین می رود تناسب هم کمک می کند که پلیدی معنوی باشد در هر صورت دلالت ایه بر حرمت انتفاع کامل نیست

سوال و ثیابک فطهر در الودگی ظـاهری است جواب و ثیابـک فطهر پاکیزکی ظاهری را کامل کرد مطلب و سـیاق هم به نفع سید الاستاد است بعد ماند پاکی باطنی فرمود والرجز فاهجر

سوال و جواب ولی اگر شما احتمال دادید که پلیدی معنوی است دیگر می شود از بحث ما اجنبی اگر رجس منظور از رجس پلیدی معنوی بود دیگر دلالت بر مطلوب ندارد چون ما بحث از نجاست ظاهری می کنیم نه از پلیدی معنوی فاهجر شما مطلق باشد عیبی ندارد رجس را اگر احتمال دادیم که پلیدی معنوی است دیگر دلالت بر مطلوب نمی کند فرمایش شما می فرمایید مصداق است ولی مستدلین می گویند به تناسب حکم و موضوع و ایه دیگر که ان را کمک کنیم ما احتمال قوی می دهیم که رجس همان پلیدی معنوی باشد در استفاده از اطلاق اگر احتمال قوی دادیم دیگر اطلاق ثابت نیست دلالتش بر اجتناب از انتفاع از نجس و متنجسات ثابت نیست

سوال ایه فاجتنب الرجس من الاوثان رجس با سین است و لی اینجا ز هست جواب گفتیم همین رجز اصلش رجس هست با اصطلاح تغیر در تعبیر اینگونه امده است

نظر مرحوم شیخ انصاری بر اباحه انتفاع

بعد دلیل را دقت کنید شیخ انصاری (ره) می فرماید انتفاع از اعیان نجسه اشکالی ندارد سید الاستاد (ره) هم که می فرماید اشکال ندارد عمدترین دلیلشان بهترین نکته است می فرماید برای اینکه دلیلی بر حرمت انتفاع ندارم دلیل بر حرمت انتفاع که نداشتیم اصل اباحه است نظر فقها هم همین است مسئله صورتش درست و بلا اشکال نکته ای باقی ماند که اشاره کنیم جواز انتفاع کامل شد

واگذاری حق انتقال به غیر

اما انتفاع را کسی می تواند بفروشد انتفاع حق انتفاع حقی است از حقوق می شود این حق را فروخت در این رابطه به نکاتی اشاره می شود اولا اینجا حق الانتفاع حق است این حق از کدام گروه از حقوق است حق اولویت حق اختصاص است

تقسیم بندی حقوق به حق الله و حق الناس

درباره حقوق یک دید کلی به عنوان درامد بحث داشته باشیم قابل استفاده و تذکر باشد به طور کل حق دو قسم است حق الله و حق العبد یک قولی هم می گوید حق مشترکی هم داریم مثل زکات و خمس که حق الله هم هست حق فقرا هم هست ولی صحیح این است که حق مشترکی نداریم انجا که می گوییم فقرا سهیمند و سادات سهام دارند بر اساس فضل الهی است طلبی خودشان ندارند حق ان است که خود ذی حق طلب داشته باشد نه انیکه فضل الله علیه باشد بنابراین این قولی که به طور نادر می گوید مشترک لا اساس له بعد در مرحله بعدی که حق الناس امد تعبیر به حقوق می شود

تقسیم بندی حقوق به ارتکازی و عقلایی

این حقوق باز هم عمدتا از لحاظ مبنا به دو دسته کلی تقسیم می شود دسته اول حقوقی است که مبنای ان یک مبنای ارتکازی است یک درک ارتکازی است که گفتم که درک ارتکازی از سنخ درک فطری و غریزی است فرق است بین ارتکاز عقلا و بنای عقلاـ و گروه دوم عبارت است از حقوقی که مبنای ان عقلا یا بنای عقلا و امر عقلانی است این دسته بندی کلی یک اشاره کنیم به مبنای اولی ان دسته از حقوق که مبنای ارتکازی دارد در اصطلاح به ان می گوییم حقوق الانسان یا به فارسی حقوق بشر و ان دسته از حقوق که مبنای عقلایی و عقلانی دارد به ان می گوییم حقوق مدنی در معاملات و احوال شخصیه کاربرد دارد اما بخش اول که عمدتا در دنیا حقوق بشر که می گوید بر اساس همان مبنایی است که ارتکازی است ان مبنای ارتکازی هم عبارت است از امنیت و ازادی امنیت و ازادی یک امر ارتکازی برای بشر است در عداد غریزی و فطری است اگر درجه بندی کنیم سه تا درجه پایینتر ان می شود ارتکازی لذا ما پیروان مکتب و مذهب اسلام با جامعه حقوقی جهان در این قسمت از بحث اختلاف نظر ریشه ای نداریم ولی در حقوق و ثقورش اختلاف است

ص: ۶۰

تعبیر ازادی در نزد الهیون و مادیون

مثلا درباره ازادی ما ازادی را یک جور معنا می کنیم حقوق بشر جهانی ازادی را معنای دیگر ما می گوییم ازادی ان است که همه مردم در قلمرو خودشان تحلیل و تقید و منعی نداشته باشند ولی به دیگران ازاری نرسانند جامعه حقوق می گوید ازاد تقیدی وجود ندارد ما می گوییم ازاد به ان معنا سلب ازادی از دیگران می کند واقعیت ازادی جنگل می شود انکه زور دارد ازاد است ان که زور ندارد ازادی خواهان زور دار در قلمرو خودش قرارمی دهد شرحش در یک کتابکی معارف اسلامی اگر داشتید مطالعه کنید

و اما بر اساس این دو درک ارتکازی ما و جامعه حقوقی می خواهیم این برنامه را اجرایی کنیم برنامه که اجرایی بشود اجرایی کردن و در عمل اوردن وضع قوانین می طلبد وضع قوانینی که علت فاعلیه و علت غائیه ان امنیت و ازادی استخوانده بودید که علت غائی علت فاعلی می شود برای رسیدن به امنیت و ازادی بر اساس امنیت و ازادی جعل و وضع قوانین و این جعل و وضع باز هم جامعه حقوقی جهان و ما حقوقدانها اسلام یا فقهای اسلام منقح که نیست ضمن کلمات است این می می فرمایند که مرجع وضع قوانین یا ان مصدری که قوانین را از ان بگیریم و مرجع و قانون گذار بشود دو چیز است ۱. از دید دینی و اسلامی خبرگان علمای دارای اهلیت دین و علم یکی ان نیست از نظر جامعه حقوقی جهانی فقط کارشناسان این مقدار فرق کرد و بعد در مرجع دوم هم تشابه دارد ولی فرقش هم زیاد است

مرجع دوم مردم ما از دید فقه اسلام می گوییم مردم یعنی سیره عقلا- بما هم عقلا- همین نکته را می دانید اگر بما هم عقلا گفتید دیگر از صدر اسلام تا الان استمرار دارد و هم امضا چون بما هم عقلاست و انها می گویند مردم یک قشر یک طائفه خواست مردم سیره بما هم عقلا بما هم بشر یک دسته بخواهد اصرار کند خواست مردمی می شود منشا و مرجع برای قانون که اجلکم الله چندین سال پیش در لندن گفتند ما هر چه زحمت کشیدیم مردم را منع کنیم از عمل شنیع اجلکم الله هم جنسی بازی نشد دیدیم خواست مردم است قانون وضع کردیم خواست مردمی است انها کجا تا خواست مردمی ما کجا ما می گوییم سیره عقلا- بما هم عقلا- ان خواست مردمی بما هم عقلا- نیست ادات و رسوم و تعلیمات اذا الوحوش حشرت بگویید دیگر عقلا- بما هم عقلا- نیست این اختلاف از همین جاها با اینها شروع می شود و در مبانی حقوق که ما اختلاف داریم ظاهرش می نماید که هم سویی باشد و هم سویی هم هست

لیکن دقت که بکار ببریم اینگونه فرقها در کار است که وضع حقوق ما با وضع حقوق جامعه جهانی فرق می کند مضافا بر نکته دیگر و ان این است که جامعه جهانی بشر برای دین و مذهب جایی برای اظهار نظر باقی نمی گذارند سرش هم شاید این است که دین حاکم در منطقه متمدن دنیا اروپا مسیحیت است مسیحیت غیر از چند تا برنامه اخلاقی چیزی برای جامعه ندارد شاید یکی از جهاتش این باشد اما برای دین هم به اذاء همین مرجع ها جایگاه قائلیم که در صدر جدول است می تواند جعل قانون و نقض وابرام کند گروه اول به طور فشرده به مبانی ان اشاره شد گروه دوم حقوق مدنی که بطبیق می شود به مصداق خود بحثمان این گروه یعنی این دسته از حقوق مبناشان عقلایی و عقلانی است یعنی یک عده یک قسمت از این حقوق منشا عقلایی دارد و یک دسته منشا عقلانی که امام خمینی (ره) در کتاب بیع جلد ۱ از صفحه ۴۲ به بعد می فرماید حقوق به دو قسم است اگر اشتباه نکنم در صفحه ۴۳ و ۴۴ حقوق دو قسم است حقوق عقلاییه و حقوق شرعیه که حقوق عقلایه عبارت است از حقوقی که منشا عقلایی دارد حقوق شرعیه ان حقوقی است که شرع جعل می کند مثل حق حزانت و حق ولایت و غیرهما که در حقیقت از حقوق عقلانی است جعل شرعی است ولی عقلانیت هم درا ان مندرج است این مطلب که گفته شد می رسیم به بحث خودمان

ص: ۶۲

حقوق قابل معاوضه و غیر قابل معاوضه

حالا از این حقوق کدام یک از این حقوق قابل معاوضه است و کدام یک قابل معاوضه نیست مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب اوائل کتاب بیع صفحه ۷۹ می فرماید حقوق سه قسم است

اول حقوقی است که قابل معاوضه نیست این حقوق که قابل معاوضه نیست عبارت است از حق ولایت و حق حزانت از دائره بیرون است

و اما قسم دوم حقوقی است که قابل انتقال نیست مثل حق شفعه و حق خیار شرعا مختص به ذی حق است جایی برای انتقال وجود ندارد شفعه به ارث منتقل نمی شود حق خیار به ارث منتقل نمی شود بر مبنای شیخ

و اما قسم سوم حقوقی است که قابل انتقال هست اما عوض عین قرار نمی گیرد یعنی قابل فروش نیست در بیع عوض و معوض واقع نمی شود سر مطلب همان نکته ای است که اشاره شد که در معامله بیع مبادله مال بمال که امام خمینی (ره) فرمود اسد التعاریف این تعریف است و اما کسی که قائل به این تعریف نباشد برایش ممکن است

ولیکن خود امام خمینی در همین کتاب بیع جلد ۱ صفحه ۵۴ می فرماید انتفاع را می شود عوض عین در بیع قرار داد برای اینکه مبادله انتفاع با مال در عرف یک بیع است چیزی کم ندارد از یک بیع درست و حساب شده عرف می گوید پولی گرفت و شیی ارزشی را هم برای طرف تحویل داد که انتفاع باشد انتفاع در عرف یک بیع است و چیزی کم ندارد این شرح و این نظر از امام خمینی (ره)

اما سید الاستاد (ره) در همین کتاب مصباح الفقاهه جلد ۲صفحه ۵۰ و ۵۱ می فرماید که حق عوض مال در معامله بیع واقع نمی شود می فرماید نه از ان بابی که شیخ انصاری می فرماید که در معامله بیع باید در مقابل عین مالی باشد بلکه از باب این که حق یک اضافه صفر است این اضافه صفر اختصاصی قابل نقل و انتقال و قرار گرفتن در مقابل بیع این صلاحیت را ندارد بخاطر اینکه یک اضافه صفر است انچه مسلم است پیش فقها و شیخ انصاری (ره) ان را ضمنا تایید می کند این است که انتفاع قابل بیع نیست واما مصالحه می شود انجام داد وجه المصالحه یا عوض در مصالحه می شود انتفاع را قرار داد بنابراین حقی که قابل مصالحه است از قسم سوم است قابل انقال استمی شود مصالحه کرد انتفاع را مصالحه کنید با پول و این انتفاع از کدام گروه حقوق است از گروه حق اختصاص حقوقی که قابل انتقال است دو تا مصداق بیشتر ندارد حق اولویت و حق اختصاص که شیخ انصاری حق اولویت را نام می برد می فرماید حق التحجیر قابل مصالحه است

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۱۵ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

حکم حیوان مشکوک اللحم

مسئله بعدی مرحوم سید یزدی (ره) می فرماید اذا لم یعلم کون حیوان معین انه ماکول اللحم او لا لا یحکم بنجاسه بوله و روثه و ان کان لا یجوز اکل لحمه بمقتضی الاصل

نظر مرحوم سید یزدی و صاحب مستمسک

ص: ۶۴

می فرماید اگر حیوانی را شک بکنیم که ماکول اللحم هست یا محرم اللحم در این صورت نسبت به بول و روث این گونه حیوان حکم طهارت است به خاطر جریان اصاله الطهاره موضوعش شک در طهارت و نجاست است و مانعی هم ندارد با اصاله الطهاره می گوییم بول و روث این گونه حیوان پاک است اما درباره اکل لحمش حکم عدم جواز است حکم می کنیم که محرم الاکل است حیوانی که شک در حلیت و حرمت اکلش داشته باشیم خود سید می فرماید این حکم به حرمت اکل بر اساس اصل هست و الله هو العالم اینجا دیگر عالم ما فی الضمیر می طلبد که سید منظورش از اصل چه بوده

سید الحکیم (ره) انچه که از این اصل به ذهن شریفشان امده است در کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۲۸۸ می فرماید اصل عبارت است از اصاله عدم تذکیه در حیوانات این اصل را داریم همان اصلی که درباره حیوانات داریم جاری می کنیم اصاله عدم تذکیه الا اینکه به دلیل خاص و سبب خاص حلیت و تذکیه ثابت بشود که در روایت داریم الا ما ذکاه الذبح اصل عدم تزکیه است این بحث یک مقدار ارتباط دارد با بحث قابلیت تذکیه بحث مهمی در حیوانات بحث قابلیت در تذکیه است قابلیت مقتضای اصل است خلاف اصل است منظور از قابلیت چیست یک بحثی است که اثار و ثمراتی دارد ان شاءالله فردا بحث می کنیم اما الان این اصل تا اینجا گفتیم

استصحاب حکم قبل از ذبح در حیوان مشکوک

ص: ۶۵

سید الحکیم (ره) می فرماید ممکن است استصحاب حرمت اکل حال حیات هم مطرح باشد در حال حیات این حیوان خارجی که مشکوک است اکلش حرام بود الان پس از ذبح شک می کنیم استصحاب حرمت اکل جاری است ممکن است به ذهن شما بیاید که موضوع عوض شده خود سید الحکیم این سوال را مطرح می کند می فرماید که ممکن است اشکال بکنید که موضوع استصحاب در اینجا یکی نیست موضوع قضیتین واحد نیست ما در قضیه متیقنه و مشکوکه شرطی که لازم داریم وحدت موضوع است اینجا تعدد موضوع می نماید به این شرح که در حال حیات حیوان یک موضوعی است پس از تذکیه پس مردن حیوان که گوشت هست موضوع دیگری است استصحاب لازم است که موضوع قضیتین واحد و یکی باشد می فرماید این اشکال شما وارد نیست تعددی که شما اعلام می کنید برگرفته از دقت عقلی است در عرف همان گوشتی که الان از ان حیوان است عرف دو تایش را یکی می داند همان گوشت همان حیوان است و همان حیوان این گوشت می شود در عرف دو تا موضوع با هم اختلاف ندارند در هر صورت رای سید طباطبایی (ره) با ادله ایشان معلوم شد

نظر مرحوم اقای خویی و طرح شبهه حکمیه و موضوعیه

اما شرح مسئله سید الاستاد (ره) در تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۰۴ و ۴۰۵ تا ۴۰۷ این مسئله را مورد بحث قرار می دهد می فرماید که در این مسئله که در حقیقت یک شبهه است باید بگوییم شبهه به دو قسم است شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه یک مرتبه مسئله مصداق شبهه حکمیه می شود مثلا ما نسبت به حیوانی که ترکیبی که از دو نوع حیوان است شک می کنیم مثلا در جفت گیری گوسفند با کلب مثلا یک حیوان شکل سومی متولد شد از گوسفند و کلب این شبهه حکمیه است خود موضوع را می دانیم که این حیوانی است متولد از این دو تا و اما حکمش را نمی دانیم این محکوم به حلیت است محلل اللحم است یا محرم الاکل و یا اینکه موضوع دیگری که مثال معروف است درباره ارنب شک می کنیم حیوان موضوعش مشخص است ایا این حیوان حرام گوشت است یا حلال این مثال معروف در شبهه حکمیه است سید الاستاد می فرماید که در اینجا مرجع ما قاعده حلیت و قاعده طهارت است

ما از این شبهه توسط قاعده حکم را استخراج می کنیم هیچ اشکالی هم در کار نیست و این اجرای قاعده شاید طبق تتبع ناقص این بنده ضعیف خدا محل اتفاق نظر بین فقهاست این مطلب که گفته شد شبهه حکمیه به اصل مراجعه می کنیم منتها این اصل ما در شبهه حکمیه یک پیش شرط دارد به اتفاق علمای اصول و ان عبارت است از فحص فحص اجتهادی و فحص تقلیدی اگر فرد مقلد باشد باید یا احتیاط کند به قول مرحوم سید اصفهانی یا مراجعه کند به مرجع تقلید خودش و اما اگر مجتهد باید فحص کند فحصش که به اخر رسید می تواند به اصل مراجعه کند و به مقتضای اصل حکم به طهارت یا حلیت جاری کند این درباره شبهه حکمیه و اما شبهه موضوعیه مثال می زند ایشان سید الاستاد که فرض بفرمایید در وضعیتی است که حیوان تشخیص نمی شود داد تاریکی شب است یا وضع دیگر می بینیم موجود حیوانی است شک می کنیم که مثلا گوسفند است یا گراز در جنگل ما بول و روثی دادیم و اینها در مرور و عبور است شک کردیم که کدام یک از این دو نوع است در صورتی که شک کنیم می شود شبهه موضوعیه شک در خود تطبیق حیوان به یکی از این دو تا نوع موجود گراز بود یا گوسفند مصداق خارجی که مورد شک بشود شبهه موضوعیه است در شبهه موضوعیه می فرماید که اصل همان است یا حلیت و یا طهارت

فرق شبهات حکمیه و موضوعیه در نیاز به فحص

ص: ۶۷

فرق این دو تا چیست؟

فرقش این است که در شبهه موضوعیه نیازی به فحص نیست این نکته را شنیده اید الان خوب وضع جلسه ما این است که اینها را توضیح می داهیم نکاتی که یا توضیح داده نمی شود یا مسلم تلقی می شود چرا در شبهه حکمیه فحص چرا در شبهه موضوعیه فحص لازم نیست در شبهه حکمیه که گفته اند فحص لازم است مضافا بر اینکه اتفاق اصولین است نکته اش این است که حکم با بیان شرع برای مکلف ابلاغ می شود تعبد است و ابلاغ شرع جایی که شک کنیم باید مراجعه کنیم دلیلی امده اطلاقات شامل می شود عموماتی داریم از ادله فحص کنیم چون حکم همه نتائج و ثمرات ادله است دلیل فحص در شبهات حکمیه همین است و اما در شبهات موضوعیه چرا فحص لازم نیست مضافا بر این که مورد اتفاق اربابان اصول است که فحص در شبهات موضوعیه لازم نیست

شما سوال کنید چرا لازم نیست دلیل این است دو سه تا دلیل برای عدم وجوب فحص وجود دارد دلیل اول که از بیانات سید الاستاد (ره) استفاده می شود که اصلی ترین است این است که از سوی شرع نسبت به موضوعات عموماتی است اطلاقاتی است که بیان را کامل کرده و عدم فحص اعلام شده مثلا کل شی نظیف الاشیاء کلها علی ذلک این عدم فحص عمومیتش با ادله و اطلاقات اولیه به طور کامل بیان شده چیزی نیست که زیر پوشش حلیت و طهارت قرار نگیرد این دلیلی است که ایشان می فرماید و درست هم این است دلیل سوم و چهارم از مویدات است

ص: ۶۸

دلیل سوم گفته می شود که فحص در موضوعات موجب عسر و حرج است گرفتار می شود ادم هر چیز را سوال کنید از یک نانوایی نان بگیرید این چیست وضعیتش یک جا اب بخورید این چیست وضعیتش یک جا نماز بخوانید این چیست این فحص از موضوات حد اقل عسر است اگر حرج نباشد

اما دلیل چهارم هم سیره عقلاـ سیره عقلا هم ان روز نکته اش را به شما عزیزان عرض کردم که ما سیره عقلا بما هم عقلا بگوییم دیگر نیازی نیست که بگوییم استمرار و امضاءخود سیره عقلا اگر بما هم عقلا بود استمرار و امضا قطعا در ان است سیره عقلاـ این بوده و چهارم هم اجماع که مضافا بر اتفاق ارباب اصول اجماع فقها از لحاظ فقه هم موید این مطلب است بنابراین ما امروز کامل روشن کردیم که چرا در شبهه موضوعیه فحص لازم نیست مطلب تا به اینجا کامل شد نتیجه ای که گرفتیم بر اساس اصاله الطهاره واصاله الحلیه ما فعلا حکم به طهارت بول و خرءمشکوک اللحم به دست اوردیم این تا به اینجا متن از سید یزدی (ره) وشرح از سید الخویی (ره) با اضافات و توضیحات

اشکال اول : هر حیوان که محرم الاکل است و مدفوع ان هم نجس است

اشکال اول مخالفت با قاعده گفته می شود که این حکم به طهارت بول و روث حیوان مشکوک مخالف قاعده است برای اینکه قاعده گفتیم هر حیوانی که محرم الاکل هست بول و روثش هم نجس است هر حیوانی که محلل الاکل بول وروثش هم طاهر است این قاعده است این حرفی که شما می گویید مخالف قاعده است شما می گویید حکم به حرمت اکل حیوان مشکوک و حکم به طهارت بول و روثش تفکیک بین حکم بول و لحم خلاف قاعده است واقعا هم خلاف قاعده است تا به اینجا خلاف قاعده بودن معلوم و مشهود است نمی شود ان را ملتزم شد انچه که قابل التزام است این است که مستفاد از نصوص اولیه که گفتیم در اصطلاح مدلولادله اولیه را می گوییم طبق قاعده انچه طبق قاعده و مدلول ادله اولیه این است که حیوان محرم الاکل بول و روثش نجس هست شما این را محرم الاکل گفتید بول و روثش هم باید نجس باشد

سوال و جواب شما محرم الاکلش را به عنوان احتیاط اعلام نکردید شما مشکوک اعلام نکردید شما فرمودید و ان کان لا یجوز اکل لحمه فتواست احتیاط نگفتید می گویید لا یجوز اکل لحمه محرم الاکل اعلام کردید الان اینجا طهارت بول حکم دیگر این خلاف قاعده خیلی اشکال عمده ای است

پاسخ اشکال اول از ناحیه مرحوم اقای خویی (ره)

این اشکال را سید الاستاد (ره) در همان منبع فرموده است که با اضافات و توضیحات که شما قاعده ای که دارید درباره حیوان معلوم الحال است حیوان معلوم الحال محرم الاکل بول و روثش نجس است اما درباره مجهول الحال قاعده ای نداریم مورد شک و تردید است این توضیح داده شد سید الاستاد (ره) می فرماید که اینجا حرمت از یک اصل استخراج شده و طهارت از اصل دیگر و ملازمه ای بین حرمت اکل و نجاست بول و خرءنیست هر کدام موضوعی است نیاز دارد به حکمی که بر اساس دلیل خودش ثابت بشود حرمت اکل را درباره حیوان مشکوک به وسیله اصاله عدم تذکیه اعلام کردیم ان حکم مستند است به دلیل خودش و اما طهارت بول و خرء را بر اساس قاعده طهارت ما به دست اوردیم این طهارت مستند است به اصاله الطهاره دو تا حکم است دو تا موضوع است موضوع هم حیوان معلوم الحال نیست بنابراین خلاف قاعده ای در کار نخواهد بود

سوال ملازمه از ان قاعده استفاده نمی شود؟

جواب ایشان می فرماید ملازمه ای نیست دلیلی بر عدم ملازمه همین است که شرح می دهد که می شود طهارت را بر اساس قاعده طهارت ثابت کنیم ما از پیش استحسانا حکمی صادر کنیم اگر می گوییم بین این دو تا جدایی ممکن نیست استحسان است ما تابع دلیلیم قاعده طهارت دلیل محکمی است شک در طهارت بول و خرءداریم یک واقعتی است قاعده جاری است طهارت ثابت مورد دیگر حرمت اکل یک موضوع خارجی است قاعده عدم عذکیه یک قاعده مسلمی است بر اساس قاعده حرمت اکل را ثابت کردیم ملازمه ای که شما ادعا می کنید بین حرمت اکل و نجاست بول مربوط می شود به حیوان معلوم الحال موضوع ما یک موضوع جدایی است حیوان مجهول الحالی است در مجهول الحال که حال معلوم نیست ما از هر قاعده یک گوشه از کار را می توانیم حکمش را به دست بیاوریم تمام

اشکال دوم : اطلاقاتی وجود دارد که مدفوعات حیوان مشکوک محکوم به نجاست است

امـا اشـکال دوم این است که اطلاقـاتی دربـاره حکم ابـوال وجـود دارد که ان اطلاقـات حـاکم بر قاعـده طهـارت است ابواب نجاسات و سائل الشیعه جلد ۲ باب ۱ حدیث ۱و ۲و همین طور باب ۳۷ حدیث ۱ قبلا این ها خوانـده ایم لذا تکرار نمی کنیم درباره ابوال حیوانات سوال شـده است امام حکم به غسل داده و اطلاق وجود دارد که ابوال حیوانات محکوم به نجاسـتند مگر اینکه محلـل الاکـل ویـا طهـارت ثـابت بشود اطلاقـاتی داریم اطلاقـات دال بر نجـاست ابوال حیوانات از این اطلاقات انچه که خـارج می شود محلل الاکل معلوم الحال است اما مجهول الحال با اطلاقات نمی شود کاری از پیش ببریم چون درباره مجهول الحال تمسک به اطلاقات می شود تمسک به شبهه مصداقیه می شود

اشکال- اصل عدم ازلی می گوید عدم حلیت

ولیکن درباره حیوانی که شک داریم ما یک اصـلی داریم تحت عنوان اصل عـدم ازلی با ان اصل عدم ازلی این طور برنامه را تنظیم می کنیم این حیوان ان روزگاری که به دنیا نیامـده بود از حلیتش خبری نبود همان عدم حلیت را می اوریم که به وجود امداستصحاب عدم حلیت به شکل عدم ازلی که جاری شد اطلاقات هم می اید شاملش می شود حکم به حرمت اعلام خواهد شد بنابر جریان اصل عدم ازلی که شرحش را مفصل با شما داشته ایم این اشکال که مطرح می شود

جواب- اصل عدم ازلی در مقام جعل است

ص: ۷۱

سید الاستاد می فرماید که این اشکال جایی ندارد عبارت ایشان یک کمی سنگینی دارد با ساده سازی اینجوری است که اصاله عدم ازلی که در مقام جعل جاری می شود در حقیقت اصاله عدم ازلی اصاله عدم جعل است و درباره حکم وضعی ترخیصی اصلا جعل شرعی وجود ندارد چون جعل وجود ندارد لذا قابل وضع که نبود قابل رفع هم نیست جایی برای اصاله عدم جعل در حکم وضعی ترخیصی اماده نیست پس اصلا خود این استصحاب فی نفسه جاری نمی شود بنابراین استصحاب که جاری نشد حکم همان است قاعده طهارت درباره طهارت ابوال و اوراث و قاعده عدم تذکیه درباره اکل لحم همان حکمی است که در متن امده و اشکالی وجود ندارد

سوال اطلاقات چه می شود؟

جواب خود اطلاقات با کمک اصاله عدم ازلی کار را از پیش می برد و الا مستقیما که شبهه مصداقیه می شد اصل عدم ازلی که جواب دادیم دیگر از اطلاقات نمی شود استفاده کرد

تحقیق مطلب

اما تحقیق بحث این است که مسئله ملازمه و مسئله وقوف عند الشبهه و مسئله اجرای اصول در صورتی که علم به خلاف در نتیجه به دست بیاید مسائلی است قابل بحث که ان شاءالله فردا این را برای عزیزان به عرض برسانیم که بر اساس حکم خودش ثابت بشود

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۱۶ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

ادامه بحث از مدفوعات حیوان مشکوک اللحم

درباره حکم ابوال و اوراث حیوان مجهول الحال بحث کردیم فتوای سید (ره) گفته شد که ابوال حیوان مجهول الحال که نمی دانیم این حیوان محرم الاکل یا محلل الاکل حمل به طهارت می شود بر اساس قاعده طهارت اما لحومشان محکوم به حرمت است به خاطر اینکه اصلی داریم که ان حرمت را ثابت

ص: ۷۲

می کند و گفته شد اصل اصاله عدم تذکیه باشد سید الاستاد (ره) هم شرحی در این رابطه داشت تا اینجا مسلک سید طباطبایی (ره) و توضیح سید الاستاد (ره) بود

ملازمه بین حرمت اکل و نجاست مدفوعات

استاد فرمودند که ملازمه ای بین حرمت اکل و نجاست بول در حیوانات در کار نیست همچنین ملازمه ای وجود ندارد می شود حکم به حرمت لحم اعلام شود و طهارت بول و روث هم از سوی دیگر این مطلب را تا به اینجا گفتیم ادله اش هم

تعرض شد اجمالا

تحقیق مطلب - ادله احتیاط در مدفوعات مشکوک اللحم

اما بر مسلک تحقیق در این مسئله مخصوصا درباره ابوال و اوراث حیوان مجهول الحال انچه درست به نظر می اید حکم به احتیاط است و درباره احتیاط هم ادله ای وجود دارد عنوان بفرمایید ادله احتیاط بعد از که صورت مسئله در ذهنتان حاضر کنید که به عنوان یک شبهه وجود دارد ما ادله و مستنداتی داریم که باید احتیاط کنیم ۱. قاعده الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه این متن در روایات مختلف و با اسناد صحیح و معتبر امده

- مقبوله عمر بن حنظله

از جمله انکه شما بر خورده اید مقبوله عمر بن حنظله کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۸ باب ۹ حدیث ۱ این حدیث که مقبوله است و معنای مقبوله را شاید مکرر گفته باشیم که اعتبار مقبوله از معمول بها یک درجه بالاتر است مقبوله ان است که پیش فقها تلقی به قبول می شود در عداد مسلم یا ارسال مسلم قرار می گیرد سند درست حدیث طولانی است حدیث پر برکتی است که در باب اجتهاد باب قضاء باب ولایت فقیه و غیره و نصب قاضی به کار می رود تنها دلیل برای قاضی منصوب در بحث قضا همین مقبوله است اگر این مقبوله را کنار بگذارید دلیلی بر قاضی منصوب در فقه نداریم

ص: ۷۳

سوال حدیث ابی خدیجه چه جواب حدیث ابی خدیجه دلالتش خیلی دارای اجمال هست و ابهام و این صراحت بر نصب ندارد اما مقبوله صریح در نصب قاضی است اخر این مقبوله امام می فرماید الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات دلالت کامل شبهه اطلاق دارد در این روایت عموم دارد از کجا می فهمیم عمومش را از شبهات جمع محلی به الف و لام عموم دارد هر کجا شبهه صدق کند اجتناب کنید فقط جایی که عسر و حرج پیش بیاید قاعده عسر و حرج حاکم یا وارد است اگر به عسر و حرج بر نخوریم در برابر شبهه باید احتیاط کنیم دلالت کامل

- نقد مرحوم اقای خویی در حدیث فوق

سید الاستاد (ره) در این رابطه یک توضیح یا نقدی دارد می فرمایند این روایت که مضمونش معتبره است مربوط است به شبهه قبل از فحص و شبهه مقرون به علم اجمالی شبهه بدوی را شامل نمی شود و شبهه بعد از فحص را شامل نمی شود فرمایش ایشان بسیار خوب صدر من اهله اهلیتش که معلوم اما دلیلی انصراف این شبهه را به ان شبهه ما ثابت بکنیم دلیلی نداریم عموم خود روایت که معلوم است انصرافی هم در کار نیست دلیلی که اختصاص به ان موارد را ثابت کند نداریم در عین حال که در شبهات موضوعیه و حکمیه علم هم در کار به نحوی شبهه مقرون به علم اجمالی است این مطلب را که گفتیم

سوال و جواب یک قانون به ذهن شریفتان بسپارید و ان این است که در هر بیانی یا هر نصی قران یا روایت اگر احکام جزئیات فروع در متن امد اخر نص یک قاعده کلی امد بدانیم که این موارد مصادیق است و ان اخر یک قاعده کلی است این سبک معرفت متون روایی و قرانی است مثال بارزش هم همین است فروعات و مصادیق را بیان می کند امام (علیه السلام) اخر سرقانون کلی را اعلام می کند که الوقوف عند الشبهات اینجا یا جای دیگر و بعد از که این موید بدون اشکال از کار امد خوشبختانه اصحابنا الاخباریین این روایت و این نص را دلیل بر وجوب احتیاط می داند این هم موید برای مطلب این دلیل اول ما

ص: ۷۴

- قاعده تغلیب

دلیل دوم ما قاعده تغلیب که از قواعدی است که در جواهر امده کسی اگر بخواهد پژوهشی انجام بدهد یکی از فرصت های مغتنم برای طلبه فاضل پیدا کردن موضوع برای بحث است در جواهر قواعدی که در جواهر امده است جمع کند تحت عنوان قاعده ذکر می کند صاحب جواهر (ره) حالا شما با دستگاه جمع کردید اگر هم بگردید یک مجموعه خوبی است کل قواعد فقهی که در جواهر بکار رفته از جمله این بنده حقیر در جواهر دیدم جای دیگر یادم نیست قاعده تغلیب و ان این است که اگر یک حکم الزامی با یک حکم غیر الزامی در تعارض و دوران قرار بگیرد حکم الزامی را غلبه بدهید تغلیبش از لحاظ شرع یک امر قطعی است حکم الزامی مقدم است بر حکم غیر الزامی بنابراین در مورد شک در طهارت و نجاست یا حلیت وحرمت الزامی نجاست و حرمت است حلیت و طهارت حکمی است وضعی و ازاد انتفاعی است و خطراتی در اعمال و عبادات ندارد خوب طهارت را نادیده می گیریم ضرری نمی زند نجاست مانع نماز می شود اثار دیگر دارد از باب قاعده تغلیب نجاست را مقدم می داریم و می شود دلیل دوم بر احتیاط

(- اصل عدم تذکیه به عنوان قاعده فقهی و تقدم ان بر اصل طهارت)

دلیل سوم ما عبارت است از مبنای خود سید یزدی سید یزدی (ره) اصاله عدم تذکیه را در خود حیوان جاری می داند بنابه تفصیل سید الحکیم (ره) و سید الاستاد (ره) که منظور از اصل درکلام سید یزدی (ره) اصاله عدم تذکیه باشد اما ما بیچاره ها که العلم عند الله که احتمال می دهیم اصل دیگری باشد اگر بنا شد به تفصیل این سیدین علمین که اصاله عدم تذکیه حرمت لحم یا اکل حیوان مجهول الحال را ثابت بکند عدم تذکیه اماره است فرق بین اماره و اصل چیست اماره مثبتاتش حجت است اصل مثبتاتش از لوازم طهارت و نجاست بول و خرء است حرمتش که ثابت شد پس بول و خرئش هم باید نجس باشد قاعده عدم تذکیه از امارات است مثبتاتش هم اعتبار دارد مثبتات یعنی کل لوازم مودا ثابت می شود از لوازم مودا مودا حرمت اکل بود لوازم نجاست بود این از خاصیت و خصوصیات اماره است و مضافا بر اینکه در جایی که قاعده باشد زمینه برای اصل تنزیلی وجود ندارد قاعده طهارت اصل تنزیلی است گفته ایم در خود قاعده تذکیه و قاعده سوق گفتیم که قاعده طهارت با قاعده عدم تذکیه تعارض می کند تقدم قاعده عدم تذکیه را بر قاعده طهارت گفتیم که از باب حکومت است بنابراین اصل عدم تذکیه که جاری بشود زمینه برای اصاله الطهاره باقی نخواهد ماند حکم می شود احتیاط اگر نجاست اعلام نکنیم و کمی تسامح و تنازل کنیم

- قاعده کلی که اصل جایی به کار می رود که با علم تعارض نکند

دلیل چهارم ما باز هم یک قاعـده کلی است اصل را که ما جاری می کنیم اصل تا جایی می تواند موثر و کار گشا باشد که با علم در اخر کار منافات و تضاد پیـدا نکند اینجا این دو تا اصل را جاری کنیم بعد از جریان هر دو مخالفت با علم می شود می گوییم از حرمت اکل می گوییـد طهارت بول یکی از این دو تا مخالف است یکی قطعا درست نیست چون در واقع ما حیوانی نداریم که حرمت اکل داشته باشد و طهارت بول

سوال و جواب سـید که می گوید ملازمه نیست بر اساس ظاهر شـرع بر مقتضای اصول در واقع که ما نمی توانیم خود سـید هم می گویـد حرمت اکـل کافی است برای نجاست بول و خرء بنابراین هیـچ گاهی ما نمی توانیم تفکیک بین این دو تا بر اساس ادله اولیه ثـابت بکنیم مخـالف علم می شود اصـل جایی که مخالف در بیایـد زمینه برای جریان نـدارد این چهار تا نکته را که گفتیم در اخر باید بگوییم شـبهه موضوعیه که اینجا ما داریم هم لازم است توضـیح داده شود که از چه باب است در این شبهه موضوعیه که ما داریم یا این شـبهه که داریم با این ادله ای که اشاره شد حکم همان احتیاط است و جزء ان حکم دیگری قابل تایید بر اساس ظاهر ادله نمی تواند باشد اما توضـیح شـبهه به محضـر عزیزان گفته شد که دلیل بر عدم وجوب فحص در شبهه موضـوعیه چیسـت و دلیـل بر وجـوب فحص در شـبهه حکمیه چیست این را که گفـتیم شـبهه موضـوعیه و شـبهه حکمیه قـابل اختلاط و ابهام نیست به خاطر این نکته که در شـبهه حکمیه ماهیت موضوع در خارج روشن است مثل کف دست به اصطلاح عوام خود موضوع و مـاهیت موضوع هیـچ ابهـامی نـداردماننـد ارنب یـک حیوانی است دارای خصوصـیات و ویژ گیهـا تمـاما مشـخص اما حکمش را از سوی شـرع به طور مشـخص در اختیار نداریم ابهام در حکم وجود دارد از لحاظ عمومات اطلاقات تتبع می کنیم به جایی نرسیدیم منتها طبق قاعده حکم به حرمت اکل ارنب ثابت شد ابهامی در ان نیست

ص: ۷۶

توضیح اقسام شبهه موضوعیه و تطبیق ان در بحث

اما شبهه موضوعیه ان است که خود موضوع در هاله ابهام قرار دارد این را که دیروز قول داده بودم شبهه موضوعیه دو قسم است که این دو قسم را کمتر شنیده باشیم قسم اول

شبهه در موضوع شبهه ای است که منشا ان جهل خود انسان است مثالش را از سید الاستاد (ره) شنیدیم یک موجودی است در یک جو تاریک و ظلمانی تشخیص ندادیم که این موضوع گوسنفد است یا گراز چطور شبهه موضوعیه است موضوع هست مشتبه هم هست می شود شبهه موضوعیه و اما قسم دوم عبارت است از شبهه ای که منشا شبهه و اشتباه در خود ماهیت ان موضوع است و برای مکلف حاجب و ستاری نیست حس شده موضوع اما خود موضوع به حسب ذات ابهام دارد ذاتا یک موجودی است دارای ابهام و پیچیدگی مثال بارز در این رابطه همان است که هم سید الحکیم و هم سید الاستاد می فرماید یک مولودی از دو جنس حیوان تولد شده نمی دانیم بین گوسفند و گراز یا بین گوسفند و کلب قد و قواره اش اندازه دو تایش تقریبا یکی است امکانش از لحاظ عقلی وجود دارد این شبهه شبهه موضوعیه است و اشتباه در خود ماهیت است این دو قسم را که گفتیم

قسم اول در حقیقت شبهه موضوعیه نیست از باب تسامح شبهه موضوعیه می گوییم در حقیقت جهل خود فرد است ان حیوان را انجا نمی بیند می گوید شبهه موضوعیه مثل اینکه پشت تپه می داندحیواناتی هست ان را می گوییم شبهه موضوعیه ؟ نه حس باید کار بیافتد قبل از کار افتدن حس مسئله زمینه بحث پیدا نمی کند جهل چیزی است حفاظ و حاجزی است از حس حس نشده موجود حس بشود پس از به کار افتادن حس شبهه خودش را نشان می دهد یا ماهیت مشخص است بدون شبهه یا ماهیت مبهمه است با شبهه بنابراین منظور از شبهه موضوعیه این قسم دوم است حکم معلوم است احکام مربوط به کلب احکام مربوط به گراز احکام مربوط به گوسفند غنم معلوم است خود این موجود در خارج به حسب ذات ابهام دارد اینجا فحص بکنیم یا فحص نکنیم مسئله جدیدی است گفته می شود فحص در شبهه موضوعیه چند نا استثناء داشت مورد اول مالیات بود که دو تا مسئله داشت ۱. درباره دیون ۲. استطاعت مورد دوم دماء و فروج اولی به خاطر بر خورد به مخالفت عملیه کثیره اگر فحص نکنیم مخالفت عمله کثیره پیش می اید سرش را فقها گفته اند دومی به خاطر اهمیت فروج و دماء شک که بکنیم فحص که هیچی واجب است احتیاط در این دو مورد استثناء دارد

حکم به احتیاط در مسئله مذکور از مرحوم صاحب جواهر

مورد سوم را مرحوم صاحب جواهر (ره) اورده کتاب جواهر الکلام جلد۵ صفحه ۲۸۹ ایشان می فرماید که اگر حیوان مجهول الحال باشد کلمات اصحاب مسئله را تنقیح نکرده می گوید من بر نخوردم در کلمات اصحاب که این مسئله تنقیح شده باشد حیوان مجهول الحال می فرماید احتمال این وجود دارد که بگوییم امتثال متوقف است به اجتناب از شبهه منظور از امتثال یعنی اجتناب از محرم الاکل از بول و روث محرم الاکل معلوم این امتثال است این امتثال متوقف است بر اجتناب از مورد شبههشک داریم در حلیت و حرمت اکل باید اجتناب کنیم از بول و روثش تا ان امتثال محقق بشود یعنی در نتیجه حکم به احتیاط این شرحی که دادیم ما حصل این شرح با یک چرخش خیلی پر بار برگشت موید مطلب ما صاحب جواهر حکم به احتیاط را محتمل می دهد قطعی نه نظیرش را هم بیان می کند می گوید شارع در بعضی از موضوعات که احکامی معین کرده نسبت به ان احکام دیگر احتیاط را گویا لازم اعلام کرده است مثلا نسبت به قبله و وقت شک در قبله شک در وقت شبهه موضوعیه است ولی چون حکمی را شارع مترتب ساخته است بر این موضوعات لذا اصل برائت جا ندارد عدم فحص جا ندارد وظیفه احتیاط است نتیجه در باره بول و روث حیوان مجهول الحال انچه که موید به ادله و مویدات به نظر می رسد و فرمایش صاحب جواهر هم می تواند مویدی باشد این است که بگوییم حد اقل باید احتیاط کرد لزوما ان شاء الله این بحث ارتباط دارد به تذکیه و قابلیت تذکیه که ان شاء الله فردا پی بگیریم

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۱۷ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث احکام حیوان مجهول الحال

درباره احکام حیوان مجهول الحال بحث کردیم

مرحوم سید یزدی در دو قسمت اوراث و ابوال و لحوم بحث کرده است

مرحوم سید (ره) این مسئله را با دو تا حکم بیان فرمودند حکم اول طهارت ابوال و اوراث حکم دوم حرمت اکلدرباره ابوال و اوراث مفصل بحث کردیم شکر خدا کامل شد و مستوفی بحث شد و حکم شرعی هم گفته شد

بحث در حرمت لحم حیوان مجهول الحال

اما بحش دوم حکم به حرمت لحم حیوان مجهول الحال سید (ره) فرمودند که حیوان مجهول الحال لا یجوز اکل لحمه للاصل

حرمت اکل به خاطر اصل عدم تذکیه و عدم طهارت

اصل کدام است اصل عدم تزکیه به تفصیل سید الحکیم (ره) و سید الاستاد (ره) و الا خودش فقط اصل گفته لازم است اصل عدم تزکیه را یک توضیح بدهیم که هم اینجا به درد می خورد و هم جاهای دیگر

اصل عدم تزکیه در حیوانات

عنوان بفرمایید اصاله عدم تزکیه در حیوانات در این رابطه باید در نظر بگیریم که اصاله عدم تزکیه در حیوانات دو مورد دارد مورد

در لحوم و جلود

اول لحوم و جلود است درباره لحوم و جلود همان قاعده عدم تزکیه حاکم و جاری است قاعده ای که مورد اجماع فقهاست و نصوصی از ایات و روایات در حد کافی هم وجود دارد اختلافی هم بین فقها وجود ندارد ان قاعده که خود یک قاعده فقهی و یک اماره هست درباره لحوم و جلود بعد از مرگ حیوان است در حال حیات حیوان نیست همیشه جاری است حتی در منطقه ای که مسلمان نشین هم باشد ولی زیر پوشش سوق قرار نگیرد اگر در قلمرو سوق مسلمین بود قاعده سوق حاکم بر قاعده عدم تزکیه است و منظوراز سوق خود سوق به معنای خاص نیست سوق مسلمین یعنی در حوزه و قلمرو لذا اگر استخوان حیوان مرده ای را در بیابان ببینید بیابانهایی که در کشور اسلامی است اینجا یک شرح را عنایت کنید جزء مسائل مورد سوال هم بوده یک شرح دارد مسئله روشن بشود شرحش این است که وادی و صحرا طبیعتش فرق می کند یک مرتبه می بینیم وادی و صحرا طوری است که در قلمرو و محل کنار گذاشتن زباله های شهر است در این صورت استخوان حیوانات

محکوم به حلیت است

ص: ۷۹

اما اگر صحاری و بیابانها وسیع است از قلمرو و حوزه حیازت بیرون است حیوانات هم انجا زندگی می کنند مرگ و میر دارند شکار دارند طبیعتا انجا دیگر قاعده سوق جاری نمی شود مثلا در عمق جنگل مازندران اگر استخوانی دیده بشود جایی برای قاعده سوق نیست همان قاعده عدم تزکیه جاری است این را سوال می کنند ظاهرا در بعضی از کشورها استخوانها را جمع می کنند و می فروشند مسئله قاعده عدم تزکیه اعتبارش که گفتم اعتبار قاعده فرق بین قاعده و اصل گفته شده بود یک فرقش این بود که قاعده دلیل اعتبارش دلیل اولی قطعی معتبر است این یک فرق بین اصل

در خود حیوان زنده

اما مورد دوم اصاله عدم تزکیه نسبت به خود حیوان زنده ببینید درباره حیوان زنده اصاله عدم تزکیه داریم یا نداریم بحثی است گفته می شود که سید طباطبایی یزدی (ره) لا یجوز اکل لحمه للاصل اصل هم اصل عدم تزکیه چگونه اصلی است

اصل قابلیت تزکیه در حیوانات

این اصل عدم تزکیه در اینجا ارتباط دارد با یک اصل دیگر اصل دیگر مربوط است به قابلیت حیوان برای تذکیه به اینجا ربط پیدا می کند که بعضی از عزیزان سوال می کردند این قسمت از بحث بدین گونه است که شک می کنیم که حیوان بما هو حیوان در کل قابلیت تزکیه دارد یا قابلیت تزکیه ندارد بعد می گوییم اصل در حیوانات قابلیت تزکیه است یا اصل در حیوانات عدم قابلیت تزکیه است مرحوم سید حکیم (ره) در کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۲۹۱ می فرماید که غیر واحد من الفقها می گویند اصل در حیوانات قابلیت تزکیه است

ص: ۸۰

فرمایش صاحب حدائق الناضره

مرحوم صاحب حدائق (ره) می فرماید لا خلاف بین اصحابنا تا انجایی که من دیدم که اصل در حیوانات قابلیت تزکیه است مگر ان مواردی که به خصوص از قلمرو قابلیت تزکیه خارج شده است که می گوید سه تاست کلب و خنزیر و انسان قابل تزکیه نیست بنابراین ما به عنوان یک اصل این اصل را قبول کردیم و گفتیم که صاحب حدائق می فرماید که اختلافی وجود ندارد که اصل در حیوانات قابلیت تزکیه است مگر ان مواردی که کلب و خنزیر است که به دلیل خاص عدم قابلیت تزکیه شان اعلام شد این اصل را اگر پذیرفتیم و ثابت کردیم مسئله و حکم جهت پیدا می کند و اگر ثابت نشد مشکل ما بیشتر خواهد بود

فرمایش مرحوم اقای خویی دراین زمنیه و استدلال ایشان

بنابراین سید الاستاد (ره) هم در کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۰۹ می فرماید که قابلیت حیوان برای تزکیه توسط عمومات ثابت است از این عمومات ایه قران و روایاتی را مطرح و متعرض می شوند

ایات مورد استناد در اصل قابلیت تزکیه

اما ایه قران سوره انعام ایه ۱۴۵ ایه معروفی که فقها به این ایه استناد می کنند قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طائم یطعمه الا ـ ان یکون میتتا او دما مسفوح او لحم خنزیر از این ظاهرش می فرماید که بگو ما در انچه بر وحی شده است حرامی برای خوردنی نیافتیم مگر اینکه میته باشد و دم مسفوح و لحم خنزیر اینها استثناء شده است غیر از این موارد استثناء بقیه موارد قابلیت تذکیه دارند از این ایه این عموم را استفاده کرده اند ۱. ایه قراین است ۲. ایه از محکمات است ۳. فهم اصحاب است که گفتیم اعتبار فهم اصحاب مثل اعتبار کارشناسان است

ص: ۸۱

نسبت بین قابلیت تزکیه و محلل الاکل

و نکته را اینجا توجه کنیم قابلیت تزکیه با حلیت لحم عموم و خصوص مطلق است هر چیزی که محلل الاکل است قابلیت تزکیه هم دارد و هر چیزی که قابلیت تزکیه دارد محلل الاکل نیست مثلا ذئب و سعله و گرگ و روباه و بعض این حیوانات دیگر قابلیت تزکیه دارد تزکیه چه نقشی دارد پوستشان طاهر می شود عمده ترین دلیل هم پیش فقها این ایه است ما در دلالت این ایه عجالتا مشکلی احساس نمی کنیم اما ایه دوم که ندیدم فقها استناد کرده باشند ولی می شود از ان ایه هم کمک گرفت همین سوره ایه ۱۱۹ و ما لکم الاـ تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم این این ایه دلالتش شاید از ایه قبلی بهتر باشد ترجمه ازاد و مضمونش این است که چیزی که ذبح شرعی بشود و اسم خدا برده بشود در وقت ذبحش دیگر ابائی نداشته باشید چرا احتیاط می کنید انجاهایی که حرام بود و قابلیت تزکیه نبود فصل لکم انها را که برایتان توضیح دادیم بنابراین اصل در کل حیوانات قابلیت تذکیه است قد فصل لکم خدا یا پیامبر یا قران تفصیل داد برایتان انچه حرام بود جایی که جزء بیان شده ها نیست تزکیه می شود قابلیت تزکیه است احتیاط هم به خرج ندهید و شک نکنید این ایه دلالتش بر اصاله قابلیت تزکیه برای حیوانات از ایه اول لعل واضح تر و بهتر

سوال موضوع ایه اکل است جواب ما در این بخش دوم مسئله روی حلیت لحم زون کردیم طهارت بول و روث بخش اول مسئله بود فعلاـ محور حلیت لحم است این ایه حلیت لحم را ثابت می کند و قابلیت تزکیه گفتیم حلیت لحم درباره حیوان مشکوک دارد ارتباط دارد با قابلیت و در قابلیت هم بحث است که اصل قابلیت حیوان برای تزکیه است یا اصل عدم قابلیت عده ای از اصحاب صاحب حدائق سید الخویی می فرمایند که اصل در حیوانات قابلیت در تزکیه است دلیلشان ایه قران بود و روایات کتاب وسائل جلد ۱۶ ابواب ما صید بالصلاح از کتاب صید و ذبائح باب ۱۶

سوال ایه دوم که استدلال فرمودید نسبت به اول که اطلاق دارد قسمت دوم موید ایه قبلی است جواب شما دفاع خوبی کردید از فقها که چرا تعرض نکرده اند

روایات مورد استناد

اما روایاتی که دلالت دارند بر قابلیت کل حیوان برای تزکیه طبق شرح و استدلال سید الخویی ایشان می فرماید روایت اول روایت سندش صحیح است طبق سنت روات را اسم ببرید محمد بن یعقوب که شیخ کلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد این سه تا اگر با هم امدند همین اشیاخ اقطاب محدثین قمیین است اشعری ها عن عبد الرحمن ابی نجران که توثیق خاص دارد عن عاصم بن حمید توثیق خاص دارد عن محمد بن قیس که مسندی دارد از امیر المومنین که خود از اجلاء و ثقات است عن ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) من جرح صیدا بسلاح و ذکر اسم الله علیه ثم بقی لیله او لیلتین لم یاکل منه سبع و قد علم ان سلاحه هو الذی قتله فلیاکل منه ان شاء می فرماید از این حدیث استفاده می شود که در صید وقتی که توسط اسلحه صیاد به قتل برسد از گوشتش بخورید یعنی کدام صید عمومیت دارد خود صید اطلاق دارد اختصاص نیافته است که صید خاص اهو باشد بز کوهی باشد مثلا نیاز به این ندارد از صیدش اطلاق می فهمیم و این روایت می شود دلیل برای قابلیت کل حیوان برای تزکیه این شرح و استدلال از ایشان

اما روایت دوم را هم سید الاستاد متعرض می شود که می خوانیم این روایت هم باب ۳۲ از کتاب صید و ذبائح حدیث اول صحیحه حلبی سند را بخوانیم محمد بن الحسن شیخ طوسی باسناده الحسین بن سعید اسناد شیخ به حسین بن سعید که همان حسین بن سعید اهوازی هست عن ابن ابی عمیر که چهار هزار و چهارصد روایت دارد که مراسیل ابی عمیر کمسانیده عن حماد بن عیسی یا عثمان فرق نمی کند دو تایش ثقه است منتها یکی از ان از اصحاب اجماع است عن الحلبی که اظهر من الشمس از اباعبدالله قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن صید الحیطان و ان لم یسم فقال لا باس از شکار ماهیان سوال کرد جمع حوط حیطان امده حوط را ماهی صید می کنیم ولی اسم خدا نبرده الله اکبر بسم الله الرحمن الرحیم نگفته امام فرموده لا باس این لاـ باس اطلاق دارد به تزکیه این گونه صید در حالی که می بینیم ماهیان و حیطان بعضی از انها فلس ندارند محلل الاکل نیستند ولی گرفتن ان از اب تزکیه است همه این حیوانات قابلیت تزکیه دارند این دو تا روایت هم گفته شد درباره اصاله قابلیت تزکیه للحیوانات

اما همان طوری که عزیزان اشاره می فرمودند دلالت روایت بر مطلوب کامل نیست گفته ایم یک نکته در دلالت نکته مهمی بود که جهت علاوه بر ظهور لفظی جهت روایت را تشخیص بدهید در روایت اول جهت روایت این است که ایا صیدی که بوسیله سلاح صیاد به قتل می رسد یک شب و دو شب گم می شود نمی دانیم بعد به ان بر می خوریم محکوم به طهارت است جهت روایت این است روایت در جهت بیان قابلیت تزکیه نیست بله روایت در جهت بیان حلیت صید به وسیله سلاح صیاد که قبض صید فاصله گرفته باشد یک شب یا دو شب گم شد امام می فرماید که اگر علم پیدا کنید که سبعی به او قتل نرسانده است و علم پیدا کنید که بوسیله همان اسلحه شما به قتل رسیده باشد پاک است بیان جهتش معلوم است از قابلیت و عدم قابلیت اصلا در این روایت خبری نیست در جهت بیان قابلیت تزکیه نیست مسلما در جهت بیان صحت اصتیاد است که اصتیاد اثرش را می کند ولو از چشم صیاد ساعاتی مختفی بشود به شرط اینکه علم حاصل کند که بوسیله سلاح صیاد به قتل رسیده باشد

سوال شرائط صید صیاد چیست جواب با اسلحه زده وصید را کشته الان اگر بوسیله سلاح صیاد کشته بشود این صحت اصطیاد است ژسوال و جواب خود تیر صیاد که بخورد به صید بوسیله خود ان تیر کشته شود این صحت اصطیاد است اگر بخورد نیمه جان بشود بعد گرگ بیاید ان را به قتل برساند صحت اصطیاد نیست روایت دوم هم دلالتش بلا اشکال نیست روایت دوم این بود که درباره صید ماهی بود اولا- به قول ایشان فقط مخصوص می شود درباره ماهیان که ماهی یک بخش از از حیوانات است احتمال می دهیم که خصوصیت داشته باشد کل حیوانات با ماهی قابل مقایسه نیست دلیل اخص از مدعاست مدعای ما کل حیوانات است دلیل شما فقط ماهی را مورد نظر گرفته است اولا دلیل اخص از مدعاست و ثانیا تزکیه حیوانات بحری که فقط قسم خاصشان باشدکه ماهی است حیوانات بحری زیاد است کل حیوانات بحری را حیطان شامل نمی شود بنابراین این روایت اولا- قلمرو اش خاص است و ثانیا درباره مدلول خودش هم اطلاق ندارد فقط ماهی را می گیرد دلالت دارد بر تزکیه ماهی و قابلیت تزکیه برای ماهی ملازمه ندارد با قابلیت تزیکه برای کل حیوانات مدعای ما این است که قابلیت برای تزکیه برای کل حیوانات ثابت بکنیم المتحصل که تا به اینجا ۱. عدم خلاف ۲. ایه قران ۳. روایاتی هم گفته شده بود ادله ای است دال بر قابلیت حیوانات برای تزکیه منتها به روایات که ما اشکال کردیم ایات و نفی خلاف به قوت خودشان باقی است فعلا به این نتیجه رسیدیم اصل در حیوانات قابلیت تزکیه است دلیل ایه ۱۴۵ سوره انعام فهم فقها و نفی خلاف فقها و اعاظم مسئله ادامه دارد ان شاء الله برای فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۸ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث حیوان مجهول الحال

درباره حیوان مجهول الحال بحث می کردیم مرحوم سید طباطبایی یزدی (ره) می فرماید که حیوان مجهول الحال از حیث حلیت و حرمت محکوم به حرمت است لا یجوز اکله

حرمت اکل لحم چنین حیوانی به خاطر اصل عدم تزکیه

دلیل بر این مسئله گفته شد اصاله عدم تذکیه است اصاله عدم تذکیه را گفتیم دو تا قلمرو دارد اصاله عدم تذکیه بعد از ذبح و اصاله عدم تذکیه در حال حیات حیوان این ها شرحش مفصل گذشت گفتیم این اصل دوم که اصاله عدم تذکیه باشد نسبت به حیوان زنده ارتباط دارد با قابلیت

اصل در حیوانات قابلیت تزکیه است یا عدم ان

بحث این است که اصل در حیوانات قابلیت تذکیه است یا اصل در حیوانات عدم قابلیت برای تذکیه است این را گفتیم که جمع اصحاب مخصوصا صاحب حدائق (ره) می گوید لا ـ خلاف بین اصحابنا که حیوانات کلها قابله للتذکیه گفتیم سید الاستاد (ره) این مطلب را تایید فرمودند اما ادامه تحقیق این است که اصل قابلیت تذکیه برای کل حیوانات ثابت نیست برای اینکه روایاتی که در این رابطه گفته شده بود گفتیم ان روایات ناظر به سبب تذکیه است دلالتش کامل نیست

دلیل عموم تزکیه در ایه ۱۵۴ سوره انعام

مطلبی که دراینجا مستند اصلی اعلام می شود ایه ۱۴۵ سوره انعام قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طائم یعطعمه الا ان یکون میتتا او دما مسفوحا استفاده از این ایه شریفه به این ترتیب است که خداوند به پیامبر می فرماید که به مردم بگویید انچه از سوی خدا رسیده است درباره خوردنیها چیزی حرام اعلام نشده است مگر میته و دم مسفوح که اینها را به خصوص استثنا می کند عموم ما که از این ایه استفاده می شود عموم حلیت است گفتم فهم فقها هم از این ایه این است به تفاسیر مراجعه کنید تفاسیر ارتباط خیلی به فهم فقهی از نزدیک نداشته باشد اما فهم فقها عموم حلیت از این ایه استفاده می شود بعد از که گفتیم بین حلیت و تذکیه اعم و اخص مطلق است هر چیزی که حلیت لحم داشت قابل تذکیه است پس عموم حلیت که بود قابلیت تذکیه هم به طور عموم برای کل حیوانات از این ایه استفاده می شود تنها دلیل برای اثبات قابلیت تذکیه برای کل حیوانات این ایه شریفه است

ص: ۸۵

تحقیق در دلالت ایه مذکوره و بیان اشکالات سه گانه

امـا تحقیق این است که این ایه هم دلالـتش بر قـابلیت کـل حیوانات برای تـذکیه کامل نیست اولا سـید الحکیم (ره) در کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۲۹۰ می فرماید که این ایه شـریفه استثناء شده است به میته نتیجه اش این می شود که میته غیر مذکی است انچه که تحت اشراف حلیت باقی می ماند مذکی مذکی که شد پس معنی فرق می کند یعنی قابلیت تذکیه از این ایه در نمی ایـد مـذکی بودن قابل تـذکیه بودن از قبل بایـد حل شـده باشـد بعـد از تـذکیه بعد از قابلیت اصاله الحل جاری است این مطلب خوبی است و یکی از ادله اصاله الحل هم همین است درحیوانات که تـذکیه می شود اما نکته دوم درباره دلالت این ایه که مهمتر از فرمایش سـید الحکیم است این است که این ایه جهت دارد ایات قبل مربوط است به اعمال مشرکین که انها بعض چیزهـا برایشان حلال بعضـی ها حلال از پیش خودشان اعلام می کردنـد مثلا می گفتنـد انچه در رحم انعام هست برای ذکور حلال است برای اناث حرام است این ایه قبل که ان درباره اعمال مشـرکین امده طولانی است و من الابل اثنین و من البقر اثنین تـا اخر فمن اظلم ممن افتری علی الله کـذبا اینها افترائاتی است از پیش خودشان حکم صادر کردنـد ایه ۱۴۳ و ۱۴۴ مربوط می شود به اعمال یا احکام مشـرکین نسبت به حیوانات ماکول اللحم خداوند برای پیامبر می فرماید قل لا اجد برای مشـرکین بگو که انچه برای مـا وحی شـده است در این خوردنیهـای معمول طـائم یطعمه در این خوردنیهـا گاو و گوسـفند و شتر اینها چیزی حرام نشـده مگر میته و دم مسـفوح قرینه دیگر این است که اینجا و لحم خنزیر که گویا در دین مسـیح حرام نباشد بعد و کلب نگفته برای اینکه بیان نجاست نیست بیان خوردنیهاست قرینه بر این می شود عـدم ذکر کلب و ذکر دم مسـفوح و میته و خنزیر که گویـا از ماکولاـت بوده می گویـد بگو غیر از این موارد خـاص دیگر از ابـل و غنم و بقر که ذبـح بشود چیزی حرام نشـده است از سوی خـدا این ایه بر ارتبـاط بـا عمـل مشـرکین جهت بیان رد بر احکام باطله ای است که مشـرکین برای خودشان می پنداشتند بنابراین اصلا دلالت بر عموم حلیت از این ایه به دست نمی اید

ص: ۸۶

مضافا نکته سوم این ایه خیلی روشن است در مقام اصل تشریع است انجا دیگر پیداست که مشرکین چه شرعی داشتند برای خودشان و چه تشریعی این خود تشریع است قل لا اجد فیما اوحی الی اصل تشریع است از جدول ضرب اصول این بود که اگر بیان در مقام اصل تشریع باشد اطلاق ندارد در مقام بیان نیست اصل تشریع است از این ایه که استفاده نشد حد اقل چیزی که ما اینجا بر می خوریم این است که درباره قابلیت تذکیه دلیلی که واقعا به عنوان یک حکم کلی یا موضوع کلی یا یک قاعده کلی قابلیت تذکیه را برای حیوانات اعلام کرده باشد نداریم همچنین دلیلی نداریم

سوال و جواب فرمایش اقای حکیم این بود که همین ایه که استثناء دارد استثنایش میته است الا ان یکون میته او دما مسفوحا میته مقابل و ضد مزکی است پس غیر مزکی استثناء کرده است از باب ارتباط بین مستثنی ومستثنی منه غیر مزکی که استثناء شده باشد باقی مانده می شود مذکی پس ان حلیت تعلق دارد به حیوانی که تزکیه شده است و قابلیت تزکیه باید قبلا مفروغ عنه باشد تزکیه که روی ان انجا بشود شک در حلیت بکنیم عموم حلیت می گوید حیواناتی که قابلیت تزکیه داشته باشد و ظاهرا هم تزکیه شده باشد دیگر شک نکنید حلیت اینجا حاکم است اما اشکال سوم در مقام بیان نیست در مقام اصل تشریع است و اطلاق ندارد اطلاق که نداشت از اول هیچ عمومیت و شمولیت از ان استفاده نمی شود تا ما بتوانیم قابلیت کامل و شامل را برای تزکیه نسبت به حیوان ثابت بکنیم این اصل دلیل واشکال اینجا رسیدیم که ما در فحص فقهی که وارد بشویم می بینیم که حیواناتی که قابل تزکیه هستند و حیواناتی که محلل الاکل هستند و حیواناتی که محرم الاکل هستند همه بیان شده

کتاب جواهر جلد ۳۶ کتاب صید و ذباحه مراجعه کنید تمام این سه قسم بیان شده است شرح داده شده است ان بخش حیواناتی که تزکیه می شود و حلیت اکل ندارد عمدتا به خاطر استفاده از پوستشان بوده برای لباس که الان هم هست عمدتا ذئب و ثعلب و اینها است در قبل هم این مرسوم بوده اینها را امام دو تا روایت داریم که فرموده است پس از تزکیه استفاده از این پوستها جائز است و بلا اشکال و حیواناتی که محلل الاکل هستند و محرم الاکل هستند توضیح داده شده مفصل

اثبات اصل قابلیت حلیت برای کل حیوانات مشکل است

بنابراین ما یک عامی که برای کل حیوانات حلیت یا برای کل حیوانات حرمت یا حکم حیوان مشکوک را از نصوص بیان بکند نداریم چون بیان دیگر کامل است تمام اقسام را جدا جدا حکمش را بیان کرده است نتیجه اصاله قابلیت تزکیه برای کل حیوان ثابت نیست رمز اصلی هم این است که در این رابطه نداریم خیلی دلیل محکم می خواهد که همچه اصلی را ثابت بکنیم این در رابطه اصل قابلیت و عدم قابلیت

سوال ایه و طعامکم حلی لهم این چگونه است جواب این سوالی است خیلی ربطی به این مسئله ندارد ولی اشکالی است مطرح است می گویند به حضور شما درباره این طعام شما الحمد لله اصول خوانده اید که ما من عام الا و قد خص طعام انها را که می گوید حل لکم یعنی معنایش این است که شما با انها ارتباط داشته باشید غذا بدهید بخورند غذایی هم انها اگر برای شما اماده کردند بخورید مثلا۔ نون طعام بخورید اینجوری نیست که کافر بشود اطعمه اش این جهت است اما مزکی و غیر مزکی قضیه اش بر اساس ادله خودشتصفیه شده است

سوال وجواب اب و خمیر را هم ممکن است دست نزنـد مثلا فرض کنید اب خمیرش هم احتمال ضـعیف بدهید که با ملقه ای ان طعامهایی که اینها مطلبی است که اخیرا بعد از زمان سـید الحکیم (ره) حکم به طهارت کتابی صادر شده است یکی از ادله اش همین چیزهاست که شـما می گویید ادله هیچ وقت فکر نکنید ادله حکم باید یک دلیل باشد مثلا در رجال گفتیم که شما اگر سند روایت را دیدید کامل نیست هر راوی توثیق خاص نشده ضعیف است بیندازید دور نه خود قران می گوید اذا جائکم فـاسق بنبـا فتـبینوا نمی گویــد فـاترکوا مرحـوم میرزای نـائنی (ره) می گویـد خـبر فـاسق را هـم دور نیاندازیـد و انگهی بـبینید مضـمونش چیست با مضـمون قران هم خوانی دارد ببینیـد انها که خبره هسـتند به این روایت عمل کرده انـد ببینیـد این روایت مشـابه ای دارد ببینیـد در جوامع معتبر امـده هر کـدام یـک امتیـاز می شود امتیازات را که جمع کردیـد می شود معتبر موضوع حجیت خـبر وثـوق به صـدور است مـا از مجموع امتیـازات همیشه راه اسـتدلالمان این نباشـد که این دلالـتش جزئی است دور بینداز نه سـعی کن یک جزئی دیگر یک مورد دیگر مجموع را لذا در اصطلاح فقها می گویند از مجموع ادله این را به دست اوردیم طهـارت کتابی یک دلیل مسـتقیم نـدارد از این جزئیات یکی از راه ها برای طهارت کتابی همین طعام این فقط در میته که قطعا استثناء شده است جای دیگر نیست معلوم می شود که دستشان هم پاک است

سوال و جواب اشکال در مصداق اشکال فقهی نیست اشکال در مصداق اشکال تتبعی مقلدی است باید خود فرد تحقیق کند بنده حقیر که تحقیق کردم کم و بیش تثلیثی خودشان قبول ندارند خود انها قبول ندارند که ما تثلیثی هستیم حتی تحقیقی که به عمل امده حتی هندوها اصل اعتقاد به خداست گاو و اینها مظهر است ولی ما از دور می بینیم هندو گاو پرست شما اشعار هاتف اصفهانی (ره) را بخوانید ایشان متهم بوده یا رفع اتهام از کس دیگر می کند تثلیث را شاعرانه جواب خوبی می دهد تقریبا اگر اشعارش را مطالعه کنید اشعارش علمی است و تقریبا خودش ادم دانشمندی بوده

سوال یکی از اشکالات مسیحیها این است که انها می گویند در قران تثلیث امده ولی ما تثلیث را قبول نداریم جواب مرحبا بناصرنا

سوال در قران هست که اینها می گویند مسیح پر خداست جواب اینها کلا قضیه را که خوب تحقیق بکنیم ارتباط پیدا می کند به اعتقادات شخصی یا صحبتی که درباره انها می شود اصل مسئله به عنوان مذهب از قران دقیق در نمی اید که مذهب مسیح این باشد شبهه تثلیث در ان هست

سوال و جواب ایشان به مطلب دیگری اشاره کردند که اصل دلیل نجاست کفار انما المشرکون نجس جز این نداریم ان شرحش را دادیم که منظور از نجاست چیست و منظور از نجس نیست انها به ان نکته اشاره می کنند ممکن است الودگی ها که انها اجتناب نمی کنند در هر صورت بعد از که قضیه اصل معلوم شد که ما اصلی به عنوان قابلیت تزکیه اصل قابلیت تزکیه برای کل حیوانات نداریم دلیلی وجود نداشت اصلی دلیل عدم دلیل این مطلب که کامل شد الان وارد مسئله می شویم

ص: ۹۰

فرمایش اقای خویی در شبهه موضوعیه و حلیت ان

مرحوم سید الاستاد (ره) در کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۰۷ تا ۴۱۰ می فرماید مسئله دو صورت دارد صورت اول عبارت است از حیوان مجهول الحال که علم به قابلیت تزکیه اش داشته باشیم در این صورت چه شبهه موضوعیه مثل شبهه حکمیه ما ارنب بود چون خود ارنب را خارجا می دانیم حکمش را نمی دانیم شبهه موضوعیه ما موجودی بود مجهول بین ذئب و غنم شبهه موضوعیه ایشان می فرماید هر دو شبهه در صورتی که قابلیت تزکیه محرز باشد حکم به حلیت ثابت می شود بر خلاف رای سید طباطبایی (ره) برای اینکه ما اصاله اباحه که داریم قابلیت تزکیه که ضمیمه شده است اصل عدم تزکیه که نداریم که مانع بود تزکیه که واقع شده صحت تزکیه که به اثبات رسیده اباحه را اضافه می کند نتیجه اش می شود حلیت اکل

پاسخ به اصل عدم تزکیه و استصحاب عدم حلیت زمان حیات حیوان از طرف اقای خویی

اما می فرماید که درباره این شبهه جمعی از فقها گفته اند که حکم حرمت است که درست هم هست جماعتی از فقها گفته اند که در صورتی که شک داشته باشیم حکم حرمت است چرا می فرماید من دلیلش را نیافتم بعد ادامه می دهد می فرماید ممکن است اصاله عدم تزکیه که نیست ممکن است استصحاب حرمت باشد حرمت اکل حیوان در حال حیاتش حیوان در حال حیات محرم الاکل است حیوان زنده را حرام است که زنده زنده بخورد حرام است این حرمت اکل ادامه پیدا می کند تا بعد از ذبح ان اصل همان حرمت استصحاب است می گوید اگر این حرف را بزنند اولا حرمت درباره حیوان زنده از سوی شرع ثابت نشده ما همچنین دلیلی نداریم ما تابع دلیلیم بعد تجزیه می کند مطلب را

استدلال به ایه سوم سوره مائده

بعد می گوید اگر شما بگویید ایه شماره ۳ سوره مائده حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیرالله به و المنخنقه و المتردیه و النطیحه و ما اکل السبع الا ما زکیتم می فرماید با اضافات و توضیحات این عموم حرمت را شما دارید عموم حرمتی است که بعد از ذبح است این قبل از ذبح که نیست تا استصحاب کنید این حرمت بعد از ذبح است پس عموم حرمت که نداریم و بر فرض اگر شما می گویید جزء حیوان زنده را دستش را قطع کنید بخورد جائز نیست این جزء مبان حیوان می شود میته این از باب میته است نه اینکه حیوان زنده حرام پس حرمت نداریم بعد اگر فرض کنیم یک ماهی کوچک قابل بلعیدن زنده ادم قورت بدهد حکمش نیامده ما تابع دستور شرعیم پس حرمت اکل برای حیوان زنده نیامده

مضافا براین که ما استصحاب حرمت را بر مبنا و مسلک قوم می گوییم بر مسلک مشهور گویا اما بر مسلک ما استصحاب حکم کلی جاری نیست چون مرحوم سید خویی می فرماید که استصحاب در شبهات حکمیه همیشه معارض است به استصحاب عدم جعل ایشان می فرماید طبق مبنای قوم اما طبق مبنای ما که استصحاب در احکام کلیه الهیه جاری نمی شود اما استصحاب در حکم جزئی استصحاب در شبهه حکمیه اگر حکم جزئی باشد اسمش شبهه حکمیه است در حقیقت استصحاب موضوعیه است حکم جزئی به خاطر حکم خاص می شود جزئی تا به اینجا بیان ایشان به اینجا ما را کشاند که حرمت وجود ندارد درباره حیوانات زنده و اگر استصحاب بکنیم بر مبنای ما که جاری نیست ثالثا می فرماید هر استصحابی نیاز دارد به اتصال به شک و یقین به قول صاحب کفایه یا وحدت موضوع به تعبیر خود سید الاستاد (ره) اینجا دیگر وحدت موضوع نیست ان حرمتی که شما فرض می کنید قبل از تزکیه است در حال حیات است حرمتی که استصحاب می کنید بعد از تزکیه است دو تا موضوع است در عرف مزکی و غیر مزکی با هم فرق دارند

بنابراین استصحاب جاری نمی شود در اخر هم می فرماید که استصحاب فرض کنید که جاری بشود فرض کردید استصحاب هم جاری شد استصحاب حرمت این استصحاب محکوم است دلیل حاکم دارد عمومات همیشه عمومات الفاظ مقامشان حکومت بر اصول است همیشه دلیل عام ما عبارت است از همین ایه ۳ سوره مائده این دلیل ما برای عموم حلیت است ما از ان عام استفاده می کنیم و همان عموم حلیت را در مورد این حیوان مشکوک یا مجهول الحال جاری می کنیم و حکم می شود حلیت و این عموم هم حاکم بر استصحاب است جایی برای استصحاب باقی نخواهد ماند بنابراین طبق رای سید الاستاد (ره) و بعض از اعاظم دیگر درباره حیوان مشکوک اللحم که مشکوک باشد بین حلیت و حرمت حکم به حلیت صادر می شود مضافا بر این روایتی هم ایشان نقل می کند صحیحه علی بن یقطین که درباره جلود کتاب وسائل الشیعه جلد ۳ ابواب لباس مصلی حدیث شماره ۱ این روایت از لحاظ سند درست و بلا اشکال است محمد بن الحسن شیخ طوسی باسناده عن احمد بن محمد این سند درست است عن حسن بن علی بن یقطین که از اجلای معروف عن اخیه الحسین عن علی بن یقطین که می شناسید از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) سالت ابالحسن علیه السلام عن لباس الهراء و الثمور و الفنک و الثعالب و جمیع الجلود قال لا باس بذلک

سید (ره) می فرماید این روایت که می گوید لا- باس بذلک یعنی لا- باس بجلود یک حکم عامی درباره حلیت نسبت به حیوانات صادر شده است و ما از این عموم استفاده می کنیم این روایت هم صاحب جواهر (ره) مستند برای همین حکم اعلام کرده است دلالتش تا اینجا طبق بیان سید (ره) کامل می فرماید جلود درست است جلود است اما نسبت به کل حیوانات است بنابراین هدف ما اثبات حلیت برای کل حیوانات به طور عموم مگر انجایی که حرمت به طور مشخص ثابت بشود از این عموم جلود که دلالت تضمنی دارد بر طهارت و حلیت استفاده می شود عموم حلیت برای حیوانات مگر انجایی که ثابت بشودحرمتش بنابراین جایی که شک می کنیم مرجع ما عموم حلیت است فرمایش ایشان کامل است وللکلام تتمه این فرمایشات خالی از نقد و اشکال نباشد ان شاء الله ادامه اش برای روز شنبه

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۲۱ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۱

Your browser does not support the audio tag.

ادامه بحث از حیوان مجهول الحال

درباره احکام حیوان مجهول الحال بحث می کردیم

یاداوری فرمایش مرحوم سید یزدی (ره) و سید خویی (ره)

گفتیم که فتوای سید یزدی (ره) این شد که حیوان اگر مشتبه بشود بین محلل الاکل و محرم الاکل لا یجوز اکل لحمه این فتوای ایشان شد اما سید الاستاد (ره) فرمودند که حیوانات مشتبه بین اکل لحم به دو قسمند قسم اول حیوانی است که علم به قابلیت تزکیه داریم در این فرض ایشان فرمودند حکم حلیت لحم هست حکم می شود به حلیت لحم حیوان مجهول الحال که اگر به قابلیت تزکیه باشد اشکالی را که از سوی طرفداران حکم به حرمت اکل گفته می شد استصحاب حرمت بود جوابش را ایشان داد که استصحاب جاری نیست صحیح هم همان است که استصحاب جاری نمی شود

فرمایش مرحوم حکیم

مرحوم سید حکیم (ره) در کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۲۹۰ می فرماید این استصحاب جاری نیست ولی از ان جهت که بگوییم وحدت بین قضیه متیقنه و مشکوکه وجود ندارد بلکه این استصحاب از قبیل استصحاب قسم سوم کلی می شود به این معنا حالت سابقه حرمت در حیوان حرمت قبل از تزکیه بود لا مزکی بودنش حرمت داشت الان که تزکیه کردید حیوان هم قابل تزکیه بود شما شک می کنید که حرمت ذاتیه دارد این حیوان یا ندارد حرمتی که به سبب عدم تزکیه بود که دیگر وجود ندارد چون تزکیه وجدانا به عمل امد قابلیت تزکیه هم قطعا وجود داشت ان حرمت قطعا مرتفع است شک در وجود حرمت دیگر جایگزین برای حرمت اول داریم از باب قسم سوم استصحاب کلی که ما گفتیم قسم سوم استصحاب کلی قطعا اعتبار ندارد چون شک در حدوث داریم استصحاب شک در بقاست یعنی شک در حدوث ان حرمت دوم که بیاید جایگزین ان فرد اول را بگیرد در هر صورت استصحاب حرمت جاری نیست این درست

ص: ۹۴

نظر مرحوم خویی در مورد شک در قابلیت تزکیه حیوان

و اما سید الخویی (ره) می فرماید که صورت دومی دارد مسئله و ان این است حیوان مجهول الحالی است از حیث حلیت اکل و حرمت اکل اما علم به قابلیت تزکیه نداریم صورت اول چه بود علم به قابلیت بود صورت دوم عدم علم به قابلیت تزکیه شک داریم این حیوان قابل تزکیه هست یا نیست در این صورت می فرمایند ببینیم تزکیه چیست گاهی این طور می نماید که تزکیه فری اوداج اربعه بالحدید باشد این تزکیه باشد عرف این را تزکیه می گوید چهار تا رگ اصلی گلوی حیوان با فلزی برنده که قطع کردید می شود ذبح و تزکیه عرف می گوید این تزکیه است اگر این باشد که مشکلی ندارد تزکیه شد ذابح امد

اوداج اربعه را قطع کرد تزکیه شد تزکیه وجدانا محقق می شود اما معنای دوم برای تزکیه این است که تزکیه در شرع عبارت است از فاعلیت فاعل و قابلیت قابل خود فری اوداج با قابلیت محل حیوان قابلیت تزکیه داشته باشد که ما ترجمه کردیم فاعلیت فاعل قابلیت قابل که ان اصطلاح فقهی نیست می گویند همان عمل ذابح با قابلیت محل اگر اینگونه باشد ایشان می فرمایند شک در تزکیه به وجود می اید چون قابلیت محرز نیست شک در تزکیه که به وجود امد استصحاب عدم تزکیه می فرماید در این صورت استصحاب عدم تزکیه جاری است اما این استصحاب محکوم است به اصاله العموم اصل لفظی اصل لفظی همیشه حاکم بر اصل عملی اصل لفظی ما عموم حلیت عموم قابلیت حیوان برای تزکیه بود می فرماید حتی در صورتی که شک به قابلیت تزکیه داشته باشیم می توانیم حکم بکنیم به حلیت اکل چرا به خاطر عمومات این فتوای ایشان

ص: ۹۵

نظر امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) هم همین مطلب را اعلام می کند می فرماید درصورتی که علم به قابلیت تزکیه داشته باشیم حکم حلیت لحم حیوان مشکوکه است اما اگر علم به تزکیه نداشته باشیم احتیاط اجتناب است هر چند حکم به حلیت خالی از وجه نیست این رای این دو تا سیدین علمین اما رای سید یزدی (ره) در عروه حکم به حرمت بود با جماعتی از اصحاب که در جلسات قبل گفتیم مطلب تنقیح شد

تحقیق مطلب

اما تحقیق مسئله سید الخویی (ره) که می فرماید استصحاب عدم تزکیه محکوم هست

صحیحه علی بن یقطین و اصل اباحه و رد ان

به عمومات عمدتا همان صحیحه علی بن یقطین را نقل می کند که در جلسه قبل گفتیم جلد ۳ ابواب لباس مصلی باب ۵ حدیث ۱ صحیحه علی بن یقطیق قال سالت ابا الحسن موسی بن جعفر هر موقع ابا الحسن در روایت مطلق امد اقا امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است ابوالحسن الرضا با اسم مبارکش ذکر می شود که روایت بعدی است سالت ابا الحسن عن لباس الفراد و الثمور و الفنک و الثعالب و جمیع الجلود قال لا باس بذلک ایشان می فرماید این حدیث اطلاق دارد عموم دارد عن جلود عمومش دلالت می کند به این مطلب که اصل در همه حیوانات طهارت و تزکیه است مگر اینکه میته بودنش ثابت بشود برای اینکه و جمیع الجلود در سوال امده و امام هم فرموده لا باس بذلک بجمیع جلود در نهایت می فرمایند مقتضای اصل عملی و اصل لفظی طهارت و حلیت اکل است اما اصل عملی عبارت است از اصاله الاباحه و اصل لفظی این عمومات عمدتا همین صحیحه علی بن یقطین این فتوا از امام خمینی (ره) و از سید الخویی (ره) و این هم ادله اشان کامل روشن و واضح اما به لطف خدا عرض می شود که این ادله کامل نیست تحقیق همان است که سید یزدی در عروه فرموده است اما چرا ادله تمام نیست اول به حساب عموم برسیم عمومان فقط انچه که باقی ماند صحیحه علی بن یقطین است روایاتی که داشتیم ایه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما که داشتیم تصفیه شد و دلالت بر عموم نداشت فقط تمرکز کرده است خود استاد هم روی همین روایت جمیع الجلود جمیع الجلود می شود عام از ادات جمع و دلالت بر عموم می کند اصاله العموم اما تحقیق این است که این صحیحه دلالت بر عموم ندارد اولا این جمیع الجلود انصراف دارد انصراف دارد به ان جلودی که مورد استعمال و استفاده بوده به جلودی که اصلا مورد استفاده نیست مطلقا این روایت کار ندارد شاهد این انصراف تناسب حکم و موضوع است سوال می شود از استفاده جلود جلود رسم بوده الان در خارج هست در داخل هم شاید باشد پوست گرگ و روباه استفاده می شده پلنگ سوال از این پوستهای حیواناتی است که استفاده می شده تناسب حکم و موضوع انصراف درست می کند این یک اشکال در جهت عدم عمومیت اشکال دوم این روایت درباره جلود هست و ان هم فرموده است پوشیدن جلود اشکال ندارد تصریح به تزکیه و طهارت ندارند سالت اباالحسن عن لباس الفراء پوشیدن انتفاع از میته درست است پوشیدن می شود انتفاع از میته اقا فرموده است انتفاع از میته اشکالی ندارد بنابراین این روایت در مرحله بعدی دلالتش بر تزکیه اصلا معلوم نیست چون تزکیه و طهارت در روایت نیامده سید الاستاد ظاهرا این را توجه کرده است می فرماید سوال از پوشیدن لباس است به طور مطلق اصولی کار می کند مطلق است و این لباس حالت صلاه را هم می گیرد پس مطلقا که تجویز شد در حالت صلاه

هم تجویز شده در حالت صلاه که تجویز شددلالت بر تزکیه و تطهیر هم التزاما می کند این چقدر گردش می خواهد با این گردش اصولی اما ظاهر روایت که فقط می گوید لباس و تطبیق می شود به انتفاع به میته ظاهر این حد است ما این را با گردش کار اصول درست کنیم ظاهر روایت این را به ما اعلام نمی کند بنابراین دلالت این روایت بر عموم تزکیه ان هم نسبت به همه حیوانات این هم تازه جلود بود

ص: ۹۶

سوال و جواب این در ماکولات است که قابلیت اکل داشته باشد ملازمه اکل با ملازمه حلیت درحیوانات است که در معرض اکل هست در حیوانات هم قاعده خواندیم که انچه که محلل الاکل هست بول و روثش پاک است و ان حیوانی که محرم الاکل است بول و روثش نجس بود این قاعده بود که از نصوص هم استفاده شد و قطعیت هم هست منتها ان پاکی و حلیت در خوردنیهاست در سنگ و چوب که خوردنی نیست تخصصا جاری نمی شود اما به حضور شما اشکالی که شما گفتید حرف سوم ما بود پس دو تا اشکال که داشتیم از خود این حدیث عموم استفاده نمی شود

استناد به ایه کریمه (الا ما زکیتم) و تحلیل ان

مضافا بر اینکه در این عموم معارض است با عموم حرمت علیکم المیته ایه سوم سوره مائده خود سید الاستاد (ره) همان انجا می فرماید در بحث اصولیشان که ایه حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر تا الا ما زکیتم اصل در حیوانات حرمت است مگر اینکه تزکیه ثابت بشود احراز بشود منظور از تزکیه در ایه که در صدرش حرمت است تزکیه محلل الاکل هست نه تزکیه ای که فقها درباره حیواناتی که پوستش قابل استفاده است منظور از تزکیه در ایه قران تزکیه حیوان محلل الاکل هست قطعا و به قرینه حرمت اول حرمت الا ما زکیتم که حللت پس بنابراین در چنین مورد اصل همان تزکیه است و بعد خود شما فرمودید در درسهای قبلی که ایه و اطلاق حرمت بعد از تزکیه می اید حرمت لحم حیوان در حال حیات حیوان را شامل نمی شود الان که بعد از تزکیه است پس ان حرمت عمومش خواهد امد بنابراین اصاله العموم در حیوانات حرمت است همان که قاعده عدم تزکیه را خواندیم برای همین بود مدلول قاعده تزکیه جزء این نیست شک در حلیت و حرمت شک در تزکیه و عدم تزکیه حیوان بکنیم قاعده عدم تزکیه جاری است این مطلب تمام یک نکته ای را هم اضافه کنیم این نکته مهم است هنوز فتوایی را من به تتبع ناقصم ندیدم اما نصوص هست و ان این است که حیواناتی که گفتیم قابل تزکیه هست شرح دادیم گفتیم تزکیه مساوی با حلیت لحم نیست تزکیه با حلیت لحم اعم و اخص مطلق است اما پس از تتبع می بینیم همان طور که از قران استفاده کردیم تزکیه در فقه فقط روی حیوان محلل الاکل اطلاق می شود در نصوص تزکیه برای ان حیواناتی که پوستش را استفاده می کند به کار نرفته فقط در تتبعمان ما از همین نص پر برکت علی بن یقطین استفاده کردیم انتفاع از پوست حیوان که انتفاع از میته جائز است کجا گفته شد در روایت که صلاه هم با این لباس اشکالی ندارد نه نیامده بنابراین در این روایت که لباس فراء ثمور و فنک و ثعالب که بین مردم رسم است امام فرموده استفاده کنید انتفاع ببرید خیلی به جاست عقلانی باشد عسر نباشد استفاده از منتفعت میته اشکالی نداشته نباشد

بررسی روایاتی که نماز در پوست حیوان مشکوک را اجاره نمی دهد

اما تزکیه در نصوص نیامـده است که هیچ در همین باب روایت سوم و چهارم که موثقه هم هست می فرماید اسـتفاده کنید اما نماز نخوانید ببنید مسئله از استحکام بالا بر خوردار است روایت سوم و چهام باسناده عن الحسین بن سعید اسناد شیخ طوسی به حسـین بن سـعید همیشه درست است همـان سـعید اهوازی است عن الحسن ابن فضال عن زرعه که توثیق دارد عن سـماعه که می شود موثقه به خاطر سـماعه قال سالته عن لحوم السباع و جلودها فقال اما لحوم السـباع فمن الطیر و الـدواب فانا نکرهه این دلالت بر حرمت دارد کراهت در اصـطلاح روایت به معنای کراهت فقهی نیست و اما الجلود فارکبوا علیها و لا تلبسوا منها شیئا تصـلون فیه موثقه است بعد روایت چهارم هم همین طور لا تلبسواشیئا تصلون فیه صراحت دارد که لباسی که از جلود حیوانات اسـتفاده می کنیـد در نمـاز اسـتفاده نکنیـد روایت پنجم هم هست پنجم و شـشم هم دلالـت بر ا ین مطلب دارد می فرمایـد این روایت هم سـندش درست باشـد تـا انجـا که می فرمایـد فقـال لاـ بـاس مـا لم یسـجد علیها که کنایه از این است که نماز به ان خوانده نشود روایت شـشم باز هم سـماعه از امام صادق ارکبوها و لا تلبسوا منها تصلون فیه بنابراین مطلب خیلی فرق کرد فقط ان جلود جائز است انتفاع از انها برای اسـتفاده از ان جلود و لباس قرار دادن در حین نماز دلالت که نـداشت که هیچ نصوصـی امد تصریح کرد که جائز نیست

سوال و جواب روایت حیوانات محلل الاکل را کامل بیان کرد قاعده هم در محرم الاکل نجاست عینشان است و نجاست بول و روثشان است و ما فقط نصوصی که داریم که گفته اند که از پوست اینها اگر استفاده کنید اشکالی ندارد اما در روایت اسمی از تزکیه برده نشده گفتم که اجازه نسبت به استفاده کردن از پوست اینها ظاهرش این است که انتفاع از میته مضافا بر اینکه ایه قران حرمت علیکم مضافا بر اینکه چهار تا روایت داشتیم که در نماز از ان استفاده نکنید

سوال و جواب استفاده جائز است اما دست تر نزنید تا به اینجا به نفع فتوای سید یزدی (ره) استاد (ره) فرمود دلیلش را ندیدیم این همه نصوص دلیل بر صحت فتوای سید یزدی اما اصاله الاباحه عمومش که تمام شد

تحلیل اصاله الاباحه

درباره اصاله الاباحه سه چهار تا نکته را یاداور می شویم اولا اصاله الاباحه در شبهات بدویه است نه در شبهه ای که اطراف علم اجمالی باشد این یک مطلب اول کلام است و ثانیا اصاله الاباحه محکوم به عموم حرمت اکل است و ثالثا قاعده تغلیبی که صاحب جواهر (ره) دارد ان روز اجمالا گفتم ادرسش را بدهم صاحب شرائع (ره) هم دارد شرائع جلد ۳ صفحه ۱۰۹ و جواهر جلد ۳۶ صفحه ۱۷۲ می فرماید در باب صید و ذباحه است حیوانی که شک داریم زنده است یا مرده است ذبح بکنیم می گوید قاعده تغلیب را می گوید که حرمت را اعلام بکنید بعد در همان پاورقی جواهر صفحه ۱۷۳ ان کتاب از مرحوم سید طباطبایی صاحب ریاض (ره) نقل شده که ایشان می فرماید جایی که حرمت و حلیت تعارض بکند بر اساس روایت معتبره مستفیضه حرمت را بر جانب حلیت ترجیح بدهیم چون مستفیضه این است ما اجتمع الحلال و الحرام الا و قد غلب الحرام الحلال این شده است مصدر قاعده تغلیب

علت عدم اجرای قاعده عسر و حرج در ما نحن فیه

مضافا بر قاعـده احتیاط حسن احتیاط که شـکی در ان نیست جایش هم همین جاست و مانع احتیاط عسـر و حرج است و اینجا که از عسـر و حرج خبری نیست سـید طباطبایی (ره) هم می گوید احتیاط در اینجا مقدمه برای انجام وظیفه شرعی است مضافا مورد تزاحم است مورد که تزاحم بود اهم حکم الزامی و تحریم است دیگر

معیار شخصی بودن اعمال قاعده عسر و حرج

سوال و جواب عسـر و حرج شخصـی است نوعی نیست لـذا از اول ما مطلق برایش اعلام نمی کنیم بعـد اگر دیدیم یک جایی عسر و حرج برای شخصی محقق شد حکم تابع موضوع خودش هست النتیجه

بر اساس این توضـیحی که داده شـد و مطابق احتیاط هم هست حکم می شود طبق فتوای سـید یزدی (ره) به محرم الاکل بودن ارنب و به حرام بودن لحم حیوانی که مشـتبه است بین گوسـفند و گرگ و حکم به نجاسـت بول و خرءشان که مطابق احتیاط واجب بود که گذشت این فتوای سـید با این متانت با این شرح به محضر شما عزیزان و مسئله بعدی می گوید اگر شک بکنیم درباره حیوانی که نفس سائله دارد یا نفس سائله ندارد این برای جلسه بعدی

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۲۲ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

عید ولادت اقا امام عسـکری (علیه السـلام) را به محضـر مقدس فرزند حاضـر و ناظرش اقا بقیه الله (علیه السلام) تبریک عرض می کنیم برای همه شما هم تبریک اسعد الله ایاکم

ص: ۱۰۰

ادامه بحث از احکام معاملات حیوانات مجهول الحال

و اما بحث ما مرحوم سید یزدی (ره) می فرماید

بحث حیوان مجهول از سیلان الدم

و کذا اذا لم یعلم ان له دم سائلا ام لا این کذا نشان داد که حیوان مجهول الحال باشد از حیث سیلان دم حکمش معلوم شد از مسئله قبل که گفتیم حیوانی که مجهول الحال است از حیث حلیت و حرمت لحم چه بود حکم حکم به طهارت بول و روث بر اسـاس قاعـده طهارت و حکم به عـدم جواز اکل بر اساس قاعـده عـدم تزکیه این حیوان هم همان حال و همان اوضاع را دارد بول و روثش محکوم به طهارت است بر اساس قاعـده طهارت و اکل لحمش جائز نیست به جهت قاعـده عدم تزکیه بعد ایشان مطلب را ادامه می دهـد کمـا انه اذا شـک فی شـی انه من فضـله حلال اللحم او حرامه او شک فی انه من الحیوان الفلانی حتی یکون نجسا او من الفلانی حتی یکون طاهرا کما اذارای شیئا لا یدری انه بثره فاره و او بثره خنفساء ففی جمیع هذه الصور بینی

علی طهارته این مربوط می شد به بول و روث طبق همان مسئله ای که قبلاـ ایشان فرمودند که بول و روث حیوان مجهول الحال محکوم به طهارت است در جمله کوتاه و تعبیر حکیمانه سید الحکیم اصالت طهارت

نظر مرحوم خویی ان بود که اگر قابلیت تزکیه احراز بشود حکم به حلیت لحم می شود

و اما رای سید الاستاد (ره) که به تفصیل گفته شد و همچنین موافقت فی الجمله سید الحکیم (ره) و موافقت فی الجمله امام خمینی (ره) حیواناتی که مجهول الحال هستند اگر قابلیت تزکیه شان محرز باشد محکوم به حلیت اکلند حکم به محلل اللحم بودن ان حیوانات صادر می شود دلیلشان خیلی توضیح دادیم عمومیت حلیت از ایه قل لا اجد فیما اوحی الی و اصاله الاباحه بود این مسئله تمام شد ما برای تکمیل بحث اشاره کنیم گفتیم که اصاله الاباحه جاری نیست چرا چون محکوم به اصاله عدم تزکیه است و فرموده بودند که اصاله العموم هم داریم عموم حلیت گفته شد که تحقیق این است که ان نصوص که منشا و مصدر اصاله العموم اعلام می شد دلالت بر عموم ندارند که ایه قل لا اجد و صحیحه علی بن یقطین دلالت بر عموم ندارد تا اینجا گفتیم

ص: ۱۰۱

نظر صاحب کفایه خلاف فرمایش اقای خویی است

موید بر این مطلب هم برخوردیم مرحوم صاحب کفایه (ره) در کفایه الاصول چاپ قدیم دو جلدی جلد ۲ صفحه ۱۹۰ می فرماید لا ـ یجری اصاله الاباحه اذا شک فی حلیه لحم حیوان مع الشک فی قابلیه التزکیه این موید مطلب است که ایشان می فرماید برای اصاله الاباحه در حوزه شک به لحوم و جلود حیوانات من حیث التزکیه راهی نیست مجالی نیست پس یک نکته را فهمیدیم

نسبت بین اصاله الاباحه و اصل عدم تزکیه حکومت است

در عین حال که گفتیم قاعده عدم تزکیه با اصاله الاباحه چه نسبت اصولی دارد حکومت دارد نسبت قاعده عدم تزکیه با اصاله الاباحه از نسبت اصولی حکومت است قاعده عدم تزکیه که بود دیگر زمینه برای اصاله الاباحه باقی نخواهد گذاشت این نکته را که گفتیم یک نکته ای هم تقریبا جدید استفاده شد ولی با احتیاط گفتیم قائلی ندیدم و ان این بود در قابلیت تزکیه برای حیوان که گفتیم قابلیت که ثابت نیست حتی ان حیواناتی که جلودشان قابل استفاده هست حکم خاصی است طهارت برای انها تزکیه در نصوص برای انها اعلام نشده گشتیم دقیق شک هم نکنید تزکیه درباره حیواناتی که می گوییم قابل تزکیه هست و محرم الاکل کلمه تزکیه نیامده تمام

دلالت دو روایت موثقه بر اصل عدم تزکیه در حیوانات مشکوک

منبع ما دو تا موثقه سماعه بود که دیروز گفتیم و شکر خدا بر خورده بودیم مستند برای شما الان اماده کردم شهید ثانی (ره) در مسالک جلد ۱۱ صفحه ۵۱۸ و ۵۱۹ می فرماید به این موثقتین که تزکیه برای حیوانات محرم الاکل اعلام می کنند اعتماد نمی شود چرا نقص اول واقفی دارد که موثقه است و ثانیا مضمره است به مضمره واقفی اگر مضمره زراره بود بله مضمره محمد بن مسلم بود بله مضمره واقفی است واقفی و مضمره روایت قابل اعتماد نیست مضافا بر این استنباط تزکیه بر فرضی که این دو تا روایت اعتبارش ثابت باشد دلالتش را گفتیم لا تصلوا فیها گفته بود استفاده کنید و نماز به ان نخوانید این تصریح به عدم تزکیه است این دلالت کامل بر جواز انتفاع از میته دارد صاحب جواهر (ره) در کتاب جواهر جلد ۳۶ در صحفه ۲۰۰ می فرماید از این دو تا روایت که فرموده است امام که ارکبوا و لا ـ تصلوا فیها این پوستها و جلود فراء و ثمور و فنک و ثعالب استفاده کنید می فرماید که پس از که امام فرموده است استفاده کنید دلالت دارد بر تزکیه می گوید برای اینکه انتفاع از میته جائز نیست چون انتفاع از میته جائز نیست این باید تزکیه شده باشد و معلوم شد که اصل استفاده اش چقدر مشکل دار است

نظر مرحوم شیخ انصاری که استفاده از جلود حیوان مشکوک اللحم دال بر قابلیت تزکیه ان نیست

شیخ انصاری (ره) پس از خود صاحب جواهر شاگرد اجل و قائم مقامش می فرماید انتفاع از میته اشکال ندارد از نصوص و سیر جواز انتفاع استفاده می شود بنابراین اصل تزکیه برای حیوانات محرم الاکل ثابت نیست چیزی که ثابت هست جواز استفاده از جلود شان هست این نکته که اینجا به نتیجه رسید بنابراین ما در این باب اصاله الحرمه داریم بر اساس ایه شماره ۳ سوره مائده حرمت علیکم المیته و الدم تا می رسد الا ـ ما زکیتم تزکیه مربوط به حیوان محلل الاکل بنابراین این جایی که شکی درباره سیلان دم هم داشته باشیم احتیاط واجب حداقل می شود اجتناب

نصوص دال بر لزوم اجتناب در موارد مشکوک الحکم

یک نکته ای هم اضافه کنیم در باب شبهه تزکیه نصوصی که داریم دلالت دارند که انجا که شک در حلیت و حرمت داشته باشید اجتناب کنید شکی در حلیت و حرمت داشته باشید اجتناب کنید دقت می کنید به عنوان یک مطلب مهم این مسئله را به ذهنمان برسیم در جوامع روایی همین وسائل الشیعه جلد ۱۸ باب ۱۲ از ابواب صفات قاضی ۶۱ روایت درباره احتیاط و اجتناب از شبهه امده است در روایات متعدد اخر روایت قاعده کلی اعلام شده ان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات

سبک شناسی

گفتیم سبک شناسی در رجال در روایات ۱. لحن شناسی ۲. متن شناسی ۳. سبک شناسی

ص: ۱۰۳

لحن شناسی و متن شناسی در روایت

سه تـا نکته است متن شناسـی دیروز گفتیم که نهـج البلاـغه نیاز به تحقیق سـند نـدارد متنش دهانی چون پهنای فلک می طلبد دون کلام خالق است فوق کلام مخلوق است کلام الامام امام الکلام سند نمی خواهد از اول تا اخرش بخوانید ایت خداست

سوال و جواب اولاـ به رجـال که تحقیق کنیم این احتمـال پیـدا نمی کنیـد این احتمالی که شـما می گوییـد یک احتمال عقلی است مـا در بحثهایمان احتمالات عقلایی را دنبال می کنیم ان یک کلمه اضافه کردن احتمال عقلی است ظاهرا در دعای نـدبه است اولا دعای ندبه نهج البلاغه نیست ثانیا خیلی نادر است در نهج البلاغه برنخورده ایم و ثالثا اگر روات را هم بررسـی کنیم ثقات را بیاوریم در سـند ان وقوع ثقات در سـند از این دست برد زدن بیمه نمی کند حجت برای ما وثوق به صدور است خود وثوق به صدور حجت است و تمام اینها را که می گوییم مسـتفاد از فقهاست و فقها اورده اند اما برجسـته نمی کنند بنده حقیر خدا می خواهد نکاتی که فقها زیر لایه های مطالب اورده اند برجسـته و یک و دو سه می کنم در ضمن بیاناتشان امده که می گوینـد متن خیلی عـالی است بعـد می گویـد این متن اضـطراب دارد معلوم نیست می گویـد سـند معلوم نیست ولی متن خیلی عالی است در ضـمن اشاره می کنـد مطلب دوم لحن شناسـی این است که ما لحن اخلاقی از لحن احکام تشـخیص بـدهیم که کار نستبا سختی است که معیارهایش را برای شما گفتم سوم سبک شناسی بود در سبک شناسی این است که ادم بداند گاهی روایت بیان می شود در ابتـدا یک قاعـده کلی می گویـد بعد فروعی را بر ان مترتب می کند گاهی هم صدر چیزی می گوید ذیل چیز دیگری می گویـد و اما گاهی فروع یا مصادیق را بیان می کند کامل در اخر یک قاعده کلی بیان می کنید می گوید در شبهه این کار را بکنید اینجا مراجعه کنید اینجوری تحقیق کنید اخر می گوید ان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکـات این سـبک شناسـی این است که اینجـا امـام قاعـده بیـان می کنـد همان طوری ما در قران این سـبک را داریم ایه ای احکام عجزه از جهاد را بیان می کند اخرش می گوید ما علی المحسنین من سبیل

وقوف عند الشبهه بهتر از افتادن در هلکات است

بسیار خوب این روایات در حد تواتر یا استفاضه می رسد به ان الوقوف یاعند الشبهه یا ان الوقوف عند الشبهات دارد عجب این است که در خود این روایات بدانیم کلمه احتیاط واژه نص است واژه منصوص است استصحاب کلمه منصوص نیست برائت کلمه منصوص نیست کلمه احتیاط کلمه تعبیر امام است منصوص است در همین جلد ۱۸ همین باب ۱۲ ابواب صفات قاضی روایت اول صحیحه عبد الرحمن الحجاج از امام ابی الحسن امام کاظم علیه السلام شبهات را می پرسد که صید شبهه شد کی صید کرده است در حال احرام التباسی به وجود امد امام حکمش را بیان فرمود بعد در اخر تقریبا اینگونه فرمودند اذا اصبتم مثل هذا فلم تدروا فعلیکم بالاحتیاط حتی تسئلوا ببینید دو تا نکته کلمه احتیاط منصوص است یک دو اینکه دستور است علیکم بالاحتیاط احتیاط چقدر پشتوانه اش محکم است یک مشکل بیشتر نداریم و ان عسر و حرج است بنابراین درباره لحوم و جلود که عموم حرمت که داریم قاعده عدم تزکیه که داریم اصل عدم تزکیه غیر محلل الاکل که ثابت نشد مضافا بر اینها دستور به احتیاط با این صراحت نمی شود از این گذشت

احتیاط واجب در اجتناب از مدفوع و گوشت مشکوک اللحم است

بنابراین در مورد شک در طهارت و نجاست بول و روث حیوان مجهول الحال باید احتیاط واجب اعلام کرد مضافا بر این مطابق است با سیره متشرعه سیره متشرعه هم در صورتی که بول و روثی مشتبه بین نجس و طاهر باشد اجتناب می کنند مضافا بر این در روایات به مسائلی بر می خوریم که اگر حیوان مشتبه باشد امام دستور داده است که اجتناب کنید صریحا مواردی داریم دال بر این مطلب کتاب وسائل جلد ۱۶ باب ۳۸ از ابواب اطعمه محرمه صحیحه حلبی روایت هم صحیحه است از امام صادق علیه السلام قال سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول اذا اختلط الزکی بالمیت باعه ممن یستحیل المیته و اکل ثمنه برای کسی که فروشد که او اکل میته را جائز می داند برای خودتان خرید و فروشش جائز نیست احتیاط نیست از نجاستها و شبهه در نجاست اجتناب به عمل امده حکم مشتبه به نجاست همان حکم نجاست است که عدم جواز بیع و شرائش باشد

اعمال قاعده طهارت در تعارض با اصل عدم تزکیه

یـک مطلب دیگر اینجـا اضـافه می کنـد و ان مطلب خیلی خوبی است که مـا در طهـارت بول و روث نسـبت به حیوان مجهول الحال قاعـده طهارت را جاری می کنیم ببینیم قاعـده طهارت نسـبتش با قاعـده عدم تزکیه چیست حاکم و محکوم است قاعده تزکیه حاکم است شما می گویید قاعده عدم تزکیه نسبت به لحوم است می گوییم یک قاعده مثبتاتش حجت است دو سبب و مسبب است حرمت را که ثـابت کرد طبعـا بر اساس قاعـده ای که کل حیوان یحرم اکله بوله و روثه نجس بر اساس ان قاعـده پس حکم به نجاست بول و روثش صادر می شود این مطلب را که گفتیم

اشاره به قاعده تغلیب در بحث حلیت و حرمت

چیز دیگر را هم صـاحب جواهر اضافه می کنـد و ان این است در کتاب جواهر جلـد ۳۶ صفحه ۱۷۲ و ۱۷۳ ان مطلب قبلی را ایشـان می فرمایـد که هر کجـا کلمـا اجتمع حلال و الحرام غلب الحرام الحلال قاعـده تغلیب بود درباره این قاعـده تغلیب یک اشـکالی اورده انـد که بگویم نکند یک وقتی خودتان بر بخورید که این قاعده تغلیب که کامل نبود اشـکال را صاحب ریاض سیـد طباطبایی در ریاض المسائل جلد ۲ صفحه ۲۷۸ سطر ۲۴ رحلی می فرمایـد ممکن است ما بگوییم که این روایت معارض است با صحیحه عبد الله بن سنان از امام صادق که می فرماید کل شی فیه حلال و حرام فهو لک حلال ابدا حتی تعرف الحلال فیه بعینه فتدعه ممکن است تعارض بکند بعد می فرماید این معتبره مسـتفیضه مقدم است بخاطر معاضدت شهرت بر فرض اگر هم تعارض بکنـد می فرمایـد تساقط و قاعده در شـبهه محصوره احتیاط است این حرف را که گفتیم مطلب تا اینجا معلوم شـد تقویت شد بحث از جهت احتیاط

ص: ۱۰۶

فرمایش صاحب جواهر بر اختبار سیلان دم

این نکته را هم صاحب جواهر کتاب جواهر جلد ۵ صفحه ۲۸۹ می فرماید جایی که شبهه بشود از حیث سیلان دم می گوید احتمال این است که بگوییم حکم به طهارت نیازی به اختبار دارد و اجتناب از حرام توقف دارد به اجتناب از شبهه و حکم به طهارت نیاز به اختبار دارد یک حرف جدید گفت این را که شما دقت می کنید ما در تشخیص این موضوعات اگر شک بکنیم سیلان دم و بعد محرم الاکل و محلل الاکل که معیارهایش از سوی شرع امده اختبار می کنیم صاحب جواهر به این مطلب اشاره کرد اشاره بسیار خوبی است فتوا اگر داده بشود که اختبار کند درست است مورد جزئی است ولی در نسبت به حلیت و حرمت و نسبت به طهارت و نجاست کار درست خواهد بود مسئله کامل شد حکم همان است که سید یزدی در متن اورده حیوان مجهول الحال مثل محرم الاکلند اما بول و روثشان که فرمودند بر اساس قاعده طهارت پاک هست گفته شد که دلیل بر طهارت وجود ندارد و حد اقل احتیاط واجب اجتناب است بر اساس قاعده تزکیه و احتیاط و قاعده تغلیب و شبهه محصوره این مسئله الحمد لله تمام شد مسئله بعدی درباره نجاست عین دیگر از اعیان نجسه ان شاء الله فردا عمود زمان یک هیکل بزرگی برای خود می گیرد اختبار بشود سیلان و عدم سیلان حلیت و حرمت در ازمایشگاههای علمی

اشاره به روایات در این زمینه

خوشبختانه وسائل روایات هم درباره اختبار اشاراتی دارد کتاب وسائل جلد ۱۶ باب ۳۷ از ابواب اطعمه محرمه روایت از اسماعیل بن شعیب روایت سندش معتبر است از امام صادق علیه السلام فی رجل دخل قریه فاصاب بها لحما لم یدر ازکی هو او میت شبهه فقال فاطرحه علی النار فکلما انقبض فهو زکی فکلما انبسط فهو میت این ازمایش و ازمون روایت است البته این راه ازمایش ممکن است بگوییم تنها راه نبوده ان موقع امکانات را می طلبد الان از طریق علمی ازمایش این موارد در جهت رفع شبهه کار ممکنی است که اگر فقهای کبار دستور به تاسیس ازمایشگاهها بزنندنسبت به حلیت و حرمت و نسبت به طهارت و نجاست کار درست بود مسئله کامل شد حکم همان است که سید یزدی در متن اورده حیوان مجهول الحال مثل محرم الاکلند اما بول و روثشان که فرمودند بر اساس قاعده طهارت پاک هست گفته شد که دلیل بر طهارت وجود ندارد و حد اقل احتیاط واجب اجتناب است بر اساس قاعده عدم تزکیه و احتیاط و قاعده تغلیب و شبهه محصوره این مسئله الحمد لله تمام شد مسئله بعدی درباره نجاست عین دیگر از اعیان نجسه ان شاء الله فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۲۳اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از اعیان نجسه

درباره احکام اعیان نجسه بحث می کردیم

حکم منی

امروز بحث ما درباره حکم منی هست که یکی دیگر از اعیان نجسه است

حکم نجاست منی از ضرورات فقه است

حکم نجاست منی اولا از ضرورات فقه است ضرورات چندین بار به شما یاداور شدیم که مورد تسالم اصحاب است و خلاف و اختلافی وجود ندارد اما خود این مسئله اگر بخواهیم شرح بدهیم چهار تا فرع به خودش می گیرد فرع اول حکم منی انسان فرع دوم منی حیوانات محرم الاکل فرع سوم منی حیوانات محلل الاکل فرع چهارم منی حیواناتی که نفس سائله ندارند

روایت در باب نجاست منی

اما نسبت به فرع اول گفتیم حکم از حد اجماع بالاست در حد تسالم و ضرورت است مع ذلک کله داب ما این است که استناد بکنیم دلیلی که در این رابطه ارائه می شود حدیث صحیحی است از محمد بن مسلم عن احد الصادقین علیهما السلام وسائل جلد ۳ باب ۱۶ از ابواب نجاسات حدیث ۱ سند را بخوانیم محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید عن فضاله عن العلا عن محمد بن مسلم این سند را اشنا هستید محمد بن الحسن که شیخ طوسی باسناده عن الحسین بن سعید اسناد شیخ هم به طور کلی به حسین بن سعید صحیح است عن فضاله بن ایوب از اجلا و ثقات توثیق خاص دارد از شیخ و نجاشی عن العلاء علاء بن رزین است که می شناسید که از اجلاء و ثقات عن محمد بن مسلم که ما خودمان را به وسیله محمد بن مسلم معرفی کنیم نه بیاییم محمد بن مسلم را معرفی کنیم عن احدهما عن الصادقین علیهما السلام قال سالته عن المذی این مَذی دو تا تعبیر دارد مذی هم امده یصیب الثوب فقال یمضحه بالماء ان شاء اگر می خواهد اب بکشد و قال فی المنی یصیب الثوب قال ان عرفت مکانه فاغسله و ان خفی علیك فاغسله کله دلالت کامل و صریح بر نجاست منی دارد و مطلب تمام است هیچ حالت منتظره ای در مسئله وجود ندارد اما بین اصحاب هم اختلافی نیست ولیکن بحث مضافا بر این که حکم ضروری بود مطرح کنیم

ص: ۱۰۸

روایات معارض در این باب

– روایت زید شحام

برای اینکه روایات معارض داریم روایات معارض همین ابواب نجاسات باب ۲۷ حدیث ۶ و ۷ حدیث شش موثقه زید شحام و حدیث هفت هم صحیحه زراره متن را بخوانیم زید شحام باسناده اسناد محمد بن علی شیخ صدوق اسناد شیخ صدوق به زید شحام زید شحام در رجال اسمش هست زید بن یونس و کنیه اش هم هست ابوعثامه و لقبش هم شحام است گاهی در روایات عن ابی عثامه می اید و گاهی زید شحام می فرماید سالت اباعبد الله امام صادق علیه السلام عن الثوب یکون فیه الجنابه فتصیبنی السماء حتی یبتل علی قال لا باس ما حصل این بود که در ثوب من منی وجود داشت و باران امد فتصیبنی السماء کنایه هست باران به من اصابت کرد حتی یبتل علی لباس مربوط شد قال لا باس این دلالت دارد بر اینکه منی نجس نیست مرحوم شیخ حر عاملی می فرماید این حدیث حمل شده است به ان صورتی که عین نجاست برطرف شده باشد مطر بریزد و تطهیر بکند حمل بر این بکنیم و الا نمی شود بگوییم که منی نجس نیست اما تحقیق این است که ما نیاز به انها نداریم اولا این روایت از نظر سند قابل معارضه با صحیحه محمد بن مسلم نیست چون گفتیم اصح سندا مقدم است بر ان غیر اصح مخصوصا ان صحیحه محمد بن مسلم صحیحه اعلایی و این هم موثقه که سید الاستاد می گوید موثقه اما تحقیق این است که توثیقش هم مبنایی است چون اسناد شیخ صدوق به زید شحام از لحاظ رجالی تصحیح نشده فقط از باب قاعده مراسیل الصدوق باید اعتماد کنیم موثقه بگوییم سند موثقه است به رای سید الاستاد و مرسل است قابل معارضه نیست این اولا و ثانیا و دلالتش بر طهارت منی کامل نیست چون سوال از این استک ه باران می اید لباس هم مربوط می شود اما یقین ندارد که ان موضع نجس واقعا مربوط شد و سرایت کرد دلالتش بر طهارت منی کامل نیست سند قابل معارضه نبود دلالت هم کامل نبود این حدیث معارض خارج شد

سوال و جواب صدوق برای یک امتیاز خاص برایش می گوییم مراسیل شیخ باید ثابت بشود مراسیل شیخ مفید باید ثابت بشود مراسیل شیخ کلینی باید ثابت بشود اما مراسیل صدوق کمسانیده ان امتیاز برتری است چون از ان قاعده ممکن است از باب ان قاعده ممکن است بگوییم که این روایت معتبر است چون مراسیل صدوق کمسانیده از شدت اعتبار مبنایی است که بعضی این مبنا را قبول دارند که مراسیل صدوق کمسانیده بعضی می گویند مرسل مرسل است

– روایت صحیحه زراره

اما روایت دوم که معارضه می کند عبارت است از حدیث هفت همین باب ۲۷ از ابواب نجاسات صحیحه زراره محمد بن الحسن شیخ طوسی باسناده عن الحسین بن سعید عن حماد که از اصحاب اجماع است و حماد بن عثمان از ثقات و اجلاست عن حریز عن زراره که اجل مشایخ است قال سالته عن الرجل یجنب فی ثوبه ایتجفف فیه من غسله می فرماید اگر منی در لباس دیده بشود بعد اگر خشک شد و جدا از لباس بشود این تطهیر لباس است خشک بشود و بادست از لباس جدا بشود دور انداخته بشود این ازغسل و تطهیر لباس به حساب می اید فقال نعم همین طور است لا باس به اشکالی ندارد الا ان تکون نطفه فیه رطبه مگر اینکه رطوبتی باقی مانده باشد

تاویلات روایت صحیحه زراره

این روایت را شیخ طوسی می فرماید که حمل بشود بر موردی که منی خشک شده از اول روی لباس بیفتاد و ان را از لباس دور کنید سرایتی در کار نباشد گفته است لاـ باس البته این تاویل خلاف ظاهر است اما سید الاستاد کتاب تنقیح العروه از صفحه ۴۱۲ تا صفکه ۴۱۸ این بحث را توضیح می دهد و صاحب جواهر در کتاب جواهر جلد ۵ صفحه ۲۹۰ تا ۲۹۴ این مسئله را بحث می کند ماحصل این است که این روایت تعارض می کند سند درست دلالت کامل است کار منتهی می شود به تعارض پس از که کار به تعارض کشیده شد می رویم به مرجحات مرجحات الحمد لله مشخص است روایاتی که دلالت دارند بر طهارت منی موافقت عامه است و به دلیل موافقت عامه ان روایات قابل اعتماد نیست یک نکته را هم اضافه کنید معرض عنها عند الاصحاب هست اعراضش در حد تسالم که باشد نیاز به مدرک نداریم ان نکته را هم یادتان نرود اگر اعراض در حد مسلم شد دیگر نیاز به مدرک ندارد این تمام چرا موافق عامه است شافعی و حنبلی مصدر کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه جلد اول صفحه ۱۳ می گویند شافعی می گوید که منی انسان پاک است لوجهین وجه اول روایتی است از پیامبر که گویا فرموده است لا باس بالمنی فانه من الانسان بمنزله البصاق و المخاط گفته است که کالبصاق و المخاط اخلاط سینه و بصاق دهان مثل همان چیزهایی است که از مخرج پایین می اید این یک روایت این روایت را به حسابش برسیم اولا فرق نگذاشتن بین مخرجین از عقل به دور است از فهم به کنار است و ثانیا حدیث مرسل است سند ندارد وجه دوم تحلیل عقلی است می گویند حیوان یا انسان از منی به وجود می اید خود انسان پاک است چطور می شود که منی او نجس باشد غافل از غایط و خون بعد می گوید که زیادتی فرع بر اصل که معنا ندارد اصل پاک فرع نجس وقتی که این حرف را می زند از نجاسات غائط بوده و از نجاست خون غافل بوده تحلیلی که ایشان دارد هیچ وجه عقلاـیی دیده نمی شود اما حنابله می گوید که فقط منی انسان و منی محلل الاکل پاک است چرا حدیثی از عائشه گفته است منی را در لباس دیدم و خودم ان را که خشک شده بود جدا کردم از لباس نستجیر بالله پیامبر ذهب یصلی فیه این حدیث سندش از لحاظ معاییر ابناء عامه هم

مرسـل است اعتبار نـدارد مضافا بر اینکه متن هم متنی است که با شـرافت و کرامت و شان پیامبر تطبیق نمی کنـد یک سوال و اشکال در ذهنتان باشد جوابش را بدهید رای مذاهب را فهمیدیم رای بر طهارت منی بود بر اساس مذهب شافعی و حنبلی

ص: ۱۱۰

اشکالی در مورد استناد به رای شافعی و حنبلی که بعد از امام صادق بودند

یک اشکالی که در حوزه هم مطرح می شود و ان این است که شافعی و حنبلی زمانش بعد از زمان امام صادق است و حنبل از شاگردان بالواسطه باشد شافعی هم از شاگردان بالواسطه فقط ابوحنیفه از شاگرد بلا واسطه اقا امام صادق است و احمد حنبل از شاگردان امام کاظم هم هست اینها که زمانش که بعد از زمان امام صادق است تقیه یعنی در وفق فتوای انها امام فتوا یا حکم صادر کرده باشند تطبیق نمی کند تقیه نمی باشد نبوده نبوده انها تا موافق انها تقیه به حساب بیاید این یک اشکال نسبتا جواب این اشکال را سید الخویی اقای خویی فرموده اند که این اشکال وارد نیست برای اینکه پیش امام صادق نصوصی که صادر شده بود از طریق ابناء عامه ان نصوص وجود داشت ان نصوص در دست افراد بود طبق ان نصوص مطروده مجعوله عمل می کردند بنابراین امام صادق وفقا لتلک النصوص می شود موافق عامه این راه حلی بود که برای شما گفتیم این مطلب تمام بنابراین درباره نجاست منی از نظر فقه شیعه اختلافی وجود ندارد

استناد به قران درباره نجاست منی

صاحب جواهر می فرماید برای اثبات نجاست منی می شود از ایات قران هم استفاده کرد قران سوره انفال ایه ۱۱ قال الله تعالی و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان در تفسیر امده خود حقیر هم مراجعه کردم شخصا تفسیر متقن و متین تفسیر سید عبد الله شبر می دانیم تفسیری که در حوزه پیش فقها مستند است دو تاست ۱. تفسیر مجمع البیان ۲. تفسیر سید عبد الله شبر که خیلی مختصر است تفسیر متقن است البته طلبگی است کسی که مقدمات و موخرات را بلد نباشد استفاده از ان نمی کند مختصر و کوتاه من در یک جلد دارم کل قران و کل تفسیر پس این تفسیر معتبری است خود ان فقیه عظیم الشان حوزوی و نجفی است در این تفسیر خودم مراجعه کردم بدون نقل که امده است منظور از رجز یذهب عنکم رجز الشیطان نجاست منی هست خود منی است با اب تطهیر شود منی را از بین ببرد می گوید شان نزول در در غزوه و جنگی مومنین در یک بیابانی قرار گرفتند که تا اخر مطری امد و این ایه امد علی رغم کفار و شیطان که مجسم شد گفت ببین وضع شما چه جوری است ایه امد و یذهب عنکم رجز الشیطان به این ایه استدلال می شود شیخ مفید هم فرموده رجس و نجس مترادفند ان هم کمک به قوت و استحکام دلالت ایه دوم را این ایه دلالتش تقریبا کامل است

سوال ایا در فقه فهم مفسر هم کاربرد دارد جواب سوال خوبی بود ما گفته بودیم فهم فقها که یکی از مصطلحات ماست بر می گردد به فهم خبره فهم مفسرین هم که اهل خبره باشند خبرویت را احراز کنیم خبره می شود در فهم ایات سوره سجده ایه ۸ ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین مرحوم صاحب جواهر می فرماید از این ایه هم دلالت بر نجاست منی استفاده می شود ماء مهین در لغت به معنای حقیر و ناچیز است می شود معنای کنایی اش ماء مهین یعنی الوده و نجس اگر توانستیم برای مهین معنای نجاست را مندرج کنیم دلالت تمام است و الا دلالتش خالی از اشکال نیست ایه اول دلالتش کامل بود

صحیحه هم که همان مطلب تمام

نکته اخلاقی

حدیث این است من الایمان الصدق و الحیاء و الشکر یک نکته را هم برای شما بگویم روایت از امیر المومنین است زین الایمان الفقه زینت ایمان ادم فقه است ان ایمان زینت واراستگی دارد که فقه بلد باشد و فقه همراهش هست بعد روایت اول را شرح بدهم من الایمان الصدق و الحیاء و الشکر حضرت رسول حتی در بعضی از داستانها هست که من از خودم حیاء می کنم امام باقر علیه السلام فرمود هم اصحاب المهدی اینهایی که صدق حیاء و شکر دارند هم اصحاب المهدی ادم خودش را اختبار کند صدق به معنای کلمه حیاء حتی با دوستان هم ادم مثلا در امام خمینی در شوخیهای خصوصی هم مرز حیاء را محفوظ می دارد بعضی ازدوستان می گویند الاداب تسقط بین الاحباب از غلط مشهور است لا یمکن المساعده علیه چرا ساقط می شود با خود هم ادب را حفظ کنید یک کسی زمان قدیم که ایران مرکز ادب گفته می شد گفتند در مسافرت اسب یا الاغ خودش را که الوفه می داد گفت بفرمایید خسته نباشد کسی امد گفت بفرمایید با الاغ چه معنا دارد می خواهم ادبم کامل باشد برای همیشه بنابراین بین ما طلبه ها که گفته می شود تسقط الاداب بین الاحباب یک غلط مشهوری است و نکته بعدی هم شکر بود معنای شکر را قبلا گفته ایم از امام صادق که شکر النعمه الاجتناب المحارم معنای شکر نعمت این است که ادم گناه نکند و مطلب دیگر این است که شکر نعمت این است که از نعمتها حسن استفاده را بکند چیزی که برای ما لازم است ما شکر سربازی اقا به کل دنیا حالا این اشاره به حرم حضرت معصومه کسی که در جوار کریمه ال البیت است ان کس که در جوار تو سکنی گزیده است کفران نعمت است که خلد ارزو کند عش ال البیت یعنی دیگر برای جهنم راه بسته شد کریمه ال البیت یعنی کسی که توفیق درس خواندن علوم ال البیت پیدا بکند یک نعمتی است به دنیا نمی دهد کل دنیا ما وظیفه داریم متعارف حرکت کنیم چگونه متعارف و سبک با معرفت دینی یک لحظه فکر کنیم دنیا که پس فردا از دستمان می رود گذشته چه شده همین است عزیزان دنیا که یقینا می رود چیزی که به درد ادم می خورد اعتقاد و عمل عبودیت و ولایت است ولایت به معنای کامل در روایت هست که ولایت چیست ولایه الله و ولایه الرسول و ولایه اهل بیته انچیز که اخر به درد ادم می خورد و الان هم ارامش برای ادم می اورد عبودیت و ولایت

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۵ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

احکام نجاست منی

درباره احکام نجاست منی صحبت می کردیم حکم منی انسان یا نجاست منی انسان بحث شد و کامل شد که فرع اول

فرع دوم حکم منی حیوانات محرم الاکل

فرع دوم حکم منی حیوانات محرم الاکل این حکم از لحاظ فقهی عند الفقها مسلم و مورد تسالم است و مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر جلد ۵ صفحه ۲۹۰ می فرماید که حکم همین است اجماعا محصلا و منقولا ـ و اما ادله دیگر غیر از اجماع ادله دیگری که در این رابطه داشته باشیم

منی در روایات اختصاص به منی انسان دارد

از نصوص می فرماید نصوص اختصاص دارد به منی انسان حکم منی انسان را بیان کرده و منی حیوانات را تعرض نکرده است ایشان می فرماید مگر اینکه از فحوای صحیحه محمد بن مسلم استفاده کنیم کتاب وسائل جلد ۳ باب ۱۶ از ابواب نجاسات حدیث ۲ و عنه عن حماد بن عیسی عن حریز عن محمد بن مسلم که همه شناخته شده است عن ابی عبدالله قال ذکر المنی و شدده و جعله اشد من البول ثم قال ان رایت المنی قبل او بعد ما تدخل فی الصلاه فعلیک اعاده الصلاه از این حدیث که خوب دقت کنید که دلالتش تا کجاست سند که بلا اشکال دلالت مرحوم صاحب جواهر در همان صفحه ای که گفتم می فرماید ممکن است از فحوای این حدیث فحوا یعنیبرای انسان فرض کنید این حکم امده حیوانات محرم الاکل که انها بعضی هایشان نجس العین هستند به اولویت باید منیشان از بولشان شدیدتر باشد در نجاست این فحوا فحوا همان اولویت است اولویت را به این طریق ما اینجا به کار بردیم که منی که فرض کنید برای انسان اشد از بول باشد حیوان محرم الاکل قطعا که بولش وخودش که نجس است به طریق اولی منیش از بولش شدیدتر باشد در نجاست این فحواست بعد خود ایشان می فرماید ممکن است که مناقشه کنیم که این اختصاص به انسان دارد بعدش می فرماید ان رایت منی قبل او بعد ما تدخل فی الصلاه این منی انصراف دارد به منی انسان انصرافش مملوس است و بعد هم می گوید ممکن است که مناقشه بشود که اشدیت به لحاظ نجاست نباشد به لحاظ ازاله و لزاجت چسبندی از این جهت اشدیت داشته باشد این مناقشه ممکن است به همین ذکر فحوا و امکان مناقشه مسئله را جمع می کند اما سید الاستاد در همان کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۱۴ می فرماید این کلمه المنی که با الف و لام امده الف ولام عهد نیست پس الف و لام جنس است جنس که شد مفید عموم است پس ما عمومیت را از این می فهمیم ذکر المنی مطلق منی را ذکر کرده و اشدیتش را در نجاست بالنسبه به نجاست بول اعلام فرموده و اما در ذیل حدیث که حکم صلاه بیان شده حکم دیگری است یک روایت می تواند چند تا حکم داشته باشدکل حکم منی را به عنوان یک قانون کلی بیان داشته و در ذیل حکم صلاه را بیان فرموده که اگر در ثوب خودت منی دیدی نمازت را اعاده کن اشکالی ندارد در یک روایت صدرش یک حکم باشد ذیلش حکم دیگر باشد بعد از که اطلاق ثابت شد می گوییم ان حکم ذیل حکم خاصی است این مطلب که گفته شد ایشان تقریبا فرمایش ایشان و ذهنشان محکم به این روایت بسته شده و

دلالت این روایت را کامل می دانـد سـند که کامل است مـدرک نجاست منی حیوانات محرم الاکل همین صـحیحه محمد بن مسلم روایت دوم باب ۱۶ از ابواب نجاسات دلالت ایشان کامل می داند اما پس از که ایشان دلالت را کامل دانستند یک نکته دیگر هم اینجا قابـل تعرض است که صاحب جواهر یاداور می شود و ان این است که این روایت انصـراف دارد به منی انسان یک مطلب موید بر این مطلب این است که منی در لغت به معنای ماء نطفه انسان امده در لغت منی شامل منی حیوان نمی شود لغت هم که حقیر مراجعه کردم مصـباح المنیر را سـید الاسـتاد نام برده وادرس داده است صفحه ۵۸۲ مراجعه کردم می فرماید که علقه منی است اما شرحی نداده در خود کلمه منی که امده است که منی معروف است لسان العرب که مراجعه کردم نوشته بود منی مـاء الرجل درست است در هر صورت در لغت اینجوری امـده معنا در لغت این است سـید الاسـتاد این معنای لغوی را رد می کنـد که نکـاتی دست مـا می ایـد ۱. می گویـد در لغت ممکن است به اظهر مصـداق اشـاره شـده باشـد اظهر مصـادیق برجسـته ترین مصداق منی منی انسان است باکمل افراد یا ابرز مصادیق بعد می فرماید که منی دیگر ابهام ندارد ماء دافق است از هر حیوانی است و بعد هم می فرماید ۲. معنایش معلوم است ۳. ابهام که ندارد که ما به لغت مراجعه کنیم ابهام عرفی ندارد تا ما به لغت مراجعه کنیم سه تا مطلب که هر سه تایش محل مناقشه نکته اول ابرز مصادیق در لغت ابرز مصادیق بیان نمی شود سیـد الاسـتاد بعد در لغت معنای کامل بیان می کند بحث اصول را بیاوریم انجا لغت بر نمی تابد نکته دوم ماء دافق معنا معلوم است که تعبیر شـده است از منی انسـان به مـاء دافق نه منی کل حیوانات معنی سوم که ایشان می فرمایـد معنای عرفی که ابهام ندارد معنای عرفی منی نیست ان معنای قرانی منی انسان است و بعد می فرماید معنای عرفی ابهام ندارد تا به لغت مراجعه کنیم قانون داد برای که هر جا معنای عرف ابهام داشـته باشد به لغت مراجعه کنید اصول چه می گوید لا اعتبار بتصریح اهل اللغه لا یمکن الاـلتزام بحجیه قول اللغوی این سه تـا نکته را که اینجـا متوجه شدیـد دلاـلت این روایت حقـا کامـل نیست همانطور که صاحب جواهر فرمودنـد انصـرافش و معنای منی در لغت حـد اقل دلالت کامل نیست در حـد ظهور نیست ما با قـدرت اصولی اسـتاد می توانیم یـک چیزی را به زور اسـتفاده کنیم ولی در حـد ظهور که نمی رسـد در حـد ظهور که نرسـد اعتبار و حجیت نـدارد و امـا اصـل حکم به نجـاست معلوم است پیش فقهـا اهـل البیت نجاست منی حیوانات محرم الاکل ثابت است منتها علی القاعـده است هم اجماعی است و هم علی القاعده قاعده این بودکل حیوان محرم الاکل بوله و روثه و ما یخرج من بطنه نجس مقتضـای قاعـده هم هست پس می توانیم نجاسـتش هم مقتضای قاعـده قطعیه است و هم مورد اجماع و اجماع هم نزدیک می شود به تسالم اگر تسالم نگوییم اجماع قطعا هست

ص: ۱۱۳

فرع سوم منی حیوانات ماکول اللحم

و اما فرع سوم این بود که حیوانات ماکول اللحم در این رابطه سید الاستاد می فرماید که از اخبار و روایات چیزی استفاده نمی شود دال بر نجاست منی حیوانات محلل الاکل قاعـده هم چه می گویـد طهارت است اصل چه می گوید طهارت است اصل و قاعـده هم طهـارت گفت قاعـده خود محلـل الاکل و اصاله الطهاره و عجب این است که روایاتی هم در این رابطه وجود دارد دال بر حکم منی حیوانـات محلـل الاکل و از روایات چیزی اسـتفاده نمی شود روایات را خوانـدیم دلالت بر نجاست حیوانات محرم الاکـل ثابت نبود چه رسـد محلل الاکل و قاعـده خود محلل الاکل قاعـده تحلیل هم می گفت بول و روثش پاک است اصـاله الطهـاره هم می گفت پـاک است عجب این است که دو تـا روایت به خصـوص هم دال بر طهـارتش هست روایت اول

موثقه ابن بکیر است روایت دوم موثقه عمار بن موسی الساباطی است این روایت دوم را بخوانم که دلالتش کاملتر است و هم اشکال و مناقشه ای دارد و هم سند سند سند خیلی عجیبی است کم اتفاق می افتد سند اینگونه باشد و عن المفید عن جعفر بن محمد عن ابیه عن سعد بن عبد الله از شیخ مفید از ابن قولویه از پدرش از سعد بن عبدالله عن احمد بن الحسن که این هم از ثقات و اجلاست عن ابن ولید عن عمرو بن سعید باز هم ثقات است عن مصدق بن صدقه توثیق خاص دارد عن عمار بن موسی الساباطی سند کاملا درست و صحیح منتها ثقه است به خاطر عمار عن ابی عبدالله کلما اکل لحمه فلا باس بما یخرج منه این دلالت بر این است که یخرج منه خروج طبیعی دیگر نه مثل خون اینها خروج غیر طبیعی است اشکال می کند که یخرج منه خون هم هست اینها که خروج طبیعی نیست خروج طبیعی بول و غائط و منی است دیگر و با بزاق و مصاق این دلالت کامل است بر طهارت عجیب است روایت دوم هم که مال ابن بکیر می فرماید از زراره عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان کان مما یاکل لحمه فصلاته فی وبره و بوله و روثه و البانه و کل شی منه جائز این هم تصریح کرده کل شی منه که منی را می گیرد در دلالت این روایت سید مناقشه دارد که این روایت در جهت بیان مانع از صلاه است این ها مانع از صلاه نیستند اما در مقام بیان از سائر جهات نیست حالا ـ این روایت هم مناقشه را قبول کنیم روایت شماره دوازده که روایت عمار بود که دلالتش کامل بود هیچ ابهامی و اشکالی در ان نیست بنابراین ما باید حکم به طهارت بکنیم سید الاستاد می فرماید که در این رابطه نه روایتی داریم و نه دلالتی فقط اجماع قطعی داریم این هم از نوادر روزگار شما اصول ایشان را بخوانید از شهرت و اجماع در اصول شیخ انصاری و اصول کفایه اصول بعد از تطور از اینها دیگر خبری نیست ایشان می فرماید اجماع قطعی از سمت و سوی ایشان ما اموخته بودیم که اجماع تعبدی در سرتاسر فقه دو تاست گفتم برای شما و الان یک موردی از خود ایشان شنیدیم اجماع قطعی بر نجاست منی حیوانات محلل الاکل وجود دارد می رسیم کم کم به قول سید بروجردی که ایشان می فرمودند به این مضمون که هفتاد تا مسئله در فقه داریم که غیر از اجماع هیچ مدرک و دلیلی ندارد این مورد از همان موارد است روایت که دلالت ندارد تازه دلالت بر طهارت دارد بنابراین طبق اجماع حکم همان نجاست است این مسئله تمام و اما فرع چهارم حیواناتی که دم سائله نداشته باشند این دسته از حیوانات منی شان پاک است نجس نیست مثالش حیات و اسماک ماهیها و مارها اگر اشکال بکنید که محل ابتلا نیست الان دنیای علم کاری را به جایی برده است چیزی که محل ابتلا نباشد تقریبا نیست سمک را می گیرد شکمش را پاره می کند ممکن است منی انجا باشد برای استفاده واکل و خوردن مارها را هم برای تجزیه و برای داروسازی و مسائل دیگر تجزیه بکند ممکن است منی باشد بنابراین حکم منی حیواناتی که دم سائله ندارد می فرماید اینجا دیگر هیچ دلیلی بر نجاست نداریم قاعده هم می شود طهارت قاعده سه لایه ۱. حیواناتی که دم سائله ندارند نجس و منجس نیستند ۲. اصاله الطهاره ۳. استصحاب عدم نجاست البته عدم ازلی مضافا بر این قواعدی که گفتیم روایات به خصوصی امده است در همین ابواب نجاسات باب ۳۵ از ابواب نجاسات وسائل الشیعه جلد ۳ در این جا امده است کلما لیس له دم فلا باس این سند هم سند خیلی عجیبی است با این شکل کمتر اتفاق می افتد محمد بن الحسن شیخ طوسی

عن المفید شیخ مفید عن الصدوق عن محمد بن الحسن ابن قولویه عن احمد بن ادریس شیخ ابن قولویه عن محمد بن احمد بن یحیی اشعری قمی عن احمد بن الحسن بن علی بن فضال تا می رسد عمار ساباطی از امام صادق سئل عن الخنفساء و الذباب و الجراد اقا فرمود کلما ما لیس له دم سائل فلا باس هر چیزی که دم سائلی نداشته باشد مشکلی ندارد روایت دیگر در همین باب حدیث حفص بن غیاث است از امام باقر علیه السلام لا یفسد الماء الا ما کان له نفس سائله دلالت کامل چیزی از حیوانات که نفس سائله نداشته باشد به قول مطلق نجس و منجس نیست خودش و تمام اجزایی که مندرج در وجود و جسم حیوانی است که دم سائل ندارد نه نجس هست و نه منجس مضافا بر بنای اصلی و مدرک اصلی که ما عدم دلیل بر نجاست پس یک فرع از چهار فرع حکمش این شد که حیواناتی که دم سائل ندارد منی شان نجس نیست مضافا بر این که مصباح المنیر که گفته بود منی برای انسان است برای حیوانات ممکن بود با یک توجیهی ثابت بشود برای حیواناتی که دم سائله ندارند اثبات منی موضوعا هم کار مشکلی است پس حکم روشن است عدم نجاست منی حیواناتی که دم سائل ندارد

نکته اخلاقی

یک روایت برای شما بخوانم روایت از امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه لا ایمان کالحیاء والصبر لا حسب کالتواضع لا شرف کالعلم و لا عز کالحلم همان ادمی که در داخل خانه اش زندگی می کند با زن و بچه اش همان ادم عزیز است نه اینکه پیش زن و بچه اش داد بزند سبک می شود از خانه بگیرید تا بیرون کوه استوار حلم داشته باشد این می شود عزت و لا مظاهره اوثق من المشاوره هیچ پشتیبانی محکم تر از مشاوره نیست عجب پشتوانه ای است البته در مشاوره چند شرط هست یک شرطش این است که مشاوره اهل به ظاهر پایبند به واجبات و محرمات باشد با فاسق مشاوره معنا ندارد ارشاد الفاسق ضلاله و دوم اهل مشاوره تجربه زندگی گفته می شود سنی از او گذشته باشد سوم در صحبتش ادم را به یاد خدا بیاندازد این سه تا را که داشت مشاوره اول شما بروید دنبال مشاوره که خیلی کمک خوبی است شده است بعضیها با مشاوره یک راه نجات پیدا کرده است بعضیها با یک مشاوره نکردن یک تصمیم احساساتی یک گرفتاری برای خودش به وجود اورده بعد در مشاوره یک حکم دارد و ان حکم ان است که قران می گوید که وقتی که مشاور کردید عزم کن تردید را دیگر بگذار کنار بعد از مشاوره دیگر قطعی بشود توکل علی الله خداوند توفیق بدهد که توفیق که خیر رفیق یک حدیث درباره توفیق که انسان نیاز دارد به سه تا خصلت یکی توفیق من الله الان یک روایتی را اخیرا برخوردیم که پشت ادم را می لرزاند که اگر شما توفیق می خواهید ولی خودتان اگر درست کار نمی کنید جدیت به خرج نمی دهید و توفیق می خواهید این استهزاء است در محضر خدا ادم کارش را درست انجام بدهد راهش را درست برود توفیق هم از خدا بخواهد اللهم وفقنا لما تحب و ترضی این دعایی است که من از نجف به یاد دارم مرحوم اشیخ صدرا که یکی از کسانی بود که قطعا از فقها و اعلام به دستور مرحوم ابوالحسن اصفهانی درس فلسفه را ترک کرد شیخ صدرا بادکوبی و عدلش علامه طباطبایی اینها فیلسوفان درجه یک نجف بودند اقای طباطبایی به اجتهاد خود عمل کرد و فلسفه را ترک نکرد ایشان فلسفه را ترک کرد امد فقه و اصول و دهها مجتهد از زیر دستش امد بیرون دعای ایشان این بود اللهم وفقنی لما تحب و ترضی بعدش هم دفن کردند ایشان را در وادی السلام در انتفاضه نجف که تانک و توپ بعثی ها امد من از زبان پسر دایی اقای خویی نقل می کنم گفت که جسد مرحوم شیخ صدرا سالم در امد اوردنش داخل صحن دفنش کردند این که دعا کنیم اللهم وفقنا لما تحب و ترضی

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۲۸ اسفند ماه ۸۹/۱۲/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

یک ایه ای در قران هست که تمامی شئون طلبگی در ضمن این ایه اشاره شده است سه تا مطلب دارد این سه تا مطلب تمام شئون زندگی یک طلبه را پوشش می دهد خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین از امام صادق روایتی است به این مضمون که در قران ایه ای جامعتر درباره مکارم اخلاق مثل این ایه نداریم از نظر بلاغت هم یک دانشمند علوم بلاغت مصری به عنوان مثال این ایه را در بلاغت الگو و اسوه ایجاز نقل می کند که گفته می شود که این ایه می تواند نه یک جلد کتاب شاید چندین جلد کتاب نوشته شود شرح برای این ایه و هر چیزی قدر متیقنی دارد قاعده اصولی و فقهی این است که مخصوصا سید الاستاد سید الخویی هم یاداور می شود که شما در عمومات فقط قدر متیقن باید بگویید دست از اطلاق بر ندارید این یک نکته از کار است قدر متیقن باشد و انصراف هم محقق باشد ان موقع قدر متیقن از اطلاق جلوگیری می کند این جمله از کفایه هم یادمان هست که در جزء مقدمات حکمت که مولی در مقام بیان هست و قرینه ای بر اراده خاصی نصب نکرده است و خود بیان هم قابلیت عموم و قابلیت شمول را داشته باشد مرحوم اخوند خراسانی یک مطلبی را هم در مقدمات اشاره می کند که قدر متیقن در مقام تخاطب وجود نداشته باشد قدر متیقنی که در حد انصراف باشد و الا مجرد قدر متیقن و وجود قدر متیقن در هر بیانی وجود دارد که باعث انصراف نمی شود تا ان دو تا نکته دیگر درکار باشد این ایه قدر متیقنش طلبه ها و اهل علم هستند ایه سه تا مطلب می گوید که اگر این سه تا باز بکنیم و نصب العین قرار بدهیم حقیقتا قرانی عترتی هستیم یعنی در خط قران و عترتیم فراز اولش خذ العفو امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین ان دانشمند مصری می گوید این ایه اسوه ایجاز است که چقدر مطلب زیاد به عنوان معجزه گنجانده شده است مطلب اول خذ العفو نمی گوید واعفوا در جاهای دیگر می گوید چقدر نکته دارد یعنی عفو را به خود به عنوان یک خصلت با خود بگیر عفو از تو جدا نباشد یک نکته مقدماتی بگویم هر کسی کار خوبی را تصمیم بگیردکه ترک نکند خدا توفیق می دهد این یک تجربه است ان ایه ان تنصر الله ینصرکم اینجا خودش را نشان می دهد گاهی تعبیراتی است که مثلا ارحم ترحم عمومیت دارد ولی مصداق بارزی دارد نسبت به زن و فرزند زود نشان می دهد ان تنصر الله ینصرکم در مسائل معنوی خودش را نشان می دهد در مسائل زندگی ممکن است کم و زیاد باشد قدر متیقنش طلبه هاست طلبه که معمم شد یا در سلک روحانیت امد قضیه برخورد و خشونت و درگیری دیگر تمام شد این را باید ضبدر بکشید مرحوم ایت الله سید محسن حکیم که فرزندانش را معمم می کرد می گفت پسرم شما الان روحانی شدید در خیابان که راه می رود کسی به شما اهانت کرد به اهانت مردم اعتنا نکنید چون طریقه ما فرق می کند چون اگر ادم درگیری خوب لزومی ندارد اما رشته اش را بکشد کنار ما که شرعا مسئولیت به عهده نمی گیریم امدی این است دیار غربت است غربایی است منتها شیوه ما با اصل رفتار کونوا دعاه الناس بغیر السنتکم با رفتار خودمان با صبر و حوصله و تبسم حتی ما که الگو گیری گیریم مسئله ای که می گوییم برای مومنین شیعه اصلی این است که تبسم باشد کونوا لنا زینا و لا تکونا شینا همان فرمایش از امام سجاد شما یاداور شدید ایشان درباره امام سجاد می فرماید که یقضی حیاء و یقضی من مهابته فما یتکلم الا حین یتسم صحبت نمی کرد مگر با تبسم یک وقت ماهیت طلبگی است که مقومی دارد که اگر ان مقوم نبود صحت سلب دارد مقوم طلبه دو چیز است که اگر ان دو چیز نبود صحت سلب دارد پایبندی به واجبات و محرمات در حد حساسی جایی نشسته خیلی جسله محترمی است خلاف شرعی انجام می شود ساکت می شود طلبه نیست یک وقتی دانشگاه بودم تهران در مسجد دانشگاه نماز خواندم در تعقیب نماز جلسه جشن ولادت شعر خواندند مداح تهران بعد

گفت کف بزنید در تعقیب نماز دستور داد که کف بزنید بنده حقیر همانجا با قاطعیت گفتم ساکت شکر خدا همه ساکت شدند برای انها بر خورد بر بخورد که بخورد وضعیت نماز تعقیب نماز در ارتباط با خدا جای عبودیت کف دیگر نشد مذهب این حد اقل طلبه است شما که الحمد لله خوبان هستید و ان شاء الله شما از این حقیر وضعیتتان بهتر است ان شاء الله رفتند پیش مقام بالایی شکایت هم کردند گفتند فلانی این کار را کرد ان هم روحیه طلبگی داشت که فلانی این کار را کرده خوب کار کرده مقوم اول برای طلبه واجبات و محرمات حساس ادم باشد در حد گفتن جدی نشد جلسه را ترک بکند و این مقوم اولش هست مقوم دوم درس حداقل درس فقه را خوب بخواند و الا صحت سلب دارد لیس بطلبه این دو تا می شود طلبه به معنای سرباز اقا امام زمان این مقومش هست اما مکمل و خصوصیات و فضائلش که بتواند کامل کند خذ العفوعفو را همیشه همراه بگیر هر کجا می رویم با عفو باشیم لذا مرحوم ایت الله العظمی گلپایگانی را می گویند که در عمر خودش عصبانی نشد تصمیم بگیرد خداوند در امور معنوی کمک می کند وامر بالعرف معانی زیادی دارد انچه که ما رجاء می فهمیم خدمت شما عرض می کنیم وامر بالعرف معنای روشنتری که ما می فهمیم امر به معروف کنید دیگر اینکه کار کنید مطابق با عرف کارتان و رفتارتان متعارف باشد نه افراط و نه تفریط از زندگی شخصی بگیرید تا مسائل اجتماعی تا مسائل درسی و بحثی برنامه ای که در زندگی داشته باشد متعارف اگر ادم تمامی امورش را بر طبق متعارف تنظیم کند اولین ا ثری که دارد این است که خودش ارامش دارد حرکتش ادامه دارد نظامش می شود طبیعی غیر متعارف برخورد نکنید اینجا یک معنای برای امر به معروف بگویم امر به معروف را ما چند معنا برایش می گوییم یک معنا این است که می گوییم واجبات معروف است محرمات منکر است یک معنا می گوییم که زیارت ال یس دارد المعروف ما امرتم به و المنکر ما نهیتم عنه گوش به فرمان مولی باشید و معروف و منکر را رعایت کنیم در عمل حرف هم می زنیم طوری حرف بزنیم که حرف ما معروف باشد این نکته هم خیلی مهم است داستانی که صحبت می کنیم یا مطلبی که شرح می دهیم خیلی دقیق است من لم یستقم لسانه لم یستقم قلبه ادم بعضی چیزها را فکر نمی کند که دروغ است با یک شوخی می شود دروغ حضرت رسول صلی الله علیه و اله به امیر المومنین فرمود لا ـ تکذب فی الجد و الهزل مثلا یک قصه ادم نقل می کند خیلی جاهایش تغییر می کند به خاطر نقل باید بگوید قریب به این مضمون الا فرق می کند یک مطالبی را برای دوستش توصیه می کند می بیند خودش عمل نمی کند خودش درس نمی خواند ولی می گوید خوب درس بخوان چه می شود کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تعملون نکات ریزی است برای طلبه یعنی یک روحانی وقتی کارش درست می شود و موفق می شود که این مسائل را دقیق رعایت کند دیگر ان طرف را کاری نداشته باشید توفیق را خدا می دهد ان روز گفتم برای شما که روایت را هم تازه بر خورده ام که اگر کسی اروزی توفیق بکند و خودش توجه نکند استهزاء می کند و اعرض عن الجاهلین سبحان الله ادم اگر به دستورات قران و عترت مراجعه کند نگرانی دارد راحت است می پرسیم چرا ناراحتی می گوید درگیری دارم نمی شود از بستگان است فرض کنید بستگان نزدیک هر چه می گویم قبول نمی کند می اید از این کارهایی که نباید انجام بدهد فرض کنید خلاف شرع یا نماز را اول وقت نمی خواند تندی می کند هر چی می گوییم حرف را گوش نمی دهد به امور معنوی توجه نمی کند اعصابتان را خورد نکنید اعرض عن الجاهلین جاهل چه کسی است جاهل کسی است که امر به معروف را گوش نمی دهد و انچه خودش بفهمد درک بکند دست بر نمی دارد مستبد است و به جهل یا استبداد خودش هم ادامه می دهد چه کار کنیم نخیر نگران نباشید به اندازه متعارف به ان مطلب را بیان بکنید متعارفی که از بستگان نزدیک اگر باشد اقلا در حد سه مرتبه سه بار نه در یک جلسه سه نوبت در جلسات متعدد ان هم کامل نه با خشونت و نه با حساسیت با حساسیت شیوه طلبه نیست شیوه حکام است شیوه ظلمه است نه شیوه طلبه از نظر روحی هم خشونت مانع پذیرش طلبه می شود رمز و راز موفقیت پیامبر اعظم خلق

عظیم از لحاظ نفوذ معنا با همه مردم که معجزه ای که عمل نمی کرد علی الظاهر همان سبک پیامبر اعظم که با مهربانی نه فقط تصنعی و سر زبانی قلبا و زبانا از سر مهربانی که ادم شروع کند صحبت را تاثیرش در حد بالایی امکان دارد ان که می گوید الموعظه اذا خرجت من القلب دخلت فی القلب معنایش این است خرجت من القلب از سر دل سوزی و اذا خرجت من اللسان لم یتجاوز الاذان از گوش دیگر فروتر نمی رود هر چند زبان تصنعی خیلی خوب باشد عادت کرده البته ان عادت خوبی است زبانش را به ادب عادت بدهد افراط هم نباشد انجا هم برای طلبه دستور داریم بعضی عادت کرده اند تا تکان بخوری عذر می خواهم معذرت می خواهم اینها متعارف نیست باید معتارف با زبان خوب و دل پر از مهر دلسوزانه اگر سه بار ادم برای کسی با وضعیت خوبی موعظه کرد اگر قبول نکرد دیگر رنج و ناراحتی و غصه گرفتاری و ماتم دیگر وجود ندارد اعرض عن الجاهلین خودت را کنار بکش کار نداشته باش اقاربت هم باشد که باشد اعرض عن الجاهلین راحت یک عمر بعضی از مومنین ممکن است بستگانی که فاسد هستند در رنجند چرا در رنج هستند چه کار کنیم نیست وظیفه ات را انجام بدهید فکر نکنید دنیا انقدر طولانی نیست اولا و ثانیا ادم در دنیا باید فقط وظیفه اش را انجام بدهد چیز کار دیگری ما نداریم و نکته دیگر هم برای عزیزان به عرض برسانم و تمام بنا به نقل چهل و پنج روز امروز شهادت بانو حضرت صدیقه طاهره سلام الله تعالی علیها و لعنه الله علی قاتلیها و غاصبیها و ظالمیها باشد درباره عظمت حضرت صدیقه طاهره یک نکته مختصری برای شما بگویم در این رابطه همان حدیثی که ازامام عسکری که در کتاب عالم العوالم امده است که نحن حجج الله علی خلقه و جدتنا فاطمه حجت الله علیها این مطلب فوق العاده عالیه ما حجت خداییم بر خلق خدا و جده ما فاطمه زهرا حجت خدا بر ماست حجت الحجج است خیلی تایید جامعی است معنای حجت بودن این است که حجت خدا ۱. دلیل بسوی دین خدا ۲. نشانه معرفت خدا ۳. واسطه رشد و کمال معنوی انسان این سه برای حجت خدا گفته می شود حضرت صدیقه طاهره برای ائمه معصومین حجت و این اثارو این نقشها را دارد و اما درباره شهادت حضرت صدیقه طاهره همان حدیث را شنیده اید در منابع سنی هم دارد که دومی با افراد دم در حضرت علی امدند گفتند در را باز نمی کند واقعا سنگین است خیلی اختصاصی است اولا این نکته را شنیده اید که به دومی گفتند در را باز نمی کند اتش می زنیم گفت اتش بزنید گفت اتش بزنید حضرت زهرا پشت در است گفت و ان این را شنیده اید تکه ای که برای بنده حقیر و برای شما خیلی سوزناک است این است که گفته می شود که حضرت امیر المومنین فرمود که اینها با من بدند تو با اینها

ص: ۱۱۶

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۹ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

احکام اعیان نجسه

بحث ما درباره احکام اعیان نجسه بود حکم نجاست منی را بحث کردیم

حکم مذی و ودی و وذی

از باب تداعی یا ارتباط طبیعی بحث مذی و ودی و وذی را فقها در ضمن بحث از منی مطرح می کنند سید طباطبایی می

فرماید اما المذی و الودی و الوذی فلا کلام فی طهارتها به این مضـمون می فرمایند مذی طاهر است مذی و ودی و وذی طاهر الاـ من نجس العین که ان حیوانـات ثلاـثه باشـد مثـل کلب و خنزیر اولاـ این مفردات را توضـیح بـدهیم منظـور از این کلمـات چیست فقها و اصطلاحا و لغه

معنای مذی

مذی که از لحاظ صیاغت کلمه در لغت نامه ها مخفف و مشدد بیان شده است می توانیم بگوییم مذی می توانیم بگوییم مذی ودی و هر دو صورت جائز است و اما معنای مـذی مـذی عبارت است از بلل و رطوبتی که از قبل انسان مـذکر خارج می شود عنـد الشـهوه طبیعتا در وقت ملابست و ملامسه و ملاعبه و قبله احیانات التـذاذی و رطوبتی خارج بشود که طبیعی است که دفق نیست و رخوتی در پی ندارد تا منی به حساب بیاید این مذی است

معنای ودی

ودی بللی است که پس از بول و استبراء خارج می شود که در لغت نامه ها اورده انـد ماء ابیض اب سـفید رنگی است معمولا هم یک مقدار حرارتی هم دارد سخین سخونت گرمایی این عبارت است از ودی

ص: ۱۱۷

معنای وذی

امـا کلمه وذی که درست مثل ودی هست اگر در بعض از لغت نامه ها و در روایات معنایی برای این کلمه نیامـده بود جای ان داشت که بگوییم تصحیف است وذی همـان ودی است تصـحیف یعنی یک ساختار کلمه یک نقطه کم و زیاد می شود برید می شود یزیـد مثلاـ تصـحیف معنایش این است که صـیاغت کلمه یک چیز است نقطه مثل محرم مخرم و مجرم حروف جابجا می شـود اگر ان منـابع نبود می گفـتیم تصـحیف است وذی ودی چون که حکمی دربـاره وذی نیامـده و تحقیقـات اجمـالی و علمی بیشتر از منی و مذی و ودی چیزی را نشان نمی دهد این سه تا معنا که شـرح دادیم معنای وذی را در لغت مثلا المصباح المنیر کلمه وذی نیـاورده دلیـل دیگر برای تصـحیف چون لغاتی که در المصـباح المنیر نباشـد احتمال جعل و تصـحیف وجود دارد پس دو تا نکته بود برای تصحیف و اما در لغتنامه های دیگر هم در ضمن مصطلاحات امده لغت نامه مبسوط همین لسان العرب است ابن منظور افیقی که در مصـر و افریقا بوده که شیعه هم بوده که سـنی ها درباره اش نوشـته انـد تشیع بدون رفض شیعه بوده و رافضی نبوده در حقیقت ابناء عامه شیعه را قبول دارند

سوال فرق این دو چیست جواب شیعه بودن این است که در احکـام پیرو فقه امـام صادق باشـد و مریـد و مخلص امیرالمومنین این شیعه است تا این حد شیعه تمام است اما رافضی این است که می گوید ولایت و خلافت از ان امیرالمومنین بود ان سه تا به ناحقنـد و غاصـبند اغتصب الخلافه و تبری حضـرت سلمان را اورده اند نزد عمر که بیعت کند دست چپش را دراز کرد گفت بیعت با دست نمی شود اصـرار کردند گفت با دست راست خودم با مولا علی بیعت کردم دستی که با مولی علی بیعت کند با عمر نمی شود ابن منظور افریقی درباره وذی می گویـد که وذی به معنای بیماری به کار رفته مثلا گفته می شود به وذیه ای به

علة در لغت علت به معنای بیماری و مرض است می گوید برئ عن مرضه ای برء عن وذیه به معنای داء می اید وذی یعنی داء بیماری پس وذی بنابراین یک بیماری است ان بللی که خارج می شود بگوییم در حالت بیماری از ادم بیمار رطوبتی می اید بیرون این مطلب ابن منظور را روایت هم تایید می کند کتاب وسائل جلد ۱ باب ۱۲ از ابواب نواقد وضو روایت شماره ۶ مرسله ابن رباط از امام صادق علیه السلام این کلمات را شرح می دهد قال یخرج من الاحلیل المنی و الوذی و المذی و الودی اینها از انسان خارج می شود بعد که یکی یکی توضیح داده می شود در همین روایت فاما المنی فهو الذی تسترخی له الاعضا منی چیزی است که به واسطه خروج ان منی استرخاء اعضاء و جوارح سستی به وجود می اید و یفتر منه الجسد و افتادگی و کم توانی جسد در اثر خروج منی به وجود می اید و فیه الغسل در این باره غسل واجب است و اما المذی یخرج من شهوه و لا شی فیه مذی خارج می شود از طریق شهوت و غسلی در ان نیست لا شی فیه غسل و حکم همان که گفتم در موقع ملاسمه و ملاعبه این اثار دیده شود و اما الودی فهو الذی یخرج بعد البول این هم از طریق روایت شرح داده شد وذی چیزی است که خارج می شود بعد از بول و بعد از استبراء و اما الوذی فهو الذی یخرج الادواء ولا شی علیه خارج می شود از طریق بیماریها ادواء جمع داء هست از طریق بیماریها خارج می شود غسلی درباره ان واجب نیست این شرح مفردات بود بعد از که مفردات مسئله شرح و توضیح داده شد الان احکام این عناوین را بررسی کنیم ما الان تحریر بحث این شد که این بلل منظور از مذی و ودی و وذی بعد از استبراء است که بعد از بول است بعد از منی استبراء از منی همان ادرار است اما احکام اول حکم مذی درباره حکم مذی بین فقهای اهل بیت اختلاف وجود ندارد که مذی رطوبتی است خارج می شود از بدن انسان طاهر و پاک است وو موجب غسل و وضو گرفتن مجدد نمی شود هیچ اختلافی در این رابطه وجود ندارد و مضافا بر عدم اختلاف یا اجماع که عدم اختلاف تقریبا در حد اجماع مضافا بر این نصوص و روایات زیادی داریم دال بر طهارت مذی و عدم وجوب و غسل و وضو این روایات را مرحوم صاحب جواهر می فرماید در حد استفاضه است روایات زیادی از جمله کتاب وسائل جلد ۲ باب ۱۷ از ابواب نجاسات حدیث ۱ و ۲و ۳ حدیث اول صحیحه محمد بن مسلم است که سوال کرده عن احدهما یعنی عن الصادقین احدهمای محمد بن مسلم دیگر مضمره نیست چون احدهما دارد یعنی از یکی از صادقین علیهما السلام سوال شد درباره مذی امام فرمود که لا باس به و انما هو بمنزله النخامه مثل اخلاط سینه و اب دماغ ادم است رطوباتی است که بیرون می اید روایت دوم هم صحیحه است صحیحه حسین بن ابی علاء و روایت سوم هم صحیحه حسین ابی علاست در روایت دوم از امام صادق سوال می کند که مذی چه حکمی دارد اقا می فرماید لا باس سوال را تکرار می کند گویا در ذهن سائل حذرا عن ابناء العامه شبهه وجود داشته تکرار می کند بعد اخر سر اقا به این مضمون می فرماید که اگر خواستید غسل کنید ان شاء اغتسل و در حدیث سوم هم قریب به این مضمون منتها اشاره شده است به غسل کردن بعد از مذی که با وجود دو تا روایت اول از یک سو و با وجود حکم به غسل از سوی ابناء عامه از جهت دیگر می شود بگوییم ان حکم در روایت سوم مداراتی است تقیه صادر شده است مضافا بر ان روایاتی است به طور خاص که دلالت می کند بر طهارت مذی و عدم وجوب غسل بعد از خروج مذی این روایات به صراحت کامل دلالت به مطلوب دارد کتاب وسائل الشیعه جلد ۱ باب ۱۲ از ابواب نواقض وضو صحیحه برید بن معاویه سند بسیار عالی صحیح اعلایی محمد بن یعقوب شیخ کلینی عن علی بن ابراهیم صاحب تفسیر عن ابیه هاشم قمی پدر ابراهیم بن هاشم قمی که توثیقش از سوی فرزندش ثابت شده عن محمد ابن ابی عمیر که چهار هزار و چهارصد روایت دارد عن عمر بن اذینه که از اجلاء و ثقات عن برید بن معاویه که باز هم می شناسید برید اجلی از چهار نفر اول روات است سالت احدهما علیهما السلام عن المذی سوال کردم یکی از صادقین را درباره مذی فقال لا ینقض الوضو اگر وضو داشتید و مذی خارج شد وضو را نقض نمی کند ولا یغسل منه ثوبه و لا جسد و شسته نمی شود لازم

نیست که ثوب و جسد به وسیله اصابت مذی شسته شود یعنی نجس هم نیست انما هو بمنزله المخاط و البصاق از این رطوباتی است که از منافذ بدن بیرون می اید مثل مخاط و بصاق دلالت روایت کامل صریح و سند که صحیحه حدیث دوم در همین رابطه از محمد بن مسلم از امام باقر صحیحه محمد بن مسلم همین کتاب و همین باب حدیث شماره ۳ سند کاملا مثل همان سند قبلی خیلی عالی نیاز به خواند ندارد سالت ابا جعفر علیه السلان عن المذی باز هم مخصوصا از مذی سوال می شود یسیل حتی یصیب الفخذ می گوید اقا نماز می خواند مذی سیلان وجریان پیدا می کند تا اینکه می رسد قسمت ران ادم قال لا یقطع صلاته و لا یغسله من فخذه می فرماید که نمازش را قطع نکند و ان مذی را که به رانش رسیده شست و شو نکند و شستنش واجب نیست انه لم یخرج من مخرج المنی انما هو بمنزله النخامه این منی نیست این به منزله نخامه است ترشحات که از بدن انسان بیرون می اید و ربطی به منی ندارد نه ناقض وضوستو نه نجس است این دو تا صحیحه دلالتشان هم کامل مضافا بر این که روایات قبلی هم دلالتی داشتند ولی به این صراحت نبود بنابراین مذی موضوعا که مشخص شد حکما مذی یک رطوبتی است که از بدن انسان خارج می شود نه نجس است و نه ناقض وضو و نه وموجب غسل اجماعا و نصا مستفیضا خلافی هم در مسئله وجود ندارد مگر از ابن جنید که ابن جنید فتاوای او مطابق عامه است گفته می شود ایشان مستبصر است ابتداء سنی بوده شاید تقیه و یا دلیل برایشان کامل بوده فقط ابن جنید مخالفت کرده که در تذکره جلد ۱ صفحه ۵۴ علامه حلی این مطلب را از ایشان نقل می کند مخالفی دیگر در کار نیست و اما حکم ودی و وذی

نکته اخلاقی

ظاهرا عزیزان روز اول است که تشریف اورده انـد ما هم یک حـدیث بخوانیم که حسن خطاب باشد حدیثی است خیلی برای طلبه ها و مخصوصا کسانی که دنبال فقه می رونـد از حضـرت رسول علیه السـلام ان لکل شـی دعامه و دعامه هذا الدین الفقه فقط برای ما و شما طلبه هاست هر چیزی دعامه یعنی ستونی که روی ان ستون تکیه داده و استوار شده هر چیزی ستونی دارد و ستون این دین فقه است بدانید که کسی که می اید در این رشته تا به کجاهاست

سوال بعضـی هـا این را فهم می گرنـد جواب فقه در لغت به معنـای فهمیـدن است در روایـات به معنـای فقه همـان در قران در تفقهوا فی الدین امده برای عوام که می گوید که فقه که استوانه دین باشد فقهی که شما طلبه ها می خوانید اگر فقها نبود دین نبود و شیعه نبود تاریخ و اماری که داده اند هشتاد و هشت درصد علما و دانشمندان شیعه هستند و این هشتاد و هشت در صدر که شـیعه هسـتند هشـتادو شـش در صدشان فقیه هسـتند امام خمینی فقیه بود اقای بروجردی فقیه بود مرحوم اشـیخ عبد الکریم حائری فقیه بود منظور از این فقه به معنای کامل فقه اهل بیت اصول و فروع چه اهمیتی دارد عرفان می خواهید فقه سلوک می خواهید فقه باطن می خواهید فقه ظاهر می خواهید فقه قدرت می خواهید فقه توفیق می خواهید فقه فلاسفه چقدر موفق بودند فقـط داخـل کتابهاست هر چیزی که در دنیای اسـلام بوده و اثار ان فقها بودنـد مرحوم ملاصـدرا اخر سـر در مقـدمه اسـفارش خودم دیـدم که از تمـام کارهـای فلسـفه اش حسـرت می خورد که ما کار فقهی و قرانی نکردیم علامه طباطبایی موفقیتش در فلسـفه نیست در تفسـیر است از شاگردان بزرگ علامه طباطبایی گفته انـد که ما این بحث ها را می کنیم ولی این را می دانیم که انچه امـام صادق بگویـد ان درست است اینها را می گوییم بنابراین تجربه هم از فقه برکاتی دارد زنـدگی را رونق می دهد انبساط می دهد توفیق می دهد سلامت می دهد فقها ما شاء الله صدو بیست صد و نود مال همین است

ص: ۱۱۹

سوال و جواب دنبال فلسفه در حد یک معلومات خوب است تخصصی نروید در ان غرق نشوید فلسفه جاذبه دارد می کشد جذب نشوید اطلاعات پیدا کنید مثل بدایه و نهایه اقای طباطبایی کافی است کم هم هست مسئله زیاد دارد این بدایه و نهایه را یک سال بخوانید الان خودتان مطالعه کنید اسفار و عمرتان راتلف کنید شما که می خواهید خوب کار کنید یک کتاب تحریر الوسیله امام خمینی یا یک کتاب منهاج الصالحین اقای خویی ازجلد اول از ب بسم الله تا اخر مطاعه کنید وجدانتان راحت است که من که طلبه هستم یک دور کامل یک مجموعه فقهی را دور کردم برکاتی دارد اینها را ادم را رشد می دهد بعد بخواهید شرح لمعه بر روایت دیده شود مطالبی در ان بر می خورید بعد شرائع مطالعه کنید شرائع مختصر تر و اسانتر است از شرح لمعه این بنده حقیر بر اساس بضاعه مزجاه بعد از بیست سال و اندی درس خارج شرح لمعه مطالعه کردم که اکثریت تدریسها چه بسا نه مدرسش فهمیده باشد اقای خویی گفته بود که اگر کسی یک صفحه شرح لمعه را خوب بفهمد و خوب تحویل بدهد من تصدیق اجتهاد می دهم بعد که باز هم وقت اضافه اوردید کتابهای سطح را بروید طرف اجتهاد یک دور جواهر را مطالعه کنید بنده حقیر هم گفتم برکاتی دارد

سوال و جواب شما یک مرتبه قدرت پیدا می کنید بعد کار می توانید بکنید اقای جعفری چندین سال نشست سر درس اقای خویی بعد قدرت پیدا کرد انها کار است قدرت پیدا کنید قدرت از فقه می توانید پیدا کنید قدرت که پیدا کردید تفسیر راحت علوم فلسفه حتی راحت شما تمام این دانشمندان چه گفته اند می بینید که طوری تسلط دارد که می تواند ده تا اشکال را بکند

ص: ۱۲۰

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۰ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

احکام اعیان نجسه

درباره احکام اعیان نجاسات بحث می کردیم دیروز درباره ملحقات منی بحث کردیم که عبارت است از مذی و ودی و وذی اولا ـ این سه عنوان را مذی و ودی و وذی را به عنوان مفردات مسئله را شرح دادیم و فرقش را گفتیم و بعد از مذی را هم اجماعا و نصا بیان کردیم که مذی نجس نیست ناقض وضو نیست اجماعا و نصا رسدیم به ودی و وذی مذی بللی بود که از انسان در اثر شهوت بیرون می اید ودی بللی بود که بعد از بول بیرون می اید وذی را گفتیم از هبائل شیطان و وساوس یا بیماری است گفتیم ریشه لغوی ندارد احتمال تصحیف وجود دارد ولی روایت امده و در لغات هم ضمنی بحث شده معنای وذی همان بللی که بر اثر عدم تعادل جسم از انسان بیرون می اید حکم مذی را که گفتیم

حکم وذی و ودی

الان حکم ودی و وذی هم مخفف جائز است تلفظش هم. مثقل حکم این دو عنوان همان طوری که مرحوم صاحب جواهر می فرماید شکی در طهارت این دو بلل در فقه وجود ندارد ایشان مطلب را در کتاب جواهر جلد ۵ صفحه ۲۹۹ بحث می کند و می فرماید که اصحاب نجاست را حصر کرده اند به اشیاء ثلاث یا رطوبات ثلاثه یاما یخرج من الانسان که سه قسمش را نجس اعلام کرده اند که بول و غائط و منی هست و بعد هم می فرماید که خون هم همین طور اما بقیه بلل و رطوبات در فهم اصحاب و فتوای اصحاب حکم به طهارت است شک در این رابطه بین اصحاب وجود ندارد فقط درباره مذی از ابن جنید بود که شرحش را دادیم

ص: ۱۲۱

نصوص دال بر طهارت ودی و وذی

نصوص هم در این رابطه می فرمایند در حد استفاضه هست و از جمله این نصوص که دلالت می کند بر طهارت ودی و وذی صحیحه زراره کتاب وسائل جلد ۱ ابواب نوقض وضو باب دوازده حدیث دو عنه عن ابیه عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریز عن زراره از صحیحه اعلایی است اجلا ـ و ثقات هستند عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان سال من ذکر کشی من مذی او ودی و انت فی الصلاه فلا تغسله و لا تقطع له الصلاه و لا تنقض له الوضو فانما ذلک بمنزله النخامه و کل شی خرج منک بعد الوضو فانه او البواصیل و لیس بشی فلا تغسله من ثوبک الا ان تقذره وسخی یا چرکی ظاهری این ها نجس نیستد

سه نکته در طهارت ودی

سه تا نکته نکته اول استبراء شرط طهارت است طبق نصوص بللی که بعد از منی خارج می شود اگر استبراء نشده باشد محکوم به نجاست است استصحاب نجاست است و بللی که بعد از بول خارجب شودو باز هم قبل از استبراء باشد محکوم به نجاست

است کسی تطهیر کرد اما استبراء نکرد وضو گرفت حین وضو یا بعد از وضو بللی احساس کرد نجس است و ناقض است حکم به بول می شود اما بعد از استبراء از بول یا استبراء به منی حکم به طهارت است و اختلافی بین فقهایی ال البیت وجود ندارد نصوص هم در حد استفاضه است

مذی نزد ابنا عامه محکوم به نجاست است و دلیل انها

ص: ۱۲۲

علی عکس ما عند ابناء العامه حنابله و شافعی می گوید نجس است مذی را می گوید نجس است دلیل بر نجاستش هم استحسان است می گوید از مخرج منی امده و الوده شده و ما در بحثهای قبلی گفتیم که باطن نه نجس است و نه منجس اشیاء نجس باطن منجس نیست و اجزای باطن نجس نیست تا باطن است که حکم نجاست را ندارد و حکم مساس هم ارتباط ثابت نیست در روایت هست که خارج می شود از غیر مخرج منی وبعد که بیرون امده نه منی هست نه بول یک بللی است انسان منافذ بدنش ممکن است بللهایی داشته باشد مثل عرق یا اخلاط سینه مشکلی ندارد

سوال در هر سه تا قائل به نجاست هستند جواب عمدتا درباره مذی و اما بعد از که گفتیم این مذی و ودی مذی که روایات خاص و کثیر را داشت که گفتیم ودی را هم اینجا به صراحت دیدیم روایت صحیحه سند درست دلالت کامل می فرماید ذلک بمنزله المخامه مثل اخلاط و بصاق و این چیزهاست حکم نجاست بار نمی شود نمازت را قطع نکن ناقض نیست و نجس هم نیست دلالت هم کامل بود مضافا بر این سید الاستاد در تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۱۸ می فرماید که اصل هم طهارت است ما برای اشیای نجس نیاز به دلیل اثباتی داریم اینها دلیل ندارند دلیل نجاست برای همان موارد سه گانه امده دلیل بر نجاست نداریم اصل هم خودش طهارت است و قاعده طهارت هم که تاکید می کند مضافا بر این روایات دیگری هم داریم که بعد از فراز بعدی نقل می کنیم یک روایتش را دیروز نقل کردیم روایت شش همین باب مرسله ابن رباط که در انجا ان سه تا بلل معنا شده و می فرماید و اما الودی و هو الذی یخرج بعد البول و اما الوذی فهو الذی یخرج من الادواء و لا شی علیه ادواء جمع داء بیماری در همان روایت قبلی روایت زراره خواندیم که من الهبائل واو بواصیر هبائل جمع هبل هبول است هبائل جمع هباله است هباله و شبکه از دامهای شیطانی است هبائل الشیطان این تعبیرها درباره ودی و وذی در روایات اما سید یزدی مطلب دیگری را هم میفرماید که این را ذکر کنیم و بعد روایاتی هست که ودی و وذی را بیشتر پوشش می دهد می فرماید و اما المذی و الودی و الوذی فطاهر من کل حیوان الا نجس العین معلوم است که حیوان نجس کل رطوباتش نجس است شکی در ان نیست از ضروریات است و کذا رطوبات الفرج و الدبر ما عدا البول و الغائط این رطوبات فرج را که می گوید نجس نیست بخاطر نصوص خاص که در این رابطه داریم و نصوص عام نص خاص صحیحه ابراهیم بن محمود از اقا امام رضا کتاب وسائل الشیعه جلد ۲ باب ۵۵ از ابواب نجاسات حدیث۱ در این صحیحه امده است متنش این است سالت اباالحسن الرضا علیه السلام عن المراه علیها قمیصها او ازارها یصیبها من بلل الفرج و هی جنب اتصلی فیه قال اذا اغتسلت صلت فیه یعنی بعد از استبراء بعد از غسل باشد که از حالت جنابت بیرون بیاید دلالت این روایت بر مطلوب دلالت ویژه است یعنی این روایت مخصوص درباره رطوبات قبل مرئه امدهمی فرماید و کذا رطوبات الدبر این هم رطوباتی است که دلیلی بر نجاستش نداریم اصل طهارت است و دلیل خاص هم برای طهارت رطوبات دبر می تواند همان صحیحه زراره باشد که فرمود وکل شی خرج منک بعد الوضو این روایت هم دلالت می کند بر این که رطوبات دبر نجس نیست مضافا بر این ما روایاتی داریم در همین وسائل جلد ۲ ابواب نواقض وضو باب ۱۳ روایاتی داریم که دلالت دارند بر طهارت بلل مشتبه خارج از مخرجین بعد از استبراء از جمله این روایات همین باب ۱۳ حدیث اول صحیحه عبدالله ابی یعفور که شیخ نجاشی می فرماید ثقه ثقه سند بسیار خوب است نیاز به شرح ندارد قال سالت اباعبد الله عن رجل بال ثم توضو ثم قام الی الصلاه ثم وجد بللا قال لا یتوضو انما ذلک من الهبائل سند که صحیح بود روایت هم می فرماید که کسی که وضو گرفت و به نماز مشغول شد بللی احساس کرد می فرماید که این بلل نافض وضو نیست نمازش را ادامه بدهد نجس هم قطعا هم نیست روایت دوم در همین باب حدیث شماره ۳ این حدیث هم صحیحه حفص بن بختری است محمد بن ابی عمیر عن حفص بن بختری عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل

یبول قال ینترح ثلاثا ثم ان سال حتی یبلغ سوق فلا یبالی سوال شد از امام صادق که کسی که بول بکند چه دستوراتی دارد اقا فرمود خلطات ثلاثه استبراء پس از ان اگر چیزی از مجرا سیلان بکند تا انجا که بیرون بریزد قطراتی باشد اشکالی ندارد به ان بلل اعتناء نباید بشود در مجموع المتحصل مذی و ودی و وذی مضافا بر اینکه دلیلی بر نجاستش وجود ندارد مورد اجماع اصحاب هم طهارت این بللها وجود دارد نصوصی مختلفی دال بر طهارت امده یک طائفه نصوصی که اختصاص به طهارت مذی دارد یک طائفه نصوصی که دلالت بر طهارت وذی و ودی دارد یک طائفه هم نصوصی که دلالت بر طهارت کل بلل خارج از مخرجین ما عدا البول و الغائط دارد حکم منصوص مفتا به مجمع علیه بلا اشکال و لا شبهه این حکم را تا اینجا بحث کردیم و کامل شد

ص: ۱۲۳

نکته اخلاقی

اما یکی دو تا حدیثی عرضه می داریم امیر المومنین علی علیه السلام عباد الله ان احب عباد الله الیه من اعانه الله علی نفسه نهج البلاغه شرح اقای دشتی خطبه ۸۷ معنای این جمله خیلی عمیق است محبوبترین بندگان خدا ان بنده ای است که خداوند اورا در مبارزه با نفسه کمکش می کند اعان الله علی نفسه یعنی کسی که با نفسش مبارزه می کند خدا کمکش می کند می گوید المومن کیس از مجموع روایات و نصوص استفاده می شود مثل شده است برای اهل علم من کان الله معه که برگفته است از ان تنصر الله ینصرکم باشد یک تجربه برای مبارزه با نفس ادم که قیام بکند غرضش تظاهر نباشد که خطرناک است تظاهر حتی می گویند ادم تواضع کند که بگوید چقدر ادم خوبی است لله که مبارزه بکند از خدا کمک بخواهد کمکش می کند اوصافی را نقل می کند در همین خطبه یک جمله از اوصاف می گوید این را معنا کنیم می فرماید که من به این مضمون تخلی عنه الهموم الا هما واحدا ادمی که اینجوری بود مبارزه با نفسش داشت هم و غم دنیا ندارد مگر یک غم مومن یک غم دارد غمش عدم حضور اقاست تمام غم و هم می رود کنار الا هم واحد اینقدر غم واحد مومن غصه ندارد غصه ما این است که اقایمان در عالم ظاهر در عالم حس و شهود ما حضور ندارد حضور دارد ظهور ندارد این غم است مومن اگر غم بشود این دیگر یا غم نمی اید یا اگر بیاید اثر ندارد

سوال غم می اید جواب مومن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه حزن همین است دنیا طبعش این است ساختار است الدنیا دار بالبلاء محفوفه روایت هم باز هم از مولا امیرالمومنین حکمت ۳۵۰ لظالم من الرجال ثلاث علامات یظلم ما فوقه بالمعصیه و ما دونه بالغلبه و یظاهر القوم الظلمه پشتیبانی می کند گروه ظالمین را مصداق اصلی وهابی هاست ومصداق وهابی ها همین ال سعود است اینها معصیت خدا می کنند معصیت اولیاء الله می کنند ظلم می کنند ظلم به نفسشان می کنند به خاطر اینکه معصیت می کنند عدم اعتقاد و عدم التزام به ولایت ائمه معصومین معصیت است مصداق بارزش این است مصادیق دیگر هم هست کسی که اطاعت پدرش نمی کند احکام دینش را درست انجام نمی دهد ما دونه بالغلبه که که مسیطر و مسلط و از حکام جور است ویا فرد عادی است نسبت به زن و بچه اش نسبت به کسانی که زیر دستش هست سوم هم یظاهر پشتیبانی می کند گروه ظالمان گروه ظالمان ال خلیفه است بلا شك ما که مخالفت سیاست نیستیم و سیاسی نیستیم اما مسئله به مذهب و ولایت ارتباط پیدا کند نمی شود بی تفاوت باشیم قطعا ال خلیفه قوم ظلمه است قطعا ال سعود ظالم برجسته روزگار است و بدانند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۱۴ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

دامه بحث از اعیان نجسه

نجاست منی

ما از اعیان نجسه منی را بحث کردیم و کامل شد منی و ملحقات منی را گفتیم منی از اعیان نجسه است و مذی و ودی و وذی ترشحاتی است که نجس نیستند و ناقض هم نیستند و نصوص در این رابطه در حد استفاضه وجود دارد اختلاف هم بین فقهای اهل بیت نیست مگر از ابناء عامه و فقط ابن جنید نظر مخالفی فرموده برای تایید مطلب که ما گفتیم وذی و ودی و مذی نه نجس است و نه ناقض بعضی از عزیزان که دکتر و دانشمند و فاضل هستند گفتند که از لحاظ علمی مذی و ودی و وذی ربطی به بول منی و ندارد مسیرشان جداست ترشحاتی است ربط به بول و منی هم ندارد این از ان جهت مویدی است

ص: ۱۲۵

– ایا در زنان هم خروج منی و استبراء وجود دارد

اما بحث نسبتا جدید اینجا تداعی شد که عنوان کنیم منی و استبراء اختصاص به مردان ندارد این یك بحث مهمی است ایا بانوان هم استبراء لازم دارند و محتلم می شوند و منی درباره بانوان اصلا امده که از همین اهل خبره پزشکی نظری گرفتیم که منی درباره نسوان مشکل دارد خروج منی از بانوان از لحاظ علمی کاری است که علم قبول ندارد این را بحث می کنیم زمینه بحث که معلوم شد در این رابطه دو وجه یا حتی دو قول وجود دارد

قول اول خروج منی و استبراء مختص به مردان است

وجه اول این است که منی و استبراء اختصاص به رجال دارد

دلائل قول اول

در این رابطه ادله ای وجود دارد دلیل اول لغت ما به لغت نامه ها که مراجعه می کنیم منی را می گوید ماء الرجل ابن منظور در لسان العرب می گوید المنی ماء الرجل مصباح المنیر می گوید شی معروف نیاز به معنی ندارد برای زنها منی بکار نرفته در لغت این یک نکته مطلب دوم در ایه قران سوره قیامت ایه ۳۷ الم یک نطفه من منی یمنی این منی مستند شده است به رجال نطفه هم ازمنی مرد افریده می شود که در یمنی که یراق فی الرحم که ریخه می شود در رحم بانوان این دو تا نکته در اصطلاح که مراجعه کنیم اصطلاح فقه هر کجا بحث از نجاست لباس به توسط منی و امثال این مسائل که دیده می شود مقصود منی رجال هست

ص: ۱۲۶

سوال از ایه شریفه چگونه استفاده می کنید جواب الم یک نطفه من منی یمنی فی رحم زنها منی از رجال ریخته می شود در رحم زنها ان منی در این ایه مخصوصا برای مرد بکار رفته یمنی به معنای ریخته شده در رحم زن به معنای رشد نیستپس دلیل اول لغت دلیل دوم قران دلیل سوم اصطلاح فقها چهارم دلیل علمی همین اهل خبره فرموده اند که از لحاظ علمی منی از رحم زن بیرون نمی اید وادیهایی هست در باطن زن که از قسمت رحم که نطفه منعقد می شود یک وادی هست که ماء الرجل که وارد می شود انجا و لقاح صورت می گیرد منی از زن از لحاظ علمی خارج نمی شود این هم دلیل چهارم تمام اینها خلاف مشهور است و خلاف فتوا هم هست البته قول ضعیف داریم و اما نصوص روایاتی است که سند صحیح دلالت هم واضح مبنی بر اینکه از زنها اگر ترشحاتی امد و انزال صورت گرفت غسل بر انها واجب نیست نتیجه اش می شود عدم خروج منی این نصوص را می خوانیم نصوص متقابل است نصوص صحاح هم هست به یک نص اشاره کنیم که به عنوان نمونه باشد کتاب وسائل جلد ۱ باب ۷ از ابواب جنابت حدیث ۲۱ و حدیث ۲۲ در حدیث ۲۱ می فرماید از اقا امام صادق علیه السلام اذیبه بن زراره نقل می کند حدیث مضمره است درباره زنی که محتلم می شود این قسمتش را بخوانم احتملت و لیس لها بعل قال علیه السلام لا لیس علیهن ذلک غسل ندارد و قد وضع ذلک علیکم حدیث استشهاد می کند ایه قران وقد وضع الله ذلک علیکم خداوند احتلام و جنب شدن را بر شما مردان اختصاص داده قال و ان کنتم جنبا فاطهروا و لم یقل ذلک لهن ان کنتن نگفته است بنابراین زنها محتلم نمی شوند احتلام باب افتعال از ماده حلم یعنی خواب اصل احتلام خواب دیدن است در عرف فقه خواب دیدن مجامعت است و بعد هم انزال اصل معنایش این است احتلام مساوی با انزال است در عرف شرع محتلم برای مردان مستلزم انزال است در هر صورت احتلم دارد جنب نمی شود چون جنب را قران گفته ان کنتم نگفته ان کنتن این معنا را که گرفتید درباره خانمها هم امده احتلمت یعنی خواب مجامعت را می بینند و لی انزال منی نمی شود این روایت از یک سو که خودش روایت است از سوی دیگر استدلال به ایه قران هم به عمل امده

قول دوم عدم احتلام زنان

و اما قولی از فقها هست که بانوان محتلم نمی شوند سید یزدی می فرماید از قول و القول بعدم احتلامهن ضعیف قول هست ما نیاز داریم در بحثمان وجهی داشته باشیم و قولی داشته باشیم حالا ضعیف کار نداشته باشید سید اعتراف فرمود که و القول بعدم احتلامهن ضیعف این وجه اول خلاف مشهور است و ادله اش ادله نستا قوی بود حالا برویم به سمت راست برویم که فتوا چیست و فقها چه می گویند اما وجه دوم که می گویند بانوان محتلم می شوند سید یزدی در کتاب عروه جلد اول در ضمن فصل فی الجنابه مسئله ۶ می فرماید المراه تحتلم کالرجل وحینئذ اذا انزلت عنها الماء یجب علیها الغسل این فتوای صریح سید یزدی است و از فقها هم کسی فقهای ال البیت کسی مخالف در این رابطه ندیدیم محل وفاق این طرح مسئله

استدلال قائلین قول دوم

اما ادله درباره ادله اولا ان موانع را از سر راهمان برداریم مانع اول که به عنوان دلیل گفته می شودتعبیر اهل لغت بود در اصول که خوانده اید که اهل لغت اعتباری ندارد حجیت قول لغوی بحثی بود فقط صفحات از کتاب را فرا گرفت هیچ دلیل اصولی برای حجیت قول لغوی اربابان اصول قائل نیستند این اولا۔و ثانیا بر فرضی که بگوییم که قول لغوی از باب خبره اعتبار دارد تصریح لغت اعتبار دارد نه ظهور جایی که اهل لغت بیاید بگوید منی فقط مختص به رجال است این تصریح است ممکن است بگوییم اعتبار دارد اگر بگوید منی هو ماء الرجل ظهور دارد تصریح نیست ظهور قول لغوی حجیت ندارد ببینید حجیت خود قول لغوی است و حجیت ظهور قول لغوی است ظهور قول لغوی که حجیت ندارد ظهور قول لغوی که حجیت ندارد چون ما حجیت ظهور را به مقدمات حکمت و مولا در مقام بیان باشد و قرینه ترک استفصال از این باب استفاده می کردیم ان سری بحثها درباره اقول لغوی که جا ندارد ظهورش قطعا حجت نیست پس قول لغوی را بگیرید این قسمت خالی کنید مانع دوم سید الاستاد (ره) می فرماید زبان حال و قال اولا این روایت مرسل است هیچ اعتبار قانونی ندارد و بعد از که این روایت مرسل بود خود روایت از اعتبار می افتد و روایت که از اعتبار افتاد از ایه شریفه که ما استفاده می کنیم ایات قران خطابات برای مومین و مومنات به طور عمده با ضمیر مخاطب مذکر می اید یاءایها الذین امنوا الی اخر خطابات قرانی همیشه جمع مذکر تعبیرات دارد به شکل که جمع را یک بار برای مذکر رجال یک برای نساء به تفصیل ذکر بکند در خطابات نداریم بنابراین ان که اصلا هیچ گونه دلالتی ندارد بر اینکه جنب شدن اختصاص به رجال داشته باشد این مانع هم رفت مانع سوم که اصطلاح بود اصطلاح فقها بحث می شود منی منصرف است به منی رجال بله ریشه اش معلوم است این انصراف که از حاق لفظ که نیست این انصراف مسلم به خاطر اغلبیت افراد است و خروج و بیرون امدن منی به طور اغلب و کثیر از رجال هست و محل ابتلا و ترشحات هم بیشتر از رجال هست و مورد سوال و بحث امده این اطلاق در اصطلاح فقها که منی به منی رجال بکار می رود به اعتبار اغلبیت در مصداق هست چیزی بسیار روشنی است و هیچ ابهامی در کار نیست تعیین معنای حقیقی از این استعمال به دست نمی اید و اما مانع چهارم که ایه قران بود من منی یمنی دو تا سوال اینجا هست یک سوالش می شود از مسائل مستحدثه سوال می شود مختصصات علمی فقهی می گویند که لقاح و انعقاد نطفه به توسط ماء رجل و ماء نساء صورت می گیرد چرا گفته شده من منی فقط مستند شده است به منی رجال این یک سوال اینجا پیش می اید از همین سوال علمی و بعد هم ایه قران می گوید من منی یمنی حقیقت بحث این است که این ایه دلالت ندارد بر اینکه منی مختص رجال است بلکه حکایت می کند حکایت از تحقق نسل به تقدیر الهی حق و تکوین نسل به این شکل است که منی رجل ریخته می

شود در رحم زنها این شکل قضیه را اول منی رجال می اید در رحم بعد انجا یراق که ریخته شد لقاح از ترکیب هر دوست قران نفی ترکیب نکرده تا اشکال بشود که نطفه از لقاح و ترکیب نه از تنها نطفه و منی رجال نه منی یمنی یمنی که ریخته شد در رحم یعنی لقاح یعنی انجا که ریخته شد پس از عملیات لقاح نطفه بوجود می اید نطفه را گفته است پس از منی که یمنی اگر می گفت من منی بدون یمنی اشکال علمی سوال وجود داشت البته ان سوال هم جواب داشت که می گفتیم به اعتبار اصلی گفته است اولین حرکت به سوی نطفه منی رجل هست واما بعد از که گفته است منی یمنی لقاح صورت گرفته و انگهی نطفه بوجود می اید این اشکال که که گذاشتیم کنار خود این ایه واقعیت تکوین نسل را بیان می کند اما دلالت بر اختصاص نسبت به رجال اصلا ندارد مانع پنجم یا رد دلیل پنجم قول به عدم احتلام بانوان رای علمی که گفته شده است که منی از رحم زنها بیرون نمی اید این مطلب علمی است دیگر پس محتلم نمی شوند پس بنابراین که محتلم نشوند از ترشحاتی که در خواب ببینند نه نجاستی در کارهست نه غسل همین دلیل اخرش هم کار را مشکل می کند منتها ما قبل از که دلیل اخر را شرح و توضیح بدهیم دلیل بر احتلام را بیان کنیم سه چهار تا مانع را که کنار گذاشتیم الان ادله ۱. اجماع فقها بر این است که بانوان محتلم می شوند فتوا را هم که دیدید ۲.نصوصی که در این باب امده نصوص در حد استفاضه همین کتاب وسائل جلد ۱ باب ۷ از ابواب جنابت از حدیث ۱ تا حدیث ۱۸ هفده روایت هم که تقریبا بیشتر از ده تا روایت دلالت دارند بر احتلام یک روایت را از باب مثال بخوانیم روایت شماره ۵ صحیحه حلبی از امام صادق سند کاملا محکم و درست عن عده من اصحابنا علیهم الرضوان عن احمد بن محمد بن عیسی اشعری عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المراه تری فی المداب ما یری الرجل با قرائن قال ان انزلت فعلیه الغسل و ان لم تنزل فعلیه علیه الغسل انزال به معنای بیرون امدن منی هست محتلم می شود بعد از که در خواب مجامعت را خواب ببینید اگر منی بیرون بیاید واجب است بر او زن که غسل کند دلالت کامل دارد بر احتلام حدود یازده تا روایت روایتی را مرحوم صدوق نقل می کند در کتاب مقنه روایت شماره ۹ این باب روی ان المراه اذا احتملت فعلیه الغسل اذا انزلت فان لم تنزل فلیس علیها شیئا این روایت هر چند مرسل بود ولی مرسل صدوق است روایت صحاح و دلالتش کامل نصوص در حد مستفیض حکم مفتا به و اجماع هم که هست شک در مسئله نداریم حالا ان موانع وجه عدم احتلام داشت یا وجوهی که اقامه می کرد که رد کردیم اما یک دلیلش باقی ماند که دلیل علمی بود الان نصوص مقابل را می خوانیم و جمع بین نصوص و ان اشکال علمی هم حل بشود تا اینجا نصوصی بود دال بر احتلام خوشبخانه در همین باب نصوصی است دال بر عدم احتلام صاحب وسائل در همین باب پنج تا روایت وجود دارد واین روایتها سندهای درستی هم دارد حد اقل چند تا از این روایت سندش صحیح است که از جمله روایتی که سند صحیح دارد صحیحه عمر بن اذینه ابن اذینه که از اجلا و ثقات روایت ۲۱ از این باب می فرماید المراه تحتلم فی المنام فتحریق الماء الاعظم فقال لیس علیها غسل صریح است که غسل ندارد قال لیس علیها غسل و همین طور روایت دیگر مثل پنج تا روایت چند تا روایت از این پنج تا روایت صحیح از جمله روایت شماره ۲۰ هم صحیحه عمر بن زید است و روایت شماره ۱۸ هم ان هم روایت عمر بن یزید است که سند معتبر است خوب حالا ما این روایت را چه کار کنیم تا قضیه علمی هم معلوم بشود سید الاستاد می فرماید که این روایات که معارضه می کنند بنابر مبنای مشکلی ندارد مبنای مشهور این است که از روایاتی که دلالت دارند بر عدم وجوب غسل و احتلام اعراض کرده اند و بعضی از ان روایات ممکن است تقیه صادر شده باشد بنابر مسلک مشهور که اعراض شده باشد ان روایات یک دائره کامل در اطرافشان کشیده می شود و از اعتبار خارج است اما می فرماید بر مسلک ما که اعراض مشهور و عمل مشهور را برایش اعتبار قائل نیستیم تعارض می کند بعد از تعارض که تساقط کردند مراجعه می کنیم به عمومات انزال منی اختصاص به رجال ندارد عموم انزال هم شامل رجال می

شود و هم شامل نساء این مطلبی بود که سید فرمود و از معارضه روایات دال بر عدم احتلام بیرون رفت

ص: ۱۲۸

تحقیق مطلب

و اما انچه تحقیق مطلب است و سید طباطبایی می فرماید و صاحب وسائل بین این دو دسته روایات جمع کرده است این را بخوانیم و دقت کنیم مطلب کامل می شود حقیقت مطلب این است که تعارض اصلا نیست این روایات با دید و دو جهت و دو نوع بیان امده صاحب وسائل وجه این تحقیق را اشاره می کند در اواخر این باب می فرماید این پنج تا روایت ممکن است حمل بشود بر موارد شبهه یعنی رطوبتی است که شک می کند این رطوبت منی ویا ترشحات دیگر حمل می شود بر عدم وجوب غسل یا حمل می شود بر این که منی از خانمها به سادگی خارج نمی شود عبارتش را ببینید این عبارت خیلی عبارت علمی هم هست دانشمندان که خبره می خواهد علمی اعلام بکند بله فقهای ما دارند این عبارت صاحب وسائل است قلما یخرج من فرجها لانه یستقر فی رحمها بنابراین همان مطلبی که علوم پزشکی گفت که داخل رحم مستقر است صاحب وسائل هم که تمام دار و ندارش از روایت است می فرماید منی در رحم نسوان مستقر است و قلما یخرج بنابرابن الان یک جمع بسیار جالب و مطابق باعلم با اشاره صاحب وسائل که می فرماید منی از رحم نسوان خارج نمی شود قلما یخرج این مطلب را کامل شد و مطلب را برای ما روشن شد لذا روایات که دو دسته امده است پیداشد ان روایاتی که می فرمایند غسل بر نسوان واجب می شود اذا انزلت فرضی است از لحاظ علمی که بنده پرسیدم گفتند خیلی مشکل است به صورت نادری ممکن است خارج بشود ما را کافیه کم و زیادش را کاری نداریم همین که ثابت شد صاحب وسائل ما فرموده بود شما علم چیزی اضافه ندارید قلما یخرج ان دسته که می فرمایند که غسل بر انها واجب است فرضی می گویند اذا انزلت و ان دسته ای که می گوید غسل بر انها واجب نیست به طور اغلب به طور معمول و متعارف احتلامها و ترشحات که علمی به انزال پیدا نکند حکم عدم احتلام است پس دو دسته از روایت فتوا را برای ما روشن ساخت که قولی که گفته می شود المراه تحتلم درست است و لو مصداقش نادر باشد روایت هم به دو قسم امده است تعارضی در کار نیست ان شاء الله موید و موفق باشید

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۱۵ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از اعیان نجسه

قول صاحب عروه برای احتلام زنان

بحث دیروز را خواستیم تا نتیجه به پیش ببریم که وقت به اخر رسید با عجله گفتیم دیدیم بعضی از عزیزان سوال دارند اخر بحث را توضیح بدهیم عنوان بفرمایید ما حصل بحث احتلام بانوان پس از توضیحاتی که به عمل امد به انجا رسیدیم که

دو تا طائفه از روایات وجود دارد که طائفه اول دلالت دارند بر وقوع احتلام نسبت به بانوان طائفه دوم دلالت دارند بر عدم وقوع احتلام نسبت به بانوان این دو طائفه را که مورد توجه قرار بدهیم هیچ طرف ترجیحی بر طرف دیگر ندارد هر دو در عین حال که کثرت عددی دارند صحت سند وضوح یا صراحت در دلالت هم دارند

سید الاستاد (ره) فرمودند که بنابر مشهور از روایات دال بر عدم احتلام بانوان رفع ید می شود چون ان طائفه معرض عنها هستند اما بر مسلک خود ایشان که اعراض مشهور و عمل مشهور اثری ندارد در ترجیح و تعارض این دو طائفه تعارض می کنند این قسمت را دیروز با عجله رفتیم بعد می فرمایند که پس از تعارض تساقط هست و مراجعه می کنیم به مطلقات مطلقات غسل جنابت پس از انزال این وجوب غسل جنابت پس از انزال اختصاص به رجال ندارد از این مطلقات حکم کلی بدست می اوریم می گوییم غسل جنابت واجب است برای مردان و زنان پس از خروج ماء اعظم یا انزال ثابت می شود که بانوان محتلم می شوند احتلام درباره بانوان هم به اثبات می رسد این مطلب را که فهیدیم

ص: ۱۳۰

تحقیق مطلب

تحقیق این است که بر فرض تعارض ما مطلقاتی که شامل غسل جنابت و احتلام بانوان و مردان باشد نداریم اطلاق و شمول محل بحث ماست استناد به اطلاق نوع من المصادره

امکان تعارض دو گروه از روایات متعارض صحیح السند

نکته : در تعارض روایات معمولا تعارض بین دو تا روایت صورت می گیرد یا یک روایت یک طرف قضیه چند روایت طرف دیگر در تتبع می توانید به این حقیقت برسید که قضیه و طبیعت تعارض از این قرار است اما اگر جایی بربخوریم که یک طرف متعارضین بیش از ده تا روایت طرف دیگر پنج تا روایت در یک باب روایات دیگر در ابواب دیگر این طرف دارد در باب هفت همین ابواب نجاسات یک تعارض اینجوری دیده می شود ده دوازده روایت دال بر ثبوت احتلام و پنج تا روایت دال بر عدم احتلام تعارض این شکلی قابل التزام نیست برای اینکه نه حمل بر تقیه معنا دارد پنج شش تا روایت با سند صحیح

دلالت واضح حمل بر تقیه نمی شود ده دوازده روایت بر خلاف واقع حمل نمی شود تعارض را اعلام بکنیم پانزده بیست تا روایت را کنار بگذاریم با شان و مکانت نصوص تطبیق نمی کند پس نکته ظریفی در تعارض توجه کردیم این مورد که ما داریم زمینه برای تعارض نیست یک قدم به جلو که گذاشتیم گفتیم این طائفه تعارض ندارند و زمینه تعارض در این مورد وجود ندارد در قدم بعدی حل مشکل تعارض ابتدایی یا مشکل را الان چگونه حل کنیم

ص: ۱۳۱

استفاده از قرائن خارجی در حل تعارض مذکور

حل مشکل در این مورد به این شرح است که با استفاده از رای علمی و نظر پزشکی که گفته می شود که منی از رحم بانوان خارج نمی شود و با توجه به فرمایش شیخ حر عاملی که قلما یخرج المنی من رحم المراه با این نکات ما راه حل پیدا می کنیم به متون روایات هر دو طائفه دقت به عمل بیاوریم متون طائفه اول تعابیری دارد مکرر در چندین روایات از طائفه اول امده است اذا انزلت ان انزلت ان تنزل در همه انها اگر نگوییم در اکثر یا قسمت قابل توجه طائفه اول این تعبیر امده است و ببنیم معنای انزلت چیست انزلت یعنی انزال منی قطعی و یقینی است انزلت یعنی علم به انزال و خروج منی وجود دارد کاملا روشن است پس طائفه اول اختصاص دارد به صورتی که منی قطعا خارج شده باشد و صورت علم به انزال منی اگر علم به انزال منی باشد قطعا احتلام است و قطعا غسل واجب است شواهد هم موجود تعابیر هم مساعد و موافق طائفه دوم که دقت به عمل بیاوریم کلمه از ماده انزال در این طائفه ذکر نشده تحتلم احتلمت از این قبیل تعابیر امده پس طائفه دوم نشان می دهد که علم به انزال وجود ندارد رطوبتهای عن شهوه ترشحات عن تحریک چه حکمی دارد فرموده است که غسل ندارد منی بیرون نیامده این همان صورت حمل و وجه جمعی که صاحب وسائل اجمالا به این وجه جمع اشاره می کند

توضیح دو واژه احتلام و انزال در زنان

ص: ۱۳۲

مضافا بر این جمع ما به این صورت کاملا به اتقان برسد در طائفه اول موضوع سوال را موضوع حکم را امام اعلام می کند می فرمایـد اذا انزلت موضوع را امام اعلام می کنـد در طائفه دوم موضوع را سائل بیان می کنـد مراه احتلمت بنابراین نتیجه ای که گرفته شـد این است که وجوب غسـل و تحقق احتلاـم اختصاص دارد به صورت علم به انزال و مفاد طائفه اول روایات است و عـدم احتلاـم و عـدم وجوب غسـل اختصاص دارد به صورت عـدم علم به انزال و خروج منی و عـدم احتلام در نتیجه مطابق با نصوص مطـابق بـا فتوای سـید یزدی المراه تحتلم کالرجـل امکـان دارد با روایات و با اسـتفاده از علم تحتلم یعنی ممکن اسـت محتلم بشود ولو به نـدرت چنـانچه ما طلبه ها که مسـئله می گوییم و مسـئله گوش می دهیم و مسـئله می خوانیم به موارد وقوع احتلام یا برنخورده ایم یا بسـیار به نـدرت با علم هم تطبیق کرد روایات هم مواردش را پیـدا کردنـد و حکم الحمد لله روشن و مشـخص شد این ما حصل بحث دیروز باقی ماند کامل کنیم گفتیم احتلام و اسـتبراء درباره بانوان استبراء پس از بول که زمینه و جایی ندارد البته توجه کنیم که خود اسـتبراء حکم شـرعی نیست نه واجب است ونه در حد ذات مستحب اگر مستحب غیری بشود مانعی نـدارد اما پس از احتلام یا پس از جنابت بانوان اسـتبراء به بول دارنـد یا ندارند مشـهور گویا این است که اسـتبراء نـدارد متخصـص پزشـکی ما فرمودنـد که مجرای بول و مجرای منی در بانوان هیـچ ربط با هم دیگر ندارند جدا از هم هسـتند بسـیار خوب منتهـا مرحوم اقـا ضـیاء عراقی می فرمایـد اسـتبراء در بـانوان پس از احتلاـم احتیـاط واجب است احتیـاط لا یترک احتیـاط واجب پر رنـگ این است که فقهـا می گوینـد الاحتیـاط لاـ یترک و مـا هم گفتیم با احتیاط و با موافقت با رای محقق اصولی همچون اقاضـیاء عراقی پس از جنـابت و احتلاـم اسـتبراء خوب است انجام بشود احتیاط مسـتحب این مطلب کامل شـد بحثی دیگر ندارد

ص: ۱۳۳

سوال وجواب اجمالا به شکل مختصر مراجعه به قرائن حدود ندارد علمی عقلی عرفی اینها حدود ندارنداز قرائن ما امتیازات و کمک ها جمع می کنیم تا برسیم به جمع عرفی ما ازکار علمی که شما فرمودید که در فقه شما برای علم پزشکی جا باز نکنید نه ماما می گوییم در موضوعات فقه نمی تواند دخالت مستقیم بکند موضوعات یا از طریق دو بخش است موضوعات یا موضوعات عرفی است که از دید عموم قابل کشف است یا موضوعات تخصصی است که از دید خبرگان اینجا موضوعاتی است که خبرگان کشف می کنند و علم است کشف موضوع از قبیل خبرویت است بعد مقدمه می شود برای جمع عرفی این دو طائفه را جمع عرفی کردیم طائفه اول حمل شد اختصاص پیدا کرد به صورت علم به انزال و مطابق با واقع طائفه دوم اختصاص پیدا به صورتی که علم به انزال ندارد غسل واجب نیست محتلم نشده هر چند شک کند کاری را از پیش نمی برد

سوال و جواب احتلام علم به انزال نیست انزال علم به انزال است در صورتی که اذا انزلت علم به انزال است و غسل واجب است در صورت احتلم در خواب دیده مجامعت را و ترشحاتی هم شده ولی علم به انزال نیست غسل هم واجب نیست

سوال و جواب اولی که این بود که اذا انزلت که ظاهر یا حتی صریح در این است که منی بیرون بیاید و علم به خروج منی تحقق پیدا کند این که واضح است اینجا غسل هم دارد احتلام هم صورت گرفته اما در صورت دوم کلمه انزال از ماده انزال در روایت نیامده احتلمت تحتلم است پس علم به انزال نیست در صورتی که علم به انزال نبود ممکن است ترشحاتی عن شهوه باشد اما غسل ندارد جنب نشده

ص: ۱۳۴

سوال و جواب شما می فرمایید احتلام مستلزم انزال نیست علکش هست احتلام معنایش حلم خواب دیدن است خواب مجامعت را می بیند این احتلمت انزلت او لا انزلت ما در الان در عرف که می گوییم محتلم شد این اصطلاح خودمان است معنای احتملت در خواب مسئله مجامعت را دیده انزلت قطعا منی بیرون امده علم به خروج منی دارد اگر منی خارج نشود موضوع برای غسل محقق نیست باید علم پیدا کند به خروج منی

سوال و جواب گفته بودم که در طائفه اول کلمه انزلت امده در طائفه دوم از ماده انزال و انزلت خبری نیست

بحث میته یکی دیگر از اعیان نجسه

دیگر از اعیان نجسه این عین دیگر عبارت است از میته یکی دیگر از اعیان میته است مرحوم سید طباطبایی یزدی می فرماید المیته من کل ما له دم سائل حلالا ـ کان او حراما و کذا اجزائها المبانه منها و ان کانت صغارا عدا ما لا تحله الحیاه منها کالصوف و الشعر و الوبر والعظم و القرن و المنقار و الظفر و المخلب و الریش و الظلف و السن و البیضه اذا اکتست القشر الاعلی سواء کانت من الحیوان الحلال و او الحرام و سواء اخذ ذلک بجز او نتف او غیرهما

شرح داد که نجس است فرق نمی کند از حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت باشد به طور مطلق نجس است و مستثنیاتی دارد که ان شاء الله شرح می دهیم و محل ابتلا ـ اما اصل میته به معنای غیر مذکی گوسفند باشد یا مثلا کلب فرق نمی کند نجس است مرحوم صاحب جواهر و سید الاستاد می فرمایند این حکم در روایات در حد تواتر رسیده است و صاحب جواهر در کتاب جواهر الکلام جلد ۵ صفحه ۲۹۹ می فرماید این حکم مورد اجماع مورد تسالم ضرورت مذهب بلکه ضرورت دین است مرحوم رضا همدانی (ره) در کتاب مصباح الفقیه که کتاب مصباح المنیر درتک جلدی صفحه ۱۵ می فرماید هیچ حکمی در فقه از لحاظ نصوص و مدارک مثل این حکم نجاست میته به این کثرت و استحکام نیامده نصوص متواتر اجماع و تسالم و نفی هر گونه شک و شبهه مع ذلک کله بحث فقهی است دو تا فقیه بزرگوار اصولی یک بحثهای اصولی اینجا در نظر گرفته اند می گویند که حکم به حرمت امده از حرمت استفاده نجاست کار مشکلی است این مطلب از ان ریزکاریهای اصولی است که و این اصول با این دقت امده کار را مشکل کرد گفت تمام ادله ما دال بر حرمت استفاده و حرمت اکل میته است اما یک دلیل که دال بر نجاست باشد به صراحت نداریم بنابراین دلیل می شود اجماع اجماع هم اگر مدرکی شد بحث اصولی بستر برایش اماده می شود شرح مسئله ان شاء الله فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۱۶ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

نظر صاحب مدارک در نجاست میته

جلد ۲ صفحه ۲۶۸ می فرمایـد روایات دال بر نجاست میته نیست اکثریت این روایات دلالت دارند بر حرمت اکل و عدم جواز صلاـه بر اجزای میته نجاست مساوی بـا مـانعیت نیست ابریشـیم نجس نیست مانع صـلاه است تراب و خاک نجس نیست ولی خوردنش حرام است پس مدلول روایات این است و از سوی دیگر در بعضی از روایات که امده است که امر به غسل ما اصابه المیته ممکن است معنای این غسل ازاله الودگی باشـد بر طرف کردن قذارت دلیل بر نجاست نداریم این روایات اسـتفاده نمی شود این فرمایش صاحب مدارک بود

ادعای اینکه نظر شیخ صدوق هم نظرش بر عدم نجاست میته است

بعد به تعبیر سیدالاستاد ایشان می خواهد از تفرد بیرون بیاید می فرماید که شیخ صدوق هم فتوا بر عدم نجاست میته داده است وسائل الشیعه جلد ۲ باب ۳۴ از ابواب نجاسات حدیث ۵ شـیخ صدوق روایتی را نقل می کند می فرمایندکه باسناده محمد بن علی بن الحسـین شـیخ صدوق در این روایت سئل الصادق علیه السلام عن جلود المیته یجعل فیه اللبن و الماء و السن ماتری فیه فقـال لاـ بـاس بـان تجعل فیها ما شئت من ماء او لبن او سن و تتوضو منه و تشـرب اینجا مطلب کامل شـد مانع صـلاه هست اما نجس نیست روایتی که امده است نفرموده شـیخ صدوق که روی جایی که شیخ صدوق بفرماید قال الصادق و یا سئل الصادق سنـد پیش ایشان کامل و مضـبوط دلالت هم کامل در حـد صـریح ممکن است بگوییـد که روایت نقل می کند فتوایش معلوم نیست برای این مطلب هم سـید صاحب مـدارک دلیل و مدرکی دارد که ایشان در اوئل همین کتاب فقیه که این روایت را در فقیه نقـل کرده می فرمایـد روایـاتی که اینجـا نقـل می کنم طبـق همین روایـات فتـوا می دهم پس فتوایش هم همین است این روایت و این شیخ صدوق فتوا و ان حد روایات دیگر قول صاحب مدارک با این استنباط اشکال را که خوب فهمیدیم

ص: ۱۳۶

رد ادعای فوق توسط صاحب جواهر و دیگران

الان برای رفع این اشـکال به این نکات توجه کنیم مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر الکلام جلد ۵ صفحه ۲۹۹ تا ۳۰۰ و مرحوم سید الحکیم در مستمسک العروه الوثقی جلد ۱ صفحه ۳۰۳ و ۳۰۴ و سید الاستاد در تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۲۰ و ۲۱ این مطلب را شرح می دهند هر سه منبع را گفتم به خاطر این است که متقارب المحتوا هستند عبارات فرق می کند صاحب جواهرمی فرمایـد فرمایش صاحب مـدارک به هیچ وجه قابل اسـتلزام نیست برای اینکه نجاست میته در فقه جزء ضرورتهاسـت پس از که حکم در قالب ضـرورت قرار گرفت قابل خدشه نیست قابل شـبهه و اشکال نیست و روایاتی که درباره نجاست میته امده است در حد تواتر است ابوابی که روایات دال بر نجاست میته وجود دارد به عنوان نمونه ابواب ماء مطلق باب ۳ و ۴ ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ ابواب نجاسات باب ۳۴ باب ۶۱ و باب ۷۲ ابواب اطعمه محرمه باب ۴۳ و ۴۴ ابواب ما یکتسب باب ۶ روایات همان

طوری که فقیه همـدانی فرمودند این حکم از ان احکامی است که به این اندازه غنای مدرک حکمی شاید در فقه وجود ندارد کتاب مصباح الفقیه صفحه ۱۵ این قوت مدرک

بررسی روایت نقل شده از شیخ صدوق در این باره

و اما روایتی که را شیخ صدوق نقل می کند اولا طبق فرمایش سید الاستاد این روایت مرسل است روایت که نقص ارسال را داشته باشد از اعتبار ساقط است هر چند در این رابطه برگردیم به مبنا طبق مبنای سید الاستاد این است نکته رجالی را برای شما عزیزان گفته ایم ما درباره اثبات اعتبار یک مرتبه جمود می کنیم به صحت و توثیق روات این یک مطلبی است که سید الاستاد این مطلب را اعلام نمی کند اما عملا مشیش همین است روات اگر توثیق نداشته باشد اعتبار دیگر امکان ندارد اما بحث رجال برای ما می گوید که شما وثوق به صدور پیدا کنید موضوع حجیت خبر وثوق به صدور است وثوق به صدور گاهی توثیق روات است ان راه مستقیمش است گاهی از طرق دیگر و ما گفتیم جمع کردن امتیازات یکی می بینیم متن خیلی قوی است بعد در جوامع هم روایی هم امده و بعد موافق صریح قران هست سه تا امتیاز شد مرسل باشد مرسل به معنای ساقط که نیست مرسل به معنای این است که بعضی از روات افتاده بنابر مبنای علم رجال مرسل را فورا از دائره ساقط نمی کنیم و الا خیلی روایات مرسل است جمع کثیری از روایات مرسلات است که می افتاد بنابراین جزء امتیازات نقل صدوق است که خودش در اوائل من لا یحضر می گوید در بحث رجال یکی از بحثهایمان کتاب شناسی و اعتبار کتاب است می گوید که در این کتاب روایاتی را جمع نمی کنم مگر بین خودم و خدا به ان اعتماد دارم ببینید بعد از

این نکته دوم این است که خود صدوق موثق است شیخ رجال است توثیق صدوق بلا اشکال مورد قبول است بنابراین سندی که صدوق مخصوصا بگوید قال الصادق یا سئل الصادق علیه السلام سند معتبر است علی المبناست اشکال سندی انچنان اشکال محکمی نیست بر می گردد به اشکال مبنایی و اما اشکالات دیگر

سوال می فرمودید کتاب من لا یحضر در ردیف کتاب کامل الزیاره هست جواب بعضی ها هستند که اینطور می گویند قولی هست که کتب اربعه باسرها معتبر است و سید الاستاد اشکالاتی دارد که در کتاب من لا یحضر روایاتی هست که مسلم قابل اعتماد نیست بحث رجالی است و اما اشکالات دیگر اشکالاتی که این روایت دارد یا این مرسل این است که که صاحب جواهر به همه این اشکالات اشاره می کند که این اشکالات با ساده سازی از این قرار است ۱. این روایت مرسله در برابر روایات متواتره قرار می گیرد قانون قطعی رجالی ما این است که روایت واحده یا خبر واحد هر چند معتبر باشند با روایات متواتره قابل معارضه نیست چون تعارض بین خبر قطعی و خبر ظنی است به هیچ وجه قابل معارضه نیست خبر واحد خبر ظنی است خبر متواتر خبر قطعی است این اولا- و ثانیا این مرسل مطابق است با فتوای ابناء عامه که می گویند جلود میته با دباغه و دباغی چاک می شود مطابق با فتوای عامه است و تعارض هم جایش اینجاست که یک طرف روایات قوی طرف مقابل یک روایت است قابل حمل بر تقیه است

توجیه مرحوم سید حکیم در مورد این روایت

سید الحکیم می فرماید که این روایت را راهی را ندارد به جزء اینکه حمل بشود بر جلود و میته ای که ما لا- نفس لها بر حیوانات که نفس سائله نداشته باشند مثلا از دریا حیوانابی را صید بکنند که جلد داشته باشد و پوست قابل استفاده از انها استفاده بشود البته حمل خوب است منتها حمل به مورد نادر است حمل به مورد نادر بدون قرینه قطعیه خلاف فهم عرفی است

توجیه صاحب جواهر در این مورد

و اما حمل دیگری را صاحب جواهر می فرماید که بهتر به نظر می رسد و ان این است که ممکن است سوال از سوی مردمی است که نسبت به اعمال و افعال اعراب بدوی که جاهل به مسئله بوده اند و طهارت و نجاست را تقریبا رعایت نمی کردند سوال شد از امام که این پوستهایی که حتی پوست غنم و بقر است در دست اینها قرار دارند اینها مردم بی احتیاط و یا جاهل به مسئل هستند طهارت و نجاست انچنان رعایت نمی شود این جلود و این لبن و سمن چه حکمی دارد امام می فرماید از باب حمل فعل مسلم بر صحت است که اشکالی ندارد این وجه حمل ظاهرا درست به نظر می رسد و با مناسبت سوال و جواب صدر اسلام و مردم عوام ان روز هم قابل انطباق است و مناسبت دارد بنابراین این روایتی که تنها روایتی است دال بر طهارت محملی پیدا کرد و قابل معارضه با روایات متواتره نبوده و نیست نتیجه حکم به نجاست میته یک مطلبی است که هیچ شبهه و اشکالی نیست این اصل مطلب این مطلب متفرعاتی دارد که به درد ما می خورد

ص: ۱۳۹

چرا به سوق مسلم استناد نشده است

سوال چرا به سوق مسلم استناد نکرد جواب سوال شده است از افرادی که گویا اولا تحت عنوان سوق مسلم قرار نگرفته یا ثانیا مسئله سوق مسلم هم برای انها جا نیافتده بدایات مسئله است ابتدای کار است و مردمو صدر اسلام و تعاملات و اما یک سوال و یک توضیح سوال و توضیح این است درباره نجاست میته تتبع کنیم روایتی که دلالت دارد بر اینکه هر چیزی که اصابت کند به میته باید از ان اجتناب بشود این دسته از روایات دلالتشان کامل است چون حرمت اکل تنها نیست می گوید واجب است غسل یعنی نجس است وجوب غسل مساوی با نجاست است

روایت عمار ساباطی

از این روایات کتاب وسائل جلد ۱ ابواب ماء مطلق باب چهار حدیث ۱ موثقه عمار بن موسی الساباطی از امام صادق علیه السلام سالته عن رجل یجد فی انائه فاره و توضو فیه مرارا این سوال است سوال کردم که یک ادمی در ظرفی که از ان وضو می گیرد و لباس می شوید موشی را دیده انجا مرده موش داخل ظرف بوده امام می فرماید که اگر موش را داخل اب دیده است قبل از وضو گرفتن پس از ان وضو گرفته فعلیه ان یغسل ثیابه و یغسل ما اصابه الماء و یعید الوضو و الصلاه این دلالتش کامل است بنابراین ما در جمع روایات روایاتی داریم که با کمال صراحت دلالت بر نجاست دارد نه اینکه فقط حرمت اکل میته را اعلام بکند تا شما بگویید که حرمت مساوی با نجاست نیست این مطلب که کامل شد ان اشکالی که حرمت مساوی با نجاست نیست هم مرتفع شد سید الاستاد یک مطلبی را دیگر هم برای رد نظر صاحب مدارک اعلام می فرماید و ان این است می فرماید خود صاحب مدارک ملتزم است به نجاست بول نجاست بول که از قطعیات است مدرک نجاست بول در فقه همین مقدار است که یغسل کلما اصابه البول پس همان مقدار که درباره نجاست بول داریم و صاحب مدارک خودش به همان مقدار اعتماد می کند درباره میته هم موجود است روایت ۱ باب ۴ ابواب ماء مطلق و روایات دیگر این مطلب کامل شد

ص: ۱۴۰

چرا به ایه قران در باب نجاست میته استناد نشده است

فقها درباره نجاست میته از نصوص و اجماعات و ضرورت استفاده کرده اند چرا از ایه قران استفاده نمی کنند سوالی است سوره مائده ایه ۳ حرمت علیکم المیته والدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنطقه و الموقوذه تا اینکه می فرماید الا ما ذکیتم این سه تا فراز برای ما کافی است ظاهرش روشن است برای اینکه این ایات دال بر حرمت اکل است جهت حرمت اکل است اما شما می توانید از این ایه برای اثبات نجاست هم استفاده کنید و ان این است که اول یک مانع از سر راهتان بردارید و یک مقتضی پیدا کنید که موید باشد ایه شماره ۳ سوره مائده و ان این است که حرمت علیکم المیته حرمت اکل را می گوید حرمت اکل هم نسبت به تراب هم هست خاک هم خوردنش حرام است و نجس نیست بنابراین این حکم اکل است مستلزم و ملازم با نجاست نیست اما جوابی که از این اشکال می توانید بدهید این است که حرمت و حلیت اکل از متقابلینی است که تقابل بین حرمت و حلیت تقابل تقابل عدم و ملکه است قابلیت می طلبد چیزی که قابلیت دارد ایجابش احلت سلبش حرمت بنابراین برای تراب اینها بحث حرمت و حلیت فقهی نمی کنند حرمت تشریعی و حرمت فقهی نمی کنند ان حرمتش از باب ضرر است از باب حرمت و حلیت تشریعی درباره اطعمه و اشربه که امده است به تراب و اهجار ربطی ندارد پس اشکال شما که گفتید تراب غیر ماکول است و محرم الاکل هست و نجس نیست هیچ اشکالی وارد نمی کند ان مطلبی دیگری است مانع را که رد کردیم مقتضی وجود دارد که این حرمت اینجا مستلزم یا متضمن نجاست هم باشد بخاطر تنسیق سیاقی که دارد سیاق ایه حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر در لحم خنزیر که محرم الاکل هستند نجس هم هستنتد با وحدت سیاق می توانیم استفاده کنیم که از حرمت که حرمت اکل مطابقه استفاده می شود تضمنا نجاستش هم قابل استفاده است استفاده نجاست از ایه حرمت بعید نخواهد بود

ص: ۱۴۱

مضافا بر این در استعمالات و مخصوصا در قاعده عدم تزکیه که می رسیم درباره عدم تزکیه را دو تا حکم را فقها اعلام می کنند نجاست و حرمت اکل قاعده تزکیه حامل دو تا حکم است حرمت اکل و نجاست ان حرمت اکل و نجاست را در قاعده عدم تزکیه مستند می کنند به ایه حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر بنابراین از عموم حرمت هم از حرمت اکل میته هم می توانیم نجاست را استفاده کنیم اما در مجموع یک بحث فقهی و علمی بلا ثمره عملی است چون نجاست میته از نصوص واجماعات تا حد ضرورت به اثبات می رسد احتیاج به استفاده از ایه نداریم بحث محضا جنبه علمی به خودش می گیرد که از ایه حرمت هم می شود استفاده کرد یا نمی شود که گفتیم بعید نیست که از حرمت و عموم تحریم بالمطابقه حرمت اکل و بالتضمن نجاست را استفاده کنیم تا اینجا اصل مسئله

فروعات بحث

و اما این مسئله فروعی داردکه محل ابتلاست و قابل توجه است اجزایی که از میته جدا می شود و اجزای حیوانات که از حیوانات زنده جدا می شود و اجزای ریز و کوچکی که از خود جسم انسان جدا می شود مثل پوست لب و پوست پا و غیره ایا اینها هم محکوم به نجاستند یا نیستند یک مسئله بگویم منظور ازنجاست میته که تا حالا گفتیم میته حیوانات بود اما میت انسان چه حکمی دارد طبق نص خاص میته انسان محکوم به نجاست است این انسانی که می بینیم تا زنده است محکوم به طهارت است وقتی که از دنیا برود قبل از غسل میته اش محکوم به نجاست و اگر دست با رطوبت به میت برسد غسلش واجب و غسل مس میت هم واجب است این مطلب را در نص خاص می بینیم کتاب وسائل جلد ۲ باب ۳۴ از ابواب نجاسات حدیث اول صحیحه ابراهیم بن میمون سالت اباعبدالله عن رجل یقع ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه و ان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه بنابراین میته از لحاظ حکم به نجاست شامل میت انسان هم می شود مسئله متفرعاتی داردکه برای جلسه اینده

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۲۰ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

میلاد حضرت زینب (س)

قالت سیدتنا زینب الکبری سلام الله علیها ما رایت الا جمیلا این خبر درباره حضرت زینب دو نکته برای ان اورده اند یک نکته اش محدث نوری اورده است چون معصوم است چهارده معصوم که می گوییم به عنوان حصر نیست نکته دوم از ضمن کلام محدث قمی و بعضی از اعاظم استفاده می شود که ما معتقدات ما این است که اگر امامی در جهان نباشد لساخت العالم لحظه ای که در قتلگاه سید الساجدین حالت طبیعی اش را از دست داد حضرت زینب لحظاتی امامت را به دوش گرفت که گفت ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیه الله جمله سومی که حضرت زینب می فرماید یک جمله مقطعی نیست کلام الله کلام معصوم کلام اولیاء الله به یک مقطع اختصاص پیدا نمی کند ما رایت الا جمیلا یک دید ولایی است کسی که اهل ولایت است و اهل رضایت و تسلیم به وظیفه خودش عمل می کند به واجبات و محرمات پایبند است دیگر هر چه که بیاید جمیل است ما رایت الا جمیلا یک مقطع نیست تمام سراسر زندگی ادمی که پیرو مولا باشد رویت جمیل است خداوند ان شاء الله برای همه ما این معرفت را عنایت کند لذا عبودیت یا بندگی و ازادی اینجا نشان می دهد خودش را ادمی که اهل ولایت است ولایت الله ولایت الرسول ولایت الولی دارد ازاد است ازاد از همه چیز یعنی چیزی را مشکل برای خودش احساس نمی کند مشکلات ادم را در بند می کند روایت را ان روز خواندیم امیر المومنین که مومن یک غصه دارد که غصه اش فقط هجرت اقاست سفر کرده که صد قافله هم ره اوست هر کجا هست خدایا به سلامت بدارش

ص: ۱۴۳

سوال و جواب انسان کامل معصوم است ترجمه اش انسان کامل است حضرت زینب هم معصوم است انسان کامل اصطلاح فصوصی است معصوم اصطلاح نصوصی است ما تابع نصوصیم

سوال و جواب امام یعنی سلامت و وجود و حیات و زمان حضرت سجاد در ان لحظه از هوش رفت ان لحظه از لحاظ شرائط در حال حیات کامل نبود ان مقطع کوتاه که نیاز داشت جهان به امامت سرسلسله امامت و نبوت و کسی که امام سجاد را سرپرستی می کرد حضرت زینب بود از مجموع ادله می گویند ان لحظه امامت را ایشان به دوش گرفت بعضی از عزیزان که از دوازده و سیزده بحث می کنند گفتم که گفته می شود من خودم عرض نکردم گفته می شود به خاطر رفعت و علوم و مقام حضرت زینب گفته می شود در این حد اما فعلا مسولیت این حرفها را به عهده نگرفتم بحث فقهی نبود بحث اظهار ارادت بود که تا این حد درباره ایشان گفته می شود

ادامه بحث از نجاست میته

موضوع بحث ما احکام نجاسات بود درباره نجاست میته بحث کردیم و گفتیم که نجاست میته از ضرورات فقه بلکه از

ضرورات دین است اشکالاتی هم گفته می شد جوابش را تعرض کردیم

حکم اجزای جدا شده از حیوان زنده دارای دم سائله

مسئله ای که متفرع می شود بر این بحث میته عبارت است از اجزای میته محل ابتلا هم احیانا هست اجزایی که از میته جدا می شود اینها چه حکمی دارد سید طباطبایی یزدی در متن عروه می فرماید و کذا اجزائها المبانه خود میته قطعا نجس است و اجزایی که جدا بشود از میته قطعا نجس است صاحب جواهر نقل می کند که گفته می شود این حکم مقطوع به عند الاصحاب است جواهر جلد ۵ صفحه ۳۱۰ و ۱۱ و اما تنقیح موضوع ببینیم منظور از میته چیست هر چند در متن امده است میته حلالا ـ او حراما منتها باید شرح بدهیم که موضوع میته همه حلال و حرام نیست موضوع بحث ما در میته حیوان محلل الاکلی است که ذبح شرعی نشده باشد اما اگر حیوانی که نجس العین است ان که حی باشد یا میت باشد فرق نمی کند میته درباره اش معنا ندارد

سوال و جواب حیوان محلل الاکلی که ذبح شرعی نشده باشد این موضوع بحث ماست حیوان محلل الاکلی که ذبح شرعی نشده باشد پس از که عنوان میته برایش ثابت شد احکام میته را اینجا بحث می کنیم و نجاست را با نصوص و اجماعات و ضرورت ثابت کردیم الان اجزای این میته درباره اجزایش که بحث می کنیم باز هم اجزای مبانه از میته را بحث نمی کنیم چون اجزای مبانه از میته جای برای بحث ندارد یک حیوانی که بدون ذبح شرعی مرده مردار است یک دستش را قطع کنید مگر حکمش فرق می کند پس منظورز اجزایی که مورد بحث هست این است که دست و پایی یا اجزایدیگری را از حیوان زنده محلل الاکل قطع کنید این موضوع بحث ماست اگر از نجس العین باشد که حرفی ندارد حیوان نجس العین بود زنده دستش را قطع کردید مردن جدا کردن مطهر نیست حیوانی است محلل الاکل نیاز به ذبح شرعی دارد منظور از اجزای میته ای که بحث می کنیم اجزایی است که از حیوان زنده محلل الاکل قطع بشود چون از نجس العین اگر قطع بشود جای بحث نیست از حیوان محلل الاکل بعد از میته شدن قطع بشود باز هم جای بحث نیست انچه جای بحث است جزئی یا عضوی از اعضای حیوان محلل الاکل قطع بشود در حال حیاتش ایا این جزء واین عضو باز هم محکوم به میته می شود و یا حکم میته شاملش نیست

سوال و جواب فرض این است که از تزکیه خبری نیست ان که تزکیه شده حکم تزکیه بار می شود ان که تزکیه نشده موضوع بحث است بنابراین جزئی از اجزای گوسفند فرض بفرمایید دم گاوی را بردید برای کاری الان کارهای پزشکی و علمی زیاد است و حتی قطع عضو و پیوند عضو هم زیر این مجموعه قرار می گیرد عضوی بریده شد ایا این میته استاگر میته باشد اثار سلبی زیادی دارد برای پیوندش هم باید یک راه طولانی را هم طی کنیم

ص: ۱۴۵

اراء فقها در میته تلقی شدن چنین اجزایی

مشـهور و معروف بلکه اجماع فقها حد اقل درحد اجماع منقول مشهور این است که این عضو قطع شده از حیوان ماکول اللحم زنـده جزء میته است مرحوم علامه حلی کتاب تـذکره الفقها جلد ۱ ابواب نجاسات بحث میته می فرمایـد که یک قاعـده فقهی کلمـا ابین من حیوان فهو میته هر عضوی و هر جزئی که از حیوان زنـده قطع شود و بریـده شود میته است نصوصـی هم در این رابطه داریم که اشاره می کنیم

نظر شاذ صاحب مدارک

اما مرحوم صاحب مـدارک در کتاب مـدارک جلد ۲ صفحه ۲۷۲ می فرمایـد که میته انصـراف دارد به خود حیوانی که زنـده باشـد و بمیرد بـدون ذبـح و تزکیه این معنـای فقهی میته است در روایـات هم منظـور از میته این است امـا یـک عضوی را قطع بکنیـد از یک حیوان اسم میته درباره اش صـدق نمی کند حداقل شک در صدق می کنیم در بستر اصول قرار می دهیم شـبهه مصداقیه می شود و تمسک به عام در شـبهه مصداقیه که قطعا درست نیست چون عام موضوع برای خودش درست نمی کند و اما استصـحاب اگر بکنیم می گوید استصـحاب مما لا یخفی استصـحاب هم بی اشـکال نیست درباره استصحاب موضوع قضیه مشـکوک ما با قضـیه متیقن ما فرقش مرگ و زنـدگی است از حیوان زنده گرفتید متیقنتان الان جان ندارد جان و بی جان اگر یک موضوع باشـد همه هستی پس یک موضوع است وحدت قضـیه محرز نیست بلکه هر دو قضـیه اختلاف روشـنی دارند لذا استصحاب هم جاری نیست

پاسخ صاحب جواهر به صاحب مدارک

صاحب جواهر در جواهر جلد ۵ صفحه ۳۱۳ می فرماید فرمایش صاحب مدارک قطعا اساسی ندارد و بعد می فرماید تعجب می کنم که ایشان از نصوص غفلت کرده ما در نصوصمان داریم که اجزایی که از میته از حیوان زنده جدا بشود طبق بیان صریح نص میته است

نصوص مربوطه

از این نصوص که برای شما به عرض رسانده شود کتاب وسائل جلد ۱۶ باب ۲۴ از ابواب صید و ذبائح حدیث ۱ و ۳ حدیث اول صحیحه محمد بن قیس سندش را بخوانم محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی نجران و ابن ابی عمیر عن عاصم بن حمید کلهم ثقات و اجلاـ عن محمد بن قیس که مسند دارد و معروف عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیرالمومین ما اخذت الهباله من صید فقطعت منه یدا او رجلا فذروه فانه میت هباله بند که توسط ان شکار می کنند دام است اگر شکاری را بوسیله شبکه ای و یا دامی در دام انداخت بعد تا خود صاحب کله امد یک پای ان شکار قطع شده بود ان را فذوره ان شی قطع شده را دور بیندازید فانه میت در صورتی که ان عضو قطع شده از عین ان میته است صاحب جواهر می فرماید که تعجب می کنم صاحب مدارک از ان نصوص غفلت کرده و انها را ندیده است در هر صورت این روایتی بود تنها این روایت را نداشتیم روایت در این باب چهار تا روایت هست دلالتش هم کامل بعضی از جمله همین روایت اول و سوم از اسنادش هم درست است سند صحیح دلالت کامل مطلب هم ثابت و مورد اجماع فقهاست تا به اینجا اشکال سید را رفع کردیم

ص: ۱۴۷

حکم نجاست اجزای جدا شده از میته مربوط به اجزای ذی روح است

عنوان بعدی که محل ابتلا هم هست این است نجاست نسبت به اجزایی است که تحله الحیاه باشد اما اجزای حیوانات که مما لا تحله الحیاه باشد انها محکوم به نجاست نیستند سید الاستاد می فرماید که طبق قاعده تمامی اجزای حیوانات که میته باشند محکوم به نجاستند و اما درباره اجزایی که مما لا تحله الحیاه هست نصوص خاص استثناء زده است و اما قاعده همان نجاست است البته در این رابطه نسبت به بیان سید که خوب دقت کنیم و نصوص را مورد مطالعه قرار بدهیم در نصوص امده است که اجزایی که مما لا تحله الحیاه هستند ان اجزاء که بریده شوند میت و میته نیستند قاعده نباید میته باشند برای اینکه میته ضد حیات است و میت موت ضد حیات است و حیات در صورتی در حیوانات دارای نفس سائله وجود دارد که در ان اعضاء گردش خون و جریان خون ثابت باشد در اعضایی که جریان و گردش خون وجود ندارد حیاتی نیامده تا رفعش بشود موت و میت

نصوص مربوطه

بنابراین اجزاء ما لا- تحله الحیاه که محکوم به طهارتند هم طبق قاعده است و هم نصوص در این رابطه فراوان است از جمله نصوصی که در این رابطه می توانیم استفاده کنیم کتاب وسائل جلد ۱۶ باب ۳۳ از ابواب اطعمه و اشربه محرمه حدیث شماره ۳ صحیحه حریز عنه عن ابیه عن حماد عنه علی بن ابراهیم عن ابیه امد این قرینه است که از علی بن ابراهیم است عن ابیه عن حماد عن حریز که اجلا و ثقات است قال قال ابوعبدالله لزراره و محمد بن مسلم امام صادق خطاب به زراره ومحمد بن مسلم فرمود اللبن و اللباء و البیضه و الشعر و السوف و القرن و الناب و الحافض و کل شی یفصل من الشاه و الدابه فهو زکی حکم به پاکی این اجزا صریحا اعلام شده است هم پاکند هم محلل الاکل هست روایت سندش درست دلالتش کامل صحیحه دوم یا موثقه ابن بکیر که اگر ابن بکیر نبود صحیحه می شد از حسین بن زراره هم روایتی به همین مضمون در همین باب حدیث ۴ امده است و اما در کتاب وسائل جلد ۲ باب ۶۸ حدیث شماره ۳ صحیحه حسین بن زراره هم می گویند ولی چون ابن بکیر هم هست موثقه بگوییم بهتر است حسین بن زراره نقل می کند کنت عند ابی عبد الله و ابی یسئله بدانیم زراره فرزند راوی هم داشته حکایت می کند که پدرم پیش امام صادق بود یسئله عن اللبن من المیته و البیضه من المیته و انفحت المیته فقال کل هذا زکی همه اینها پاک است و بلا اشکال روایت چهارم از همین باب

سوال و جواب اینها ما لا تحله الحیاه یعنی حیات در ان اجزایی حاکم است که خون جریان داشته باشد در خود لبن خون جریان ندارد صحیحه صفوان نقل می کند از حسین بن زراره از امام صادق قال الشعر و السوف و الریش و کل نابت لا یکون میتا گفتیم نص و قاعده کل نابتی که از حیوان رویئده ولی تحله الحیاه و گردش خون ندارد اینها کل ذلک لا یکون میتا طبق قاعده شد اینها میت نیستند چون صدق میت در ان فرض هست که گردش خون وحیات محقق بشود و پس از که حیات از بین رفت عنوان میت صدق می کند اجزایی که اصلا خون جریان نداشته است از اول حیات محقق نشده بنابراین محکوم به طهارت است

اجزای غیر ذی روح وقتی طاهر است که از حیوان محلل الاکل است

یک نکته اینجا مورد بحث است و ان این است صاحب عروه می فرماید فتوای فقها از سید یزدی و سید الاستاد و امام خمینی همه این است که این ما لا تحله الحیاه فرقی بین محلل الاکل و محرم الاکل ندارد هر جزیی که ما لا تحله الحیاه باشد از اجزای حیوان محرم الاکل باشد یا محلل الاکل فرق نمی کند چرا لاطلاقات الادله در دلیل قید نشده است اشاره ای به محلل الاکل به عمل نیامده کل این اجزاء محکوم به طهارت است و اما علامه حلی می فرماید که نه این حکم به طهارت این اجزاء نیاز دارد به اینکه خود حیوان محلل الاکل باشدبرای اینکه ۱. اجزای حیوان نجس العین تابع خود حیوان نجس العین است یک تار موی گربه نجس است گفتم فتوای فقها گفته اند که استثناء اختصاص به محرم الاکل ندارد محرم الاکل را هم می گیرد علامه حلی فرمود نه اختصاص به محلل الاکل دارد محرم الاکل داستانش جداست بنابراین دلیل اول این است دلیل دوم در نصوص مخصوصا درباه تخم مرغ خود مرغ اسم برده شده است بیضه الدجاجه این قرینه از این است که منظور حیوانات محلل الاکل هست لبن هم لبن گوسفند تخم مرغ که محلل الاکل قطعی است پس عمومیتی در کار نیست این اشکال علامه حلی با این دو تا نکته پشتوانه یک قاعده تبعیت دو نصوص سوم هم انصراف این حلال بودن و طاهر بودن اجزای ما لا تحله الحیاه انصراف دارد به حیوانات محلل الاکل بیان علامه حلی با این سه تا نکته پشتوانه تا به اینجا شرح مسئله برای فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۲۱ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه بحث ازنجاست میته

خلاصه درس قبلی ما این شد که منظور از بحث درباره نجاست اعضای جدا شده حیوان حیوانات ماکول اللحم یا قابل تزکیه است اما حیوانات نجس العین از قلمرو بحث بیرون است حیوانات نجس العین اجزا و اعضایشان که قطع و بریده شود در حالی که حیوان حی باشد یا میت فرق نمی کند یک نجاستش کانما یک امر ضروری قطعی و وجدانی است و اما حیواناتی که ماکول اللحم و یا قابل تزکیه هستند این دو گروه هم توجه کنیم حیواناتی که قابل تزکیه هستند اگر اجزایشان جدا بشود و قطع بشود و این حیوانات در حالت میته در امده اند باز هم بحثی نیست چون اجزای میته انفصال داشته باشد با میته یا اتصال داشته باشد تغییری در موضوع و حکم ایجاد نمی کند و اما اجزای حیوانات ماکول اللحم در این صورت هم اگر حیوانات در حالت میته در امده باشند همان باب و همان محراب است میته است دست میته را جدا کنید از میته بودن بیرون نمی رود

موضوع بحث در اجزای جدا شده از حیوان ماکول اللحم است

باقی می ماند یک صورت عضو ما تحله الحیاه حیوان ماکول اللحم اگر قطع بشود ایا محکوم به نجاست است که شبهه شده بود سید صاحب مدارک فرمود که صدق میته نمی کند حکم خالی از اشکال نیست اما صاحب جواهر سید الاستاد سید الحکیم فرمودند که عضوی که از حیوان زنده جدا بشود باز هم میته به حساب می ایند چون در صورتی میته نیست که تزکیه شده باشد تزکیه که نشده طبعا حالت سوم ندارد میته است در این رابطه روایت و صحیحه محمد بم قیس از امام باقر از امیرالمومنین که دیروز خواندیم و کامل شد اگر دام شکارچی دست یک اهو مثلا که به دام افتاده است قطع بکند ان عضو قطع شده امام گفت میت تصریح کرد که میته است این مطلب تمام شد این ما حصل بحث بود

ص: ۱۵۰

استثناء اجزاء ما لا تحله الحیاه در حیوان

و اما درباره مستثنیات که مورد ابتلا هم هست که دقت هم می طلبد فرموده اند اعضایی که مما لا تحله الحیاه هست این اعضاء محکوم به نجاست نیستند استثناء شده است اما همین جا دقت کنید که حیوانات نجس العین از دائره بیرون است از حیوانات نجس العین هیچ چیزی استثناء نشده است نجس العین عین نجس است جزء نجس العین هم باز هم جزء نجس است استثناء معنا و مفهومی ندارد که فتوای سید و فقها هم همین است که می فرماید مستثنیات درباره حیوانات ماکول اللحم یا قابل تزکیه هست اما نجس العین و اما فی نجس العین فلا یستثنی شی هیچ چیزی استثناء وجود ندارد اما مطلع بحث را با هم بحث شروع کردیم و چیزهایی که استثناء شده است می فرماید اجزائه المبانه منها مثلها عدا ما لا تحله الحیاه منها کالصوف پشم گوسفند و الشعربز و الوبر پشم شتر والعظم که در عظم بحث داریم فعلا. شما استخوان معنا کنید حقیقتش بر می گردد به عاج فیل کل عظم را ما حکم به طهارت و حلیت معنا کنیم کار مشکلی است و القرن شاخ و المنقار منقار پرندگان که معلوم است و منقار

هم که درست است و الظفر نـاخن ها و المخلب چنگال از حیوانات درنـده و از پرنـدگان شـکاری مثل عقاب و باز والریش پر پرندگان و الظلف سم گوسفند و بز حافر به اسب و استر گفته می شود و السن والبیضه اذا اکتست القشر الاعلی سواء کانت من الحیوان الحلال او الحرام که قابل تزکیه باشد و نجس العین نباشد این مطالب را که گفتید

ص: ۱۵۱

دلیل بر ا ین استثناء نصوصی است که در ابواب مختلف امده است از جمله در ابواب اطعمه و اشربه کتاب وسائل جلد ۱۶ باب ۳۳ از ابواب اطعمه و اشربه حدیث ۱۰ و حدیث ۹ حدیث ۹ را بخوانیم محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق قال قال الصادق در صورتی که صدوق بگوید قال الصادق یعنی سند پیش ایشان درست و کامل است اشرف الاشیاء من المیته زکی القرن و الحافر سم اسب و العظم استخوان که مورد بحث است و السن و الانفحه مشدد و مخفف پنیر مایه و البن که و الشعر و الصوف و الریش والبیض همه این ده چیز جزء مستثنیات است روایات در باب استثناء زیاد است شاید در حد استفاضه است از چهار پنج تا روایت بیشتر است عدد روایت استفاضه را می گویند که اگر از سه تا روایت بیشتر بود می شود استفاضه و حتی گفته شده است که اگر سه تا روایت سند صحیحه اعلایی داشت ممکن است متواتر هم باشد چون حصول علم است وجود خواهد داشت و اما از سه تا روایت صحیحه هست به بالا اطمینان می اورد برای ادم اطمینان که اورد استفاضه است بنابراین ما مستثنیات را شمردیم ده مورد بود و نصوص هم در این رابطه فراوان و دلالت هم کامل

توضیح (عظم) از مستثنیات

اولین نکته ای که بر می خوریم عظم است استخوان این عظم ما لا تحله الحیاه یا در نصوص لا تحله الروح امده است واقعا استخوان ما لا تحله الحیاه است می تواند کسی بگوید و بعد از میته مستثنیاتی مثل پشم و شاخ که اینها را گرفتیم که جداست که روایت را دیروز خواندیم که کل نابت است اینها نابت است روئیده شده و چیز جداست گردش خون ندارد حیات ندارد اما استخوان میته واقعا ما لا تحله الحیاه است شما می گویید ما لا تحله الحیاه نیست از لحاظ علمی قطعا تحله الحیاه استخوان هم با استخوان ارتباط دارد و نمو و نماء دارد و حیاتش با گردش خون وابسته است منتها شیوه اش فرق می کند ظریفتر بافت دقیق تر

فرق استخوان با شاخ حیوانات

سوال و جواب قطعا شاخ با استخوان فرق می کند فرقش تغریبا وجدانی هم هست و استخوان در بین لحم قرار دارد پیچیده به لحم است همیشه ارتباط مستقیم دارد و قطعا از گردش خون به طور مستمر استفاده می کند ان ارتباطش مستقیم است و قطعی است و ارتباط ملموس و محسوسی است اما شاخ که یک ارتباط عقلی دارد بن و اساسشبسته به جسم است ولی از انجا روئیده در عرف او را وجود مستقل می نامند هر چند بن و اساسش بسته است که می گویند اگر نتف بشود اشکال دارد چون بنش بسته به ما تحله الحیاه است مثال درخت و زمین درخت را شما زمین نمی توانید ببینید در عین حالی که بنش به اب و گل وصل است یک رویشی است که امده است در روایات هم می گوید نابت است شکل رستنی و رویش را دارد رسته است از بدن مثل درختی که از اب و گل و زمین می روید شاخ از بدن رویده است ارتباطش در عرف استقلال خودش را دارد شاخ بسته به بدن نیست وجود مستقلی دارد شما در داخل شاخ که دقت کنید شاخ گوسفندی را ببرید به طور دقیق خونی در ان نمی بینید ارتباط هم با خون ارتباط مستقیم ندارد

مضافا بر ان نصوص ان مطلب را برای ما کامل کرده است فرموده است نابت است درست مثالش را مثل درخت برای ما شرح داده ان نابت است و وجود استقلالی گرفته است بعد از رستن ولی استخوان درگوشت و بدن ادم مندرج است همراه است در ارتباط مستقیم است و بعد هم در فهم عرف کسی استخوان بدن را ما لا تحله الحیاه تلقی نمی کند علم هم همین را می گوید حالا این نصوص را چه کار کنیم نصوص در موارد مختلفی تعبیر دارد از عظم یکی از مستثنیات ده گانه عظم است فتوا را طبق تتبع ناقص فتوایی نیافتم که درباره عظم فتوای به نجاست داده باشد اما شکر خدا پس از تتبع در جواهر که حقیقتا جواهر است چیزی را کم نگذاشته

ذکر نکته اخلاقی در استمداد از ائمه (ع) در مسیر تحصیل

کسی را که مولی علی کمک بکند صاحب جواهر می شود عالم و روحانی تا وقتی که از مولی کمک نگیرد تلاش بکند ولی تا کمک از مولی نیاید به انجا نمی رسد شاید برای شما گفته باشم طلبه ای در جلسه درس شیخ انصاری خیلی دوست داشت سوال کند و بحث کند یک روزی رفت پیش مولی و خیلی توسل کرد مولی می می خواهم پیش استاد بحث کنم نمی توانم مولی به گوشش یک بسم الله الرحمن الرحیم خواند جلسه که وارد شد دید بله قدرت بر نقد دارد بیان دارد جرات دارد بحث و بسط شیخ را خسته کرد جلسه تمام شد کشفداری که امدند شیخ گفت بیا نزدیک نزدیک که امد گفت خیلی هم تند نرو پسر ان مولی که به گوش تو یک بسم الله خوانده به گوش من سوره حمد را کامل خوانده باید مولی کمک کند صاحب جواهر با عنایت مولی امیرالمومین سید الاستاد نقل می کند در درس خودش می فرماید درس ایشان که استفاده کرده ایم بر اساس عدم قابلیت کرم مولی و کرم خدا که متصل است هر موقع می گویید کرم امیرالمومنین یعنی کرم خدا چون کرم ولی خدا کرم خداست جدا نیست ان اتصال نور است که می رسد ظلمتها را می نوردد گفت صاحب جواهر که از دنیا می رفت در حال احتضار افرادی که نشسته بود از جمله شیخ انصاری هم انجا بود شیخ انصاری شاگرد صاحب جواهر بود در حال احتضار و ناراحتی که نشسته بودند دیدند یک صدایی به گوششان رسید هاتفی گفت هذا الرجل عرف شیئا من علوم ال البیت

نظر صاحب جواهر در حکم استخوان میته ماکول اللحم

در هر صورت شکر خدا به جواهر که رسیدیم یک کمی ارامش برای من بوجود امد دیدم که ایشان اشاره دارند به قولی که درباره استخوان حیوان میته ای که اصلش ماکول اللحم هست باید احتیاط کرد این قول را که برخوردم هر چند فتوای فقهای اخیر بر نخورده بودم برایم یک مقدار ارامش روحی امد که بله الحمد لله انچه ما ضعفا فهمیده بودیم فقها و پیشکسوتان و سلف صالح ما اشاره ای داشته اند بنابراین برای ما یک اشاره کافی است همین که قولی هست که بر اینکه عظم و استخوان میته طهارتش ثابت نیست باید اجتناب بشود باید اجتناب بشود این قول دست افرازی است که الان می خواهیم کامل کنیم این مطلب را که داشتیم

نتیجه بحث عظم

با توجه به فهم عرف که عظم ما لا تحله الحیاه نیست و قرن و حافر مطلب جدایی است فرقش بسیار واضح است با عظم این نکات را که توجه کردیم اجتناب مطابق احتیاط است حکم نیست مطابق با علم و فهم عرف نظری از فقها هست تا اینجا که رسیدیم یک مشکل را باید حل کنیم روایت در نصوص صحیحه عظم به عنوان مستثنا امده این را چه علاجی می توانیم بکنیم تنسیق را بهم بریزیم یک مشکلی است یک مورد را جدا کنیم از نصوص که نمی شود فتوا هم که نداریم شکر خدا با فهم قاصر رسیدیم به یک محمل محمل هم در همین روایت دهم روایت دهم جلد ۱۶ ابواب ۳۳ از کتاب اطعمه و اشربه باب ما لا یحرم الانتفاع به در این باب حدیث دهم محمد بن الحسن شیخ طوسی باسناده عن الحسن بن محبوب که می شناسید سند شیخ به حسن بن محبوب درست است عن علی بن رعاب از اجلا و ثقات عن زراره حدیث صحیحه است در این صحیحه زراره نقل می کند از امام صادق علیه السلام قال سالته عن الانفحه تخرج من الجدی المیت از بره بزغاله که تازه به دنیا امده و مرده باشد قال لا باس به قلت اللبن یکون فی ذراه الشاه و قد ماتت قال لا باس به در این رابطه هم بحث داریم قلت و الصوف و الشعر و عظام الفیل تا اخر و البیض یخرج من الدجاجه فقال کل هذا لا باس به این حدیث با این صراحت که یافتیم وجه جمع برای ما معلوم شد قابل جمع و حل است منظور از عظم بر اساس این صحیحه عظام الفیل و عظام الفیل هم عاج فیل است و ان واقعا جزء ما لا تحله الحیاه مثل شاخ و سم است بنابراین با توجه به این صحیحه و با توجه با ان وجوه و مویدات می توانیم گفت که عظم حیوان میت یا میته لازم الاجتناب هست و احتیاط واجب این است که از عظم و استخوان میت اجتناب بشود و مطابق احتیاط و قولی هم از فقها در این رابطه امده است اما نصوص حمل شد به عظام فیل که عظام فیل قطعا ما لا تحله الحیاه نیست و جزء مستثنیات است این مطلب تا به اینجا خوب به نتیجه رسید

سوال و جواب منظور از عظام فیل در فهم و اصطلاح فقها همان عاج فیل است غیر از ان چیز دیگری نیست برای خرید و فروش و استفاده و اینها استفاده می شود نصوص دیگر هم داریم عضام فیل در فهم فقها و اصطلاح روایات همان عاج است گفتیم که علامه حلی می فرماید که ممکن است این استثناء ها مربوط بشود به حیوانات ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم این اجزاء از ان مستثنا نشده باشد چرا ۱. انصراف ۲. تبعیت و شواهد

اما اولا این نکته را توجه کنیم که مرحوم علامه حلی این مطلب را که فرموده است در کتاب منتهی جلد ۱ صفحه ۱۶۶ به طور صریح درباره بیضه دجاجه می فرماید می گوید حدیث نصوص گویا منصرف است به حیوانات ماکول اللحم می فرماید بیضه حیوان غیر ماکول اللحم محکوم به نجاست است و چون در نصی که داریم بیضه دجاجه امده مرغ و ادله دیگر که هم داریم رویش به طرف ماکول اللحم است سوالات از ماکول اللحم است انصراف دارد شرح نظر و رای ایشان را فقها داده اند خود ایشان فقط می گوید بیضه حیوان محرم الاکل نجس است شرحش را سید الحکیم و بعضی از فقهای دیگر می دهند که مستند ایشان ممکن است این چیزها باشد

اما حقیقت مطلب این است که انصرافی در کار نیست انصراف دو قسم است انصراف بدوی و انصراف حاقی انصراف بدوی از مورد بر می خیزد از مورد بیرون می اید انصراف حاقی از وارد به دست می اید انصراف حاقی از خود لفظ است انصراف بدوی از موارد و قرائن بیرونی است ان انصرافی که معنا تعیین می کند باید انصراف حاقی باشد از حاق لفظ مثلا فقها انصراف دارند به مجتهدین از خود فقها این انصراف بر می اید این معنا را تعیین می کند معنای فقها که ما در اصطلاح به کار می بریم می شود مجتهدین انصراف حاقی انصراف بدوی در مثال در قم علما می گوییم انصراف دارد به اهل علم علمای حوزوی این انصراف از خود علما نیست از قرائنی است از سکونت است در یک جمله قرینه حالیه است حالت این لفظ را جهت می دهد بنابراین نصوص انصراف که دارد از جهت کثرت ابتلا بوده و مورد سوال بوده اما انصراف حاقی نیست تا معنا را تعیین بکند و قاعده تبعیت در جایی است که نصی نداشته باشیم اگر نصی امد ما از تبعیت می توانیم دست برداریم نص دلیل وارد یا حد اقل حاکم بر قاعده تبعیت است و مواردی که تصریح شده است مثل بیضه الدجاجه در اصول خواندیم مورد مخصص نیست مضافا بر این ان جا که درباره بیضه دجاجه امده است ما دو حکم استفاده می کنیم هم طهارت و هم حلیت اکل حالا از همین جا پلی بزنیم بیضه حیوانات میت چه حکمی دارند ایا ما لا تحله الحیاه است یا نیست اقوال دراین رابطه به چه صورت است

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۲۲ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

مستثنیات اجزاء میته

مستثنیات اجزاء میته که در روایت شیخ صدوق (ره) ده مورد ذکر شده بود و موارد دیگر هم اضافه می شود

در بین مستثنیات چهار مورد نیاز به بررسی دارد

در جمع مستثنیات چهار مورد نیازی به بحث و تحقیق دارد مورد اول عظم و استخوان بود که بحثش کامل شد مورد دوم عبارت است از بیضه المیته که این موضوع هم نیازی به بحث و تحقیق دارد ایا از مستثنیات هست و تعریف مقوم مستثنیات چه بود ما لا تحله الحیاه و فتوا و نصوص در این رابطه چه مطلبی را اعلام می کند نیازی به بحث دارد

سوال و جواب بحث که داریم ربط به این مطلب ندارد منتها این را احتمالا در بحث بئر گفته باشیم انجا توارد حالتین است اب هست و تنجیس سابقه و لاحقه معلوم نیست قاعده طهارت احتمال طهارت وجود دارد و نفی عسر هم ضمیمه می شود این اجمال قضیه است اما گفتم که چهار موضع از اجزای میته که استثناء شده است نیاز به بحث دارد

عظم که بحث ان گذشت

مورد اول عظم بود که گفته شد

بیضه میته (از مستثنیات میته)

مورد دوم بیضه المیته اولا ببینیم نصوصی که درباره بیضه المیته امده است به چه صورت است و در چه حد و اندازه است و قواعد باب در این باره چه چیز را برای ما اعلام می کند مورد را از لحاظ نصوص و از لحاظ قاعده بحث کنیم

ص: ۱۵۷

روایات دال بر طهارت بیضه

اما از جهت نصوص حلیت یا طهارت بیضه میته در روایات زیادی که امده است که بی تردید روایات دال بر طهارت بیضه میته در حد تواتر است در همین باب ۳۳ از کتاب اطعمه و اشربه جلد ۱۶ وسائل که این باب سیزده روایت دارد در ده روایت موضوع بیضه المیته ذکر شده و حکم به طهارت ان اعلام شده است قسمتی از این روایات اسناد صحیحه دارد جای تامل در کار نیست این روایات ده گانه چون کل باب سیزده تا روایت است نیازی به شمردن ندارد ده تا روایتش موضوع بیضه المیته را ذکر می کند از جمله این نصوص حدیث شماره ۳ همین باب صحیحه حریز از امام صادق علیه السلام که به زراره و محمد بن مسلم فرمود اللبن و اللبان و البیضه تا اخر و کل شی یفصل من الشاه و الدابه فهو زکی دلالت کامل بر طهارت بیضه حیوان

میته دارد و روایت دیگر که خصوصیات بیضه میته را بیان می کند چنانچه فتوای سید طباطبایی یزدی را شرط را در نظر گرفته است که بیضه میته اذا اکتست القشر الاعلی این خصوصیت در روایت شماره ۶ همین باب ۳۳ امده است روایت موثقه است عنه شیخ کلینی عن احمد بن محمد عن محمد بن یحیی گفتم برای شما احمد بن محمد و محمد که پشت سر هم بیایند اشعریین قمیین هستند عن غیاث بن ابراهیم که زیدی هست و توثیق شده است روایت موثقه است از امام صادق فی بیضه خرجت من اسد دجاجه میته سوال شد از تخم مرغی که بیرون بیاید از مخرج دجاجه مرده اسد در لغت حلقه الدبر قال ان کانت اکتست البیضه الجلد الغلیظه فلا باس بها خصوصیت بیان شد

ص: ۱۵۸

فرمایش مرحوم اقای خویی بر عدم انصراف روایات دال بر طهارت میته بر میته ماکول اللحم

سید الاستاد (ره) این سه مورد بحث برنگیز در کتاب تنقیح جلد ۲ از صفحه ۴۲۲ تا صفحه ۴۳۲ بحث می کند می فرماید علامه حلی که در منتهی جلد ۱ صفحه ۱۶۶ فرموده است که بیضه میته غیر ماکول اللحم نجس است شاید دلیلش انصراف باشد که این نصوص انصراف دارد به ماکول اللحم و مواردی هم تصریح شده است مثل همین حدیث ششی که خواندیم الاسد الدجاجه که مرغ خانگی است می فرماید که هر چند انصراف را ما قبول کنیم باز هم حکم به نجاست بیضه میته که غیر ماکول اللحم نمی توانیم صادر کنیم برای اینکه طهارت بیضه میته از نصوص استفاده نمی شود طبق قاعده است قاعده این است دلیل نجاست میته شامل بیضه میته نمی شود به تفسیر ساده تری در عرف بیضه را میته نمی دانند میته چیز جداست بیضه فقط مظروف است در ظرف میته وجود دارد و نجاست و طهارت ذاتی از مظروف به ظرف منتقل نمی شود ظرف استقلال وجودی دارد مظروف استقلال وجودی دارد طبق قاعده دلیل بر نجاستش نداریم بنابراین میته که بیضه ای که از میته حیوان خارج بشود محکوم به طهارت است فرق بین محلل الاکل و محرم الاکل نیست

ادعای اجماع و نفی خلاف در طهارت بیضه میته

البته این حکم را صاحب جواهر هم می فرماید که مورد اجماع منقول و نفی خلاف در این حکم اعلام شده است از دید فتوا مورد اجماع منقول یا نفی خلاف قاعده هم ان نصوص هم در حد متواتر فتوای متن هم همین

تحقیق مطلب بعید نیست که نصوص مربوط به بیضه ماکول اللحم باشد

اما تحقیق این است که حکم بیضه میته از نصوص متواتر در باب استفاده شده است ما اگر بگوییم نیاز به نصوص نداریم می شود من الغرائب ده تا نص گفتیم امده بی فائده بشود معلوم است که طبق قاعده مسلم نبوده که این مقدار نصوص امده است این اولا و ثانیا در صورتی که نصوص باشد بر اساس مبنای خود سید الاستاد نوبت به قاعده نمی رسد ان هم نصوصی که در حد تواتر باشد بنابراین ما بی هیچ تردید در این رابطه به نصوص نظر می کنیم و می بینیم که نصوص بین انصراف و بین تعیین است در بعضی از نصوص به شکل متعین دجاجه امده و در بعض از نصوص صحبت از اکل لحم به میان امده این نصوص هم در کتاب اطعمه و اشربه است با این قرائن استنباط این حکم که نصوص اختصاص داشته باشد به طهارت و حلیت بیضه حیوان ماکول اللحم بعید به نظر نمی رسد مضافا بر این اگر به تعبیر بعضی از عزیزان که اگر ما تخم سوسمار را در نظر بگیریم تخم حیواناتی که ماکول اللحم نیستند این همه نصوص را درباره ان بیض بیاوریم چه فائده ای دارد ماکول اللحم که نیست مبتلا به همبه طور عموم نیست مخصوصا در زمان صدور نصوص به قول امام خمینی عنصر زمان و مکان که خبری از مسائل علمی و ازمایشگاهی هم که نبوده اگر برای انها این نصوص امده باشد به هیچ تردید بیانی است که اثر عملی ندارد این بیان ادم عادی نیست نصوص است نصوص اگر بدون واقعیت عملی در معنا بدون ترتیب اثر عملی اعلام بشود موجب لغویت و محال بنابراین حمل بر بیضه حیوان محلل الاکل بجاست همان طور که علامه حلی می فرماید اگر مطلقات داریم انصراف اگر هم بدوی بود از باب حمل مطلق بر مقید بر اساس قرائن استنباط این می شود که حلیت بیضه میته اختصاص دارد به میته محلل الاکل این موضوع دوم

انفحه (خمیر مایه) از مستثنیات میته

موضوع سوم ما که عبارت است از انفحه این که مورد سوال هم هست و بحث برانگیز است انفحه را ببینیم نصوصی که درباره انفحه امده است در همین باب ۳۳کتاب اطعمه و اشربه

فرق روایت مستفیض و متواتر

نصوص وارده درباره انفحه قطعا هم در حد مستفیض است روایات بیضه میته ده تا بود این هفت روایت است هفت تا روایت بعضی از روایات با سند صحیح برای یک محقق بلا ریب اطمینان به وجود می اید هفت تا روایت به نقل مشایخ ثلاث جوامع معتبر روایی مسنده اطمینان بوجود می اید حداقل قولی هم هست که اگر سه تا روایت با سند صحیح اعلایی می شود متواتر و گفته می شود با هفت تا سند حد متوسط یا ابتدایی متواتر است و حد مطمئن مستفیضه است اینها عددهای تخمینی و درست هم هست و اگر ده تا روایت بشود قطعا حد تواتر است بسیار خوب نصوص در حد استفاضه دو تا روایت را از باب شاهد مثال برای شما عزیزان عرضه بداریم یک روایت شماره ۹ همین باب محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق قال قال الصادق عن الصادق هم نیست روی الصادق نیاز دارد به بحث عن الصادق حد وسط قال الصادق مسئولیت برای خودش و مطمئن است قال الصادق عشره اشیاء من المیته زکیه سند را ذکر نکرده هر چند صاحب جواهر می گوید که در جای دیگر سند را ذکر کرده است در عین حال که قال الصادق از مراسیل است در جای دیگر سند هم ذکر شده بعد می فرماید از جمله این ده مورد انفحه زکیه که اینها پاکند سند درست نصوص در حد مستفیض دلالت کامل و حکم هم مفتا به صاحب جواهر (ره) در کتاب جواهر الکلام جلد ۵ از صفحه ۳۲۲ تا صفحه ۳۳۱ این موضوعات و این موارد را بحث می کند این سه مورد را برجسته کرده بیضه المیته وا نفحه و لبن می فرماید این حکم مورد اجماع هم هست اجماع درباره این حکم نقل شده است و نصوص هم در مورد این حکم در حد استفاضه است سوالی بکنیم و جوابش را از خود متن روایت بیرون بیاوریم سوال این است انفحه که معنایش در لغت اهل لغت هم درباره اش اختلاف دارند مصباح که مطمئن ترین لغت نامه در بین فقها هست می گوید انفحه یک ماده زرد رنگی است که از شکم نوزاد گوسفند و بز گرفته می شود قبل از ان که علفی بخورد فقط شیر خورده و شیر در شکم و یا کرشش باقی مانده در حالت انجماد پیدا کرده در شکم بعد ان نوزاد مرده این ماده از شکمش بیرون اورده می شود برای استفاده به عنوان پنیر مایه مورد استفاده است این معنا در زمان صدور روایت هم مشخص بوده است معنا این است دلالت هم کامل

دو اشکال بر طهات انفحه و پاسخ ان

اما اشکالاتی در این رابطه وجود دارد اشکال اول این است که ان جدی و بزغاله ای که تازه از مادر متولد شده است ذبح شرعی نشده است مرده مردار است میته اس میته هم که نجس است این ماده هم در شکم او با اجزای میته مساس و تماسی دارد و قابل تطهیر هم هست یا نیست معلوم نیست شی ای که شک در قابلیت طهارتش داشته باشیم اصل عدم قابلیت است این اشکالی است که گفته می شود و بعد ملاقات با نجس قاعده معروف منجسیت نجس است این قاعده را بارها گفتیم این اشکال این اشکال را خود روایت تعرض می کند و جوابش را می دهد روایت همین باب ۳۳ حدیث اول ابی حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام هم از اصحاب امام باقر است هم از اصحاب امام سجاد که معروف است و این دو تا ابی حمزه یکی در جلالت اسوه است و معروف و مشهور هست که ابی حمزه ثمالی است یکی هم ابوحمزه بطائنی که در کذب و فسق و مردود بودن معروف است که درباره اش تعابیری امده است کذاب عبارات عجیبی که درباره ایشان امده است ابوحمزه از امام باقر نقل می کند که قتاده امد پیش امام باقر عرض کرد اخبرنی عن الجبن فقال لا باس به شرح می دهد فقال انه ربما جعلت فیه انفحه المیت فقال لیس به باس اشکال ندارد می فرماید فقال لیس به باس ان الانفحه لیس لها عروق و لها فیها دم تحله الحیاه نیست و لا ـ لها عظم انما تخرج من بین فرث و دم تا اینجا که گفته شد کامل مطلب را بیان کرد جواب سوال را داد کاملتر می کند می فرماید و انما الانفحه بمنزله دجاجه میته اخرجت منها بیضه تنظیر خیلی کامل یک استدلال کامل جواب از سوال ذهنی ما بسیار کاملی است مطلب کامل شد یک نکته کوچکی باقی ماند و ان اشکالی درباره قاعده که این خلاف قاعده منجسیت است جوابش را سید الاستاد داده است قاعده قاعده عقلی نیست که قابل تخصیص نباشد به وسیله نصوص با این عظمت از لحاظ کیفیت و کمیت قاعده تخصیص می خورد قاعده منجزیت نجس در این مورد تخصیص خورده مضافا براینکه توجیه وجود دارد هر چند تا حدودی توجیه اش عقلی می شود که بگوییم شیری بود امد در داخل بدن سخله بزغاله انجا که نجس نشد باطن که حکم ندارد بیرون که امد اصلش شیر بود تکون یافته در کشر سخله الان بیرون امده ظاهرش را اب می کشید گفتم توجیه اش عقلی است جواب اصلیش همان تخصیص بوسیله نصوص این توجیه عقلی را پر رنگ نکردم و سریع رد بشویم این مطلب تمام

لبن (از مستثنیات در میته)

الان رسیدیم به موضوع لبن که چهارم است این موضوع هم نیاز به بحث دارد و روایات و نصوصی که درباره طهارت لبن امده در همین باب ۳۳ کل روایات سه تا روایت است این سه تا روایت درباره لبن حکم به طهارت اعلام می کند اما در همین باب یک روایت داریم از وهب بن وهب دال بر نجاست

تحقیق مطلب

این لبن حیوان میته بحث را تحقیق کنیم اولا از لحاظ اقوال حکم لبن میته مورد اجماع نیست محل اختلاف است عده ای فقها حکم به طهارت اعلام کرده اند از ان جمله خود شیخ طائفه (ره) در کتاب نهایه صفحه ۵۸۵ و مرحوم شهید در ذکری که کتاب کوچکی است صفحه ۱۴ و مرحوم شیخ صدوق در کتاب فقیه من لا یحضر جلد ۳ صفحه۲۱۹ و صاحب غنیه در کتاب غنیه صفحه ۴۰۱ این عده حکم به طهارت اعلام کرده اند بر اساس این نصوص سه گانه که گفتیم از جمله ان نصوص روایت شیخ صدوق حدیث شماره ۹ باب عده دیگر از فقها در نقطه مقابل حکم به نجاست اعلام کرده اند از این عده علامه حلی)ره) کتاب تذکره جلد صفحه ۶۴ و محقق ثانی جامع المقاصد جلد ۱ صفحه ۱۶۸ و مرحوم حلی ابن ادریس در کتاب سرائر جلد ۳ صفحه ۱۱۲ این عده دوم بود که حکم به نجاست اعلام کردند ادله طهارت سه تا نص بود که مشهورش را گفتم از جمله کسانی که حکم به نجاست اعلام کرده است شیخ انصاری (ره) کتاب طهارت صفحه ۳۴۵ و مرحوم اقاضیاء عراقی هامش عروه الوثقی شیخ انصاری استدلال را پی می گیرد ادله شیخ انصاری است یک حدیث است که معارضه دارد با ان نصوص سه گانه و قواعد باب قاعده منجسیت نجس و عمومات میته و عدم دلیل بر طهارت بنابراین الان رسیدیم به جایی که ادله طرفین را درباره طهارت و نجاست لبن خارج از ذرء میته بحث کنیم تتمه بحث برای فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۲۳ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از مستثنیات میته

از مستثنیات از اجزای میته بحث می کردیم و به طور کل مستثنیات مما لا تحله الحیاه هستند در جمع این مستثنیات چهار مورد را گفتیم نیازی به بحث و تحقیق دارند این چهار مورد عبارت بود از بیضه المیته و انفحه و لبن سه تا یش را گفتیم بحثش کامل شد

لبن (شیر)

رسیدیم به بحث لبن بحث را هم لبن

بیان اقوال

گفتیم فقها دو دسته هستند یک دسته می گویند که در ذرء حیوان مرده محکوم به طهارت است که شیخ طائفه در راس این دسته است دسته دیگر گفته اند این لبن محکوم به طهارت است که در راس این دسته علامه حلی هست

بررسی ادله اقوال قول اول پاکی لبن میته ماکول اللحم

اولا- مراجعه کنیم به نصوص ببینیم ادله دال بر طهارت در چه حد و به چه اندازه است روایاتی که درباره طهارت لبن در ذرء حیوان میته امده است سه تا روایت است کتاب و مصدر برایتان گفته شده است باب ۲۳ حدیث اول حدیث شماره سه صحیحه حریز از امام صادق که خطاب به زراره و محمد بن مسلم فرموده است اللبن اولین موضوع لبن امام را بیان می کند اللبن و اللباء یعنی اغوز اولین شیری که از ذرء بیرون می اید تا انکه می فرماید کل شی یفصل من الشاه و الدابه فهو زکی دلالت روایت هم کالم و درست سند هم صحیح حدیث دوم و سوم حدیث معتبر که از شیخ صدوق نقل کردیم در این باب حدیث شماره ۹ قال الصادق علیه السلام عشره اشیاء من المیته زکیه تا می رسد و اللبن این هم دلالت و سند معلوم حدیث سوم حدیث شماره ۱۰ همین باب این هم صحیحه زراره از امام صادق قلت این مخصوصا صدر حدیث درباره لبن است قلت اللبن یکون فی رء الشاه قال لا باس به درباره لبن شاه به خصوص امده این سه تا حدیث را که دیدیم و پس از که دقت کنیم از این سه تا حدیث چیزی که استفاده می شود این است که اختصاص به شاه ندارد شاه در حدیث شماره ۱۰ در سوال سائل امده چیزی که در سوال سائل بیاید می شود

ص: ۱۶۴

قاعده در گنجانده شدن مورد در روایت

این نکته یادتان نرود اگر مورد در کلام مولی امد احتمال خصوصیت وجود دارد بیان بیان خاصی است اگر خصوصیت در

کلام سائل امد مورد مخصص نیست چون مورد لسان ندارد بنابراین مضافا بر اینکه مورد است در روایات قبلی حدیث شماره ۳ و حدیث شماره ۹ دیدید مطلق است بلکه تصریح است که اختصاص به شاه ندارد در حدیث شماره ۳ فرمود کل شی یفصل من الشاه و الدابه و اما به تناسب حکم و موضوع اگر قرینه حکم و موضوع را می خواهید پی بگیرید اینجا مصداق بارزش هست به تناسب حکم و موضوع که انتفاع در کار است انتفاع متعلق به حیوانات ماکول اللحم است شیر استفاده از شیر حیوانات ماکول اللحم می شود و شاه که امده است دابه هم می شود بقر و ابل که شیرشان حلال و مباح است

نظر فقها در اختصاص یا انصراف در این روایات به محلل الاکل

فقها هم مخصوصا سید الاستاد (ره) می فرمایند که این روایات بین اختصاص و بین انصراف است یا از اول اختصاص به محلل الاکل دارد به قرینه یا انصراف دارد و شامل حیوانات محرم الاکل نمی شود و اما این ادله به نفع کسانی که می گویند لبن ذرء حیوان میته طاهر و پاک است تا اینجا تمام شد دلالت کامل سند درست اگر ما بودیم و این سه تا روایت و این گروه از فقها مطلب تمام بود

قول دوم نجاست لبن میته ماکول اللحم

اما گروه دیگر که عدد هم کم نیست کیفیت هم قابل توجه است از علامه حلی (ره) و محقق کرکی (ره) و شیخ انصاری (ره) و اقا ضیاء عراقی (ره) اعاظمند درباره لبن ذرء میته حکم به نجاست صادر کرده اند دلیلی که اقامه می شود شرحش را سید الاستاد در کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۲۹ و ۴۳۰ بیان می کند می فرماید اینهایی که می گویند لبن ذرء میته نجس است سه تا دلیل دارند که فقط دو تایش مورد توجه است دلیل اولشان قاعده منجسیت نجس است میته قطعا نجس است شیر و لین هم از مایعات است در داخل بدن میته که قطعا نجس است قرار دارد مطمئنا نجس می شود شکی در ان نیست و اما دلیل دومشان

سوال و جواب تابعیت این است که خود میته که نجس بود اجزای مربوط به میته هم بدون سرایت نجس بالتبع نجس است ما تابعیت گفتیم که در اجزایی تابعیت لازم است که عرفا ان اجزاء را عرف مرتبط را خود میته بداند و از مما لا تحله الحیاه نباشد و اما دلیل دوم روایتی است در همین باب باب ۳۳ حدیث شماره ۱۱ سند این است و باسناده شیخ طائفه عن محمد بن احمد بن یحیی اسناد شیخ درست است عن ابی جعفر این ابی جعفر ابن قولویه است عن وهب این وهب بن و هب است با قرائن و طبقات ما در اوردیم که این وهب بن وهب است عن جعفر عن ابیه ان علیا سئل عن شاه ماتت فحلب منها لبن فقال علی علیه السلام ذلک الحرام محضا دلالت روایت بر نجاست و حرمت واضح است حرمت مدلول مطابقی نجاست مدلول تضمنی حدیث است دلالت بحثی نیست و امام امیرالمومنین با لحن شدیدی فرموده است الحرام محضا

وضعیت راوی وهب بن وهب

اما سند روایت متاسفانه مشکل دارد وهب بن وهب اولاـ عامی است دو کذاب است سه گفته شده است که لا یوجد مثله کذاب فی البریه

عمومات نجاسات

با این میزان تضعیف شیخ انصاری (ره) کتاب طهارت صفحه ۳۴۳ می فرماید باید روایت وهب را ترجیح بدهیم برای اینکه موافق با قاعده است همان قاعده منجسیت نجس ضعف این روایت را جبران می کند چون موافق با قاعده است ضعفش جبران می شود و احادیث دال بر طهارت هر چند بین صحیح و موثقند اما دست برداشتن و رفع ید از حدیث صحیح بوسیله قرینه لیس بعزیز مانعی ندارد ایشان با این صراحت و قاطعیت مرحوم اقا ضیاء عراقی می فرمایند که روایات اختلاف دارند اما روایات دال بر نجاست لحنش شدت بیتشر دارد ما به لحن هم توجه می کنیم ذلک الحرام محضا شدت لحن دارد علی الاقل باید احتیاط کنیم تمام ادله قائلین به نجاست این است دلیل سوم که گفتم عمده دو تا دلیل است دلیل سومش خیلی قابل توجه نیست دلیل سوم حدیث شماره ۷ همین حدیث جرجانی که در این حدیث مستثنیات اعلام شده است لبن در مستثنیات نیست و گفته شده است که ما سوای این مستثنیات جزء میته هستند دلیل بر طهارت ندارند

بررسی ادله قائلین به نجاست لبن میته ماکول اللحم

دلیل سوم که حدیث جرجانی بود سید الاستاد (ره) می فرماید و درست هم هست هم مشکل متن دارد هم مشکل سند سند دارای ضعف متن دارای اضطراب یک روایتی که متنش اضطراب سندش ضعف داشته باشد اهلیت و صلاحیت استناد ندارد فقط ان دو تا دلیل باقی ماند ان دو تا دلیل اول را قاعده را سر جایش گذاشتیم درست است قاعده قبول است قاعده منجسیت نجس نصا و اجماعا ثابت است اما قاعده عقلی نیست قابل تخصیص بوسیله نصوص سه گانه ای که گفته شد تخصیص خورده و اما روایت وهب که ضعفش را خود شما شیخ اعلام می فرمایید و ضعفش قطعی است اعتباری ندارد قابل استناد نیست مع الوصف فرمودید جبران می شود این نکته را از اینجا استفاده می کنیم

سوال وجواب جبران را قبول دارد می فرماید اگر شهرت عملی قدمایی باشد جابر است ولی شهرت عملی قدمایی به طور معمول در دسترس نیست

ایا عموم و اطلاق می تواند جبران کننده ضعف باشد

از اینجا یک نکته را فهمیدیم وان اینکه روایت هر چند ضعیف باشد از فاسق معلوم الحال هم باشد مساوی با مطرود نیست چون ادم فاسق هم ممکن است راست بگوید بنابراین در ایه هم که امده است اذا جائکم فاسق بنبا فتبینوا لذا این فرد با همه معلوم الحال بودن شیخ انصاری می گوید قابل جبران است پس یک مطلب را استفاده کنیم اما سید الاستاد می فرماید که خود شما قاعده را جابر ضعف نمی دانید قاعده در حد یک عموم و اطلاق است عموم و اطلاق جابر ضعف نیست و شما خودتان اگر روایت صحیح را ببینید که معرض عنها ست قطعا اصحاب از ان اعراض کرده است و اعراض محرز باشد ما می گوییم هر چند سندش صحیح هست اعراض مشهور موجب وهن می شود اما اینجا از این روایات صحاح اصحاب اعراض نکرده اند بلکه معلوم بها عند اکثرهم هست لذا روایت صحیحه را بوسیله مخالفت با قاعده کنار بگذاریم خود شما قبول ندارید فقط اعراض می تواند روایت صحیحه را به معنای مشهور کنار بگذارد

ص: ۱۶۷

بحث اعراض از روایات مذکوره و پاسخ به مرحوم اقای خویی

اما به مبنای سید اعراض هم نمی تواند صحیح سند را از اعتبار کنار بزند در نتیجه لبن فی الذرء حکمش از این سه تا روایت معتبر معلوم شد محکوم به طهارتند اما اختصاص یا انصراف دارد ادله به ماکول اللحم این حکم تمام و این حکم مفتا به عند المعاصرین هستند

ایا شدت لحن در روایت موید است

اما ان نکته ای که مرحوم اقا ضیاء عراقی فرمودند شدت لحن می دانیم در حد یک استحسان است نه دلیل است و نه موید هم نمی تواند باشد این حکم تمام

سوال و جواب توجیهی که برای نظر شیخ در این رابطه گفته می شود همان است که اشاره شد چون نجاست مطابقت با احتیاط است یک روایت ضعیفی پیدا شده است قاعده را با ان ضمیمه شود عمل کردن به مقتضای صحاح که واجب نیست لذا ان زهد و احتیاط نفسانی که ایشان دارد این حکم را بیان می کند لذا من الغرائب نمی شود نظر شیخ در این رابطه

سوال و جواب درباره شیر و تخم مرغ فرقش این است قابلیت تطهیر انجا بود و مسئله استثناء هم نبود و طبق قاعده بود طهارتش اینجا مسئله استثناء است تابع جعل شرعیم البته از حیوانات ماکول اللحم که خیلی تنفر طبع در کار نیست

شیر خارج شده از زن مرده

یک نکته قابل توجه بگویم و ان درباره لبن ذرء میت مرائه ای که میت باشد زنی از دنیا می رود و مثلا بچه شیر می دهد یا در وقت زایمان از دنیا می رود معمولا ذرء ان شیر دارد و محل ابتلا هم هست این است که کفن کنند از ذرئش شیر می اید بیرون اگر نجس باشد مشکل بوجود می اورد و بیرون امدنش هم تقریبا یک شی طبیعی است حکم این را باید بدانیم سوال این است ایا لبن ذرء زن میت محکوم به طهارت است یا باید احتیاط کرد اولا سید الحکیم در کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۳۱۳ اجزاء مبانه میت انسان را مطرح می کند می فرماید که اجزای انسان میت در حکم اجزای میته است میته به حساب می اید محکوم به نجاست است سید الحکیم می فرماید که این مطلب مورد وفاق است که جزء قطع شده انسان میت میت به حساب می اید و نجس است در این رابطه مضافا روایتی در این رابطه وجود دارد که به این روایت می شود تمسک کرد و حکم را اعلام کرد روایت کتاب وسائل جلد ۲ باب ۲ از ابواب غسل المس حدیث یک مرفوعه ایوب بن نوح محمد بن الحسن شیخ طوسی عن سعد بن عبدالله سند صحیح است و اسناد هم درست است ایوب بن نوح هم موثق است عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله حدیث مرفوعه که می خواهید بشناسید این مرفوعه است اخر سند که راوی را نگفت از امام نقل کرد می شود مرفوعه عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله حدیث مرفوعه است قال اذا قطع من الرجل قطعه فهی میته همین جمله کافی است از انسان اگر یک عضوی یا یک جزئی قطع بشود این میته به حساب می اید فاذا مسه انسان فکل ما کان فیه عظم فقد وجب علی من یمسه الغسل فان لم یکن فیه عظم فلا غسل له

سید الحکیم می فرماید این روایت دلالت دارد بر اینکه گویا یک قطعه از اعضای ادم اگر قطع بشود به اطلاقش حیا و میتا مخصوصا از حی که قطع بشود به اولویت از میت که قطع بشود میت است چون گفتیم جزء المیته میت بالوجدان بعد از غسل مس میت ندارد حکم میت بعد از غسل حکم ویزه خود میت انسان است که طاهر است و بدن محکوم به طهارت است فقط مخصوص انسان است اگر حیوان دیگری ماکول اللحم را هم تطهیر بکنید محکوم به طهارت نیست بنابراین اعضای قطع شده از انسان میت به حساب می اید به شرط اینکه قبل از غسل میت باشد قطعا و علامه حلی در منتهی بعد از صفحه ۱۶۶ می فرماید شک در این نیست که عضو قطع شده از میت انسان میته است این را که گفتیم لبن فی الذرء مرائه حکمش استثنا شده است

اولا- و ثانیا و ثالثا اولا طهارت لبن ذرء مرئه میت طاهر است به اتفاق فقها و ثانیا نصوصی که در باب ۲۴ ابواب غسل میت و نصوصی که در ابواب تکفین امده پس از تکفین حالت الوده شدن جسم میت را که بیان کرده در مقام بیان تفصیل هم داده از خروج لبن از ذرء صحبتی نیست این اطلاق به عنوان ترک استفصال در مقام بیان دلالت دارند بر اینکه لبن ذرء مرئه پاک است این دو تا دلیل دلیل سوم اولویت در صورتی که لبن شاه میته پاک باشد بر اساس استثناء قطعا میت انسان از میته شاه از طهارت و پاکی ذاتی بالاتری برخوردار است لذا مرحوم کاشف الغطاء می فرماید که میت انسان طاهر العین است طهارت ذاتی دارد به دلائلی یا بر اساس علت و ملاکی که ما نمی دانیم قبل از غسل بعد از سرد شدن حکم به نجاست امده و اما بعد از تطهیر حکم به طهارت کل جسم میت ثابت و تصریح شده و دلیلی بر نجاست اصلا وجود ندارد

ص: ۱۶۹

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۴ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

شروع بحث علم رجال

به لطف پروردگاه امروز اولین جلسه بحث درباره علم رجال را شروع می کنیم بحث رجال که بر اساس پیشنهاد عزیزان شروع شد بسیار بحث مهمی است

اهمیت این علم

شاید اگر بگوییم حوزه بعد از تطورات نو اوری خیلی مهمی که دارد این است که بحث رجال کم و بیش در گوشه کنار های حوزه مطرح و تدریس می شود از مهمترین درسهاست حتی در تجربه من دیدم که بعضیها را که ایت الله می گفتند خصوصی با حقیراشنا وهم سن من بودندمی گفت من رجال بلد نیستم که کل زحمت اصول و فقه است چی کار کنم بعد تدریس رائج نبوده است فراگیری رجال هم ضمنی بوده استاد فقیه به روایتی که می رسیده اگر قاعده ای داشت یا بحث رجالی همان جا ضمنی مطرح می کرد اما اخیرا شکر خدا کم و بیش این بحث مدون و مستقل تدریس می شود که بسیار بحث مهمی است اهمیت هر علم بر گرفته از اهمیت هدف است

هدف این علم

به طور واضح می دانیم هدف علم رجال قدرت در استنباط است بالاترین هدف و شما یک نکته را در بحثهای عقلی خوانده اید که علت غائیه علت فاعلیه می شود واقعیت غایت هدف است و علت غایی است تصور غایت علت فاعلیه است شما افاضل که تصور می کنید اجتهاد و استنباط را ان تصور اجتهاد و استنباط علت می شود برای علم رجال علم رجال که اهمیتش را متوجه شدید این قسمت از بحث را دقت کنید

ص: ۱۷۰

مسائل مهم این علم

عناوین و مطالبی که در علم رجال بحث می شود به طور عمده دوازده امر است ۱. تعریف علم رجال و درایه ۲. تاریخ تدوین حدیث و جایگاه تاریخی روایات ۳. اصول و جوامع روایی که بدانیم اصول رجال یعنی کتابهای اصل نه اصول به معنای اصول فقه کتابهایی که اصلند چه کتابهایی هستند و اصول اربعه مئه چیست و جوامع معتبر روایی چه کتابهایی هستند و چه جایگاهی دارند ۴. معنای راوی و اوصاف راوی و معنای روایت و مقومات و شروط روایت ۵. اقسام راوی و اقسام روایت که بحث خیلی مهمی است ۶. اصطلاحاتی که در رجال و درایه مطرح است ۷. توثیقات بابش وسیع است الف –اصول و قواعد درباره توثیقات از قبیل اصاله العداله و اصاله الصحه در اقوال ب– توثقات خاص کجاست به چه صورت است ودلیل اعتبار توثیق خاص چیست شهادت است اخبار است یا نظر خبره است ج– توثیقات عام که باب و محراب وسیعی دارد و شش تا مورد است

هر کـدام نیاز به بحث ویژه دارد ۸. راههـای اثبات اعتبار به غیر از توثیقات از طریق متن و کثرت و شـهرت و غیرها ۹. علائم و نشانه های عـدم اعتبار اضـطراب دارد یا تناقض دارد با حکم قطعی عقلی مخالف است روایتی را به عنوان حدیث می خواندیم که کره زمین روی شـاخ گاوی است و گاو هم روی یک ماهی قرار دارد بعـد از دوسـتان عزیزهندوسـتانی اسـتفاده کردیم که این روایت اصـلش مال هندو هاست ۱۰. بحث طبقات بحث بسـیار مهم است مرحوم اقای بروجردی کتاب چنـد جلدی درباره طبقات الرجال داردکه بسـیار مهم و اثر بخش است یکی از اثار مهمش این است که مشترکات را بوسـیله طبقات تشـخیص می دهیم ۱۱. قواعـد الحـدیث شـما شـنیده ایـد قواعد فقهی یک مجموعه قواعد داریم به عنوان قواعد الحدیث محققین رجال این قواعد را در مقدمات رجال اورده اند مرحوم شهید اول با اختصار تقریبا مستقل بحث می کند در درایه ۱۲. تعادل و تراجیح در اصول هم بحث می شود بحثی که مـا در رجـال می کنیم فرق دارد با ان بحثی که در اصول است این نکته راهم بـدانیم که در اصول بحثهـایی از فلسـفه است از جـامعه شناسـی است از ادبیـات است یـک بخش از رجال هم هست بحث حجیت خبر تحت عنوان حجیت رفته داخـل بحث رجال اصل بحث رجالی است همان طور که می گوینـد کلام در اصول بحث از عقاب بلابیان بحث کلامی است

ص: ۱۷۱

سوال چرا جرح و تعدیل نمی گویند جواب جرح و تعدیل درباره راوی است تعادل و تراجیح درباره روایت است جرح و تعدیل در ضمن تعادل و تراجیح هست فرقی دارد که بحث رجالی و اصولی از همین جاست عناوین را که اشنا شدید ان شاء الله این دوازده امر را به حول و قوه خداوند سعی می کنیم به طور اختصار بحث بکنیم تا جایی که در پایان این دوازده جلسه یک طلبه فاضلی از شما جمع بتواند وسائل الشیعه را باز کند یک روایت را درست صحت و سقمش را تشخیص بدهد اما عنوان اول که عبارت است از تعریف در تعریف بر اساس بحث منطق که رئوس ثمانیه دارند تعریف را به سه بحش تقسیم کرده اند ۱. تعریف علم ۲. موضوع علم ۳. هدف علم اما حقیقت مطلب این است که یک تعریف جامع هم موضوع را بیان می کند هم هدف و غرض را مااگر اینهارا تفکیک کنیم قطعه قطعه کنیم سه تا قطعه ناقص است ولی با هم پیوند بدهیم یک تعریف کاملی است بنابراین اولین عنوان تعریف است ما بحث طولانی نداریم بسیار مختصر علم رجال که عبارت است از شناخت احوال راوی از حیث وثاقت و عدالت و ضعف و موضوع علم رجال می شود اوصاف راوی یا روای و اوصاف ان هدف علم رجال اشنایی به احوال رجال از حیث وثاقت و عدم ان در این رابطه هدف را دقت کنید کامل تر کنیم هدف دو گونه است ۱. هدف مقدماتی یا ابتدایی ۲. هدف اقصی یا هدف نهایی هدف ابتدایی عبارت است از اشنا شدن به احوال رجال که ادم بتواند حال یک راوی را به دست بیاورد و اما هدف اقصی و نهایی همان که گفتیم استنباط و استخراج احکام از نصوص درباره واضح شدن موضوع خوب است

تعریف علم رجال

یک توضیح کاملی بدهیم علم رجال دو تا تعریف دارد یک تعریفش تعریف کلی و عام و شامل که علم رجال گفته می شود و علم مصطلاحات و علم درایه در ضمن ان مندرج است

تعریف کلی علم رجال

پس از انکه تعریف کلی شد یا تقریبا مطابق با اصطلاح قدما شد موضوع علم رجال هم می گوییم عبارت است از سنت هدف علم رجال هم استفاده و قدرت استخراج حکم از سنت این تعریف کلی و بگوییم قدمایی

تعریف جزئی علم رجال

اما با تحقیقات متاخرین که از ضمن کلمات قدما در اورده اند تعریف یک مقدار تفصیل بیشتر به خود گرفته است به این صورت که می گوییم علومی که تعلق می گیرد به سنت سنت در برابر کتاب در دید ابتدایی و کلی این علم را می گوییم علم الحدیث این مطلع یا کلی است یا موجز و این علم الحدیث به دو بخش اصلی تقسیم می شود ۱. روایه الحدیث ۲. درایه الحدیث که روایت و درایت پشت سر هم قرار می گیرند

علم درایه

روایه الحدیث مرحله مقدماتی است درایه الحدیث مرحله نتیجه گیری و بهره برداری است روایه الحدیث بحث موضوعی مطرح می کند درایه الحدیث بحث محمولی به عبارت کوتاه روایه الحدیث مقدمه یا سکوی پرواز به سوی درایه الحدیث است و بعد این روایت الحدیث را که از درایت جدا کردیم موضوعش می شود احوال راوی و این احوال راوی باز به دو قسم تقسیم می شود قسم اول تعلق دارد به بحث از وثاقت و ضعف و عدالت راوی توثیق و تضعیف این بخش اول روایه الحدیث می شود علم رجال و بخش دوم روایه الحدیث بحث از کیفیت حدیث به میان می اورد یک نفر نقل کرده یا دو نفر واحد است یا مستفیض است یامتواتر است این بخش دوم را می گویند مصطلح الحدیث و اما درایه الحدیث تعلق دارد به اوصاف روایت از حیث متن و دلالت و سند اصاله الظهور و صراحت نص و ظهور اجمال اینها مسائلی است که مربوط می شود به درایه این که خوب فهمیدیم برای کامل شدن مطلب دو تا عنوان دیگری داریم که شبیه علم رجال و علم درایه است یاداور است با این تعریفی که تا حال گفتیم دو تا عنوان اشتهار پیدا کرده واز هم دیگر مستقل شده است علم رجال و علم درایه

تراجم رجال

دو عنوان دیگر که بـا این دو تا شبیه و نزدیک است ۱. تراجم رجال ۲. فقه الحدیث این قدر نزدیک است که بعضـی ها سوال می کنند وحتی شبهه می شود که تراجم همان رجال است چه فرقی دارد بله شبهه از جایی به وجود می اید که این دو تا خیلی قریب المخرجنـد جدا کردن دقت می خواهد و فقه الحدیث با درایت فرقش چیست ان هم با درایت هم گاهی مشـتبه بشود اما فرق تراجم بـا رجال رجال که خوب تعریف کردیم دیگر تکرار نکنم تراجم عبارت است از شـرح حال روات به طور کل ربط به توثیق و تضـعیف نـدارد این یک نکته اصـلی در فرق بحث تراجم که زنـدگی نامه یک راوی چقدر روایت دارد چه کتابی دارد در چه زمانی بوده است اوصاف حسنه راهم بیان می کند لذا شما در تالیف که می بینید در مقدمه مثلا می گویند ترجمه العلامه یا ترجمه الشـیخ معنای ترجمه در اصـطلاح عربی شـرعی تقریبا شـرح حال است لذا در شرح حال علامه یا شیخ طوسی همین شـرح حال محقق اصفهانی صاحب نهایه الدرایه که مرحوم مظفر نوشته است ترجمه المولف شرح حال مولف معلوم شد ترجمه شرح حال است از ضمن شرح حال ممکن است وثاقت در بیاید منتها هدف از ترجمه شرح حال و به طور کل شناسایی شخصـیت است و تک بعـدی است شخصـی که ضـعیف است نمی اورد انجا تک بعـدی است فقط اشخاصـی است که دارای فضائلنـد شـرح حـالش را بیان می کنـد ولی در رجال راویهای ضـعیف را مطرح می کنـد هـدف رجال رسـیدن به توثیق راوی وثاقت راوی است هدف ترجمه شناسایی شخصیت است قریب المخرج هستند

فقه الحدیث

اما با هم دیگر فرق دارند فقه الحدیث با درایه (هر دو به معنای فهم حدیث) فرقش این است که فقه الحدیث درباه مفردات حدیث در لغت نامه ها ریشه یابی صرفی و نحوی بعد ترکیبی میکند بعد شرح و تعلیقه این می شود فقه الحدیث فقه الحدیث عبارت است از بحث و تحقیق نخست درباه مفردات حدیث از حیث وضع و صرف و صیاغت انگاه توجه به ترکیب باز هم از جهت ادبیان و بلاغت و قرائن پس از ان شرح و تاویل و استخراج ها و برداشتهای که امکان دارد از یک حدیث به عمل بیاید این فقه الحدیث است فقه الحدیث نظر اساسی به سند ندارد اما درایه سند را باید لحاظ کند با ملاحظه سند متن را می بینید درست است یا اضطراب دارد متن عالی است مناسب شان امام است یا نه متنی است مناسب شان امام نیست ظهور دارد یا نص است یا اجمال دارد یا مبین است بنابراین درایه به متن می نگرد و انگهی روایت را از حیث درجات بررسی می کند روایت می شود صحیحه اعلایی موثقه حسنه ضعیف یا قوی الی اخر که در مصطلحات بحث می کنیم

بحث بعدی (تاریخ تدوین حدیث)

ان شاء الله جلسه اینده بحث تاریخ تدوین حدیث که بسیار جالب است نزدیک ایام شهادت هم هست و نقش عمر بن خطاب را در منع حدیث یک صد سال در تاریخ رجال بحث می کنیم روایت از امیر المومنین من اصلح سریرته اصلح الله علانیه ادم راهش را بلد نیست تا عاقل بشود مرده و الا اگر راهش را بلد باشد اصلاح در زندگی اصلاح در جامعه برخواسته از اصلاح باطن است حتی گفته اند که نور صورت نور ظاهر ادم برگرفته از اصلاح باطن ادم است لذا بی تردید شما شیعه و سنی را تا ببینید تشخیص می دهید نور ولایت دارد یا ندارد

ص: ۱۷۵

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۲۷ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

اجرک الله یا بقیه الله بمصیبه جدتک فاطمه الزهراء اللهم صل و سلم علی فاطمه و ابیها وبعلها و بنیها و السر المستودع فیها و اللعنه علی اعدائها و ظالمیها و قاتلیها بعدد ما احاط به علمک

ادامه بحث از لبن ضرع مراه متوفی

خلاصه بحث ما درباره لبن ضرع مراه میت در این باره حقیقت این است که لبن ضرع مراه که میت باشد بلاخلاف طاهر است. اشکالی در این رابطه بین فقها وجود ندارد.

ادله طهارت

مطلب انقدر مورد اجماع و توافق است که بحث از لبن ضرع مطرح نمی شود.

تسالم

دلیل اول در این رابطه تسالم اصحاب که کاد ان یکون ضروریا

فحوای نصوص مربوط به ماکول اللحم

دلیل دوم فحوای روایات دال بر طهارت لبن ضرع حیوان ماکول اللحم است ان نصوصی که انجا دلالت داشت بر طهارت لبن به اولویت قطعیه که همان فحواست دلالت می کند بر طهارت لبن مراه میت برای اینکه به طور قطع در شرع اسلام و طبق واقعیتهای موجود بدن انسان در حالی که مسلمان باشد و در حالت میت در بیاید پاک و نظیف و طاهر است و پاکیش نسبت به میت حیوان قطعی واقعی و شرعی است. انسان موجودی است اشرف مخلوقات قابل مقایسه با حیوانات نیست. اشاره کوتاه: لقد کرمنا بنی ادم انسان طبق بیان قران کرامت موهبتی از سوی خدا دارد که همه این جهات را پوشش می دهد

ص: ۱۷۶

نصوص خاص

دلیل سوم ما روایاتی که در ابواب غسل مس میت و ابواب تکفین امده کتاب وسائل جلد ۲ باب ۳۲ از ابواب غسل مس میت این باب پنج تا روایت دارد در این پنج تا روایت بیان شده است که اگر از میت بعد از غسل چیزی خارج بشود. روایت سوم که عبارتش روشن تر و کوتاه تر است. عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام روایت معتبر است چون خود ابن ابی عمیر خصوصیت ویژه دارد که شیخ در عده می فرماید که ایشان ارسالش و اسنادش ثقه است لا یرسل و لا یسند الا عن ثقه روایت دیگر هم مسند است اولی هم مسند است من این روایت ابن ابی عمیر را انتخاب کردم عبارت کوتاه و

صریح امام صادق فرمود اذا خرج من المیت شی بعد ما یکفن فاصاب الکفن قرف منه این خرج من المیت ظهور در خرج من المخرجین است و بعد اگر از میت چیزی خارج بشود به کفن برسد همان مقدار کفن را ببرید غسل مجددا لازم نیست مولی در مقام بیان است بعد از کفن مراه مضرعه اگر از دنیا برود ازضرعش لبن خارج می شود درباره لبن ضرع امام اشاره ای نفرموده از این ترک استفصال استفاده میشود طهارت لبن ضرع مراه میت روایت دیگر در ابواب تکفین باب ۲۴ و باب ۲۵ که همین روایت باب ۲۵ حدیث اول را بخوانیم که دلالتش صریح و عبارت مختصر است محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه قال قال الصادق روایت معتبر است المراه اذا ماتت نفساء و کثر دمها ادخل الی الصره الی الادنی او مثل الادیم و تنقح دلالت این روایت از دلالت روایت اولی کامل تر است نفساء شیر می دهد شیر جریان دارد جریان شیر هست امام فقط فرموده است که همان دمی که جریان با ادیم قدیم بوده پوست دباغی شده خوب ان موقع پارچه کم بوده دلالت داردکه اگر خروج لبن اشکال داشت مورد قطعا از مواردی است که در معرضیت خروج لبن است با این امام اشاره ای نکرده است استفاده می شود که لبن ضرع مراه طاهر است این مطلب را کامل کردیم که جلسه قبل کامل نشده بود از این جهت این را مجددا برای شما شرح دادیم

ص: ۱۷۷

مسئله جدید پشم گوسفند مردار

از اینجا مسئله دیگری را سید مطرح می کند که محل ابتلا هم هست برنامه استثنا که تمام شد مستثنیات را که گفتیم که ان موارد بود یک فرعی نسبت به مستثنیات

جز ونتف پشم گوسفند

و ان طریقه استفاده از پشم حیوان میته ایا باید به جز باشد فقط یا با نتف هم می شود توهمی وجود دارد نسبت داده شده است به شیخ طائفه اما نسبت ما را ندیده ایم که واقعیت داشته باشد که پشم گوسفند مردار باید از طریق جز بریدن الان مرسوم دستگاه ماشین است یا قیچی اما کندن جائز نیست چون ۱. کندن بن مو از میته اجزایی با خود بر می دارد اجزاء تحله الحیاه است و نجس و میته هست قطعا ۲. روایتی است در وسائل جلد ۱۶ ابواب اطعمه باب ۳۳ از ابواب اطعمه محرمه حدیث ۷ روایت جرجانی که می گوید در ان حدیث امده است که صوف خسله بزغاله ای که تازه به دنیا امده جز بشود از نتف اسمی به میان نیامده برداشت می شود که جز که در نص امده موضوعیت داشتته باشد پس با نتف جایز نیست این دو تا دلیل معلوم است که هر دو دلیل اساسی ندارد اما دلیل عقلی و تحلیل عقلی که نتف با بن خود اجزای میته بر می دارد اولا یک استحسانی بیش نیست و ثانیا بر فرض دارد خونی باشد خوب می شورند و تطهیر می کنند اگر با نتف بود تطهیر می کنند بیشتر از این چیزی نمی طلبد لازم نیست و اما روایت جرجانی اضطراب متنی و سندی دارد اخرین چیزی که از ان روایت استفاده می شود که درباره سخله که بزغاله لطیف الجلدی است نباید شعرشان را بکنید اذیت و ازار مضافا بر اینکه جز عمل متعارف است کندن غیر متعارف است جز که انجا به کار رفته سمت و سوی عمل متعارف اشاره دارد و دلیل بر انحصار نیست یویده که کندن کار مشکلی است

حکم اجزای صغار از بدن انسان

مطلب دیگر که مورد ابتلاـ و از فروع است عملی هم هست حکم اجزای صغار از بدن انسان مثل پوست لب و پوست بدن گاهی که خارش دارد پوست اطراف ناخن و دانه و بخاری که در بدن بوجود می اید و پس از خارج می ریزد سجاده احیانا فرش و گاهی هم به لباس ادم می گیرد گاهی دست با رطوبت به ان می خورد چه حکمی دارد همه این اجزاء این ذرات صغار محل ابتلا است و باید مسئله اش را روشن کنیم

انسان چون در معرض اکل نیست محرم الاکل گفته نمی شود

سوال و جواب اما درباره پاکی و طاهر العین بودن انسان شکی نداریم این مطلب که شنیده اید که انسان جزء محرم الاکل است این یک اصطلاحی است بلا اساس چون انسان در معرض اکل نیست تا محرم و محلل درباره اش بیاید

(و اگر انسانی به معنای کلمه دو تا مقوم است یک افریده بدیع است احسن تقویم قابلیت دارد ۲. ولایت الله و ولایت الرسول و ولایه الولی یا امیر المومنین این دو تا که امد می شود انسان این را نگویید که دارد عرفانی صحبت می کند اینها مسئله فقهی است تا کلمه توحید را اقرار نکند انسان از لحاظ فقهی نجس است بعد انسان که کامل شد فرض کردیم که مسلمان است و کلمه توحید را تا اخر که یک نکته را مرحوم قاضی می گوید که کلمه توحید تا ولایت امیرالمومنین کامل می شود کلمه توحید لا اله الا الله تنها نیست ولایت عین توحید است ولایت یعنی همان خط توحیدی همان یخرجهم من الظلمات الی النور)

ص: ۱۷۹

بنابراین پس از که انسان مسلمان بود و انسان بود پاکی انسان نسبت به یک مرده گوسفند فقها علما وجدانا قابل مقایسه نیست و اما پس از مردن یک نجاست عارضی روی ظاهر بدن عارض می شود که تطهیر بشود به حکم شرع بدن انسان پاک اما بدن حیوان را تطهیر بکند پاک نمی شود انسان محرم الاکل نیست قابلیت ندارد شما دیوار را نمی گویید که نابیناست قابلیت ندارد انهایی که در معرض اکل هستند گاو گوسفند انسان در معرض نیست لذا ساختار وجودی واقعی عقل دارد انسان روح دارد قابل مقایسه نیست یک مقدار فقهی عرفانی بگوییم اصلا بدن انسان پس از مرگ هم ان غسل تعبد است ولی در فقه امده که اجتناب کنید نجاست از ان استفاده می شود درفقه میت ادمی تا غسل نداده است دست بزند بعد از سرد شدن غسل مس میت دارد واگر دست با رطوبت یا لباس به بدن میت با رطوبت قبل از غسل مس کند باید تطهیر کند

سوال و جواب اولا از لحاظ فقهی دستور صریح است که قبل از برودت غسل مس میت ندارد فتوا و نصا اما سوال شما که اما در نصوص این تحلیل عقلی این است که چون تا وقتی که حرارت دارد بدن یک شائبه و پس لرزه ای از حیات هست امکان برگشت روح هم هست تا بدن گرم است عروق و خون در جریان است سد نمی شود امکان برگشت روح هم هست ووقتی که سرد شد روح دیگر بر نمی گردد و میت بودن کامل می شود غسل که امد دستور شرعی است یک نجاست سطحی بود مثل یک قطره بولی که روی پای ادم بریزد و اثارش هم برود و اب کشید و پاک شده اب نکشید پاک نشده اولا برودت میته که امد ممکن است بگوییم روی پوست یک حالاتی و یک وضعیتی پیش می اید یک نوع الودگی است یک نوع الودگی را با اب می شود زدود لذا سه تا غسل قطعا یکی از اثر سدر و کافور پاک کنندگی هم هست این مطلب اجزای صغار که محل ابتلاـ هست گاهی با یک مقدار حجم زیاد این نجسند یا پاکند می گوییم اجزای میته است و جزء مستثنیات نیست و جزء مستثنیاتی که ذکر شده بود در نصوص این اجزاء نیست و الان حکم به نجاست هم مشکل دارد دلیل بر طهارت را باید ذکر کنیم بنابراین ببینیم از لحاظ فقهی چه می شود سید الاستاد (ره) درباره اجزای صغار مبان ازانسان می فرماید که قطعا محکوم به طهارت است البته قول به نجاست هم هست که می گویند جزء میته است و این مطلب به طور کل می توانیم بگوییم مورد اجماع فقهاست قول به نجاست بسیار ضعیف و نادر فتوای به نجاست طبق تتبع ناقص دیدیم

دلیل طهارت این اجزاء

اما دلیل بر طهارت این اجزاء اولا دلیل بر نجاست در این مورد ادله میته است می فرمایـد کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۳۵ و ۳۶ می فرماینـد ادله میته این موارد را شامـل نمی شود انصـراف دارد قطعـا از عرف بپرسـید می فهمیـد معنـای میته را و این اجزای صغار را عرف میته نمی گویـد و پس از که ادله میته شامل نشـددلیلی بر حرمت و نجاست دیگر نـداریم این یک مطلب مطلب دوم مضافا بر اینکه مـا خود این اجزای را که بمـا هی اجزاء مورد توجه قرار بـدهیم دلیل دیگری از ادله دال بر نجاست درباره این اجزاء قطعا وجود ندارد پس به طور خلاصه عدم شمول ادله میته دو عدم دلیل بر نجاست اما شیخ انصاری (ره) برای اثبات طهارت این اجزاء به صـحیحه علی بن جعفر علیهما السـلام تمسک فرموده انـد کتاب وسائل جلد ۲ باب ۶۳ از ابواب نجاسات حدیث ۱ این حدیث هم صـحیحه است محمد بن علی بن الحسـین باسـناده عن علی بن جعفر انه سال اخاه موسی بن جعفر عن الرجل یکون به الثالول او جرح هل یصـلح ان یقطع الثالول و هو فی صلاته او ینطف بعض لحمه من ذلک الجرح و یطرحه قال ان لم یتخوف ان یسـیل الـدم فلاـ بـاس دلاـلت این روایت بر مطلوب به چه صورت است وجه دلاـلت را اینگونه اورده انـد که کنـدن پوست بدن یا پوست دانه ثالول دانه هایی که در بدن ادم به وجود می اید بعد از خارش اگر پوسـته ای از بدن خود ادم بکند مطلقا گاهی دست ادم در حال نماز رطوبتی دارد اگر نجس باشد که جائز نیست امام فرموده جائز است این یک نکته در باب وجه دلالت

حکم همراه داشتن جزئی از میت مسلمان در نماز

نکته دوم حمل میته در نماز مبطل نماز است پوسته بدن اگر میته باشد پس از که ادم بکند لحظاتی هم در دست ادم باشد در حین نماز حمل میته صدق می کند مبطل صلاه می شود از انجا که امام فرموده کندن پوسته از بدن که در اثر خارش یا دانه های در بدن باشد یا زخمی که رویش التیام یافته نجس نیست اگر نجس بود که امام نمی فرمود لا باس اشکالی ندارد دلالت دارد بر طهارت اجزای صغار اما سید الاستاد می فرماید که دلالت این روایت واضح نیست هر چند ممکن است از این روایت استفاده بشود ولی یک دلالت واضحی نیست که ما این را مستند حکم قرار بدهیم بنابراین دلیل بر طهارت اجزای صغار جدا شده از بدن عدم صدق میته و عدم دلیل بر نجاست است و حکم مفتا به و مورد اجماع فقها و مطابق متن است

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۳۱ فروردین ماه ۹۰/۰۱/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

روزهای چهارشنبه بحث ما رجال است از موضوعاتی که در این بحث مطرح کردیم تعریف و خصوصیات و هدف و فائده رجال و درایه بود که بحث شد

تاریخ حدیث (روایه الحدیث – درایه الحدیث)

رسیدیم به فراز دوم بحثهای رجال تحت عنوان تاریخ تدوین رجال یا تاریخ روایه الحدیث و درایه الحدیث در این رابطه توجه کنید تاریخ دو ستون می شود ستون اول تاریخ روایه الحدیث ستون دوم تاریخ درایه الحدیث اما اولی که عبارت است از روایه الحدیث

ص: ۱۸۲

فوائد حفظ حدیث در زمان پیامبر

در این باره می دانیم یا عنایت کنیم که رسول الله الاعظم (صلی الله علیه واله) احکامی را که به عنوان حکم شرعی و تکلیف بیان می فرمودند یا دستورات اخلاقی و تربیتی بیان می کردند همه این بیانات پیامبر پس از بعثت تحت عنوان حدیث قرار می گیرد اصحاب و افرادی که در محضر رسول الله بودند و از بیانات ان بزرگوار استفاده می کردند معمولا به حدیث و فرمایش پیامبر توجه می کردند و بیانات پیامبر را ضبط می کردند یعنی در حافظه و ذهن ثبت می کردند چند تا نکته داشت یک نکته جاذبه و هیمنه معنوی پیامبر بود که باعث می شد مردم کلمات ان بزرگوار را حفظ کنند دو حفظ کردن سمعه ای داشت سه حفظ کردن روایات و احادیث کار علمی بود چهار خود حفظ و ضبط روایات ثواب و عبادت بود پنجم هم جذب و عشق درونی بود لذا در اوائل همان طور که دیدید حفاظ کتاب و حفاظ قران حفاظ احادیث هم بودند حافظ حدیث مثل حافظ قران در تاریخ ضبط و نگهداری و کتابت اهتمام داشت

اولین مدونه روایی از علی علیه السلام است

درباره اولین مرحله از احادیث فقط برای امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه افضل الصلاه و السلام) ثبت شده این مطلب را سیوطی تنزیف الهوالک حکم بن عتیبه (در بعضی نسخ عینه است صحیحش است عتیبه است در مشترکات در تصاحیف بحث کنیم) حکم بن عتیبه پیش امام باقر (علیه السلام) سوالاتی مطرح کرد مربوط به روایات و تاریخ حدیث امام باقر (علیه السلام) فرمود که اولین مدونه روایی از جدم امیرالمومنین به املاء رسول الله وجود دارد و برای حکم امام (علیه السلام)این مدونه را نشان داد این را بدانیم که یک تکه نورانی در تاریخ شیعه و اسلام است

ص: ۱۸۳

سوال ایا سیوطی شیعه است جواب شعارهایش شیعه است ولی مشهور و معروف سنی است شما می بینید مولانا ان سنی معروف حرفی می زند که هیچ شیعه ای درباره امیرالمومنین (علیه السلام) نزده سنی قطعی است می گوید (تا صورت و پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود بعد کفر می گوید می گوید کفر نمی گویم این کفر نباشد سخن کفر نه این است تا هست علی باشد و تا روح علی) این سنیها درباره مولا و ولایت حرفهایی دارند که شیعه ندارد به فضائل و مدائح اگر بخواهیم بسنده کنیم شافعی باید اولین شیعه باشد اینها مسلکشان سنی ولی سنیهای صوفی به ان می گوییم سنیهای صوفی که جذب فضائل امیرالمومنین علیه السلام هستند این روند و این حفظ حدیث ادامه داشت تا اوائل خلافت عمر بن الخطاب که ایشان یک ماه تردید و فکر کرد درباره تدوین حدیث اول به این فکر افتاد حدیث پراکنده است و مختلف است احادیث مدونه ای مثل قران نیست این گم می شود و اختلاط پیدا می کند اینها را جمع کنیم یا نه یک ماه فکر کرد طبقات ابن سعد جلد ۳ و کتب زیادی دیگر

سوال و جواب فتاوای عمر را اگر دیده باشید یک پروژه برای تحقیقات این است که مدارک فقهی عند العمر را که مطالعه کنید یک مدرک فقهی روایی وجود ندارد ذوقی مشورتی که گفتم برایتان که امد مردم در مسجد النبی نماز مستحبی بخواند چرا با هم نمی خوانید نماز مستحب است گفتند خلیفه نماز مستحب جماعت ندارد گفت من می گویم بعد از این شب رمضان صد رکعت نماز طواریح این جعلش هست به همین شکل مطالعه کنید مدارک فقهی تمام ذوقیات است یا گفت جمع کنید مردم را نماز میت چند تا تکبیر دارد یکی گفت پنج تا یکی گفت شش تا یکی چهار تا گفت همان حداقلش خوب است چهار تا مثل صدام که امد در حرم امام علی نماز بخواند اولا یک رکعت خواند و بعدش هم بدون رکوع

تصمیم عمر بن الخطاب در مورد منع جمع اوری حدیث

عمر بعد از مطالعه این تحلیل به ذهنش امد یا به او گفتند که جمع کردن حدیث و ثبت ان مشابهت با یهود است یهودی روایات را جمع می کردند از پیامبر و کتابشان از بین می رفت می شود سبک یهود نکته دوم هم روایات را جمع کنیم متون روایی با متون قرانی مشتبه می شود لذا تصمیم به حذف روایت گرفت ان حسبنا کتاب الله چند جا بوده یکی در برابر ولایت یکی در برابر روایت حسبنا کتاب الله کتاب الله کافی است روایات هیچ هر کس که دارد باید از بین ببرد

عمر حدیث سوزی براه انداخت و عثمان قران سوزی

خبردارید که عثمان قران سوزی داشته است عمر احادیث سوزی چقدر احادیث را از بین برده شد و یا سوزانده شد منع احادیث حتی عمری است شلاق دارد جریمه دارد گرفتاری دارد این منع طبق تاریخ همان طبقات ابن سعد جلد ۳ که گفتم صد سال طول کشید صد سال احادیث منع شد زمان امیرالمومنین که بود امیرالمومنین درباره جمع حدیث به طور علن برای اغیار چیزی نگفت اما از زمان رسول الله امیرالمومنین ائمه اصحاب خاص این جمع حدیث ادامه داشت سیر حدیث از طریق ال البیت راهش را می رفت منتها اغیار اتباع عمر دست به تدوین حدیث نمی زدند ان مسیر نورانی ادامه داشت منع عمر تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه داشت عمر عبد العزیز که امد پس از مطالعه عمربن عبدالعزیز پس از امام باقر است تا زمان امام باقر این مسیر نورانی اهل بیت کارش را انجام می داد و راهش را می رفت

عمر بن عبدالعزیز دستور تدوین حدیث داد

و اما عمربن عبدالعزیز که رایش تغییر کرد و دستور جمع اوری حدیث را به طور علنی شروع کرد این برنامه که انجام شد

پس از دستور بن عبدالعزیز زهری شروع به تدوین حدیث کرد ولی کتاب ندارددر تاریخ دارد که اولین عالمی که مبادرت کرد به جمع حدیث به طور علنی پس از اعلان رسمی عمربن عبدالعزیز زهری معروف عالم برجسته حجاز ایشان از اصحاب ابن شهاب است که پس از اعلان شروع کرد جمع حدیث چون امادگی داشت طبیعتا جمع اوری شده بود این مسیر که می رفت بعد از این محدثین و روات دیگر پیدا شد امدند حدیث را جمع کردند و طریق روات برای ابنا سنه امد تا در شکل و قالب مالک صورت گرفت در این رابطه اولین راوی که می توانیم بگوییم عالم و رجالی هست که در تاریخ به ثبت رسیده عبدالله ابورافع در تاریخ شیعه این عبدالله ابورافع ازاد شده رسول الله بود ملازم امیرالمومنین بود که گفته می شود در غزوات هم با امیرالمومنین شرکت می کرد کتابی که مدون کرد مجموعه روایات را به نام السنن و الاحکام و القضاء اولین مدونه روایی است

موطا مالک و اولین تدوین حدیث در عامه

سوال و جواب از ابناء عامه بعد از اعلام که شروع کردند به جمع اوری حدیث اولین کتابی که تدوین شده است به نام جامع روایی موطا مالک است این مسیر روایی که امد ان فقط حاشیه بود که از طریق ابناء سنت هم اولین مدون هم از اصحاب ائمه بوده است این را کار نداریم

ص: ۱۸۶

ابورافع و تدوین حدیث در کتاب

مسیر حدیث ما از ابورافع تا زمان امام باقر و تا زمان امام صادق ادامه داشت که موطا بعد از زمان صادقین امده

اصول اربعماه

در زمان امام صادق (علیه السلام) شیخ مفید در ارشاد محقق حلی در معتبر شهید در ذکری طبرسی در اعلام الوری می فرمایند که امام صادق (علیه السلام) چهار هزار شاگرد و محدث داشت و این چهار هزار یک دهم انهاکتاب روایی تدوین کردند تحت عنوان اصول اربعماه چهارصد کتاب روایی از زمان امام صادق (علیه السلام) تدوین شده شما ببینید عظمت را و بدنه و طریقت را هر کتابی به نام اصل بعدا خواهد امد که در اصطلاح رجال روایت اگر بدون واسطه از معصوم نقل می شود به ان می گوییم اصل اگر با یک یا چند نقل شد می گوییم فرع این در مناسبت هایی شرح کامل داده می شود این چهارصد اصل چهارصد مدونه روایی بود ابواب و مسائل مجموعه ای از روایات تدوین شده و سامان یافته بود با این سند متواتری که اشاره کردم الان یک اشاره کوتاه و بعدا که شرح کتب اربعه که دادیم کاملتر می شود

رابطه اصول اربعماه و کتب اربعه

الان این اصول اربعه ماه کجاست این اصول اربعه گاهی توهم می شود که اینها از بین رفته اما خطرات و ضایعات جزئی بوده است اما بدنه این چهارصد تا محفوظ است این چهار صد تا الان ان قسمت مهم شان در کتب اربعه است اصول چهار گانه این کتب اربعه از اسمان نیامده همین هاست و این به طور مرکزی اما فرعی کتابهای زیادی مثل وسائل الدرجات تحف العقول امالی شیخ صدوق جامع الاخبار و حتی جعفریات که یک باب و محراب جدا دارد درباره جعفریات بحث جدا می کنیم که از وسائل افتاده وسائل علاوه بر کتب اربعه از بیش از یک صد جلد کتاب روایی این احادیث را جمع کرده این یکصد تا کتاب روایی پراکنده کلا تولیدات اصول اربعهماه است اصول امده تا این حد رسیده شکر خدا در دسترس و به اندازه کافی مختصر تاریخ روایه الحدیث این شد اما همان طوری یک اشاره کوتاهی به درایه الحدیث بکنیم

سوال و جواب بله محاسن برقی و تفاسیر مثل تفسیر عیاشی تفسیر قمی یا کامل الزیاره اینها کلا از اصول اربعه گرفته شده است مختصر و نگاه کوتاهی بود برای روایه الحدیث شما برای تدریس این مقدار اگاهی کافی بود بیشتر از این تخصص تاریخی می طلبد که افراط و تفریط نشود

تاریخ درایه الحدیث

اما عنوان دوم تاریخ درایه الحدیث موضوع دوم ما درایه الحدیث

اولین مدون درایه الحدیث

درباره درایه الحدیث مرحوم سید حسن صدر در کتاب تاسیس الشیعه می فرماید که اولین مدون درایه الحدیث ابوعبدالله حاکم نیشابوری بود که این ابوعبدالله پیش عوام معروف به سنی است ولی حقیقتش این است که یک شیعه خالصی باشد کتابی درباره فضائل الزهراء نوشته است که تولی و تبری از ان کتاب بیرون می اید و درباره زندگیمانه ایشان ذهبی در تاریخ خودش می نوسید که پرسیدم از اباسماعیل که مورخی است که ابوعبدالله حاکم نیشابوری چطور ادمی است گفت ایشان که متتبع فی الحدیث و رافضی خبیث بعد خود ذهبی اخرش می گوید شیعه هست اما رافضی نیست چون در شرحش امده که اظهار برائت نداشته خوفا من اعداء ال البیت

اولین کتاب در درایه الحدیث

این اقا کتابی دارد به نام معرفه علوم الحدیث اولین کتاب در سال پانصد و چهار و ابن تیمیه در منهاج السنه (که کتاب عقیدی و بنیادی وهابیت است اگر خواستید بنیاد وهابیت را بشناسید مکه که رفتید یک منهاج السنه بخرید خیلی لاطائرات زیادی دارد) از جمله مدون علم درایه را می گوید ابن صلاح شافعی دمشقی است در حالی که اقای مرحوم صدر می فرماید که ابن صلاح در قرن هفتم زندگی می کرده و حاکم در قرن پنجم نزدیک دویست فاصله است این اول است چرا چون ان شیعه است اولین مدون این بود مدونی که در بحث رجال و حدیث متداول و در متناول ید پیش ما هست اولین مولف کتاب درایه الحدیث مرحوم سید جمال الدین ابن طاووس استاد علامه حلی نوه دختری شیخ طوسی اولین کتابی که تدوین کرده است به نام حل الاشکال فی معرفه الرجال مسند کتاب ضیاء الدرایه و کتاب قواعده الحدیث قریشی این کتاب اولین کتابی است که تدوین شده است در علم درایه

بزرگان دیگر شیعه در درایه الحدیث

بعد هم علامه حلی نفر سوم که شهید است درایه شهید این مدونات علم درایه تا زمان علامه حلی و شهید سیر تدوین علم درایه مطمئنا اول توسط راوی شیعه بوده تا رسیده به این شکل زمان مرحوم ابن طاووس بنابراین درایه الحدیث با این شکلی که در تاریخ ثبت شده اولین مدونین از شیعه بودند و اسمائشان هم مورد اشاره قرار گرفت و قدم بعدی می رسیم به کمیت و کیفیت احادیث و طرق که در بحثهای بعدی خواهد امد یک اشاره اجمالی از صحاح سته ابناء سنت که موطا مالک کلا پانصد تا حدیث دارد و اولین مدونه است اینها از کجا امده اند بیشترین منبع ابوهریرهو عائشه است و در قدم بعدی احادیثی که دارند ابن عباس و امیرالمومنین بیشترین روایت از ابن عباس وعلی بن ابی طالب دارند و از ائمه دیگر هم دارند و انچه که بدنه اش پر می کند روایات ابوهریره و عایشه است

مقایسه کمی روایات شیعه و عامه

گفتم برای شما کل عدد روایاتی که در صحاح سته امده کمتر از شانزده هزار تا روایت است و تنها در کتاب کافی عدد روایات بیشتر از شانزده هزار تا روایت است و در کتب اربعه عدد روایات حدود چهل و سه هزار تا روایت است این بحث تاریخ اجمالاً برای شما عزیزان اعلام شد موضوع بعدی عبارت است از بحث از اصول و جوامع روایی ما مصطلحاتی داریم درباره اصول پس از اصول اربعه ماه اصول دیگر داریم ببینیم اصول خمسه واربعه واعتبار جوامع اربعه که در جلسه بعد

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۳ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از احکام اجزاء جدا شده از میته

مسئله یک بحثش را کامل کردیم متنش این بود الاجزاء المبانه من الحی مما تحله الحیاه کالمبانه من المیته الا الاجزاء الصغار کالثالول و البثور و کالجلده التی نتفصل من الشفه او من بدن الاجرب عند الحک و نحو ذلک این مسئله که کامل کردیم بعد از بحث از اجزای مبان میت به مناسبت می رسد می فرماید فاره المسک المبانه من الحی طاهره علی الاقوی وان کان الاحوط الاجتناب عنها موضوع بحث امروز ما فاره مسک است اول موضوع را توضیح دهیم بعد اقوال و ادله را بیان کنیم مرحوم سید (ره) می فرماید فاره المسک فاره که اضافه شده به مسک عبارت است از پوسته نازکی که مسک را در خود جای می دهد و مسک عبارت است از ماده خوش بو کننده ای که اصلش مشک است که اطیب الطیب هم گفته می شود خوش بو ترین ماده است و مسک همان ماده خوش بو کننده است که در اطراف ناف اهو جمع می شود و بعد از کامل شدن خود به خود جدا می شود مردم و بادیه نشینها جاهایی که محل زندگی اهو هست می روند از چند قدمی بوی خوش مسک را استنشاق می کنند و بعد رد یابی و بعد مسک را به دست می اورند این مسک است این جلد المسک می شود فاره المسک فعلا درباره فاره المسک بحث می کنیم فاره المسک از لحاظ طهارت و نجاست چه حکمی دارد

فاره مسک و انواع ان

ص: ۱۹۰

در این رابطه به این نکته توجه کنیم فاره المسک دو قسم است قسم اول فاره ای است که از حیوان زنده پس از کامل شدن ان فاره به طور طبیعی منفصل و جدا می شود از اهوی زنده و قسم دوم ان است که فاره مسک را از حیوان میته از اهویی که مرده باشد می گیرند اما ان صورتی که اهو تزکیه شود با ذبح شرعی شود در ان صورت جای بحث وجود ندارد چون حیوانی که تزکیه شود و ماکول اللحم هم باشد به طور قطعی و ضرورت شرعی تمام اجزای حیوان مزکی مزکی است وجدانا مزکی است نیاز به دلیل و قاعده ندارد ان قسمت طبیعتا از قلمرو بحث بیرون است دو قسمی که گفتیم محل بحث است عنوان بفرمایید اقوال سه گانه فقها درباره فاره مسک

اقوال سه گانه فقها درباره فاره مسک

فقها درباره طهارت و نجاست فاره مسک سه قول را اعلام کرده اند قول اول عبارت است از طهارت فاره مسک مطلقا از اهوی زنده گرفته شود و یا از مرده قول دوم عبارت است از قول به نجاست مطلقا هر دو قسم ان فاره از اهوی زنده باشد یا از اهوی مرده قول سوم که قول فقهای اخیر و تاریخ معاصر و مشهور است عبارت است از تفصیل که اگر فاره مسک از اهوی زنده به طور طبیعی جدا شود و در دل صحرا و صخره ها به جای بماند کسانی که به ان فاره دست پیدا بکنند پاک است و مصداق بارز فاره هم در ان باشد اما فاره مسکی که از اهوی میته گرفته می شود نجس هست و تابع میته است. این سه قول

درباره حکم موضوع بالا امده است

ص: ۱۹۱

توضیح قول به طهارت مطلق

اما قول اول که عبارت بود از طهارت مطلق مرحوم سید صاحب مدارک در کتاب مدارک جلد ۲ صفحه ۲۷۵ می فرماید که فاره مسک مطلقا پاک است فرق بین اهوی زنده و مرده ندارد دلیلی بر این مطلب روایتی است که در کتاب وسائل جلد ۳ و یا جلد ۴ که چاپها فرق می کند ابواب لباس مصلی باب ۴۱ صحیحه علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر سند صحیح است محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق باسناده عن علی بن جعفر اسناد شیخ صدوق به علی بن جعفر اسناد صحیحی است عن اخیه موسی بن جعفر قال سالته عن فاره المسک تکون مع من مصلی و هی فی جیبه او ثیابه فقال لا باس بذلک وجه دلالت این است که سوال شده است که شخص مصلی در حال صلاه فاره مسک را در جیب خودش داشته یا در لباسش بوده با ان حالت نماز خوانده امام فرموده لا باس اشکالی ندارد بذلک معلوم است که در حال نماز حمل نجس مانع است و مبطل صلاه و اگر چنانجه پاک نبود و طهارت نداشت امام نمی فرمود لا باس بذلک بنابراین که حمل نجس در حال نماز مانع از صحت نماز باشد امام که فرموده است که مانعی ندارد کشف می شود که فاره مسک پاک است اگر نجس بود حملش در حال نماز درست نبود این روایت دلالت دارد بر طهارت فاره مسک مطلقا قیدی به حی و میت ندارد لا باس بذلک سوال هم فاره مسک است جواب هم مطلق اطلاق درست است نتیجه ثابت می شود که فاره مسک پاک است مطلقا و مویدی هم در این رابطه وجود دارد و ان عبارت است از اینکه فاره مسک احتمال دارد که مما لا تحله الحیاه باشد چون تحله الحیاه بودنش قطعی نیست و حد اقل مما تحله الحیاه بودن ان محرز نیست احتمال می دهیم اصاله الطهاره در موقع شک و احتمال اماده و مهیاست این اخرین وجهی که برای قول اول گفته می شود با رنگ و لعاب کاملتر

توضیح قول به نجاست مطلق

اما قول دوم که نجاست مطلق فاره مسک مرحوم فاضل هندی در کتاب کشف اللسان می فرماید که فاره مسک مطلقا نجس است در هر دو صورت از حی گرفته بشود یا ازمیته مگر صورت مزکی که ان را مزکی را گفتیم از قلمرو بحث بیرون است و ان طهارتش یک امر قطعی و مسلم است برای اینکه ما در این رابطه نصی داریم صحیحه حمیری صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری از ابامحمد علیه الصلاه و السلام (کنیه ابامحمد در روایت اختصاص دارد به امام عسکری علیه السلام هر چند ائمه دیگر ابامحمد هستند امام مجتبی و امام سجاد در اصطلاح رجال و روایت ابامحمد امام حسن عسکری است) کتبه در مکاتبه دارد که از امام عسکری سوال شد ما در یک تحقیقات ابتدایی که برخوردیم به شک افتاده بودیم که کلینی از امام عسکری نقل نمی کند چون دیدیم عصرش خیلی نزدیک است و دیدیم که تقریبا سی سال فاصله دارد شهادت اقا با زمان کلینی حمیری نقل می کند از امام عسکری در همین مصدر که گفتیم حدیث ۲ صحیحه عبدالله بن جعفر باسناده (گفته بودم هر موقع ابتداء هر موقع در روایت ابتدای سند شیخ صدوق یا شیخ طوسی بود در روایت بعدی که باسناده بود ضمیر می رود به شیخ صدوق یا کلینی یا شیخ طوسی) و باسناده عن محمد بن علی بن محبوب که اسناد شیخ صدوق به این راوی درست است و خود محمد بن علی بن محبوب از اجلا و ثقات عبد الله بن جعفر حمیری که از اجلاست قال کتبت الیه یعنی ابامحمد العسکری یجوز للرجل ان یصلی و معه فاره المسک فکتب لا باس به اذا کان زکیا این اذا کان زکیا مطلب را کامل کرد ترجمه اش را این اگر باشد زکی ترجمه زیر نویس است ضمیر کان کجا می رود خدا می داند زکی معنایش چیست خدا می داند وجه استدلال این است که صاحب کشف اللسان در جلد ۱ صفحه ۴۰۶ می فرماید که زکی مربوط می شود به خود اهو ان اگر زکی بود و تزکیه شده بود اشکالی ندارد بنابراین فقط تزکیه شده فارش پاک و طاهر است اما در غیر تزکیه شده از حیوان زنده بگیرد یا از اهوی میته بگیرد اشکال دارد قید شده است لا باس به اذا کان زکیا و روایت اول با این تعارض ندارد مستقیما حمل می شود به همین معنا که عبارت است از نجاست غیر زکی بنابراین استدلال قول دوم کامل کنیم روایت دلالت کامل سند صحیح تعارض هم با نص قبلی ندارد موید مطلب این است که این اجزء که از حیوان جدا می شود جزء مبان از حیوان حی و جزء میته است و خواندیم که میته به حساب می اید در روایت حباله صید خواندیم که ما قطعت من الحباله میته و در صحیح عبدالله بن یحیی کاهلی هم خواندیم که الیات غنم اگر قطع بشود گوشت و دنبه می برند برای دلیلی اگر در مکه بروید که گوسفند ها می اوردند برای قربانی کمتر پیدا می شود که شاخش قطع یا گوشش بریده نباشد لا بد گله دارها برای این مسئله فلسفه و حکمتی دارند سوال شد از امام که این قطع الیات چه حکمی دارد کتاب ذبائح باب ۳۰ حدیث ۱ صحیحه عبدالله بن یحیی کاهلی از امام صادق (علیه السلام) که فرمود اشکال ندارد اما ما قطع منه میته این موید است اجزای مبان از حیوان حی و اجزای میته از حیوان میته محکوم به میته هستند فقط جایی که به وسیله نص استثناء شده است موارد خاصی است که عبارت است از ما لا تحله الحیاه و این فاره مسک مما لا تحله الحیاه نیست که در نصوص جزء مما لا تحله الحیاه به شمار نیامده این دلیل قول دوم با رنگ و لعاب کامل تر

سوال و جواب اگر یکی مطلق بود و یکی مقید بود برای مطلق جهت تعیین می کند می گوید منظور از فاره مسکی که در صلاه اشکال ندارد فاره مسک مزکی است در یک باب هستند دو تا روایت هم بیشتر نیست ما گفتیم راهش هموار است یک باب است دو روایت است روایت اول فاره مسک می گوید روایت دوم اذا کان زکیا لذا قول دوم را سید احوط می گوید اما قول سوم که عبارت است از تفصیل این قول سوم اولین کاری که احتیاج دارد باید دو وجه قول اول را رد کند طرفداران این قول سوم عبارتند از علامه حلی که بیانشان در منتهی و در تذکره امده تذکره جلد صفحه ۵۸ و شهید (ره) ذکری صفحه ۱۴ سطر ۵ و سید الاستاد و همین طور سید یزدی و سید الحکیم این را تایید می کنند کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۳۷ تا ۴۴۰ سید الحکیم کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۳۱۶ و ۱۷و ۱۸ و در سید یزدی در مسئله دوم بحث نجاسات بحث میته این مطلب را تایید می کنند

نقد قول اول و دوم

برای تقویت این مطلب و اثبات این مطلب اولا طهارت مطلق را باید به حسابش برسیم

بحث مبنایی در همراهی در حین نماز

بنابراین سید الاستاد می فرماید که قول به طهارت مطلقا بر اساس صحیحه علی بن جعفر مما لا یمکن المساعده علیه اولا ببینیم استدلال ایشان مبتنی بر این است که بگوییم حمل نجس در حال صلاه جائز نیست در حالی که این حکم محل اختلاف و اشکال است لباس ساتر باید نجس نباشد حمل نجس دلیل خاصی ندارد دلیل ساتر هم شاملش نمی شود بنابراین اگر گفتیم حمل نجس در حال نماز اشکال ندارد معنای روایت این می شود که فاره مسک حملش در حال نماز اشکال ندارد هر چند نجس هم هست حتی سید الحکیم می گوید مشابه اش ممکن است این دلیل بر جواز حمل نجس در حال صلاه بشود این اشکال اول اشکال دوم هم این است که فاره مسک در اصطلاح اهل فاره مسک منصرف است به فاره ای مسکی که از اهوی زنده به جای مانده در صخره ها و کوه پایه ها به دست بیاید مثل یک بهره برداری از ثمرات اهوست از دل کوههایی که محل گذر اهوان هست جمع اوری می شود فاره مسک انصراف به ان دارد بنابراین این صحیحه دلالت بر طهارت فاره مسک کامل تمام نیست

اشکال بر روایت حمیری

و اما دلیل قول دوم که صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری این دلیل هم خالی از اشکال نیست برای این که این دلیل به بار می نشیند که دو نکته اینجا کامل بشود نکته اول ضمیر کان در بیان امام لا باس به اذا کان زکیا این ضمیر کان باید به ظبی برود اگر ارجاع بشود به ظبی از این جهت استدلال کامل می شود اما متاسفانه که در متن روایت ظبی ذکر نشده فقط فاره المسک ذکر شده فقط فاره المسک ذکر شده است یجوز للرجل ان یصلی و معه فاره المسک فکتب لا باس به اذا کان زکیا اگر ضمیر به مسک برود قابل استدلال نیست ممکن است بگوییم مسک زکی باشد نجاست عارضی نداشته باشد یا میته نداشت این مقدار دیگر از حیوان حی بودن وازحیوان مزکی بودن خبری نیست این مقدار دلالت می کند بنابراین نکته اول که مرجع ضمیر کان معلوم نیست و مرجع ان ذکر نشده مرجعی که ذکر شده مسک است زکی بودن مسک نمی رساند تزکیه بودن شرعی را دلالتش این است که مسک پاک باشد الوده به نجاست عارضی نباشد و از میته نباشد و اما نکته دوم که باز هم باید کامل بشود اگر کامل نشود صحیحه قابل استناد نیست و ان این است که بگوییم بر فرض که منظور تزکیه است ولی تزکیه در برابر میته و حیوان حی این را باید ثابت کنیم ولی اگر گفتیم که تزکیه در برابر میته است فقط که واقعیت هم همین است که اصطلاح این است که تزکیه است یا میته است حیوانی که زنده است در مقابل تزکیه قرار نمی گیرد بنابراین اخرین مدلول حدیث این می شود که حیوانی که میته است فاره مسکش نجس است اما حیوانی که حی است فاره مسکش در حال حیات از ان جدا می شود این حدیث مساسی به ان مورد ندارد دلالت بر نجاست مطلق فاره مسک نمی کند بلکه دلالتش منتهی می شود به تفصیل که نتیجه این صحیحه فاره مسک مزکی پاک است و فاره مسک میته پاک نیست تا این حد هر دو قول به نتیجه نرسید و فقهای اخیر قائل به این دو تا قول نیستند و مشهور هم بر خلاف این دو تا قول اظهار نظر کرده اند

توضیح قول تفصیل

اما قول سوم که عبارت است از تفصیل بین طهارت فاره مسک اگر از حیوان زنده به دست بیاید و قول به نجاست فاره مسک که از اهوی میته به دست بیاید این قول صحیحی است که سید در متن اورده و سید الاستاد با ادله محکمی این حکم را از استفاده می کند و سید الحکیم همین مطلب را تایید می کند در نهایت سید الامام مطلبی نسبتا خلاف مشهوری که دارد که ان شاء الله جلسه فردا بحث کنیم

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۴ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

یاداوری اقوال در فاره مسک

درباره حکم فاره مسک بحث می کردیم گفتیم سه تا قول وجود دارد قول اول عبارت بود از حکم به طهارت مطلق قول دوم عبارت بود از حکم به نجاست مطلق قول سوم تفصیل بین فاره مسکی که از اهوی زنده گرفته شود محکوم به طهارت است و فاره مسکی که اهوی میته گرفته شود محکوم به نجاست است اعاظمی از فقها هم این قول را پذیرفته اند

ادله اقوال به فصل (طهارت فاره حیوان زنده و نجاست فاره حیوان مرده)

اما ادله اثبات قول به فصل این قول که عبارت است از حکم به طهارت فاره ای مسکی که از حیوان زنده در حال حیات حیوان جدا می شود و حکم به نجاست به ظبی که بعد از مردن در حالی که حیوان میته باشد ان فاره مسک از ان بگیرند که در این صورت حکم نجاست است

دلیل قول به نجاست فاره اهوی مرده

ص: ۱۹۶

دلیلی بر این قول به تفصیل همان صحیحه علي بن جعفر و صحیحه عبدالله بن جعفر به این معنا که از صحیحه اول حکم طهارت فاره مسک که از حیوان در حالت حیات گرفته شده باشد استفاده می شود و از صحیحه دوم صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری از امام عسکری (علیه السلام) حکم به نجاست فاره مسکی که از میته گرفته شده باشد استفاده می شود طریقه استفاده از صحیحه کتاب وسائل جلد ۳ باب ۴۱ حدیث ۱ در ان صحیحه این جمله امده بود که پس از سوال از اینکه مصلی اگر در جیب خودش فاره مسک را حمل کند چه حکمی دارد امام فرمود لا باس بذلک اشکالی ندارد

بررسی دلالی صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری

وجه استدلال به این صورت است که این سوال و جواب ظاهرش مربوط است به سوال از نجاست و طهارت فاره مسک که این سوال و این گونه شرط متعارف است اما سوال از جواز حمل نجس و عدم جواز حمل نجس یک سوال فقهی دقیق تقریبا

غیر متعارف می شود سائلین از متشرعه است لذا فهم اصحاب هم مبنی بر همین معناست که منظور از سوال شک در نجاست و طهارت فاره مسک است و می توان با جرات گفت که این سوال با این تنسیق ظهوری در این معنا دارد یعنی سوال در نجاست و طهارت فاره مسک است و از سوی دیگر گفته شد که و این درست هم هست سید الاستاد (ره) فرمودند که فاره مسک انصراف دارد به همان اغلب و معمولش اغلب و معمول این است که فاره مسک از اهوان بیابان در دل صحرا در گوشه کنار صخره ها به جای می ماند و مردم بادیه نشین برای به دست اوردن این متاع ارزشمند احیانا با جدیت تمام ان مناطق گذرگه اهوان را جستجو می کنند از چند قدمی بوی خوش فاره مسک استشمام می کندو به دست می اورد ان محصول ارزشمند را و متعارف بین مردم و مورد انصراف هم هست بنابراین این صحیحه دلالت دارد که فاره مسک که از حیوان در حال حیاتش به جای بماند نجس نیست سید صاحب مدارک که می گفت اطلاق دارد کل فاره مسک از حیوان حی و میت پاک است ما می گوییم انصراف دارد به فاره گرفته شده است از حی دو قدر متیقن است سه شمولیتش به فاره میته مانع دارد که مانعش همان میته بودن اوست و اما عنصر یا بخش اول از دو بخش تفصیل که ثابت شد باقی ماند بخش دوم که عبارت است از حکم به نجاست فاره مسکی که از میته گرفته شود دلیل بر نجاست این فاره مسک میته صحیحه صحیحه عبدالله جعفر حمیری باب ۴۱ از ابواب لباس مصلی حدیث ۲ که در ان صحیحه امده است لا باس ان کان زکیا این حدیث را باید توجه کنیم تا وجه استدلال برایمان روشن بشود گفته شد از بیان بسیار دقیق و پر محتوای سید الاستاد (ره) استفاده کردیم و خلاصه اش این بود که این حدیث برای استدلال نسبت به اثبات نجاست اشکال دارد

ص: ۱۹۷

برگشت ضمیر کان در روایت

اشکال اولش این است که ان کان زکیا ضمیر کان کجا می رود خدا می داند مرجع مشخص نیست ظبی در متن نیامده اگر امده بود و ارجاع به ظبی می شد بحث مسیر طبیعیش را طی می کرد اما اگر ضمیری را اگر ذکر کنیم که مرجعش معلوم نباشد خلاف قاعده بیان است باعث ابهام عند المخاطب می شود بیان این است که مخاطب کلام را بفهمد ضمیر امده می گوییم ان مرجع معلوم نیست مخاطب چگونه بفهمد مخالف قاعده بیان است این اشکالی که سید فرموده بود اشکالی است از لحاظ ادبی و بلاغی صورت و شکل خوبی دارد ابتداء اما در ادبیات یک قدم جلو تر که حرکت کنیم می بینیم سر اشکال در ضمیر بدون مرجع این است که ابهام پیش مخاطب بوجود بیاید اما اگر جایی که قرینه قطعیه وجود داشته باشد مخاطب بداند متعلق بحث چیست موضوع محوری در سوال وجود داشته باشد در این صورت ذکر و حذفه سیال پیش مخاطب معلوم است در این سوال که پرسش از فاره مسک به میان امده متعلق ظبی است ابهامی در ان نیست تا بگوید ان کان زکیا به قول ما طلبه ها خودش مرجع خودش را پیدا می کند اشکال ارجاع ضمیر بدون ذکر مرجع پیش نمی اید بنابراین منظور از ان کان زکیا قطعا ظبی است

معنای تزکیه در روایت

مضافا بر این سید الاستاد (ره) با ان جلالت شان و سکان داری کشتی اصول فرمود که زکی ممکن است پاکی ذاتی باشد ما با کمال خضوع عرض می کنیم تزکیه در باب حیوانات معنای ثبت شده دارد تزکیه در باب لحوم و جلود ذبح شرعی در برابر موت بدون ذبح شرعی است بنابراین این تزکیه هم قرینه ای است که بر اینکه ضمیر مرجعش ظبی است پس صحیحه دلالت دارد بر اینکه اگر ظبی و اهو مزکی باشد در ان صورت فاره مسکش طبیعتا پاک است و طبق قاعده است

نتیجه (تزکیه در برابر میته است نه در برابر حیوان زنده)

نتیجه ای که به دست می اوریم این است از این بیان استفاده می کنیم که اگر اهو میته باشد فاره مسکش نجس است اما فاره از حیوان زنده چه حکمی دارد این بیان متعرض ان حکم نیست در ان جهت اصلا قرار ندارد بنابراین انچه به دست امد از صحیحه دوم همان طور که سید الاستاد (ره) در بحث دیروز از فرمایشاتش استفاده کردیم که تزکیه در برابر میته است در برابر حیوان حی نیست نتیجه این می شود که فاره مسک حیوان مزکی پاک است اما فاره مسک حیوان حی ربطی به این تعبیر ندارد چه حکمی دارد نیاز به دلیل دیگر دارد که از صحیحه اول حکمش را استفاده کردیم این دو تا حکم که تفصیل به حساب می اید از این دو تا صحیحه به طور وضوح استفاده می شود موید بر مطلب هم سیره عقلاست

اشکالات و پاسخ ان

سوال وجواب ان را دیروز گفتیم فاره مسک را سید می فرماید زکی بودنش ممکن است به این عنوان باشد که در صورتی که فاره مسک پاکی ذاتی داشته باشد و نجاستی بر ان عارض نشده باشد یک خونی از بدن نچیکده باشد یا با چیزی نجس نشده باشد پاک اگر باشد درست است منظور این است که اگر شما ضمیر بردید به فاره مسک دیگر ضمیر به ظبی نبرده ظبی را نگفته زکی بلکه فاره زکی باشد در صورتی که خود فاره که زکی نیست و ذبح شرعی که نیست

سوال و جواب اقای فاضل می گوید زکات و تزکیه فاره ملازمه دارد با اینکه ظبی تزکیه شده باشد ببینید سید الاستاد (ره) می فرماید که اگر ضمیر کان به ظبی برود که تزکیه هم به ان تطبیق می کند و تمام فاره مسک تزکیه اش می شود ضمنی تزکیه ظبی ملازمه دارد با تزکیه فاره مسک اما فاره مسک اینجا اگر برود تزکیه فاره مسک مثل تزکیه خود ظبی نیست چون تزکیه خود ظبی ذبح شرعی است مسک را کسی ذبح شرعی نمی کند پس بشود معنای تزکیه لغوی پاکی طهارت ذاتی داشته باشد الوده نشده باشد

سوال و جواب مبنا و بحث قبلی الان شما مسکوت عنه بگذارید در سوال و جواب مربوط می شود که اهو که فاره مسک به جای می گذارد این اهو مزکی باشد یا میته باشد اگر مزکی بود پاک است اگر میته بود پاک نیست سید الاستاد (ره) می فرماید که مزکی در برابر میته است اما خود حیوان که زنده باشد در این باب که فاره گفته شود اینجا مزکی در برابر میته است به میته اش فاره می گوید سوال در این است اما نسبت به خود حیوانی که در حال حیات باشد جمود بکنیم این بیان بیتشر از این را دلالت ندارد قدر متیقن این است که این مقدار استفاده می کنیم و اگر بر مبنای تحقیق غیر مزکی مطلقا اطلاقش مانع دارد که صحیحه اول باشد از لحاظ نصوص دلالت کامل ان هم با شکل بسیار خوب که ان نکته ایجاب حکم به طهارت را صحیحه اول پشتیبانی می کند نکته منفی حکم به نجاست را صحیحه دوم قطعا این دو تا حکم استفاده می شود

سیره عقلا در استفاده از مسک

بحث در فراتر از این است که گفتیم مانع دارد یا حداقل مورد شک و تردید سیره عقلا از دیر باز از زمان پیامبر خود حضرت رسول (صلی الله علیه و اله) از مسک و مشک استفاده می کرد از ان زمان فاره مسک مورد استفاده مردم بود و معمولا به دست اوردن مسک در داخل همان ظرفش که گفتیم فاره پوسته ای است خشک شده که مسک در داخلش هست همچون گوهری در صدف که معمولاـ برداشت می شده و یک نوع بهره برداری از مواهب طبیعت بوده از زمان پیامبر تا الان جریان دارد الان هم مواد خوش بو کننده زیاد شده اما در جمع افراد کاخ نشین و ثروت مند مخصوصا عربهای زمام دار و شاهان و پادشان الان هم باید فاره مسک اورده شود واز ان استفاده کنند و این سیره از سوی معصوم رد نشده که تایید هم شده است از این نصوص تایید فاره مسک استفاده می شود که دال بر طهارت تایید شده و چیزی درباره نجاست فاره بیان نشده بنابراین امضاست سیره هست و امضا اما سید الاستاد (ره) می فرماید که حکم نیاز به نص ندارد طبق قاعده است قاعده عدم وجود دلیل بر نجاست فاره مسک را می فرماید مثل ثمره درختی است بین مردم معمول بوده دلیل بر نجاست اجزای مبانه از حیوانات اختصاص دارد به موارد خودشان که دو مورد بود حباله صید که دست و پای صید را قطع کنند و طناب یا دام و قطع الیات غنم که دم و گوش و گوشت اضافی و بیضه اینها را می برند برای سلامت غنم کلاـ تحت عنوان الیات خوب ان را دیدیم اختصاص به مورد خودش دارد ربطی به فاره مسک ندارد بنابراین فاره مسک همچون بار بر طبیعی از یک حیوان دلیل بر نجاست هم نداشت اصاله الطهاره هم که هست طبق قاعده محکوم به طهارت است و همین طور فاره مسکی که از حیوان میته گرفته شود محکوم به نجاست است طبق قاعده قاعده تبعیت اجزای میته از خود میته بلکه گفته می شود که نیاز به تبعیت ندارد بلکه اجزای میته در حقیقت خود میته است منهای ما لا تحله الحیاه بنابراین حکم به تفصیل همان طور که در متن امده و سید الاستاد (ره) هم تایید کردند و سید الحکیم (ره) می فرمایند درست و صحیح هست و بلا اشکال مطلب کامل شد یک نکته باقی ماند قول جدید رای جدیدی امام خمینی (ره) در این رابطه اعلام می کند این را ببینیم که تا چه اندازه می توانیم بفهمیم و اتباع کنیم مشهور که گفتم برایتان همان بود که گفته شد اعاظم از فقها این فقها که اسم بردم مضافا بر علامه و شهید رایشان این است هر وقت رای شهید را دیدید رای ایشان نشانه رای مشهور از طریق نصوص و از طریق قواعد تمام امام خمینی (ره) می فرماید که فاره مسک دو حالت دارد اولی که در بدن حیوان قرار دارد ولیکن از پوست و جسم حیوان جدا نشده یعنی استقلال وجودی ندارد جزء پوست بدن حیوان به حساب می اید در این صورت می فرماید نجس است و در صورت دوم که این فاره مسک ولو در از نظر ظاهری یک بند و وبستگی به بدن حیوان دارد اما ماهیتش مستقل شده استقلال در ماهیت دارد به این معنا که خشک شده دیگر ارتباط با پوست ندارد منتها بسته به بدن مثل بسته بودن مو به بدن ادم است در این صورت که استقلالش بوجود بیاید محکوم به طهارت است فرق نمی کند از حیوان زنده گرفته شود و یا از مرده سر مطلب قاعده ما لا تحله الحیاه است قاعده می گوید کل ما لا تحله الحیاه فهو طاهر مخصوصا از حیوانات ماکول اللحم این می شود ما لا تحله الحیاه قسمتی است وابسته به بدن حیوان منتها خشک شده است هیچ گردشی خونی انجا وجود ندارد مویدی هم برای فرمایش ایشان اضافه کنیم که گفته می شود فاره مسک اجزای دمویه یا ملکولهای خون ندارد یک ماده ای است شیمیایی که خدا افریده در بدن اهو مثل تخم مرغی که در باطن یک مرغ افریده است و ماده مفید و خوشبو ربطی به مواد خونی ندارد و بستگی به جسد حیوان اصلا ندارد این قول هم اهل لغت جاهای مختلف اورده اند این حرفی که ما می گوییم یا اهل لغت می گوید اتفاقا یک اظهار نظر بدون اهلیت است گفته ایم این گونه موضوعات نیاز به یک ازمایش علمی دارد از

لحاظ فقهی اهل خبره لغت می گویـد یا نمی گوید ما می گوییم اصـلش خون است اصـلش خون نیست شک و تردید باید به خبره مراجعه شود یک ازمایش علمی مختصـر بعـد مطلب را اعلام بکنـد فرمایش ایشان کاملا فهمیدیم اما ایا تحت قانون ما لا تحله الحیاه این مطلب را می توانیم جا بندازیم و نتیجه بگیریم که نیاز به بحث دارد

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۵ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

فاره المسک المبانه من الحی طاهره علی الاقوی که بحثش کامل شد و ان کان الاحوط الاجتناب عنها این مطلب را کامل کردیم

نظر امام خمینی (ره) در فاره مسک

رسیدیم به نظر مبارک حضرت امام (ره) که ایشان فرمودند فاره مسک پس از که استقلال پیدا می کند می شود مما لا تحله الحیاه مطلقا پاک است از اهوی زنده گرفته شود یا از اهوی مرده

استفاده امام خمینی (ره) از قاعده ما لا تحله الحیوه

مطلبی که ایشان می فرماید بسیار عالی و مستند به قاعده قاعده ما لا تحله الحیاه چون یک قاعده فقهی معتبری است هرجزئی از حیوانی که ما لا تحله الحیاه باشد محکوم به نجاست نیست این قاعده براساس ادله و تتبع در موارد زیاد استخراج شده است یک قاعده متسالم علیها عند الاصحاب مطلب بسیار روشن است

نقد نظریه امام خمینی (ره)

اما بر اساس مسلک تحقیق با کمال ادب و احترام عرض می شود که استناد حکم به قاعده در این مسئله زمینه و مجالی ندارد اولا و ثانیا و ثالثا اما اولا اگر فاره مسک را تحت حوزه قاعده ما لا تحله الحیاه قرار بدهیم باید بگوییم از اطلاق قاعده استفاده می شود عموم قاعده این مورد را می گیرد در اینجا بحث این است که قاعده یک قانون کلی هست که دارای قلمرو وسیعی است اما وسعت قلمرو مساوی با عام و مطلق نیست قاعده کلی است هر قانون کلی عام و مطلق نیست عام و مطلق تعریفی دارد قانون کلی و عام تعریف دیگری دارد قاعده این است یک محتوا یک مضمون از مدارک مختلف اصطیاد می شود با تتبع کامل پس از ان فقها می گویند قاعده این است که/ من اتلف مال الغیر فهو له ضامن /این من اتلف مال الغیر نص نیست کلام فقهاست مصطید از نصوص پراکنده به قول محقق اصفهانی که صاحب نهایه الدرایه هستند شیخ محمد حسین اصفهانی در شرح مکاسب در باب قاعده اتلاف می فرمایند از موارد پراکنده این قاعده اصطیاد است

ص: ۲۰۲

تبصره –فرق قاعده فقهی و ضابطه فقهی

سوال و جواب ضابطه معیار است معیار یک حکم است مثلا المومنون عند شروطهم ضابطه این است که شرط سائغ باشد این معیار است و این ضابطه است سائغ بودن وقاعده دارای مفهوم وسیعی است مثل کلی طبیعی منطبق با مصادیق و برگرفته از ادله قطعیه معتبره است اگر پایه اش ادله قطعیه معتبره نبود قاعده فقهی به حساب نمی اید پس از این که معنای قاعده روشن شد

فرق قاعده فقهی و عام و خاص

می بینیم قاعده با عام و مطلق فرق دارد عام و مطلق نص بیان امام است کمتر از نص بود نص را تغییر بدهیم محتوایش را بیاوریم و بیان کنیم این محتوا دیگر اطلاق ندارد اطلاق و عموم ارتباط دارد به خود نصی که از بیان معصوم شده باشد لذا شما شنیده اید که در مطلق شرط است که از مقدمات حکمت است که مولا در مقام بیان باشد این شرط هم برای عام لازم است امام کلمه و بیان عامی که داشته باشد باید در مقام بیان باشد نه در مقام اصل تشریع نکته دوم از بیان امام از خود نص امام اگر دلالت تضمنی امد اگر دلالت التزامی داشت این دلالت ها اطلاق ندارند اطلاق مربوط است به دلالت مطابقی نفس کلام معصوم مثلا اگر مولا فرمود اکرم الضیف و ان کان استادکم گفت اکرم الضیف اکرام کنید این دلالت مطابقی است دلالت مطابقیش ضیف را اکرام کنید اطلاق دارد ضیف عالم است جاهل است شاگرد است استاد است غیر مسلمان از جای دیگر ثابت شده مسلمان باشد ضیف است اما دلالت تضمنیش در ضمن اکرام یک دلالتی است و ان برخورد مودبانه و رعایت تادب در ضمن احترام است این دلالت تضمنی که ادب رعایت بشود دلالت تضمنی است اطلاق ندارد به قدر متیقن باید اکتفا کنیم و همین طور دلالت التزامیش دلالت التزامی و ان این است که در برابر مهمان بی احترامی نکنید این اطلاق ندارد باید به قدر متیقنش اکتفا کنید اینها مطلب جدید نیست ولی به این شکل که جزئی نگری و واشکافی رسم در حوزه نیست احاله می کند که خودتان بروید کار کنید این مطلب را که فهمدیم

تمسک به قاعده اینجا امکان ندارد

الان به این نتیجه رسیدیم قاعده فقهی اطلاق ندارد قاعده کلما لا تحله الحیاه فهو طاهر اطلاق ندارد اطلاق که نداشت ما زمینه برای شمول فاره مسک نداریم چون اطلاقی در کار نیست اگر اطلاق بود می توانستیم داخل ان کلی واردش کنیم این اولا و ثانیا تمسک به قاعده خود تمسک اینجا جا ندارد برای اینکه در مورد بحث فاره مسکی که از میته گرفته شود نص داریم جایی که نص داشته باشیم نوبت به قاعده نمی رسد تقدم نص بر قاعده دو حالت دارد به اختلاف موارد کاهی/ وارد/ است گاهی هم/ حاکم /خوشبختانه ما در این مورد کتابا و سنتا نص داریم دال بر همین مطلب نص کتاب همان ایه ای که از ان مکرر استفاده می شود سوره مائده ایه ۳/ قال الله تعالی حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنقه و المتردیه و النطیحه و ما اکل السبع الا ما ذکیتم/ حرمت میته اطلاق لفظی کتابی دارد این اطلاق لفظی کتابی فقط دو تا استثناء دارد که به مورد استثنا به طور خاص اکتفا می شود یک استثنا استثنای متصل که همان الا ما ذکیتم موردی که تذکیه شده باشد از قلمرو میته بیرون است استثنا متصل مطلب هم واضح و بلا اشکال اما استثناء منفصل جایی است که ما لا تحله الحیاه باشد به طور متیقن و قطعی ان ما لا تحله الحیاتی که در نصوص امده تصریح شده در فقه ما یک تعبیر تحت عنوان کلما لاـ تحله الحیاه در نصوص نداریم در نصوص استثناء صوف و شعر و ما یماثلهما که به طور خصوص استثنا شده است ان مستثنیات مختص به مورد خودشان هست بنابراین وجدانا می بینیم که فاره مسک از اهوی میته که هنوز جدا نشده جزء میته بالوجدان است اطلاق که می فرماید حرم علیکم المیته قطعا شاملش هست استثاء هم تذکیه است که اینجا وجود ندارد و مستثنیات به خصوص به عنوان استثناء منفصل است که اینجا محرز است علی هذا دلیلی بر طهارت مسک بر اساس قاعده ما لا تحله قابل اعتماد و اعتبار نخواهد بود بلکه می توانیم بگوییم بهترین دلیل بر حرمت فاره مسک همین ایه سوم سوره مائده و اطلاق و عموم حرمت علیکم المیته است این مطلب از لحاظ نص کتاب

اما تمسک به صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری

اما از لحاظ سنت صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری وسائل جلد ۳ باب ۴۱ از ابواب لباس مصلی روایت شماره ۲ صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری قال کتبت الیه یعنی ابا محمد علیه السلام یجوزللرجلان یصلی ومعه فاره المسک.فکتب لاباس به اذا کان ذکیا از اقا امام حسن عسکری اذا کان ذکیا گفت سوال از فاره مسک بود نصی که در روایت است از یک جهت رتبه اش پایین تر است از جهتی رتبه اش از نص اول بالاتر چون در این نص روایت هست سوال مربوط می شود به خود فاره مسک خود فاره مسک را می فرماید اشکالی ندارد اذا کان زکیا این اذا کان زکیا حداقل میته را از دائره بیرون می کند که می گفتیم کاری به حی ندارد که کاشف اللسان می فرمود حداقل میته را از دائره بیرون می سازد بنابراین جایی برای تمسک به این قاعده نیست

تقسیم بندی ما لا تحله الحیوه به ذاتی و عرضی

مضافا بر این به حسب وجدان یک تحقیق و نگرشی درباره ما لاـ تحله الحیاه انچه از نصوص استفاده می شود و موارد را نصوص بیان فرموده است مثل صوف و شعر و اینها ما لا تحله الحیاه اجزایی که از اول که از بدن حیوان بیرون می اید و می روید ارتباط خونی ندارد ما تحله الحیاه نیست مثل پشم و شاخ گوسفند از اول این ما لا تحله الحیاه است اما ما لا تحله الحیاه عرضی که امام (ره) گویا این قسم را هم ما لا تحله الحیاه می داند این است که اول جزء جسم حیوان است و تحله الحیاه است فاره خون دارد ارتباط دارد به جسم بعدا به مرور رفته رفته به اصطلاح فارسی خشک می شود ارتباط فقط یک اتصال ظاهری با بدن دارد مثل بن مو که ارتباط با بدن دارد اگر گردش خون دیگر تمام شده یک جزئی است که خشک شده بدون حیات و زندگی این ما لاـ تحله الحیاه است عرض می شود که ما لا تحله الحیاه که به نصوص امده و موارد به ان ما لا تحله الحیاه اشاره دارد عبارت است از قسم اول یعنی ما لا تحله الحیاه اصلی نه ما لا تحله الحیاه عرضی مثلا در غیر فاره مسک حیوانات اگر مشکل یا بیماری پوستی پیدا بکند احتمالا برای انسان هم پیش می اید قسمت قابل توجهی از پوست دست یا پا کم کم ارتباط خونی و گردش خون را از دست بدهد یک پوسته خشک شده وصل به بدن انسان هست این را می گوییم ما لاتحله الحیاه هرگز اتفاقا در اثر تتبع ناقص مثلا درباره شتر که در حال خوابیدن و بلند شدن به زانوهایش زیاد فشار وارد می شود قسمتی از محیط اطراف زانو گویا پوستها سفت و محکم و خشک شده از ارتباط خونی در کار نیست اما در عرف و لغت و نص این موارد را کسی ما لا تحله الحیاه نگفته و نمی گوید این مطلب تمام شد البته رایی مستند به امام خمینی را که مطرح کردیم ایشان در این رای تنها نیستند مرحوم کاشف الغطاء که شارح عروه است و مرحوم شیرازی که ظاهرا سید عبدالهادی شیرازی است و مرحوم سید گلپایگانی قدس الله اسرارهم این جمع فاره مسک را پس از انفصال یعنی استقلال وجودی ان فاره پاک می دانند چه اینکه از اهوی زنده گرفته شود یا اهوی مرده

تحقیق مطلب

اما پس از تحقیق و بررسی نتیجه ان شد که این حکم مستند می شود به قاعده ما لا تحله الحیاه و ان قاعده کاری را ذاتا نمی تواند از پیش ببرد مضافا بر اینکه نصوصی هم در این رابطه وجود دارد این قسمت کامل شد فتوا همان است که سید در متن اورده

استناد امام خمینی به قاعده طهارت در شک در مما تحله الحیوه

یک نکته تکمیلی از امام خمینی (ره) ایشان می فرماید که اگر ما لا تحله الحیاه مورد شک قرار بگیرد ما شک می کنیم که این جزء از اجزاء ما لا- تحله الحیاه ست یا از اجزای تحله الحیاه این شک را اگر بکنیم مقتضای اصل چیست ایشان می فرماید که اگر شک بکنیم اصل عبارت است از قاعده طهارت می فرماید در مورد مشکوک محکوم به طهارت است ما از بیانشان می فهمیم که مراجعه می کنیم به قاعده طهارت قاعده طهارت عمومش ثابت فراگیری ان ثابت موضوع ان هم محقق موضوع قاعده طهارت شک در طهارت است و اینجا موضوع وجدانی است قاعده طهارت جاری می شود قاعده طهارت بسیار مبسوط الید قدرت بالایی دارد از پشتوانه فوق العاده برخوردار حلال مشکل در موارد زیاد ی زندگی را اسان می کند قاعده طهارت اگر قاعده طهارت نبود ما در چنگال وسوسه و نجاست گرفتار بودیم قاعده طهارت زمینه را برای ما اماده می کند برای زندگی درست

اصل طهارت در جایی اعمال می شود که اصل حاکم در کار نباشد

اما قاعده طهارت اصل حاکم هم دارد یا ندارد. قاعده طهارت در جایی جاری می شود که اصل حاکم نباشد مثلا شما یک لباسی را شک دارید در نجاست و طهارتش طبیعتا قاعده طهارت جاری است اگر یک لباسی را یقین داشتید که نجس است و بعد یکی دو روز که ندیدید احتمال می دهید که این را تطهیر کرده باشند احتمال طهارت می دهید موضوع اماده شد موضوعات شک در طهارت است قاعده طهارت که قدرتمند است می توانید جاری کنید ؟ برای اینکه استصحاب موضوعی دارید استصحاب موضوعی یا اصل موضوعی دیگر اعتبار یا عدم اعتبار ندارد اصل موضوعی موضوع برای قاعده ما بعد باقی نمی گذارد استصحاب می گوید یقین بر نجاست که داشتید الان تعبدا نجس است شک دیگر نیست موضوع را از بین می برد معیار در شناخت اصل موضوعی این است که اصل موضوعی موضوع دلیل یا قاعده یا اصل بعدی را از بین می برد استصحاب شک که قاعده طهارت است از بین می برد حالا این را که گفتیم پس قاعده طهارت فقط شک در طهارت کافی نیست باید مانع نداشته باشد در مورد حیوانات و مخصوصا میته ما قاعده داریم اصل هم که هست اصل عدم ازلی اما قاعده داریم در مورد حیوانات لحوم و جلود خود میته قاعده داریم بسیار قاعده محکم و متسالم علیها عند الاصحاب به نام قاعده عدم تذکیه شک در طهارت و نجاست اجزای حیوانات تذکیه نشده باشد اصل عدم تذکیه است در صورت وجود قاعده عدم تذکیه نوبت به قاعده طهارت نمی رسد جایی برای قاعده طهارت نیست این مطلب به طور دقیق کامل شد

ص: ۲۰۶

سوال و جواب هر جزء حیوان مخصوصا جزء حیوان میته اینجا اگر درباره طهارت یا تزکیه صحبت بکنید قاعده عدم تذکیه است جزء میته شک می کنیم این پاک است بخاطر اینکه الان ما لا تحله شده همین شک را که کردیم مورد می شود برای قاعده عدم تذکیه قاعده تذکیه موردش شک در طهارت و حلیت حیوان است

سوال و جواب این مقدار را ما می فهمیم ان را که دیروز گفتیم یک قولی که اهل لغت گفته اند که فاره مسک مثل تخم مرغ ثمره است اجزای دمویه ندارد گفتیم قابل اثبات نیست به متخصص مراجعه شود اما این مطلب را این مقدارش را می فهمیم که ما لا تحله الحیاه اصلی وعارضی که این از وجدانیات است فاره مسک را اول می فهمیم که در اطراف ناف اهو ربط دارد به جسم و جسد یواش یواش جدا می شودو شاخ از اول شاخ است مو از اول مو این فاره مسک که جدا می شود مثل پوستی که در اثر عارضه پوسته پوکیده شود و از اصل جسد ارتباط خودش را قطع کند این می شود ما لا تحله الحیاه عرضی این مطلب که تمام شد درباره خود مسک/نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد/ عالم پیر دگر باره جوان خواهد/ شد درباره خود مسک ان شاء الله فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۶ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از فاره مسک

مسئله دوم فاره المسک المبانه من الحی طاهره علی الاقوی و ان کان الاحوط الاجتناب عنها نعم لا اشکال فی طهاره ما فیها من المسک و اما المبانه من المیت ففیها اشکال و کذا فی مسکها که مبانه از میت را بحث کردیم

ص: ۲۰۷

بحث در خود مسک که طاهر است یا خیر

الان بحث ما درباره مسک خود ان ماده مفید و ذی قیمتی که به عنوان یک موهبت خدا افریده بحث فاره که پوسته مسک بود تمام شد بحث خود مسک است

اقسام مسک در دیدگاه شیخ انصاری و حکم ان

شیخ انصاری (ره) در کتاب طهارت صفحه ۳۴۳ سطر ۲۶ می فرماید مسک چهار گونه است نوع اول از مسک اسمش هست مسک ترکی که احتمالا بخاطر منطقه ترکی می گویند و این را می گویند که گرفته می شود از خونهای فاسد و باطلی که از بدن اهو بیرون می اید مثالش می زند خون بواسیر و خون حیض این قسم از مسک شک در نجاستش نیست مسئله لا تحله الحیاه هم راه ندارد اختلافی هم بین فقها دیده نشده و اما قسم دوم عبارت است از مسک هندی که عبارت است از مسکی که از خون ذبیحه موقعی که سر می برند اهو را از اوداج که خون بیرون می اید ان خون را جمع می کنند با روث اهو ترکیب می کنند اخر سر به چیز معطری در می اید سید می فرماید و حقیقت این است که در نجاست این نوع هم شکی نیست قسم سوم

عبارت است از مسکی که پس از صید اطراف ناف اهو را پاره می کنند و هنوز مسک پا نگرفته خشک نشده خون ان محیط واطراف را می اورند بیرون و بعد می شود مسک از مجموع استفاده می شود که همه اینها بوی خوشی دارد این را هم می فرماید محکوم به نجاست هست خون هست و مسک پا نگرفته

ص: ۲۰۸

سوال و جواب قواعدی که گفتیم بعد از تذکیه بود اما خون متخلم پاک بود این دیگر خون متخلل نیست این هم محل اشکال است سید که با اما و اگر این را طاهر اعلام می کند یا ایشان این نوع را با تردید محکوم به نجاست اعلام می کند ریشه اش این باشد که بعد از تذکیه همه اجزاء پاک باشد اما در صورتی که خون متخلل باشد این خون متخلل نیست خون جاری می شود اقوی این است که نجاست است قسم دوم همین مسک متعارف بین مومنین مخصوصا اتباع ال البیت که ماده خوش بو در محل ناف اهو جمع شده و بعد از خشک شدن به طور طبیعی جدا شده است خود این مسک در این صورت می فرماید قطعا محکوم به طهارت است طهارت این قسم بلا اشکال است اولا در این باره اختلافی وجود ندارد قسم چهارم همان قسم متعارف است که مسک در محل ناف اهو پا گرفته و خشک شده و به عمل امده بعد ان محل خارشی پیدا می کند نیاز به حک دارد در بستر خارش و حک خود حیوان ان مسک را از خود جدا می کند خود این مسک به این صورت یعنی قسم چهارم بلا اشکال پاک است دو تا دلیل گفتیم اول اجماع دوم سیره قطعیه سوم نص خاص نص خاصی داریم که عبارت است از صحیحه عبدالله بن سنان کتاب وسائل جلد ۲ باب ۵۸ از ابواب نجاسات صحیحه عبدالله بن سنان از امام صادق این باب یک روایت دارد یادمان نرود در رجال یکی از مرجحات یا نشانه های اعتبار این است که در مورد یک حکم یک روایت داشته باشد یا یک باب یک روایت بیشتر نداشته باشد این باب یک روایت دارد منتها روایت معتبره و صحیحه است سندش را می خوانیم محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله قال کانت لرسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ممسکه/اسم محل و مکان برای مسک /اذا هو توضا اخذها بیده و هی رطبه/ وقتی که وضو می گرفت ان را به دست خودش می گرفت و دستش هم تر بود و ابائی نداشت و اجتناب نمی کرد معلوم می شود که پاک بوده/ فکان اذا خرج عرفوا انه رسول الله ص برائحته. ادم های اکثریتشان کور باطن بودند که به رائحه مسک حضرت رسول را تشخیص می دانند و الا در باطن نیاز به مسک ندارد ادم نور را با قلب خود احساس می کند کور دلانی بودند که وقتی بوی مسک می امد می گفتند حضرت رسول امده الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یکی از مصداقهایش اطرافیان پیامبر است خوب پامبر را به بوی مسک می شناختند چقدر مظلوم بوده است یک کسی امد در مدینه توسل کرد به رسول الله انجا وضعیت مدینه مخصوصا شیعیان مدینه توسل کرد که اینجا باشم بعد از ریاضت و دوره توسل توسلش گرفت در مکاشفه گویا پیامبر امد به او فرمود شنیدم ممنونم می خواهی پیش من باشی برو نجف خودم اینجا هستم جانم در نجف است این همان معنای بای بسم الله که در روایت دارد که امیرالمومنین فرمود که انا نقطه تحت باء بسم الله باء بسم الله رسول اعظم است نقطه ان باء علی مرتضی است نقطه با باء چه فرقی دارد دو تعبیر از یک حقیقت است علی محمد است محمد علی است مسئله مسک کامل شد و منصفه را فاره معنا کرده است خلاف ظاهر است و معنایش در عرف کسانی که زیست شناس هستند فاره در روایت فاره امده است فاره در روایت منصفه نیامده جز همین جا در ادامه این بحث می رسیم به مسئله سوم اما المبانه من المیت ففیها اشکال این را بحثش را کامل کردیم که ایشان می فرماید اشکال اما بر مبنای سید الاستاد و طبق قاعده مبانه از میت قطعا محکوم به نجاست است اطلاقات داشتیم قاعده داشتیم مخصص ما هم متصل و منفصل اختصاص به موارد خودش داشت هر کجا در قلمروی مخصص نبود به اطلاق میته مراجعه می کنیم مبانه از میته که فاره مسک هم باشد محکوم به نجاست است و کذا فی مسکها این مطلب را هم بحثش را کردیم

سوال و جواب بحث ما انجا کامل به پایان رسید که اگر مسک درزمان حیات ظبی جدا بشود بر اساس ادله ای که داریم محکوم به طهارت است چون دلیل بر خلاف قاعده است به مورد متیقن باید اخذ کنیم ان مسکی که از حیوان زنده در حال حیات جدا بشود اما اگر پس از مردن از حیوان ان مسک گرفته شود وجدانا می بینیم جزء میته است شما موضوع را وجدانا ثابت کنید حکم خودش می اید وجدانا جزء میته است جزء میته که وجدانا شد حکمش خودش می اید قاعده ما لا تحله هم شاملش نمی شود که شرحش را دادیم

سوال و جواب مسکی که گفتیم طاهر است خود مسک ولی فاره اش جدا شد خود مسک بما هو مسک که جدا بشود از حیوان در حال حیات پاک است بلا اشکال و بلا خلاف اما اگر میت باشد فتوای سید یزدی بر این است که احتیاط کنید محل اشکال است نظر سید خویی این است که نجس است و نظر امام هم این است که طبق قاعده ما لا تحل پاک است

مسئله سوم- حکم اجزای جدا شده ازمیت

و اما الان رسیدیم به بحث مسئله سوم میته ما لا نفس له طاهره کالوزغ و العقرب و الخنفساء/ سوسک /و السمک /ماهی/ و کذا الحیه/مار/ و التمساح و ان قیل بکونها ذا نفس سائله درباره حیواناتی که نفس سائله ندارند

اجزاء جدا شده از حیواناتی که خون جهنده ندارند مثل وزغ

یکی از قواعد فقهی اینجا خودش را نشان می دهد کلما لیس له نفس سائله فهو طاهر یک قاعده

نصوص مربوطه

این قاعده هم از نصوص و روایات استفاده می شود در این رابطه دو تا روایت موثقه داریم کتاب وسائل جلد ۱ باب ۹ از ابواب اسئار روایت اول صحیحه علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر سند را بخوانیم محمد بن الحسن باسناده عن العمرکی سند شیخ طائفه به عمرکی درست است عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال سالته عن الحیه و الوزغ یقع فی الماء فلا یموت ایتوضا منه للصلاه قال لا باس به این مورد مواردی است از حشراتی که دم سائله ندارند و همین طور موثقه عمار ساباطی که باب ۱۹ حدیث ۴ سوال در روایت هست فلا- یموت زنده اش پاک است جواب در روایت هست دم سائل ان که دم سائل دارد دو نوع است یک نوع نجس العین است یک نوع طهارت حیاه است که نجس العین نیست ان شرحش را جای دیگر دادیم الان ما بحث می کنیم در حیوانات و حشراتی که دم سائله ندارند اینها اگر بیافتند در بئر چه حکمی دارد

سوال و جواب شما یک قاعده فقهی را گوش بدهید کلما لیس له دم سائل یا نفس سائله فهو طاهر این دیگر اطلاق دارد ما در این مطلب را از روایات ابواب ماء مطلق باب ۹ حدیث ۴ در این حدیث می خوانیم حدیث از قنمی است از ابی عبدالله علیه السلام سالته عن الفاره والعقرب و اشباه ذلک یقع فی الماء این روایت هم اختصاص به عکس مطلب دارد باب ۳۵ از ابواب نجاسات اول موثقه عمار ساباطی محمد بن الحسن شیخ طوسی عن المفید عن صدوق عن محمد بن الحسن عن احمد بن ادریس عن محمد بن احمد ابن یحیی عن احمد بن حسن بن علی بن فضال تا عمار ساباطی به خاطر خود عمار می شود موثقه عن ابی عبد الله قال سئل عن الخنفساء و الذباب و الجراد و النمله و ما اشبه ذلک یموت فی البئر و الزیت و السمن و شبهه قال کل ما لیس دم فلا باس این قاعده فقهیه است سند موثقه است دلالت کامل که قاعده فقهیه است اما موثقه دوم

سوال و جواب اما روایاتی که دلیل می شود برای طهارت حشرات ما لیس لها دم سائله این است روایت دوم موثقه همین شماره ۲ این باب که عبارت است از موثقه حفص بن غیاث عن جعفر بن محمد عن ابیه علیه السلام قال لا یفسد الماء الا ما کانت له نفس سائله دلالت این روایت هم کامل است درباره حیوانات و حشراتی که دم سائل ندارند دو تا بحث داریم ۱. بحث اول مربوط می شود به اصل حکم که عبارت است از بحث اصلی مورد دوم مربوط می شود به مصادیقی که دم سائله ندارند که عبارت است از بحث فرعی پس در این مسئله دو بحث است بحث اصلی و بحث فرعی بحث اصلی که متعلق است به طهارت حیواناتی که نفس سائله ندارند اولاـ محل اجماع است بلکه محل تسالم اصحاب است و ثانیا روایات مختلفی در ابواب مختلفی دال بر این مطلب وجود دارد ثالثا دو تا روایت که موثقه هستند به طور خاص این مطلب را اعلام می دارند همین دو تا موثقه که یاداور شدیم اصل مسئله محل اختلاف نیست نصا و فتوا

حکم موجوداتی که مشکوک النجاسه هستند

اما بحث فرعی درباره موارد یک وزغ دو حیه و تمساح که شیخ طوسی در کتاب نهایه صفحه ۵۲ و شیخ صدوق در فقیه صفحه ۸ می گویند که محکوم به نجاست است وسائل ج ۱ باب ۱۹ حدیث ۲ صحیحه علی بن جعفر می گوید عن معاویه بن عمار سالت ابا عبدالله ع عن الفاره والوزغه تقع فی البئر قال ینزح منها ثلاث دلائ از چاه سه تا دلو اب بیرون کردن دلالت دارد بر اینکه نجس است و همین طور شهید می فرماید تمساح خون جهنده دارد سه تا روایت در این رابطه داریم دو تا روایتش اینجا بود یک روایتش در کتاب فقه الرضا صفحه ۹۳ فان وقع وزغ فی الماء فلیهرق ذلک الماء این ادله شان و این حکمشان حالا ببینید این ادله تمام هست یا نیست

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۷ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۷

Your browser does not support the audio tag.

مطلب یا عنوان سوم از عنوانهایی که از دوازده عنوانی که در بحث رجال ان شاء الله بحث کنیم عنوان

معرفت اصول و جوامع روایی

بحث امروز ما معرفت اصول و جوامع روایی درباره اصول اصطلاحاتی که داریم که توجه بکنید اصطلاح اول ما درباره اصول است که در جلسه قبل اجمالا اشاره شد الان کاملش می کنیم

اصل چیست و فرع کدام است

اصل در کلام معصوم

اصل در اصطلاح رجال عبارت است از نقل روایت از معصوم بدون واسطه روایت به معنای نقل لغتا به معنای نقل اصطلاحا به معنای نقل کلام معصوم اما اگر روایت را با واسطه نقل کند می شود فرع این تعریف اول واما تعریف دوم درباره اصل و فرع این است که اصل همان خود کلام معصوم مجموعه از کلمات واقوال معصوم ولی اگر مصنف و محدث شرح و حاشیه ای داشته باشد می شود فرع پس این دو تا معنا را از اصل و فرع که فهمیدیم از همین باب می گوییم اصول اربعماه ان چهارصد تا کتاب که عین کلام معصوم را در ضمن درس امام صادق در مسجد کوفه اموخته اند می شود اصل چهارصد تا کتاب از ان جلسه بیرون امده که همه انها می شود اصل این معنای اصل در مقایسه با روایات و اصطلاحات دیگر .

اصل درکتب رجالی

باز درباره اصل اصطلاح دیگری در رجال و درایه داریم از دید رجال می گوییم اصول خمسه که پنج تا کتاب رجالی اصل است علی اختلاف که شش تا هم گفته شده است پنج تا مسلم است این پنج تا عبارتند از ۱. رجال نجاشی که اسمش را اکثرا حذف کردند احمد بن حسین نجاشی متوفی سال ۳۵۰این اولین مولف این اصول خمسه است ۲. رجال کشی که اصل ان کتاب به نام معرفه الناقلین کشی معاصر شیخ کلینی است تاریخ وفاتش دقیق ثبت نشده این کتاب در اثر حوادث درست محفوظ نماند یک مقداری که باقی مانده بود شیخ طوسی جمع کرد و سامان داد اسمش را گذاشت اختیار معرفه الرجال که بدنه از کشی گرفته شده است هنوز به ان می گوییم رجال کشی دو تا اصل دیگر شکر خدا وجوددارد که مال خود شیخ طوسی فهرست شیخ و رجال شیخ طوسی این چهارتا معروف و در دسترس است اصل پنجم که سید الاستاد ان را تایید می کند عبارت است از رجال برقی احمد بن محمد بن خالد برقی که در قرن سوم از دنیا رفته رجال ایشان هم مورد اعتمادو کتاب هم ثابت است ان موردی که محل بحث است رجال ابن غزائری است رجال ابن غزائری و توثیقات ابن غزائری معروف است بین محدثین اما خود رجالش کاملا به عنوان یک کتاب مسلم نیست چیزی که در این رابطه وجود دارد این است که مرحوم اقا بزرگ تهرانی در تراجم خودش صدور و وجود این کتاب را محل شک و تردید قرار می دهد و سید الاستاد ثبوت

این کتاب را اعلام نمی کند به این مضمون که این کتاب ثابت نیست لذا اصولی که در علم رجال و درایه وجود دارد ان پنج تاست و ابن غزائری اسمش را معمولا اشنا نیستند احمد بن حسین بن عبیدالله غزائری و اما تحقیقاتی هم هست که رجال ابن غزائری ثابت است و موجود است فعلا در ان باب بحث نمی کنیم پنج تا اصل مسلم است .

ص: ۲۱۳

اصل در کتب روایی

اصطلاحی دیگری داریم درباره اصل که مصدر و مستند در بحثهای ماست اصول اربعه اصول اربعه همین چهار کتاب معروفی که الان داریم به ترتیب زمانی اول کافی دوم من لا یحضره الفقیه سوم تهذیب چهارم استبصار این چهار تا کتاب بعد از تالیف ابن غزائری تالیف ابن غزائری قطعی است وجود و بقاء ان تالیف محل شک و تردید است بعد از تالیف ابن غزائری نوبت رسید به شیخ کلینی محمد بن یعقوب کلینی شیخ کلینی متوفای ۳۲۹ است کتاب کافی را شهید می فرماید که ایشان در مدت بیست سال تالیف کرد حوصله می طلبد عجب عمری عجب ثمری لذا عزیزان اگر پنج شش ماهی تاخیر شد حوصله می خواهد یکی از اعداد تاریخ مکاشفه بیست سال هم هست زحمت محدث کلینی پس از بیست سال به بار نشست چه کتابی که شیخ مفید می فرماید کافی من اجل {لام مشدد}الکتب و اعظم الاثار و شهید می فرماید لم یعمل من الاصحاب مثله مثل کتاب کافی هیچ یکی از اصحاب نیاروده اند ان اصطلاح را شنیده اید که الکافی اضبط تعبیر جالبی است این تعریف از علامه مجلسی است الکافی اضبط الکتب الحدیثیه با همه این حرفها که گفتیم یک نکته دیگر هم اضافه می شود که شیخ کلینی سال ۳۲۹ وفات یافته اخرین نائب از نواب اقا سال ۳۲۸ وفات می کند علی بن محمد بن سمری مشهور است که توسط سمری این جمله از سوی اقا درباره کافی امده است که شنیده اید الکافی کاف لشیعتنا به طور خصوص این معلومات اجمالا در ذریعه و مقدمه کافی ووسائل جلد بیست و مقدمه کشی و ضیاء الدلاله وجوددارد مرحوم کلینی پس از اینکه این کتاب را نوشت عدد احادیث این کتاب می شود شانزده هزار و صد و نود و نه روایت {۱۶۱۹۹ }اصل دوم مرحوم شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه کتاب من لا یحضره الفقیه این کتاب که دومین اصل از جوامع رجالی است شیخ صدوق متوفای ۳۸۱ کتاب را در منطقه ای که بلخ می گویند که الان جزء توابع افغانستان است که ان زمان جزء ایران بوده به خواست یک سیدی متشخصی به نام سید نعمت این کتاب را نوشته من لا یحضره الطبیب که نوشته شده بود یک کتاب بعنوان من لا یحضره الفقیه هم داشته باشیم کتاب نوشته شد در ان منطقه و به چاپ رسید عدد روایاتی که در کتاب من لا یحضر هست عبارت است از نه هزار و چهل و چهار {۹۰۴۴ } تا روایت این درباره من لا یحضر کتاب سوم عبارت است از تهذیب الاحکام شیخ طوسی که محمد بن حسن ابوجعفر طوسی این کتاب را در نجف نوشته است شیخ طوسی حیات شریفش در بغداد و نجف بود موسس مکتب فقهی شیعه شیخ مفید است و مکمل ان شیخ طوسی است تهذیب دارای روایاتی است زیاد در ابواب مختلف فقهی عدد روایات تهذیب عبارت است از سیزده هزار و پانصد و نود {۱۳۵۹۰}تا روایت این کتاب که نوشته شد بعد شیخ طوسی دید که تعارضاتی دراخبار و روایات است از سوی دیگر کتاب مقنعه استادش شیخ مفید نیازی به شرح داشت هم فقط حکم و روایت نزدیک زمان معصوم است بعد خواست شرح مقنعه بنوسید به نام استبصار این کتاب تدوین شد روایاتی که در این کتاب وجود دارد عددش هست پنج هزار و پانصد و یازده {۵۵۱۱} روایت مجموع روایاتی که در کتب اربعه امده است عبارتند از چهل و چهار هزار و سیصد و چهل و چهار تا روایت {۴۴۳۴۴}

سوال روایات این اصول تکرار هم دارد! جواب تقطیع شده مقدم و موخر این اصول اجمالاً معرفی کردیم و مصدر و مستند ما این چهار تاست حالا به بحث اصلی رسیدیم این مقدمه و امادگی این که کتاب را دور نمای انرا بدانیم که اینها چه کتابهایی و چه انواری است چون خود روایت که اصل باشد خود نور است و نورانیتش را کسی که بصیرت دارد می بیند بصیرت و مکاشفه دو گونه است مکاشفه فنی و ریاضتی و مکاشفه الهی و معرفتی مکاشفه فنی و ریاضتی بروید هندوستان انواع مکاشفه و اقسام انرا می بینید گفت یک کسی از خدام امام رضا رفته بود پیش یک مرتاض دید که با مواد نجاست مرتاض ور می رود این فرد که از مشهد رفته بود یک نگاه عبرت امیز که خیره شد دید که جوابش را داد که بیت المال خوردن و از حرم اقا پول دزدیدن و خوردن خیلی بدتر از این است اینها مکاشفات فنی و ریاضتی است بااینها کاری نداریم اما انچه جائز است مکاشفه نوع دوم کار مکاشفه نوع دوم ولایی و معرفتی این است که دل و روح و قلب ادم یک بینایی ویژه پیدا می کند از جمله نورانیت قران را تشخیص می دهد نورانیت الفاظ امام و معصوم را تشخیص می دهد و ارتباط به جایی می رسد که توسط الفاظ قران و روایات شفا می گیرد مرحوم محدث قمی که گفته می شود به او گفتند که شما کتاب مفاتیح را می نوسید اقبال هست مصباح المتهجد هست و کتب دیگر برای ادعیه است شما کتابتان جا نمی افتد گفت چون من نذر کردم ثواب کتابم راهدیه کنم به روح حضرت زهراء سلام الله علیها انهایی که اهل مکاشفه هستند نیاز به ان ریاضت ندارند یک یا زهراء از ته دل اتش جهنم را خاموش می کند دل افسرده توسل نکند پس چه کند ای دوای دل افسرده ما یا زهراء این است بعد مرحوم محدث قمی چشمش کم دید شده بود من این را از مرحوم فاضل لنکرانی نقل می کنم ایشان از محدث زاده قمی من محدث زاده را دیده بودم اما از خودش نشنیدم تقریبا پیشاپیش انقلاب فوت شد تقریبا منبری معروفی بود ایشان گفت که پدرم چشمایش کم دید شده بود به من گفت که پسرم کتاب کافی را بیاور کتاب کافی را اوردم باز کرد روایات را گرفت به چشم خودش مالید دیگر تا زنده بود نورانیت چشمش به طور کامل باقی ماند این مکاشفه معر فتی و ولایی است که با حفظ ایمان پا می گیرد در مسیر اهل بیت و صراط مستقیم است به قول مولی علی ان ریاضت فن است این علم و معرفت است

شروع بحث اصلی در اعتبار روایات

الان رسیدیم به بحث اصلی فعلا بحث اصلی ما این است که گفته می شود روایات موجود در کتب اربعه کلها معتبره به ادله اش مفصل اشاره می کنیم اجمال و موجز این کتب از همان اصول اربعماه گرفته شده است و ترتیب یافته است انها که اصلند . یک نکته

قول به اعتبار مجموع روایات موجود در کتب اربعه

سید الاستاد می فرماید که جماعه من المحدثین یقولون که روایات کتب اربعه همه انها معتبر است اما این حقیر با تتبع یا مراجعاتی که مناسب بضاعه مزجاه است به این نتیجه رسیدیم که کتب اربعه پیش محدثین تماما اعتبار دارد این اصولی ها هستند که مشکل بوجود می اورند و اشکال می کنند اشکال و تردید درباره عدم اعتبار از دامن اصول برخواسته محدث استرابادی تا محدث بحرانی صاحب حدائق علامه مجلسی شهیدین صاحب وسائل با ذکر ادله همه با هم می گویند که کتاب اربعه تمام روایاتشان معتبر است ما به این نتیجه رسیدیم محدثین اجمع علی صحه و اعتبار روایات الوارده فی تلک الکتب الاربعه

ادله این قول

دلیلی که درباره اعتبار این کتب ارائه می شود از این قرار است

اهتمام قدماء در جمع اوری روایات

به تعبیر سید الاستاد بهترین دلیل این است که اهتمام قدماء نسبت به جمع اوری احادیث :ادله درباره اعتبار روایات موجود در کتب اربعه ارائه می شود اولین دلیل: اهتمام محدثین اقدمین نسبت به جمع اوری روایات اینها ادمهایی نبودند که هر چیزی را با اسم روایت جمع بکنند اهتمام خاصی داشتند تا با ان حساسیت مخصوص خودشان روایت را پیدا کنند و جمع کنند دلیل مهمی است

قرب زمانی مصنفین به ائمه (علیهم السلام)

قرب زمانی دیدیم شیخ کلینی در زمان ۳۲۹اگر بیست و نه نبود می گفتیم قرن سه نزدیک زمان امام عسکری زمان نواب را درک کرده با ان قرب زمانی و همین طور شیخ صدوق و شیخ طوسی و مخصوصا احمد بن محمد بن خالد برقی در همین کتاب محاسن خودش که قبل از کافی تدوین شده است دقیقا از همان اصول اربعماه گرفته شده است

سوال محاسن برقی برای چه در کتب اربعه نیامده جواب برای اینکه محاسن برقی دوره کامل روایی نیست

دسترسی به اصول اربعماه

سوم کتب معتبره یا به عبارت خیلی روشن همان اصول در دسترسشان بوده مرحوم اقابزرگ تهرانی در ذریعه می فرماید که اصول اربعه تا زمان ابن ادریس حلی موجود بوده مستطرفات السرائر از همان اصول استطراف شده خوب زمان شیخ و اینها که بوده زمان شیخ صدوق و زمان شیخ کلینی که قطعا بوده ابن ادریس بعد از زمان شیخ طوسی ذریعه می گوید تا زمان ایشان اصول موجود بود که مستطرفات از همان اصول گرفته شده

اجماع یا تسالم فقها در اعتبار کتب اربعه

دلیل چهارم اجماع یا تسالم در ارجاع و اعتماد: می بینید الان یک کتابی را که می گویید منبع معتبر است در اثر چند بار ارجاع و ارجاعهای مختلف می شود منبع معتبر این چهار تا کتاب بعد از زمان شیخ تا حال ارجاعات الفقها کلهم هست دلیل پنجم را عنوان بکنید تکمیلش می ماند

تصریحات مصنفین که روایات صحیح را جمع اوری کرده اند

ص: ۲۱۷

دلیل پنجم تصریحات خود این محدثین در مقدمه کتابشان که این روایات روایات معتبره است مثلا تعبیر شیخ صدوق دارد در خطبه فقیه که می گوید که روایتی را من مثل مصنفین دیگر فقط جمع نمی کنم و قصدم این است که روایاتی را نقل کنم که بر اساس ان فتوا بدهم و اعتماد بکنم و حجت باشد بین من و خدای من و همین طور تصریحات از کلینی در مقدمه کافی که می فرماید که دوست دارید کتاب کافی باشد که مجموعه احکان دین را از ان استفاده کنید بر مبنای اثار صحیح صادقین این تصریحات و ان تصریحاتی که از شیخ طوسی استفاده می شود در مجموع که تهذیب و استبصار از اصل گرفته شده و اصول پیش او موجود بوده و ساماندهی و تدوین کرده پنج تا دلیل قوی درباره اعتبار کل روایات مصنفه در کتب اربعه اما اصولین امده اند با کشتی اصول اقیانوس پیمایی می کنند مخصوصا سید الاستاد اشکالاتی که دارد که ان شاءالله جلسه اینده کاملش کنیم

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۱۰ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از عدم نجاسات حیواناتی که دم سائله ندارند

درباره حیواناتی که دم سائله ندارند بحث کردیم گفتیم در موثقه عمار ساباطی باب ۳۵ از ابواب نجاسات ج۲وسائل امده است کل ما لیس له دم فلا باس این مطلب هم منصوص است و هم مورد اجماع بلکه مورد تسالم اما عده از فقها در مواردی تشکیک کرده اند اصل مسئله معلوم است گفتیم یک بحثی اصلی است و یک بحث فرعی بحث اصلی اینکه حیوان ما لا نفس سائله طاهره بحثی نیست اجماع و فتوا و نصا

ص: ۲۱۸

حکم وزغ ایا طبق قاعده است

اما بحث فرعی مواردی بود بعضی از فقها اشکال کرده اند از جمله درباره وزغ شیخ طائفه (ره) در کتاب نهایه صفحه ۵۲ شیخ صدوق در فقیه جلد ۱ صفحه ۸ و ۱۰ سید ابن زهره در غنیه صفحه۴۹ سلار در مراسم صفحه ۶۵ گفته اند وزغ جزء اعیان نجسه است یک عینی در کنار اعیان نجسه اضافه کنید نصوصی در این رابطه است که بر مقتضای ان نصوص باید بگوییم وزغ نجس است درباره این مطلب سه تا روایت را ذکر کرده اند

در روایت حکم وزغ و فاره با هم سوال شده است

روایت اول صحیحه معاویه بن عمار کتاب وسائل جلد ۱ باب ۱۹ ازابواب ماءمطلق حدیث ۲ در این حدیث امده است باسناده اسناد شیخ طوسی عن الحسین بن سعید اهوازی عن حماد و فضاله بن ایوب عن معاویه بن عمار قال سالت اباعبدالله عن الفاره و الوزغه تقع فی البئر قال ینزح منها ثلاث دلاء

سوال و جواب درباره وزغ نص خاصی داریم که گفته است نجس است به مقتضای این نص عمل می کنیم اگر دم سائل

داشـته باشـد طبق قاعـده است و اگر دم سائله ندارد تخصـیص داده شده است بوسـیله نص دلالت این روایت بر مطلوب ابهامی نـدارد سه دلو اب بکشـد از چاه بعد از افتادن در چاه یک حکم تعبدی نیست معلوم است که کشف قطعی می کند از الودگی سیـد الاسـتاد هم می فرماید در دلالت این روایت بر نجاست ابهامی دیده نمی شود سـند هم کامل است حکم این خواهد شـد که وزغ هم جزء اعیان نجسه است

ص: ۲۱۹

سوال وجواب سوال این است که شاید این دو تا با هم افتاده باشند این از فاره نجاست را گرفته اگر وزغ تنها بود نجس نبود نه این فاره جدا وزغ جدا واو دارد حکمش سوال از هر دو است افتادن در اب اگر بگوییم که سوال از بقر و غنم معنایش این است که اگر دو تایش با هم بودند واو معیت در سوال است نه معیت در افتادن در اب کسی چنین چیزی نفهمیده

روایت غنوی از امام صادق که وزغ را به صورت مخصص ذکر کرده است

روایت دوم در همین باب ۱۹ از ابواب ماء مطلق حدیث ۵ و در باب دیگر باب اسئار امده هارون بن حمزه این حدیث بقیه رواتش درست است یزید بن اسحاق توثیق خاص ندارد از این جهت درباره سندش حرفی هست هارون از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام سوال می کند سالته عن الفاره و العقرب و اشباه ذلک یقع فی الماء فیخرج حیا هل یشرب من ذلک الماء و یتوضا منه قال یسکب منه ثلاث مرات و قلیله و کثیره بمنزله الواحده ثم یشرب منه و یتوضو منه غیر الوزغ فانه لا ینتفع بما یقع فیه دلالت بسیار کامل جدا کرد سند این روایت هم که مشکلش یزید بن اسحاق خوشبختانه در سند کامل الزیاره ذکر شده و بنابر مبنای خود سید الاستاد این روایت هم سندش معتبر است دو تا روایت معتبره

مبنای مرحوم اقای خویی در مورد توثیقات عام کتاب کتاب کامل الزیارات

سوال و جواب این بنده حقیر خدا این اوازه را شنیده ام ولیکن چند سال قبل از وفاتشان در زمان حیاتش مبارکشان این حرف را شنیده بودم اما ان قدر ان متوجه و ملتفت بود که که اگر رایش تغییر کرده بود اعلام می کرد اعلام قطعی و سند قطعی وجود ندارد در حد یک شائعه بسیار پر قدرتی است اما سند ندیده ایم حالات و اوضاع که این حقیر بلد بودم در این مسائل تمام بدنه اصلی زندیگش فقه و اصول بود مسائل جانبه و حوزه واینها حاشیه بود متن زندگیش فقه واصول بود قطعا خبر می داد و اعلام می کرد هنوز سند کتبی ما نیافتیم شاید قرائنی باشد که همچنین چیزی واقعیتش ثابت نیست در کتب چاپ شده در منابع فقهی کتبا اعلام کرده باشند و بعد لازم است اگر انصراف حاصل شده باشد بنویسد تا بماند

سوال عمرکی چه طور جواب عمرکی صحیح است توثیق خاص دارد روایت سوم عبارت است از روایت فقه رضوی که در کتاب فقه الرضا صفحه ۹۳ فان وقع فی الماء وزغا اهریق ذلک الماء این سه تا روایت مستند است برای حکم به نجاست وزغ شاید کم و بیش محل ابتلا هم باشد مخصوصا در ازمایشگاه های علمی برای اطباء

نظر مرحوم خویی در مورد سه روایتی که در مورد وزغ ذکر شده است

سید الاستاد در تنقیح عروه جلد ۲ صفحه ۴۴۵ می فرماید و صحیح و تحقیق این است که این وجوه لا یمکن المساعده علیه برای اینکه اولا۔ سه تا روایت نیست یک روایت است دو تا روایت سندش ضعیف است روایتی که سند ضعیف باشد پیش ایشان کلا روایت است روایت اول یزید بن اسحاق توثیق ندارد و سند هم کامل نیست سند که کامل نبود کانما این است که دلالتش را کار ندارد

تعارض روایات دال بر نجاست وزغ با روایت عمرکی

و روایت سوم که روایت فقه رضوی باشد یک اشکالی وجود دارد و یک اعتبار اشکالش معروف است اعتبارغیر معروف تعارض بین معروف و غیر معروف طبیعتا معروف مقدم است اعتبار معروف این است که تمامی این نصوص از شخص اقا امام رضا گرفته شده بیانات امام رضاست یک اصل در کنار اصول اربعماه و واحد می شود این یک اعتبار است لذا اسمش فقه الرضاست از خود امام رضا ست اما فقها مخصوصا اربابان اصول بویژه سید الاستاد با کلام نفسی می فرمایند که این اسناد و نسبت ثابت نیست ممکن است فتواهای خود شیخ صدوق باشد اصلا حتی روایت بودنش زیر سوال می رود فضلا از اینکه اعتبار هم داشته باشد این حرف معروف است بین اصولین طبیعتا اعتبار قائل نمی شوند اما در مقام استدلال هم ذکر می کنند این دو تا روایت که از دور خارج شدند روایت اول که باقی ماند صحیحه بود سید می فرماید که سندش صحیح هست و دلالتش قابل انکار نیست اما معارض دارد اولین معارض این روایت صحیحه عبدالله بن جعفر وسائل ج۱ باب ۹ از ابواب اسئار حدیث یک عبارت است از صحیحه علی بن جعفر سند محمد بن الحسن باسناده عن العمرکی که صحیح و موثق است اسناد شیخ هم درست است عن علی بن جعفر عن اخیه الامام موسی بن جعفر علیهما السلام فی حدیث قال سالته عن العظایه و الحیه و الوزغ یقع فی الماء فلا۔ یموت ایتوضو منه للصلاه قال لا باس به این بیان امام که می فرماید لا باس به اگر نجس باشد وزغ حیوان نجسی که بیافتد در اب یقع فی الماء مطلق ماء فرمود لا باس دلالت بر طهارت وزغ دارد اطلاق هم معلوم است نسبت به ماء قلیل باشد یا کثیر نجس نمی کند این حدیث دلالت و سندش کامل با حدیث معاویه بن عمار که سند و دلالتش کامل بود حداقل تعارض می کند

در تعارض یک قاعده داریم و یک اصل

تعارض که بکند در تعارض یک قاعده داریم یک اصل قاعده در تعارض تساقط است اصل رجوع به عمومات فوق تعارض این دو تا روایت را از کار انداخت اصل مراجعه به ادله و عمومات فوق درباره عمومات فوق می فرماید صحیحه فضل عن العباس وسائل ج۱ باب ۱ از ابواب اسئار حدیث شماره چهار عنه این عنه سند قبلی حسین بن سعید است که ایشان هم از حماد نقل می کند عنه عن حماد عن حریز عن ابن ابی العباس فضل بن عبدالملک کنیه اش است ابوالعباس عن العباس بن ولید از اصحاب امام صادق سالت اباعبدالله علیه السلام این حدیث را جاهای دیگر به مناسبت ذکر کرده اند عن فضل الهره و الشاه و البقره الابل و الحمار و الخیل و البغار و الوحش والسباع فلم اترک شیئا الا سالته عنه فقال لا باس به حتی انتهیت الی الکلب فقال رجس نجس لا تتوضو بفضله و اصبب ذلک الماء اغسله بالتراب اول مره ثم بالماء این عمومات است از تمامی حیوانات و حشرات گویا سوال به عمل امده که می گوید چیزی را باقی نگذاشته ام سوال کردم که گویا از وزغ هم قطعا سوال شده است فرموده لا۔ باس اشکالی ندارد ما به این عموم عمل می کنیم و بر اساس همین عموم می گوییم وزغ پاک است و دلیل بر نجاست ان نداریم دلالت دارد بر طهارت کل این چیزهایی که سوال شد مگر کلب

سوال و جواب فعلا بحث ما این است که وزغ دم سائل دارد یا ندارد گفته شده است که هر حیوانی که دم سائل ندارد پاک است مگر درباره وزغ که اشکال شده که گفتم این اشکال نص است اگر دم سائل دارد می شود تخصیص و دم سائل که ندارد حی و میتش پاک است اگر نجس باشد حی و میتش نجس است

ایا بحث وزغ به عنوان نجس العین استثناء می شود یا به عنوان این که دم سائله دارد

سوال و جواب انها را گفتیم کل حیواناتی که دم سائله ندارند پاک است پاک که بود زنده اش پاک است مرده اش پاک است و اگر نجس بود زنده اش هم نجس است بحث ما فعلا در این است که حیواناتی که دم سائل ندارند پاکند ان حیوانی که زنده اش نجس است زیر قاعده حیوانات لیس له دم سائل وارد نمی شود از جمله وزغ حکم به نجاستش صادر شده نص خاص زنده اش گفتم از اعیان نجسه وارد می شود بنابراین فعلا از میته و احکام میته که حیوان حلال گوشت است ذبح شرعی نشده نجس است چه احکامی دارد بحثی نیست ان جهت جدایی است فعلا بحث در حیوانات و حشراتی که دم سائل ندارند پاکند زنده و مرده اش پاک است اگر از این حشرات یک موردی را پیدا کردید که نجس بود زنده و مرده اش نجس است وزغ را پیدا کردیم نص خاص که زنده اش نجس است مرده اش هم نجس است

بحث از وزغ نسبت به این که دم سائله ندارد مفروغ عنه است

سوال و جواب صحبت از دم سائله است حیواناتی که دم سائله ندارند پاک هستند بنابراین ما یک مورد اشکال پیدا کردیم که وزغ نص خاص داریم که این وزغ نجس است در حالی که می بینیم وزغ خارجا از حیواناتی است که دم سائل ندارد در این قسمتش بحث نکردم تقریبا وزغ جزء مسلمات است دم سائله ندارد اما نص خاص امده که وزغ نجس است بقیه حیواناتی که دم سائل ندارند پاکند ما در بحث تا الان کسی وزغ را جزء حیواناتی که دم سائل ندارند گرفته باشد کسی پیدا نشده و نشنیده ایم که وزغ دم سائل دارد ما تقریبا می بینیم مشهود است کسی درباره اش اظهار نظری نکرده است ما یک راه را باز گذاشتیم که اگر بر فرض اگر دم سائل دارد اشکال که ندارد نص دم سائل اگر داشت را که طبق قاعده گفته کشف کرده از یک واقعیت اگر دم سائل ندارد نص تخصیص زده یا نص طبق قاعده گفته که این نجس است که دم سائل دارد و اگر دم سائل ندارد تخصیص زده این را راهش باز گذاشتیم در این رابطه مشکلی نداریم بعد از تعارض رفتیم به سراغ عمومات گفتیم تعارض یک قاعده دارد یک اصل قاعده تساقط است اصل رجوع به عموم ما فوق است این بیان سید است

سوال و جواب اگر حشرات که دم سائله ندارنـد میتش هم پاک است مخصوص به کل زنـده است که دم سائل ندارند زنده و مرده اش پاک است در داخل چاه بیافتـد گفت لا باس معلوم است که دم سائل نـدارد زنده بیرون بیاید لا باس معلوم است که دم سائـل نـدارد اگر یـک حیوانی را گفت افتاد و مرده اش بیرون امـد نجس است وزغ کشف می کنیم که از قاعـده دم سائله مستثناست و اگر گفت در چاه افتاد و مرد باز هم گفت اشکال دارد می فهمیم که از قاعده دم سائل استثناء شده

سـوال و جواب شـما گفتیـد که این نص که می گویـد از اول گفتم وزغ که در نص به طور خـاص گفته شـده است که نجس است اولا در جمع اعیان نجسه یک نجس اضافه شده نکته دوم هم گفتم که اگر وزغ درواقع دم سائل داشته باشد این نص می شود طبق خاص و اگر دم سائل نداشـته باشـد در واقع می شود تخصـیص این امد و تعارض کرد و تعارض هم تساقط به عموم مراجعه کردیم .

سـوال و جواب مطلب که ایشـان می گویـد خوب است که جزء موضوعـات خـارجی است موضوعـات خـارجی اجتهـاد بردار نیست موضوعات خارجی یا به مشاهدات حل می شود یا به معاینات اگر از امور مشاهدات باشد می رویم با چشم سر می بینیم اگر معایناتی باشـد می دهیم به متخصـص الان طولی نمی کشـد تا مراجعه کننـد تا برونـد با یک چاقو زدن می بیننـد که خون جهنده دارد یا ندارد چرا اینقدر طول بدهیم بحث اینجا نیست درباره وزغ نسـبت به دم سائله داشـتن یا نداشـتن کسی اشکال و بحث نکرده در فقه فقها درباره وزغ بحث موضوعی ندارد فقط بحث حکمی است به خاطر نص مطلب که تا اینجا تمام شد

سوال و جواب صدوق و شیخ طائفه و ابن زهره شاذ نیست روایت هم معتبر است قابل معارضه است کار به تساقط کشیده شد بعد از تساقط به عموم مراجعه کردیم فتوا همان است که سید در متن فرمود دلیل هم همان بود که سید الاستاد فرمود و یوکده که اکثریت و مشهور بر این است بر طهارت وزغ است و موید دیگر این است که وزغ از حیوانات و حشراتی است که دم سائل ندارد بنابراین مورد از وزغ امدیم بیرون رسیدیم به حیه و تمساح حیه و تمساح را اشکال موضوعی می کنند این اشکال اشکال حکمی بود اشکال موضوعی است که می گویند این دو تا حیوان دم سائل دارند بحثش را ان شاء الله فردا دنبال می کنیم.

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۱

Your browser does not support the audio tag.

حکم مار و تمساح در بین حیواناتی که دم سائله ندارند

رسیدیم به تحقیق و بررسی درباره تمساح و حیه اصل بحث را عنایت فرمودید که حیواناتی که دم سائله ندارند طاهرند و اختلافی در این رابطه و جود ندارد نصا و اجماعا و فتوا مورد اول شبهه حکمیه بود مربوط می شود به وزغ مورد دوم شبهه موضوعیه است همین بحث درباره تسماح و حیه این بحث از بحثهایی است متعلق به موضوع حکم یعنی خود تمساح و حیه که این دو حیوان از مجموع حیوانات بدون دم سائل هستند و یا از حیواناتی هستند که دم سائله دارند درباره حکمش بحثی نداریم

نقل اقوال در مورد دم سائله در این دو حیوان

ص: ۲۲۵

مرحوم سید الحکیم و همین طور سید الاستاد و خود سید یزدی فرموده اند که این دو تا حیوان را بعضی از افاضل و اعاظم گفته اند که دم سائله دارند از جمله مرحوم محقق حلی در معتبر و همین طور شهید گفته اند که تمساح و حیه دم سائل دارند اگر چنانچه دم سائل داشته باشند از قلمرو عام ما بیرون است که کلما لیس له دم سائل فهو طاهر دم سائل دارد

نظر مرحوم اقای خویی در این باره

سید الاستاد (ره) در کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۴۶ می فرماید که این مورد از شبهه بر اساس ادله محکوم به طهارت است اولا- مراجعه می کنیم به دلیل لفظی عام که عبارت است از موثقه عمار ساباطی باب ۳۵ از ابواب نجاسات حدیث ۱ کلما ما لیس له دم فلا باس این عام ماست به این عام مراجعه می کنیم مقتضای این عام چیست قانونی داریم در عام و ان اینکه نقش و کار عام تعمیم حکم است نه تعمیم موضوع اگر موضوع محرز و محقق بود دلیل عام حکم را تعمیم و گسترش می دهد

تمسک به عام در شبهه مصداقیه

اما کـار عـام تعمیم و تعیین موضوع نیست اینجـا بحث موضوعی است تمسـاح را بگوییم از حیوانـاتی که دم سائـل دارد یا دم سائل ندارد اگر شک کردیم از عام نمی توانیم استفاده کنیم چون می شود شبهه مصداقیه در هر کجا که شک درباره موضوع حکم از حیث مصداقیت برای عام بود همان شک در موضوع می شود شبهه مصداقیه از عام نمی توانیم استفاده کنیم

ص: ۲۲۶

اصل عدم ازلی

و اما ایشان می فرماید بنابه مبنای ما که قائلیم به جریان اصل عدم ازلی اینجا اصل عدم ازلی جاری می شود و برای حیوان مشکوک طهارت ثابت می کند به چه صورت به این شرح مستصحب در این مورد عبارت است از دم سائل یا سیلان دم این سیلان دم را استصحاب می کنیم و به عنوان استصحاب عدم ازلی می گوییم موقعی که تمساح نبود دم سائل هم نبود بعد از ان که تمساح به وجود امد همان ان وجودش شک می کنیم که دم سائل هم امد یا نیامد عدم دم سائل قبلی استصحاب می شود تمساحی که وجود پیدا کرده است هم دم سائل ندارد

توضیح اصل عدم ازلی و عدم نعتی و نظر استاد

قبلا گفته بودیم استصحاب عدم ازلی عبارت است از ان عدم قبل از وجود شی و استصحاب عدم نعتی که وصف شی است عدم وصف از اوصاف شی بعد از وجود شی بر مبنای سید الاستاد استصحاب عدم ازلی جاری است ارکان استصحاب کامل است عموم دلیل شامل است جاری می شود

تحقیق مطلب

اما عده ای از اصولین از جمله اضعف العباد گفته بودیم که استصحاب عدم ازلی دو تا اشکال دارد رای میرزای نائینی که همین بود خلافا لرای صاحب کفایه که صاحب کفایه و سید الاستاد قائل به جریان استصحاب عدم ازلی هستند گفتیم دو تا اشکال دارد که اولین اشکال را که میرزا می گوید اصل عدم ازلی مثبت است ان عدم قبل از وجود در ان وجود تمساح این عدم وصفی را برایش ثابت می کنیم این عدم قبلا نبود مثبت می شود اشکال دوم انصراف دلیل استصحاب به عدم نعتی است و عدم ازلی و ازل را استصحاب شامل نمی شود از قلمرو و فهم عرف بیرون است بر اساس این دو تا اشکال خوب ما موافقا لمیرزای نائینی صاحب مکتب اصولی می گوییم استصحاب عدم ازلی جاری نیست بنابراین استصحاب عدم ازلی که جاری نشد اگر استصحاب عدم ازلی که مبنای ما هست نپذیرفتید قاعده دارد قاعده طهارت موضوعش هم شک در طهارت است بر اساس قاعده طهارت حکم به طهارت صادر می کنیم متن همین است و شرح هم همین متن و شرح را دیدیم که درباره وزغ و تمساح و حیه به مشکلی بر نخوردیم این بر مسلک سید شرحا لسید الاستاد (ره) و متنا لسید یزدی (ره) اما در مسلک تحقیق این است که درباره وزغ و درباره تمساح حقیقت این است که باید احتیاط واجب نسبت به نجاست و اجتناب از ابی که این گونه از حیوان در ان افتاده باشد اعلام کنیم برای اینکه در وزغ به ذهن مان هست که روایات متعارض صحاح بود و معمول بها چطور می توانیم روایت صحیح السند و مطابق با فتوای اعاظم کنار بگذاریم بنابراین روایت صحیحه معاویه بن عمار دلالت داشت و دستور می داد به نزغ ثلاث دلاء باب۱۹ از ابواب ماء مطلق حدیث ۲ دلالت بر نجاست می کند که مستند شیخ (ره) و صدوق (ره) بود و روایت علی بن جعفر (علیه السلام) باب ۹ از ابواب اسئار حدیث ۱ که دلالت داشت بر اینکه وزغه لا باس به حالا این دو تا روایت را دقت کنید مفاد روایت دال بر نجاست وجوب اجتناب است در عمل خوب دقت کنید کلمه عمل را هم کلیدی در نظر بگیرید و مفاد روایت دال بر جواز در عمل حکم به جواز استفاده از ابی که وزغ در ان افتاده باشد یک قاعده بگوییم قاعده در باب تعارض این است که اگر تعارض بین روایتین صحیحتین کار بسیار دشوار است اصل بر عدم جواز طرح است بر اساس قانون عبودیت و مولویت و برای اجتناب از طرح باید چاره جویی کرد در قدم اول باید برویم سراغ جمع

عرفی که به ان گفته می شود جمع دلالی اگر جمع عرفی بود یعنی محمل پیدا کردیم بر هر کدام با حفظ مضمون و عدم طرح ان کار را بکنید اجتناب از طرح روایت تا اینجا شنیده اید

فرق جمع عرفی و تبرعی و عملی در موقع تعارض دو روایت

اما در ادامه باید بگوییم جمع بین روایات در جهت رفع تعارض و اجتناب از طرح دو تاست ۱. جمع عرفی دلالی ۲. جمع عملی و مدلولی این نکته تازه است زیر زبانها هست ولی برجسته نشده

سوال با جمع تبرعی فرق دارد جواب جمع تبرعی دلیل و اعتبار ندارد جمع تبرعی معنایش این است که یک جمع ذوقی بکنیم بدون شاهد و اعتبار قانونی ندارد دوم جمع عملی و مدلولی بدین معنا که اگر بتوانیم بین دو تا مدلول روایتان متعارضتان در عمل جمع بکنیم این قطعا جمع درستی است هیچ یکی از دو روایت طرح نشده به مدلول هر یکی عمل شده است و راه حلی است بلا اشکال اما این جمع عملی و مدلولی کی میسر است وقتی که احتیاط ممکن باشد بین حکمین متضادین نباشد احتیاط که ممکن بود جمع بین مدلولین صورت گرفته و الان در این دو روایت که گفتیم که مدلول روایت دال بر نجاست در عمل وجوب اجتناب است پس روایت دال بر وجوب اجتناب را طرح نکردیم و به مقتضای ان عمل کردیم و مدلول روایت دال بر جواز معنایش جواز استفاده از ان اب است معنای جواز جواز می توانید استفاده کنید اگر استفاده کردید مطابق مدلول است اگر استفاده هم نکردید مطابق با مدلول ان جواز است بنابراین اجتناب از اب که وزغ از ان افتاده یا اجتناب از خود وزغ که محل بحث بود را احتیاط واجب اعلام می کنیم و در عمل جمع بین مدلولین صورت می گیرد هیچ یکی از روایات معتبر را کنار نگذاشته ایم و به مدلول هر دو عمل کرده ایم اشکال گاهی پیش می اید که احتیاط سنگین باشد اینجا احتیاط هیچ عسر و حرجی ندارد اجتناب می کنیم بنابراین درباره وزغ با توجه به جمع بین روایتین ان هم به شکل جمع بین مدلولین جمع عملی حکم به اجتناب در شکل احتیاط وجوبی اعلام و تایید می شود

سوال و جواب مطلب از این قرار بود که جمع بین مدلول بین دو تا روایت اگر بشود در عمل مدلول هر دو روایت حفظ شده و ما وظیفه مان ان است که تا جایی که امکان دارد روایت صحیح را کنار نگذاریم جایی که احتیاط ممکن باشد انجا هر دو مدلول جمع می شود یک روایت می گوید واجب است اجتناب از وزغ ظهور دارد در اجتناب از وزغ ظهور دارد در نجاست روایت دیگر ظهور دارد به عدم نجاست اما مدلول این دو تا در عمل این است که روایات دال بر نجاست می گوید عملا باید اجتناب کنید و مدلول روایات دال بر طهارت می گوید در عمل جائز است که استفاده کنید جائز است یعنی میتوانید استفاده کنید می توانید استفاده نکنید پس در عمل اگر گفتیم باید اجتناب کنیم مدلول روایت اول عملی شد مدلول روایت دوم هم همینطور چون جواز هم مطابق است با فعل هم مطابق است با ترک در صورتی که جمع عملی وجود داشته باشد شک در ان نیست که به اقدام می کنیم حذرا عن ترک روایه الصحیح

سوال و جواب ان از حیث نظری است شما نظری و عملی را جدا کنید جواز نظری با اجتناب فرق دارد ولی در عمل اگر یک طرف قضیه را عمل کردیم طرف دیگر را ترک کردید جواز این بود که هر کدام را مخیرید عمل کنید در عمل مخالفت با عمل نشده مسئله تمساح را بگویم که کامل بشود

سوال اب قلیل و کثیر ندارد جواب ان قسمتها را پی گرفتیم محملی پیدا نشد و حتی فرق بین مرده وزنده اش می شد کل اینها را گشتم شاهدی بر ان جمعها نداریم مگر اینکه خود ما اعلام بکنیم که دلیل ندارد جمع عرفی باید شاهد داشته باشد بنابراین سید (ره) فرمود که در اخر تعارض ما تعارض را اخرش راه حل خوبی پیدا کردیم عنوان بکنم درابه تمساح این مطالب گفته می شود شبهه موضوعی است شبهات موضوعیه فهم و کشفش دو راه دارد یک راه مشاهده است یک راه دقت خبره است که برای اولی خبر کافی است برای دوم اظهار نظر خبره برای فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

حکم تمساح و حیه

اما حکم تمساح و حیه در این باره عنایت کنید

بحث از حیث شبهه موضوعیه است

به اینکه بحث موضوعی است یعنی صحبت درباره تشخیص تمساح وحیه است از حیث موضوع که این حیوانات دم سائله دارند یا دم سائله ندارند گفته ایم و باز می گوییم که بحث موضوعی به معنای تعیین موضوع بحث فقهی و فقهایی به طور انحصاری نیست بلکه راه دیگری دارد راه تعیین موضوع قواعد و اصول فقهی نیست بلکه راه خودش را دارد اگر موضوع از موضوعات ساده و بدون ابهام باشد از طریق رویت و مشاهده متعارف مردم تعیین می شود که در این باره می گوییم کار کشیده می شود به حجیت خبر ثقه اگر یک مخبر ثقه ای از اوصاف و ویژه گیهای یک موضوع خبر داد بر اساس عموم حجیت خبر نسبت به احکام و موضوعات مطلب به اثبات می رسد

رجوع به خبره برای تعیین موضوع

و اما اگر موضوع پیچیده و ابهام داشت نیاز به تخصص داشت طبیعتا به خبره و کارشناسان مراجعه می شود و حجیت قول خبره که در اصول جزء مسلمات به ثبت رسیده است

میزان تکلیف فقیه در تشخیص موضوع گفتیم که فقهاء کارشان تعیین وتشخیص موضوع نیست یعنی از طریق قواعد اصول قابل اثبات نیست اما فقها می توانند برای تعیین موضوع اقدام بکنند جایی که تخصص می طلبد خبرگان تعیین کنند جایی که خبر ثقه مورد قبول باشد از این طریق استفاده کنند لذا در بحثهای فقهی فقها از موضوع بحث می کنند منتها بحثشان از راه خودش نه از راه ادله فقهی این مطلب که معلوم شد الان می اییم درباره تمساح که مورد مسئله را واکاوی کنیم

ص: ۲۳۰

سوال و جواب واگذاری نیست فقها می توانند درباره موضوع و تعیین موضوع کار کنند منتها از راه خودش تعیین موضوع از طریق اصول و قواعد فقه میسر نیست لذا می گوییم تعیین موضوع کار فقهی فقهایی به این معنا نیست اما هر فقیهی می تواند برای تعیین موضوع موضوعات ساده را اطلاع رسانی و خبر دهی موضوعات پیچیده را خبرویت و کارشناسی در نظر بگیرد و به موضوعات دست پیدا می کند و بعد می تواند موضوع را اعلام بکند اما اعلام موضوع در سطح اعلام حکم" الزام در پذیرش وجود ندارد اعلام حکم فتوا یا حکم باید پذیرفته شود اعلام موضوع اعلام عقیده است مردمی که به فقیه اعتماد دارند می توانند قبول کنندو می توانند قبول نکنند مثال بارز رویت هلال این فتوا نیست حکم هم نیست عوام هم می گویند ما مقلد ان اقا که نیست این به تقلید ربطی ندارد می گوید حکم حاکم است حکم حاکم هم نیست ان برای خودش ثابت شده عقیده

خودش را اعلام می کند اگر کسی به ان اعلام اطمینان پیدا کرد حجت شرعی است اگر اطمینان پیدا نکرد هیچ کاری از پیش نبرده

سوال و جواب این همان است که مقام معظم رهبری هیئتی را موظف می کننـد که این موضوع راتشـخیص دهنـد این کار فقیه نیست کار علمی است این هیئت نه اصل به کار می برند نه قاعده نه استصحاب ابزار است و خبره کار انجام می دهند تشخیص موضوع است از طریق خودش برای ایشان حفظه الله که یقین شـد اعلام می کنـد که پیش ایشان ثابت شده است تمامی مردمی که به ایشان اعتقاد دارنـد و مردم معمولا می داننـد جمعی بوده انـد کارشـناس بوده انـد دروغ که نمی گوینـد داعی بر کـذب ندارند با این خصوصیات اطمینان پیدا می کنند راحت صبحانه را اماده می کنند برای میل کردن بخاطررویت

ص: ۲۳۱

سوال و جواب ما از لحاظ واقعی موضوع داریم و حکم داریم حکم حکم شرعی و فقهی است نصوص دارد ادله دارد فهم ظواهر دارد حجیت دارد اعتبار دارد و استناط و استخراج دارد اصول دارد و قواعد دارد این حکم است و این راه فقهی مخصوص فقهاست اما موضوع به تمام وضوح می بینیم که دو قسم است موضوع اصطلاح شده است که حکم مال فقیه است موضوع مال مقلد است چرا وظیفه مقلد است برای اینکه فقیه موضوع برای کسی تعیین نمی کند هر حکمی که موضوعش را برایش تعیین کند فقیه می گوید اب مطلق پاک است و مطهر است خود مقلد اب را در خارج تشخیص بدهد مطلب تا اینجا کامل شددر تشخیص موضوع دست فقها باز است که اقدام بکنند و بعد از ان هم اعلام بکنند مخصوصا بعضی مواردی که پیچیده است یا خبرویت لازم دارد و از عوام ساخته نیست مثل رویت هلال اگر اقدام بکنند اشکالی ندارد منتها قانون کار و شکل و شمای کار کاملا روشن است هیچ ابهامی در ان نیست موضوع ان مسیرش هست و حکم این مسیرش و معنا این نیست که فقها نتوانند در موضوع دخالت بکنند این مطلب را که گفتیم در ارتباط با همین موضوع الان بعضی از موضوعات هست که خبرویت می طلبد و نیاز به اهل خبره دارد و بعضی ها نه ساده است امتحان و ازمایشی می خواهد منتها امتحان و ازمایشش تخصص پیچیده ای در کار ندارد مثلا همین موضوعی که ما می گوییم تمساح و حیه با رویت و مشاهده جسم نشان نمی دهد که دم سائل دارد یا ندارد اما جزء مسائل نیست که با ازمایشگاه و مختبر اینها نیاز داشته باشد که بگوییم حیوانی است سم دارد از چه نوع است چه مقدار است تا برود ازمایشگاه و نتیجه اش بیرون بدهد نه تمساح را صیاد بگیرد با یک تیغ برنده ای رگ گردنش را قطع می کند خون نشان می دهد اگر خون جهنده داشت دم سائل داشت امتحان و ازمایش خیلی معونه نمی برد رگ گردن که بریده شد نشان می دهد مار هم همین طور ازمایشش معونه زیادی نمی طلبد با اصل استصحاب عدم ازلی و شک موضوعی عدم تمسک به عام اینها کار ساخته نیست

نظر فقهایی که مار و تمساح را دارای دم سائله می دانند

بنابراین ان فرمایشی را که مرحوم محقق حلی در معتبر اورده و شهید هم اعلام داشته که تمساح خون جهنده دارد و شهید هم در ذکری فرموده اند که تمساح و حیه دم سائل دارند پس از اینکه مقدمه را بحث کردیم اینها از موضوع خبر می دهند واز موضوع که خبر دادند حکم نیست ما بر اساس قوانین تشخیص این خبر را بررسی می کنیم اینها که خبر می دهند بدون تحقیق خبر می دهند صیادانی از دیر زمان بوده اند برای صید تمساح و حیه با تجربه ها از صیادان پرسیده باشند فحص کردند یا از افرادی موثقی خبر به دست اورده باشند که تمساح خون جهنده دارد قول خود محقق قطعا اعتبار دارد خبری هم می دهد از روی علم می دهد نه بر اساس حدس بنابراین بر اساس قوانین حجیت خبر قول محقق و شهید حجت است و دسترسی انها به موضوع هم ممکن و میسور است و قولشان حجت شرعی دارد بنابراین احتیاط واجب این است که از تمساح و حیه طبق این حجیت خبر اجتناب به عمل بیاید و نجاستش را باید ملتزم بشویم منتها رعایتا للمشهور احتیاط واجب اعلام بکنیم این مطابق ادله و مطابق واقعیتها و تحلیلهای واقعی و علمی است و اعتماد می شود وشک در ان نیست مثلا دیروز یکی از دوستان گفتند که من تحقیق کردم که وزغ معنایش مارمولک است یک عرف ابتدایی داشتیم که وزغ ایشان هم متدین است هم مورد وثوق است هم به اندازه ای لازم است تحقیق کرده است ما دیگر نرفتیم تحقیق کنیم و وزغ مارمولک است این مطلب شکر خدا کامل شد

سوال و جواب درباره مار گفته اند که ممکن است مار اقسامی داشته باشد و واقعا همین طور است خونی که قابل توجه باشد جهنده است خونی که در خلال عروق و شرایر مندرج است و هیچ تحرکی ندارد منتها از لحاظ علمی خون هست بسیار نا چیز که از لحاظ عرف خون گفته نمی شود خون که یک کمی زیاد شد دیگر جهنده است جهنده معنایش این نیست که مثل تیر بجهد نه از عروق که جاری شد بعد از بریدن اگر جریان و سیلان پیدا کرد جهنده است همین خونی که رگ گردن مار را دارید که خون جاری شد این جهنده است برای اینکه در فقه می گویند سیلان ان جهنده در وقت ذبح است که می گوید علامت حی و میت بودنش را می گوید مرده حیوان را سر می برید یا حی اگر خون جهنده بود زنده بوده قطعا زنده است ولی در فقه سیلان رگ که بریدید سیلان و جریان پیدا کرد جهنده با سیلان دو تاست جهنده این است که رگ گردن حیوان زنده را بردید به سرعت خون می زند بیرون در ذبح شرعی که شک می کنیم حیوانی بیمار بود می خواهید از گوشتش استفاده کنید نمیرد می گوید شک دارم که زنده است یا مرده است می گوید وقتی که رگ گردنش را قطع کردید اگر خون جهنده داشت زنده است ان انجا به درد می خورد در فقه و درباره تعیین موضوع نسبت به طهارت و نجاست دم سائل است نه دم جهنده دم سائل این است که رگ گردن را که بریدید خون جاری بشود اگر خون جاری بشود کافی است

کتاب عروه دو تا نکته تکملی سید اعلام می کند این را بحث و اشاره کنیم که از این مسئله پنجم ان شاء الله فارق بشویم میته کالوزغ کذا الحی و التمساح وا ن قیل بکونهماذانفس لعدم معلومیت ذلک مع انه اذا کان بعض الحیات کذلک لاـ یلزم الاجتناب عنالمشکوک کونه کذلک .م

اصل عقلایی در زمان تردید در اینکه اجزاء جدا شده از حیوان

مسئله چهارم اذا شک فی شئ انه من اجزاء الحیوان ام لا فهو محکوم بالطهاره و کذا اذا علم انه من الحیوان لکن شک فی انه مما له دم سائل ام لاـ فهو محکوم بالطهاره به محکوم به طهارت است برای اینکه هم اصل داریم و هم قاعده و عمومات میته مثل این موارد را شامل نمی شود دلیل بر نجاست نداریم اصل عدم کون اجزای حیوان و اصل عدم کون حیوان از حیوانات دارای دم سائل این دو تا اصل .اصول را اگر قبول داشتیم از چه قبیل اصولی است مبنای گفتیم شیخ استاد اصول مرحوم اقاضیاء عراقی این مطلب را واضح تر بیان می کنند خلاصه اش این است که این قبیل اصول از جمع اصول عملیه نیست این قبیل از اصول اصول عقلایه است پشتوانه اش سیره عقلاست اصل عقلایی خالص است عقلا اگر شک دارند که این جسم که ممکن از اجزاء حیوانات باشد به این شک که می کند اعتنا نمی کند ملحق به حیوان نمی کند اصل عقلایی است اگر این اصول را نفهمیدیم یا نبود سید الاستاد می فرماید قاعده طهارت جاری میشود و این گونه از موارد محکوم به طهارتند همان طور که در متن امده و قواعد ان را تایید می کند و اختلاف بین فقها هم در این رابطه دیده نشده است

ص: ۲۳۵

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۱۳ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

درباره موضوع و حکم بحث ما کامل شد که گفتیم تمساح از موضوعات است و تشخیص موضوع کار فقه نیست و مطلب کامل شد بعضی از عزیزان سوال کردند سوالات را مطرح کنم که این مطلب کامل بشود سوال اول را دکتر فهیمی فرمودند که مقام معظم رهبری فرموده اند که ما در موضوعات دخالت نمی کنیم سوال دوم را جناب اقای سلطانی فرمودند که فقیه حکم را روی موضوع می برد باید موضوع را بداند و بنابراین برای فقیه لازم است که موضوع را مشخص کند و کار کند و به دست بیاورد تا حکم را روی موضوع بار کند جناب اقای باقری فرمودند که بعضی از موضوعات را فقها دخالت می کنند مثل موسیقی این سه تا سوال را حل کنیم گفتیم بار دیگر هم می گوییم که حکم اعتبار شرعی است و چیزی که ابزار حکم است ادله فقهی شرعی است عملیات اجتهاد بکارگیری ادله فقهی برای استنباط حکم شرعی است بنابراین حکم را کامل فهمدیم کسی که می تواند عملیات اجتهادی یا استدلال عالی فقهی داشته باشد فقیه و مجتهد است و کارش این است که حکم را استنباط کند این کار تخصصی فقیه و نتیجه کار اجتهادی همان استخراج حکم و پس از ان بیان حکم در شکل قضیه حقیقیه که می شود فتوا اگر فقیه حکم را در شکل قضیه حقیقیه اعلام بکند می شود فتوا اگر به شکل قضیه خارجیه اعلام بکند می شود حکم حاکم شرع اما موضوعات عبارت است از واقعیتهای خارجی عمل خارجی شی خارجی موجودات واقعی واقعیت های موجود در خارج اینها موضوعات هستند این مطلب که برای ما کامل روشن شد این حرفی که ما می زنیم به معنای دقیق الفاظ دقت کنید می گوییم تشخیص بیان حکم وظیفه مجتهد است تشخیص موضوع وظیفه مقلد است وظیفه مجتهد نیست تا اینجا هیچ ابهامی در کار نیست کاملا در نهایت استحکام است ما که می گوییم تشخیص موضوع وظیفه مجتهد نیست به این معنا نخواهد بود که مجتهد از موضوع بریده است موضوعات را خود مجتهد برای بیان باید بداند علم به موضوع در شکل قضیه حقیقیه مطلبی است و تشخیص موضوع مطلب دیگر بنابراین موضوعات چند دسته هستند دسته اول موضوعات واقعیتهایی که انسان همیشه با او روبرو است از واضحات است شرع می گوید حکم اب این است شرع می گوید حکم تراب این است این پیش فقیه مثل یک ادم عادی معلوم است دسته اول موضوعات از واضحات است دسته دوم موضوعات معلوم است منتها الان خبر نداریم که این موضوع موجود هست یا این موجود نیست اینجا خبر ثقه به اصطلاح اطلاع رسانی و از طریق اخبار یا خبر ثقه به وجود موضوع اذعان می کنیم قسم سوم موضوعی است مبهم اصل موضوع مبهم است پیچیده است نمی دانیم موجودی است از موجودات ولی شک می کنیم که این عنصر یا این موجود از شکل ملموسات است یا غیر ملموسات است اگر از شکل ملموسات باشد تیمم بر ان جائز نیست اگر از شکل مملوسات نباشد تیمم بر ان جائز است نیاز دارد به کارشناسی خبرویت ازمایش مختصری دارند تحقیق می کنند بعد از ازمایش مختصر به ما خبر می دهند و قولشان هم حجت شرعی است این مطلب که تمام شد مثال خودمان هم همین طور تمساح سیلان دم دارد یا ندارد جزء موضوعات نیست که با مشاهده و رویت کارش تمام بشود باید ازمایش انجام شود ازمایش بسیط و ساده یک چاقو به رگ گردنش بزنیم اگر خون جاری شد دم سائل دارد اگر نشد دم سائل ندارد حکم هر یک از این موضوع جداست این که معلوم شد بنابراین فقیه موضوعات را می داند اما که فرمودید که فرموده اند که باید دخالت بکند اگر فقیه اگر دخالت بکند بر اساس داعی است که پیش خودش دارد دخالتش ممنوع نیست اما دخالتش از راه عملیات اجتهاد نیست دخالتش از راه اخبار و خبره است به عنوان مجتهد کار را نمی تواند دنبال کند ربطی ندارد به عنوان یک محقق و پژوهشگر می تواند کار را دنبال کند اما وقتی که می

فرستد گروهی مثلا۔ بعد فرستاده می شود برای رویت هلال این نه نصی است و نه کتابی نه سنتی نه اجماعی بلکه یک خبرویت و کارشناسی است این فردی که این تحقیق را انجام می دهد عنوان مجتهدش جدا این عنوان می شود محقق و پژوهشگر و جائز است

ص: ۲۳۶

سوال و جواب گفتم اگر دخالت در موضوع را لازم بداندبر اساس داعی که دارد داعی اعتماد مردم است انتظار مردم است حل مشکل است اقامه عدل است بر اساس داعی که دارد اگر اقدام کند به موضوع در ان صورت می شود یک محقق نه یک مجتهد ممکن داعی حکم ثانوی بشود ضرورت و جلوگیری از افساد

سوال و جواب ولی ان زمانی که می رود کار تخصصی انجام می دهد ان زاویه زاویه اجتهاد نیست عملیات مجتهد الفقه فی اللغه الفهم و فی الاصطلاح عباره عن العلم باحکام الشرعیه الفرعیه الکلیه عن ادلها التفصیله کتاب سنت اجماع و عقل

سوال و جواب موضوع قابل جعل شرعی نیست جعل شرعی اعتبار است موضوع واقعیت خارجی دارد جعل شرعی اعتبار است گاهی شرع موضوع را تعیین می کند

سوال و جواب خود قیام و قعود فعل است فعل یک واقعی است تمامی موضوعات واقعیتهای خارجی هستند روی واقعیت خارجی شرع می تواند حکم ببرد می گوید این تکه ها را با هم پیوند قرار دادید می شود نماز این فعل را برای شما واجب قرار دادم که می شود حکم شرعی روی یک موضوع خارجی که عمل مکلف باشد منتها این را تعیین می کند جعل نیست خود اینها واقعیت خارجی است یک نکته باقی ماند حرف اقای باقری و ان این است که می فرماید بعض موضوعات در اختیار شرع است از شرحی که دادیم تا حدودی معلوم شد موسیقی یا غناء گاهی موضوع خارجی خیلی روشن نیست مثل اب موضوع ابهام دارد شیخ انصاری که می گوید غنای محرم از قبل بوده بین مردم ولیکن در تشخیصش شک کردند که این غناء مصادیق زیادی دارد که عمدتا ساز و اواز است ساز و اوازهای عادی هم هست یک مقدار پر پیچ و تاب یک مقدارش هم عادی است صداست خیلی مصادیق متعدد دارد ما ان ساز و اوازی که محرم هست را تشخیص بدهیم اینجا موضوع ابهام دارد عرفی است معنای غناء ساز اواز بوده است بعد فقها امده اند اضافه کردند در متن نصوص نیست که ترجیع و مطرب و مناسب مجلس لهو اینها را فقها گفته اند امده اند دیده اند که هر صوت و صدایی که نمی شود برای اینکه حکم را روی موضوع خوب بار بکنند قیود را اضافه کرده اند مناسب مجالس لهو و لعب ترجیع و مطرب از باب قدر متیقین یا از باب کشف ملاک که ملاکش همان هیجان است و به عقل و خرد صدمه وارد کردن تهییج جنبه غرائز داشتن اینها ملاکات است امده اند یا ملاکات را دقت کردند یا قدر متیقن را در نظر گرفته اند گفته اند غنای محرم است شیخ انصاری معروف بین فقها و اصولین بیان ایشان است

ص: ۲۳۷

سـوال و جـواب اگر یـک سـاز و اوازی ترجیـع داشـت و بعـد طرب انگیز بـود و مجلس هـم مجلس لهـو و لعب بـود اینها جزءواقعیتهای عینی است که باید مقلد تشخیص بدهد در این صورت می شود غنای محرم در صورتی که این خصوصیات را نـداشت مستند به دو تـا مبنـاست قول اول صـدق غنا کافی است انها ملاکات است اهـداف است یا حکمت است خود صـدق غنـای عرفی صـدای خوش دلنگیز کـافی است با یک ضـمائم صـدق غنا کافی است این قول عمـدتا قول اصولین هست و قول دیگر که عمدتا قول قدما به حساب می اید یا محدثین به ان می گوییم این است که قدر متیقن از غناء این است که انسان را از لحاظ نفسانی تحریک کند صدای خوش تنها کافی نیست تهییج به طور مثبت مثلا فرض کنید شعری درباره ولایت می خواند یـا برای جبهه یا مثلا خبر امام زمان برسـد تحریک معرفتی است اشـکالی نـدارد تحریک غریزی و شـهوانی باشـد اگر تحریک شهوانی نبود مصـداق غناء مشـخص نشده است و شـبهه بر مازاد می شود شـبهه بنابراین فرمایش جناب اقای باقری که فرمودند که موسـیقی را شـرع تعیین می کند قضیه اش روشن شد که جعل شرعی نیست تعیین که برای حکم موضوع معین می کند در تمامی احکام در ان حـد هست بیان حکم نیاز دارد که این موضوع برای فقیه و حاکم معلوم باشـد این مطلب شـکر خـدا کامل شد و ابهامی باقی نماند

سوال و جواب مسئله طبل و شـیبور در فقه عنوان نشـده در فقه هم ایشان فرمود که غنا هست و بس درباره غنا که معنای عرفی غنـا که معلوم است معنـای عرفی ساز و اواز است از قبل از چیزهایی بوده اگر دیدیـد که زنها در مراسم خودشان در حـد یک طبل و مردان هم استماع نکنند درمحل اختصاصی بانوان باشد که برای مردم به گوش نرسد

ص: ۲۳۸

سوال و جواب برای مراسم اهل بیت طبل و شیبور را در ان حد فقهای نجف تایید می کردند اقای حکیم و اقای خویی و سید ابوالحسن اصفهانی و در یک مراسمی کشته شدند اقای حکیم جلسه ختم گرفت جلسه هیئت سید الشهدا خیلی با شدت و زور حرکت می کنند اقای حکیم تجلیلا لهم مجلس ختمی برگزار کردند اینها مویداتی است که در ان رابطه هست

سوال و جواب اقای بروجردی و اقای گلپایگانی مطلقا حرام می دانستند یك ساز واواز و غناست از رای امام هم استفاده می شود که ایشان مخالف نیست مطلق طبل و شیبور حرام اعلام نمی کند فقهای نجف ان طبل و شیبوری که برای مراسم سینه زنی تایید می کردند اقای بروجردی مطلق غنا را اما شیپور را و طبل بر نخوردم که تحلیل کند منتها در هیئت سینه زنی یك فتوایی دارد که در مراسم سینه زنی مردان خودشان لخت بکنند و خانمها ناظر باشند این درست نیست این معروف است که ان زمان

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

درباره جایگاه کتب اربعه جوامع معتبره روایی بحث کردیم و پنج تا وجه برای اعتبار و جایگاه ان گفتیم این وجهی که گفتیم کامل شد یك نکته دارد به عنوان تتمه وانگهی ادله قائلین بر عدم اعتبار کتب اربعه به طور کامل بیان کنیم یعنی کسانی که می گویند تمامی روایاتشان معتبر نیست انها هم ادله دارند

کتب روایی که بعد از کتب اربعه روایی در عصر متاخرین نگاشته شده اند

ص: ۲۳۹

اما تتمه بحث جوامع روایی را اشنا بشوید گفتیم چهار تا جامع روایی داریم چهار تا کتاب جامع روایی عصر اخیر هم امده است که ان را هم اشنا بشویم که فعلا در اختیار محققین و محدثین است جوامع روایی که در ادامه کتب اربعه در عصر اخیر مطرح است عبارت است از ۱. کتاب وافی ۲.وسائل الشیعه ۳. بحار ۴.مستدرك الوسائل این چهار تا کتاب معروف روایی و حدیث است بعد از کتب اربعه

۱- خصوصیات کتاب وافی

کار کتاب وافی چیست کتاب وافی مولفش مرحوم فیض است این کتاب کتب اربعه را تصفیه کرده تمام روایات کتاب اربعه با حذف مکررات بعض موارد را هم توضیح داده جاهایی که به نظرشان بیان را واضح کرده در چاپ قدیم در سه جلد چاپ شده و کتاب معروف و معتبری است

۲- خصوصیات وسائل الشیعه

بعد از وافی کتاب وسائل الشیعه مرحوم حر عاملی معروف و مشهور است در بیست سال این کتاب را جمع کرده تمام روایات

کتب اربعه و تمام کتب روایی که از سلف صالح به جای مانده و از اتباع اهل بیت و تتبع تام انجام داده طبق بیان خود ایشان مضافا بر کتب اربعه ۱۸۰ تا کتب حدیث و روایت را پیدا کرده و روایاتش را مناسب ابواب فقه اورده و چون بحث فقهی بوده تبویبش بر طبق تبویب شرائع است که بحث عقاید و اخلاق و ولایت و فضائل را نیاورده لذا کل روایات در وسائل سی و پنج هزار و هشتصد و پنجاه {۳۵۸۵۰}روایت است در حالی که کتب اربعه چهل و چهار هزار و سیصد و چهل و چهار {۴۴۳۴۴} روایت است بنابراین فقط روایاتی که مربوط به این بیست و چهار باب فقه می شود از طهارت و صلاه تا حدود ایشان از شخصیتهایی است که صحت کتب اربعه اصرار بسیار زیادی دارد چندین دلیل در جهت صحت تمام روایات کتب اربعه اقامه می کند که در جلد اخر وسائل اورده این کتاب وسائل

ص: ۲۴۰

۳- خصوصیات بحار الانوار

کتاب بحار مرحوم علامه مجلسی از اوائل جوانی بعد ا هم که استاد شد با کمک شاگردان تمامی روایاتی از تمامی کتب در اصول و فروع جمع کرده عمدتا درباره فضائل اهل بیت است شما این نکته را داشته باشیداگر دنبال کتاب فضائل بروید همه مدارک را می بینید که به بحار برمیگردد که واقعا بحار است در بحار که کتاب سوم جامع روایی عصر حدیث هست چاپ قدیمش ۲۶ جلد الان صد و ده جلدی را دارم بحار فقط بابش را می گوییم دوهزار و چهارصد و هشتاد و نه {۲۴۸۹} باب دارد حقیقتا که گفته می شود که بحار معجزه است بحار معجزه است ما بعدا می رسیم که بعضی ها بادید ابتدایی می گویند که روایات ضعیف دارد می رسیم به ان این حرفی که از دل ادم در بیاید و به زبان جاری بشود انسان را تحریک می کند که درست این شیطان باطن است در وجود شیطان شک نکنید بحار که اینجوری گفتیم مسئله ما درباره تاریخ اخیر عصر متاخرین چهار تا کتاب جامع روایی معتبر داریم عصر قدما و چهار تا کتاب جامع روایی معتبر داریم عصر متاخرین

۴- خصوصیات مستدرک الوسائل

شیخ نوری صاحب مستدرک الوسائل این کتاب اوزه اش بلند است درباره اش که خیلی صاف وصریح صحبت کند درباره اهل بیت و ولایت یک کمی ممکن است بعضی روشن فکرها درباره اش بگویند گفته می شود که ان روایاتی که وسائل به ان اعتماد نمی کرد روایات غیر معتبر را جمع کرده مستدرک این هم در حدود بیست جلداست مستدرک اولا روایاتش را فقها مورد استناد قرار می دهند و ثانیا روایات درستی هم در این کتاب دیده می شود یک نمونه بگویم مرحوم اقا بزرگ تهرانی می فرماید که استادم اخوند خراسانی می فرمود که ان فقیهی که تتبعش در روایات کامل بشود ان فقیهی که بتواند روایات و مختلفات را خوب تجزیه و تحلیل کند باید مستدرک را خوب دقت و مطالعه کند بدون مطالعه مستدرک نمی شود

استفاده صاحب مستدرک از جعفریات

مرحوم اقا بزرگ می فرماید داعی بر تالیف مستدرک ان باقی مانده ها نیست بلکه داعی بر تالیف مستدرک دست یافتن به کتاب جعفریات است یک کتاب روایی جامع روایی که تقریبا از اصول است به نام جعفریات ایشان مرحوم تهرانی می فرماید که خدا جعفریات را روزی محدث کرده بود که جعفریات را نه مرحوم حر عاملی پیدایش کرده و نه علامه مجلسی خدا روزی می دهد این کتاب را از کجا پیدا کرد خدا میداند داعی بر تالیف مستدرک این بود و سند جعفریات رامحدثین از قدما و فقها تایید کرده اند

جایگاه کتاب جعفریات نزد فقها

این جعفریات که یک کتابی است که اولا یک هزار حدیث و روایت دارد در ابواب فقه این کتاب را گاهی اشعثیات هم می گویند چون راوی اول محمد بن محمد بن اشعث که ثقه ثقه از اسماعیل بن امام صادق علیه السلام ایشان روایات را از اباء و پدر و جدش نقل می کند یک هزار حدیث که مدون یا ناقل اسماعیل بوده این کتاب که تدوین شده به نام جعفریات الان مستدرک این کتاب را زنده کرد واین جعفریات در حقیقت جوهر و روح مستدرک است

سوال وجواب دست انها نیافته خدا روزی کرده با ان تتبعی که مرحوم صاحب وسائل دارد که صد و هشتاد {۱۸۰} کتاب را جمع کرده ان تتبع که علامه مجلسی دارد شاید در یک کتابخانه ای بوده است در انزوا یک مرتبه محدث نوری که محدث متبحری است که محدث قمی شاگرد محدث نوری و سید در اقبال جعفریات را تمجید می کند اسمش بوده قطعا ولی مفقود بوده اسمی از جعفریات در جاهای مختلفی برده می شود غیر از وسائل و بحار اما خود جعفریات را اورد و به بار نشاند این چهار تا کتاب شد چهار تا جامع روایی بعد از زمان متقدمین یعنی در عصر متاخرین از فقها و اصحاب این مطلب که الان از لحاظ تعریف اجمالا کامل شد ما گفتیم پنج تا دلیل داریم برای اعتبار کل روایاتی که در کتب اربعه هست

ص: ۲۴۲

نظر مرحوم اقای خویی نسبت به اعتبار کتب روایی اربعه قدما

اما سید الاستاد در موارد مختلف به مناسبات و قسمت اعظم در معجم رجال حدیث جلد ۱ مقدمه کتاب ادله ای اقامه می کند که کل روایات کتب اربعه صحیح و معتبر نیست روایات ضعیف و غیر معتبری هم دارد ادله ای که ایشان اقامه می کند می فرماید مهمترین دلیلی که صاحب وسائل می فرماید در جهت اعتبار احادیث و کتب اربعه اهتمام اصحاب است با ان شرحی که دادیم اهتمام و قرب عصر و سکان داری کشتی فقه اهل بیت با ان تقوا و معنویت و احتیاط که گفتیم در برابر این دلیل یک مشکلی هم وجود دارد که این دلیل را از کار می اندازه به همین اندازه که اهتمام وجود دارد در ان عصر به همان اندازه مشکل سیطره ظلمه حالت تقیه و تضییقات و تضعیبات که می گویند ابن ابی عمیر که تنها چهار هزار و چهار صد و اندی روایت نقل کرده چندین سال در زندان هارون بوده و چقدر روایاتش ضایع شده بنابراین اهتمام درست است ولی ان تضییقات هم یک واقعیت دیگر است اهتمام بعضی از روایت را درست حفظ کرده و تحویل داده ولی تضییقات و تقیه و غیره بعضی را ممکن است شبهه ناک ساخته باشد لذا به طور کل نمی شود گفت که اهتمام دلیل بر صحت این احادیث است این دلیل اول یا اصلی ترین دلیل نکته دوم که باز هم ایشان خیلی اصرار می کند این است که ما به نصوص خود ان بزگواران مشایخ ثلاث می نگریم که مثلاـ شیخ صدوق می فرماید روایاتی که نقل می کنم بین خود و خدا حجت تشخیص دادم به مجرد روایت بودن من روایت را نقل نمی کنم می فرماید این اعتماد و وثوق اعتماد شخصیشان هست و اجتهادشان هست بر اساس اجتهاد خودشان اطمینان و وثوق پیدا کرده اند بنابراین اعتماد شیخ صدوق دلیل بر صحت واقعی کل روایات کتابش نمی شود مضافا بر این خوب من لا یحضر این باشد تهذیبین که شیخ این تصریحی ندارد و شیخ در روایاتی که از کافی امده و در فقیه هم هست تصریح می کند که این روایات متنا و سندا اضطراب دارد

دو شاهدی که مرحوم اقای خویی می اورند مبنی بر ضعف روایات کافی و جواب ان

و اخرین اشکالی که ایشان دارند که خیلی این اشکال را پر رنگ می کنند این که مواردی هست که امکان ندارد که صحیح باشد ۱. از باب مثال می گوید دو تا مثال می زند مثال اول درباره ماه رمضان کافی نقل می کند از حذیفه که ماه رمضان از سی روز کمتر نمی شود لا- ینقص این خلاف واقع است این روایت را چگونه قبول کنیم این روایت ثبت شده روایت دیگر درباره ایه قران امده است باز هم شیخ کلینی باسناده عن ابی بصیر از امام صادق علیه السلام فی قول الله عزوجل نقل می کند و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون می فرماید مراد به ذکر پیامبر است و اهل پیامبر اینها مسئولین هستند و اینها اهل ذکر هستند می فرماید که اگر ذکر پیامبر باشد ترجمه این ایه چه می شود و انه لذکر لک پیامبر ذکر منتها ذکر لک مخاطب چه کسی است ما چگونه قبول کنیم بنابراین می توان گفت که بعضی از روایات که در کافی و در کتب اربعه هست قطعا معتبر نیست با این مضامین برای توجیه این دو تا اشکال گفته اند بعضی از محققین که اگر ملتزم بشویم با ادله ای که داشتیم که کتب اربعه معتبرند این دو تا روایت توجیه دارد می گوید ماه رمضان کمتر از سی روز نیست به قول طلبه های نجف باید مخاطب عاقل باشد یعنی ادمی که متادب است روز اخر شعبان را روزه می گیرد و ان روز اخر شعبان وصل به رمضان می شود رمضان پر باشد سی شده کم هم باشد سی شده از سی کم نمی اید یکی از اخر که کم نمی شود یکی ازاینجا جبرانی دارد هیچ وقت از سی روز کمتر نمی شود پس این مطلب را دیدیم که یک تعبیر معما گونه از یک واقع عبادتی است روز اخر ملحق به رمضان می شود رمضان حکمی می شود به خاطر درب ورودی رمضان رمضان می شود و اما روایت دوم باز هم توجیه دارد می گوید مطلب دو تاست ایه که می گوید و انه لذکر لک یک معنا پیدا می کند بعد پیامبر می شود ذکر و اهل پیامبر می شود اهل ذکر انه لذکر لک که مثالش اتحاد علم و عالم است ذکر که برای پیامبر بود از باب مبالغه در تعبیر پیامبر دیگر ذاکر نیست پیامبر خود ذکر است به ان تمام الذکر است ذکر لک که امده است نتیجه اش می شود پیامبر خود ذکر یک تعبیر معرفتی بسیار قشنگی است بنابراین بعد از ذکر امد برای پیامبر داده شد پیامبر میشود خود ذکر و اهلش می شود اهل ذکر این روایت که استاد می فرماید که قطعا قابل قبول نیست قطعا قابل قبول هست

سوال و جواب یک مرتبه خدا برای پیامبر می گوید که ذکر برای توست این تمام و بعد از ان که خدا گفت ذکر مال توست روایت می گوید پیامبر خود ذکر است یعنی ذکری که برای پیامبر افاضه شد مبالغه را خوانده اید از شدت تلبس به وصف تعبیر می شود به خود وصف شدت به عدل دیگر عادل نمی گوییم می گوییم عدل بعد بعد از ان مرحله این ذکر لک مخاطب پیامبر است بعد از ذکر برای پیامبر امد و گرفت و در نهایت هم جذب شد می شود خود ذکر و اهلش هم هست اهل ذکر ایه دیگر می گوید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

نکته اخلاقی

قالت فاطمه سلام الله علیها من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله الیه افضل مصلحته بحار الانوار جلد هفتاد صفحه ۲۴۹ کسی که صعود بدهد برای خدا من اصعد الی الله خالص عبادته که الیه یصعد کلم الطیب که عبارت با اخلاص به سوی خدا صعود بدهد چه فائده می دهد ۱- خدا عنایت می کند ۲- بیمه است ۳- کارهایش را درست انجام می دهد ۴- عنایت ویژه افضل مصلحه برترین و بالاترین مصلحتی که هست خدا عنایت می کند حضرت زهرا و حضرت زینب دو تا شباهت به امیر المومنین جدا جدا دارند طبق تحقیق تاریخی شباهتی که حضرت زینب به امیرالمومنین دارد لحن و لهجه خطابه اش هست طوری خطابه می خوانده است که اگر روبرو نبودند و خطابه امیرالمومنین را شنیده بودند فکر می کردند که امیرالمومنین دارد خطبه می خواند این زینب زین اب و یار حسین یادگار فاطمه بدر و حنین این شباهتش هست شباهتی که حضرت زهرا به امیرالمومنین دارد در انشاء خطابه است خطبه فدکیه حضرت زهرا را که مطالعه کنید ببیید این بافت ولایی امیرالمومنین است انقدر از لحاظ تنسیق و بلاغت شباهت دارد که گویی از یک فرد این خطبه ها انشاء شده است و برای ما طلبه ها درسی که می دهد حضرت صدیقه طاهره اخلاص حتی در طلبگی ان مقام طلبگی را قصد نکنیم به امام خمینی گفتندمرجعیت را می خواهید گفت اگر خودش بیاید به طرف من به عنوان وظیفه و نعمت رد نمی کنم دنبالش نمی روم پیش اقای خویی سید الاستاد کسی امد گفت من برای تبلیغ شماخیلی زحمت کشیدم هیچ نیت ما را نمی کنید اقای خویی که روحیه اش استدلالی و اصولی بود با نرمش گفت از دو راه بیرون نیست اگر برای من تبلیغ کردید که خلاف شرع است و اجری ندارد اگر برای خدا تبلیغ کردید خداوند اجرش را می دهد پیام حضرت صدیقه طاهره در این روزها برای ما طلبه ها اخلاص است ادم متاسفانه عاقل نیست الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا یکی از معانی این است که تا نمرده از خواب غفلت بیرون نیامده والا همین کار از سر اخلاص به نفع دنیای ادم است بنابراین حضرت صدیقه طاهره سلام الله تعالی همان طور که مشاهدتی داشت عظمت و هیمنه ای که نسبت به اهل بیت داشته که فکر نمی کنم برای اهل بیت خود اقا بقیه الله الاعظم بعد از وجود پروردگار عالم وجود مقدس و با عظمت از حضرت صدیقه باشد با خود حضرت رسول اکرم برابری می کند و عاطفی ان هم بیشتر است لذا امیرالمومنین که شکست و خستگی برایش ثبت نشده حالت انکسار جسمانی برایش ثبت نشده اما در مسیر امیرالمومنین می امد از مسجد به طرف خانه دید حسنین امدند صدا زندند یا ابتاه قد ماتت امتنا می گوید امیرالمومنین که این جمله را شنید مرحوم علامه مجلسی می گوید مولا که این جمله را شنید فوقع علی وجهه فی الارض با صورت به زمین افتاد

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۱۸ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

مسئله ششم المراد من المیته اعم مما مات حتف انفه او قتل او ذبح علی غیرالوجه الشرعی

مراد از میته چیست؟

از این مسئله فهمدیم میته به سه معناست ۱. میته ای که حیوان با حتف انف از دنیا برود حتف انف یعنی کار جسمش به پایان رسید و تمام شد از کهولیت. مرد به طور طبیعی انقدر عمر کرد تا مرد ۲. معنای دیگر عبارت است از قتل و کشته شدن سم بخورد خفه بشود منخنقه و نطحیه باشد به اشکال مختلفی کشته بشود ازهاق روح جداشدن روح از جسد ۳. عبارت است از ذبح بر غیر وجه شرعی حیوان را سر بردید اما موازین شرعی رعایت نشده است اسم خدا برده نشده یا قطع اوداج اربعه صورت نگرفته یا استقبال نبوده.

میته در فقه ذبح غیر شرعی است (غیر مزکی)

طبیعی است در فقه منظور از میته همین قسم سوم است که ذبح غیر شرعی باشد ذبح غیر شرعی اعم از قتل به توسط الات قتل و حتف انف و سر بریدنی که شرعی نباشد این در برابر مزکی قرار می گیرد که ذبح شرعی است

روایت موثقه سماعه بن مهران

و این معنا را مرحوم شیخ انصاری (ره) می فرماید که از روایت موثقه سماعه بن مهران وسائل ج۲ باب ۴۹ از ابواب نجاسات حدیث ۲ استفاده می کنیم باسناده عن الحسین بن سعید عن الحسن عن زرعه قال:سآلته عن الجلودالسباع ینتفع بها؟قال: اذا رمیت و سمیت فانتفع بجلده اما المیته فلا. وقتی که شکار را با تیر زدی و اسم خدا بردی می شود مزکی و اما المیته فلا اسم خدا نبردید و بیرون انداختید غیر مزکی است پس میته در این روایت به حیوان غیر مزکی بکار رفته در هر صورت فقها می فرمایند که درباره معنای میته در فقه اختلاف وجود ندارد میته همان غیر مزکی است این مسئله مورد توافق یا تسالم اصحاب است

ص: ۲۴۶

موضوع حکم میته است یا غیر مزکی

و اما بحث در این است که موضوع برای حکم چیست؟ موضوع حکم میته است یا غیر مزکی؟

ثمره بحث .

سید الاستاددر کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۴۸ می فرماید که این دو تا عنوان در جهت موضوع بودن برای احکام فرق

می کنـد می بینیم برای میته یا غیر مزکی حداقل سه تا حکم بنابر مبنایی چهارتا حکم داریم ۱. حرمت اکل ۲. عدم جواز صلاه در اجزا و جلـود میتـه ۳. نجـاست میته ۴. که علی المبنـاست حرمت انتفـاع مـا گفتیم سـید الاسـتاد و فقهای اخیر انتفاع را قبول ندارند اما علی المشهور این چهار یا سه تا حکم درباره میته و غیر مزکی فرق می کند اگر میته موضوع حکم باشد موضوع می شود وجودی و اگر موضوع غیرمذکی باشد می شود عدمی ثمره بحث این است یک جلدی و یک پوستی را شک کردید که این پوست میته هست یا مزکی در اینجا اگر موضوع حکم شـما از لحاظ تعیین شـرع غیر مزکی باشد بدانیم چون شرع حکم را که بیان می کنـد موضوع را برای حکم خودش تعیین می کنـد مفصل گفتم که تعیین و تشـخیص با هم فرق دارد اگر شـرع بر حسب دلیل برای این احکام غیر مزکی را موضوع تعیین کرده باشد در صورت شک استصحاب عدم تزکیه حکم به نجاست و حرمت اکل می دهیم بحثش را مفصل کردیم که اینجا استصـحاب عدم تزکیه می تواند استصحاب عدم ازلی باشد و می تواند عـدم نعتی باشـد اگر یک حیوان مشخصـی بود یک وقت دیـدیم زنده بود الان مرده پوستی از ان حیوان موجوداست مشخصـا می دانستیم حالا شک می کنیم می شود عـدم نعتی اما فقط یک پوست حیوانی بود هیچی از سابقه اش اطلاع نداریم می شود استصـحاب عدم تزکیه می شوداستصـحاب عدم ازلی و اما اگر موضوع حکم بر حسب دلیل میته تعیین شد الان شک می کنیم که این جلـد الان پاک است یا نجس است استصـحاب میته نمی شود چون میته حالت سابقه نـدارد و موضوع خود میته است و استصـحاب هم نـدارد اصل که جاری نشـد نوبت به قاعـده طهارت میرسـدکه می گوید طاهر است بر اساس اسـتفاده از اصول چقدر کار فرق می کند بین این دو تا یک سوال و ان این است که میته و غیر مزکی که متلازمین است از لحاظ شـرعی خوب متلاـزمین میته که بود غیر مزکی است جوابش را در ضـمن گفتیم: که موضوع حکم بر حسب دلیـل تعیین می شود غیر مزکی که موضوع تعیین شـد ما به متابعت از شـرع همان موضوع را می نگریم تعبد مطلق است شـناخته ایم انچه شـرع بگوید درسـت است شناخته ایم عقل که چه علم که چه تمام دنیا دست به دست هم بدهد بالاتر از حکم شرع نظری نخواهد داشت

سوال و جواب ان دربـاره نجاست و طهـارتش هست سـید هم انجا گفت که اگر شـما انجا استصـحاب می کنیـد و می گوييد اعضای حیوان در حال حیات پاک و طاهر نبود دو صورت بیشتر نـدارد یا با خون حیوان منضم است یا جـداست اگر جداسـت میته شده اگر منضم است میته صدق نمی کند

اقوال در مسئله

الان رسیدیم به بحث بعدی اقوال درباره مسئله

قول صاحب مدارک غیر مزکی با استصحاب ثابت نمی شود

اولین قول مرحوم سید صاحب مدارک کتاب مدارک جلد ۲ صفحه ۳۸۷ می فرماید که ولو موضوع غیر مزکی باشد از لحاظ دلیـل غیر مزکی بـا استصـحاب ثـابت نمی شود برای اینکه استصـحاب غـایت مـا فی البـاب ظن بوجود می اورد و ظن در بـاب نجاسـات کـاری نمی توانـد از پیش ببرد چون در بـاب اثبات نجاست بایـد علم باشـد علم جزء موضوع است برای نجاست این یک مطلب

دو حدیث از وسائل الشیعه در این باب

مطلب دوم می فرماید دو تا روایتی است دال بر اینکه میته را تا احراز نکنیم علم حاصل نکنیم به میته بودن و نجاست" موضوع برای حکم محقق نمی شود این دو تـا روایت در وسائل ج۲ باب ۵۰ از ابواب نجاسات حدیث ۲ و ۴: حدیث ۲ صحیحه حلبی سنـد صـحیحه است سالت اباعبـدالله علیه السـلام عن الخفاف التی تباع فی السوق فقال اشترووصل فیها حتی تعلم انه میته بعینه. خفاف جمع خف بمعنی چکمه ای که در بازار به فروش می رسـد. چقـدر دلالت کامل است سـند هم محکم مورد اسـتناد هم هست شـما این نکته را داشـته باشید وقتی می روید در بررسی روایات صحیحه می گوييد صحیحه است فرق می کند از لحاظ صحیحه اعلایی و غیر اعلایی فرقش این است که بعضـی از صـحیحه ها مستند و معمول بهاست فقها به طور قابل توجهی به ان اسـتناد می کننـد این صـحیحه جزء همین صـحیحه است کـثیر الاسـتناد یـک مزیت برتری دارد دلالـتش که واضـح بود تـا علم حاصل کنیـد که ان پوست میته است بعینه این کار از استصـحاب ساخته نیست استصـحاب چیزی در این باب نمی تواند داشـته باشد علم وجدانی که حاصل نمی کند حدیث ۴ عن علی بن ابی حمزه است ابن ابی حمزه که بین دو نفر بهترین فرد و بدترین فرد ابوحمزه ثمالی که قدس الله روحه و رضی الله عنه از اجلا و اوتاد است از اولیاست و ابی حمزه بطائنی که درباره ایشان می گویند کذاب کذاب جعال ابی حمزه ثمالی بیشتر از امام سـجاد نقل می کند اینجا امام صادق نقل شده اخر این حدیث امده به عنوان مویـد قـال جلوددواب منه ما یکون ذکیا و منه ما یکون میته فقالک ما علمت انه میته فلا تصل فیه. این دو تا روایت و ان هم قدرت استصـحاب. موضوع غیر مزکی هم باشد با استصحاب نمی توانیم ما این حکم و این موضوع را ثابت کنیم یعنی میته بودن را ثابت کردن نیاز به علم دارد این فرمایش صاحب مدارک تا اینجا

نظر مرحوم اقای خویی در تنقیح

سید الاستاد در همان مصدر تنقیح ۲ صفحه ۴۴۸ می فرماید که اشکال ایشان وارد نیست اما استصحاب که اشکال می کند که ظن می اورد و ظن مفید نیست این اشکالی است که قابل مساعده نیست لا یمکن المساعده علیه چون حجیت استصحاب که از باب ظن نیست که گفته شود این ظن است و لا یفید بلکه حجیت استصحاب تابع دلیل خودش هست دلیل شرعی معتبری داردکه کسی که تفحص می کند علم به حجیت پیدا می کند

فرق علم به حکم با علم به حجت حکم

ملاک در صحت حکم علم به حجیت است علم به حجیت دلیل دال بر ان حکم نه علم به خود حکم در اینجا علم به حجیت حاصل است علم به خود حکم مدار صحت حکم نیست خیلی مطلب دقیقی است و اما مطلب دوم روایاتی را ایشان استناد کرده اند که در میته حصول علم شرط است حتی تعلم انه میته ما هم قبول داریم می گوییم که علم را جزء موضوع قرار دادند در قطع خوانده ایم که قطع موضوعی است جزء موضوع این قطع را شرح بدهم بنابر مبنای صاحب کفایه و محقق عراقی قطع پنج قسم می شود بنا به مبنای میرزای نائنی قطع چهار قسم است بنا به مبنای محقق اصفهانی قطع سه قسم است

توضیح انواع قطع از نظر صاحب کفایه

اما مبنای معروف و مطرح که مبنای صاحب کفایه است شرح بدهیم بقیه را اشاره کردیم کافی است چون بحث اصولی نیست فقهی است در اقسام قطع قسم اول قطع طریقی است که انسان علم پیدا می کند به حکم یا موضوع به عنوان راه کشف می کند از یک حقیقت این قطع طریقی است حجیتش هم خوانده ایم ذاتی قطعی ضروری به اختلاف تعابیر انچه می گوییم بگوییم مسلم دیگر بحث اصولی است که ذاتی چطوری است ذاتی باب ایساقوجی است ذاتی باب برهان است غریزی است و غیره شرح دارد که شما فقط بگوییم مسلم است قطع موضوعی در اصول راه ندارد جایش در فقه است در اصول فقط استطرادا به مناسبت تشابه لفظی امده و الا قطع موضوعی موضوع حکم جزء ادله نیست ما انجا بحث از ادله و امارات و حجج می کنیم قطع موضوعی از امارات وحجت نیست این یک نکته و بعد خود قطع موضوعی اقسامی دارد تقسیم اول این است که قطع موضوعی یعنی قرار گرفتن علم موضوع حکم ۱. علم تمام موضوع قرار بگیرد ۲. جزء موضوع قرار بگیرد ۳. قطع موضوعی که تمام موضوع قرار گرفته به نحو کاشفیت قرار می گیرد علم جزء موضوع است اما به عنوان اینکه کاشف از این جزء دیگر به عنوان جزء موضوع قرار می گیرد و یا به عنوان صفت که قطع جنبه کاشفیتش لحاظ نمی شود به عنوان یک صفتی از صفات نفس است صوره حاصله من الاشیاء بالنفس به عنوان صفت نفس بدون جنبه کاشفیت جزء موضوع قرار می گیرد بنابراین هر دو تا که دو قسم داشت می شود چهار تا تمام الموضوع دو قسم شد جزء الموضوع هم دوقسم داشت صفتیت و کاشفیت چهار قسم شد اقسام قطع موضوعی در اینجا علم یا قطع جزء موضوع قرار گرفته برای میته به عنوان کاشف و طریق و قطعی که جزء الموضوع به عنوان کاشف و طریق باشد می تواند اماره حجت شرعی است قائم مقام ان بشود چون موضوع که نیست که فقط خودش باشد چیز دیگر جایش را پر نکند طریق است ان طریق خودش است نبود راه دیگر مثال زیارت حرم این موضوع جایش را دیوار پر نمی کند سقف پر نمی کند فرش پر نمی کند زیارت حرم موضوع خود ان حرم به معنای خاص یعنی ضریح مقدس حضرت معصومه این موضوع است یا طریق می گویید بروید به سمت حرم ماشین ندارید با موتور یا چرخ یا

پیاده از ان راه راههای متفاوت طریق است طریق هیچ وقت حصر نمی اورد چون طریق معنایش این است که برود و انجا برسد موضوع این استکه همان خودش نقش اصلی دارد تنها و تنها ان موضوع حکم چیز دیگر جایش را پر نمی کند در معنای موضوع و طریق که قطع موضوعی اماره قائم مقامش نمی شود و قطع موضوعی اگر به نحو طریقی بود اماره قائم مقامش می شود بنابراین استصحاب که حجیتش از سوی شرع معتبر است می تواند قائم مقام ان قطع موضوعی که به عنوان کاشفیت اخذ شده در صورتی که علم نبود استصحاب را جایش می گیرد و اعتبار استصحاب از سوی شرع کافی است یک مطلب را کامل کنیم استصحاب که قائم مقام قطع موضوعی به عنوان طریق می شود برای این استکه طریق از سوی شرع باید معتبر باشد و علم طریق معتبر بود استصحاب هم طریق معتبری هیچ اشکالی پیش نمی اید قرار گرفتنش طبیعی است سوالی ندارد تا ما جوابش را بدهیم بنابر این استحصاب قائم مقام این می شود و مطلب تمام عنوان بعدی ادله اثبات و تعیین موضوع برای احکام.

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از میته

درباره معنای میته بحث می کردیم بحث عزیزانی که دیروز نبودند دو جمله توضیح بدهم بحث اینجا رسید که اگر از لحاظ ادله موضوع احکام میته باشد مسئله یک صورت خاصی به خود می گیرد و اگر از لحاظ ادله موضوع احکام غیر مذکی باشد مسئله صورت دیگری به خود می گیرد ثمره اش انجا ظاهر می شود که اگر به یک جلدی شک بکنیم اگر از لحاظ شرع موضوع غیر مذکی تعیین شده بود مراجعه می کنیم به اصاله عدم تذکیه و اگر موضوع از لحاظ شرعی میته تعیین شده بود در ان مورد دیگر اصل نداریم چون میته حالت سابقه ندارد

ادله تعیین موضوعاز لحاظ ادله

حالاـ رسیدیم به جایی که بگوییم ادله چه می گوید عنوان بحث ما این بود ادله تعیین موضوع از لحاظ ادله می بینیم که ادله بیانها و الحان مختلفی دارد

بیان مرحوم خویی در احکام میته

مرحوم سید الاستاد در همین کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۹ تا ۵۰ می فرماید که احکام میته و مذکی که عبارت است از چهار تا حکم که ۱– حرمت اکل ۲– عدم جواز صلاه ۳– نجاست ۴– عدم انتفاع

ادله دال بر اینکه موضوع در حرمت اکل و عدم جواز صلاه میته است

می فرماید از لحاظ دلیل شرعی حرمت اکل و عدم جواز صلاه به طور معین موضوع میته تعیین شده است نسبت به این دو تا حکم از دلیل ایه قران سوره مائده ایه ۳ حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله و المنخنقه و الموقوذه حیوانی که خفه بشود یا با ضرب چوب و حربه ای با شکنجه کشته شود و المتردیه حیوانی که از بلندی به طرف پرتگاه پرت بشود و کشته بشود و النطیحه حیوانی که در اثر مسابقه بین خودشان شاخ به شاخ بشود یکی دیگری را بکشد و ما اکل السبع درنده ها او را بخورند اینها کلا میته هستند الا ما ذکیتم عنوان میته شد برای حرمت اکل ما در الا ماذکیتم کار نداریم الان به میته کار داریم میته موضوع حکم برای حرمت اکل شد بدون هیچ ابهامی بنابراین اگر ما باشیم واین ایه درباره حکم اکل بدون تردید اعلام می کنیم که موضوع حکم میته است اما این نص ما و این دلیل فقط حرمت اکل را مترتب می کند نجاست و عدم جواز صلاه در این ایه مذکور نیست این حکم را گرفتیم و تمام شد تابع دلیلیم حکم دوم ما عدم جواز صلاه ایشان می فرماید که این حکم دوم هم موضوعش از سوی ادله شرعی تعیین شده همین میته است موثقه ابن بکیر ذیل موثقه مصدر روایت وسائل جلد ۳ باب ۲ از ابواب لباس مصلی حدیث ۱ در ذیل این موثقه امده است فان کان مما یاکل لحمه فصلاه فی وبره و بوله وشعره و روثه والبانه و کل شی منه جائز اذا علمت انه ذکی و قد ذکاه الذبح حدیث از لحاظ سند معتبر دلالت هم

واضح درباره لباس مصلی صحبت می کند که هر چیزی که ذکی باشد هر حیوانی که تذکیه شده باشد در اجزای ان حیوان از پوست و پشم الی اخر, نماز اگر بخوانید اشکالی ندارد مفهومش می شود اگر میته باشد نماز در اجزای میته جائز نیست دلالت هم کامل این دو تا حکم ثابت شد بحث و ابهامی وجود ندارد بنابراین موضوع برای دو تا حکم از سوی دلیل به اثبات رسید حرمت اکل و عدم جواز صلاه اما دو تا حکم که باقی ماند نجاست و عدم انتفاع درباره این دو تا حکم سید الاستاد می فرماید همین صفحه ۴۵۰ کتاب تنقیح جلد ۲ که دلیلی وارد نشده که موضوع برای این دو تا حکم تعیین بکند ما تابع دلیلیم تشخیص موضوع دست مقلد است تعیین موضوع برای حکم خودش تعیین می کند تعیین موضوع ارتباط مستقیم دارد به حکم در اختیار شارع اینجا از لحاظ شرعی نص و دلیلی که نداریم که تعیین شده باشد برای این دو تا حکم موضوع خاصی میته یا غیر مذکی پس ازاین که ما در حال شک و تردید به سر بردیم که موضوع برای نجاست میته هست یا غیر مذکی اگر در نجاست یک پوستی شک کردیم ایشان می فرماید استصحاب عدم تذکیه جاری نمی شود چون مشخصا تذکیه موضوع نیست که ما عدم تذکیه را استصحاب کنیم عدم تذکیه را استصحاب کنیم عدم تذکیه را فرض کن که ثابت شد برای چی موضوع که نیست پس جایی برای اصل وجود ندارد ایشان می فرماید که اگر شک کردیم یک قاعده یا مشی قاعده که می گویند این قاعده قاعده باب استنباط است قاعده باب استنباط این است که اگراصل مختص به مورد بحث نبود به قواعد عامه مراجعه می شود این مشی باب استنباط است اصل مختص موضوع هم نداریم چون عدم تذکیه هم جاری نمی شود وفائده هم ندارد بنابراین به قاعده مراجعه می کنیم ایشان می فرماید قاعده طهارت جاری می شود و ان مورد مشکوک را محکوم به طهارت اعلام می کنیم اشکالی ندارد ما تابع دلیلیم اگر اشکالی بشود که ایا یک چیز می شود دو تا حکم متقابل داشته باشد اگر شک در حرمت اکل بکنیم یک اصل جاری بشود شک در نجاست بکنیم اصل دیگر جاری بشود عقل قبول می کند جوابش معلوم است ما تابع دلیلیم و وظیفه ما اخذ به ظواهر شرع است خود شرع برای ما حجت قرار داده اینکه می گویید می شود یا نمی شود استحسانات است و عقلیات و قیاسات ما تعبد مطلق داریم این مطلب تمام

ص: ۲۵۰

بیان مرحوم فقیه همدانی بر اینکه موضوع برای نجاست میته است

ایشان می فرماید که مرحوم فقیه همدانی کتاب مصباح الفقیه صفحه ۶۵۳ چاپ رحلی می فرماید که هر چند دلیل معتبر و مشهوری نداشته باشیم اما یک روایتی داریم که این روایت دلالت دارد بر اینکه موضوع برای نجاست میته است ما این روایت را در کتاب وسائل ج۲ باب ۴۹ از ابواب نجاسات این روایت از قاسم صیقل امده روایت شماره اول از امام رضا علیه السلام نقل شده محمد بن یعقوب عن الحسین بن سعید عن معلم بن محمد عن عبدالله واسطی همین اینها ثقات واجلا هستند عن قاسم صیقل قال کتبت الی الامام الرضا انی اعمل اغماد السیوف من جلود الحمر المیته فتصیب ثیابی فاصلی فیها فکتب علیه السلام الی اتخذ ثوبا لصلاتک و کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام انی کنت کتبت الی ابیک علیه السلام بکذا و کذا مطلب قبلی فصبر علی ذلک فصرت اعملها لجلود الحمر الوحشی الذکی فکتب علیه السلام الی کل اعمال البر بصبر یرحمک الله

نکته اخلاقی

یک نکته اخلاقی هر چیزی را که کار خوبی هست موانع زیاد دارد خستگی دارد مشکل دارد گرفتاری دارد وقتی که

تشخیص دادید عمل بر هست می گوید که درس می خوانید چه می شود این همه طلبه ها درس خواندند چه شدند تشخیص دادید بر است اموزش نظامی در عسکر اقاست دیگر هر مشکلی دارد کل اعمال البر بصبراست بعد پشت سرش یک دعای مستجاب یرحمك الله یرحمك الله یعنی دیگر نگران نباشد رحمت خدا شامل حالت می شود به اصطلاح عوام تو برو راهت را خدا هوایت را دارد خدا به تو عنایت می کند و این طرفش انهایی که رفتند راههای دیگر از زندگی راحتتری هم ندارند شما اگر می بینید که بعضی از روحانیها خیلی خراب است خرابی جای دیگری است در مقوماتش بحث است روحانی دو تا مقوم دارد یک پایبندی محرمات و واجبات در حد حساس یک روز نشسته یک ادم موجه می اید و غیبت می کند اقا موجه نباید موجه که موجه است سخط الخالق برضی المخلوق معامله می کنی بدش بیاید حرفت را بزنید اما خشونت به کار نبرید ما در نجف بودیم استاد بزرگی بود به نام اقای لنکرانی تقریبا در حد شیخ صدرا بود من بیشتر استادم شیخ صدرا بود در کفایه ان در مکاسب بود خیلی شوخ بود از شوخهای نجف بعد گفت که از کوفه تا نجف دو تا طلبه امدند راننده موسیقی روشن کرده بود یکی از دو تا طلبه گفت اقا موسیقیت را خاموش کن حرام است دیگری گفت چه کار داری موسی به دین خودش عیسی به دین خودش تو چه کار داری گفت یک کمی درگیر هم شد و اوقات تلخی امد نجف ان که طرفدارش شد و پولش را از او گرفت من که با او درگیر شدم از من پول هم نگرفت سوال کرد که چه طور از من پول گرفتی که من طرفدار تو بودم این که با برخورد کرد از او پول نگرفتی گفت این به وظیفه اش عمل کرد پایبند به وظیفه این است نترسید کل اعمال البر بصبر یرحمك الله یک سال و دو سال درس بخوانیم الان فرصتی است دوباره بر می گردید ولی ان دیگر نیستند من برای شما یک تجربه هستم سن یک تجربه است زندگی هم یک تجربه است تکرار نمی شود به قول اقای همان اشیخ صدرا که این کفایه چه می دهد برای ادم گفت کفایه چیزی که می دهد که بالاتر از این مطامع دنیایی است که تو فکر می کنی البته ان نفسی داشت که گفت به عمق جان من اثر کرد) فان كان ما تعمل وحشيا ذكيا فلا باس استشهاد ما این بود قسمت قبلی هم فرمود که نمازت را اگر میته بود برای نماز لباس دیگری را امده کن پس موضوع شد میته نجاست از خود ان جلود که لباس نمی گرفت تا برود به عدم جواز صلاه فی اجزائه ترشحاتش بود که نجاست است گفت اگر از ترشحات یا از رطوبتها به لباسش چیزی می رسد که در سوال امده بود نجس است و لباس دیگر تهیه کنید موضوع برای نجاست میته مشخص شده است و اما ان طرف که ذکی باشد نه پس میته در برابر ذکی امد موضوع برای نجاست در این روایت میته مشخص شد که ما می گفتیم سید الخویی می گفت که دلیلی نداریم که موضوع برای نجاست میته باشد ایشان می گوید دلیل داریم که موضوع برای نجاست هم میته است این استدلال که کامل کردیم

ص: ۲۵۱

اشکال مرحوم خویی در عدم موضوع بودن میته در حکم نجاست

سید الخویی اشکال می کند می فرماید این دلیل قابل مساعدت و تایید نیست اولا روایت سندش ضعیف است به خاطر صیقل این جزء روایاتی است که ما باید بحث کنیم قاسم صیقل مجهول است درباره اش توثیق و تضعیفی نیامده در صورتی که توثیق و تضعیف نیامده باشد بر مبنای سید الخویی سند اعتبار ندارد اما درباره اعتبار این سند یک نکاتی است که دقت کنید که این حدیث شاید بشود حسنه برای این که غیر از قاسم صیقل بقیه روات همه شان معتبر و شناخته شده و موثقند اما خود قاسم جایش خوب جای گرفته از خود امام نقل می کند شیعه است یک از امام حدیث نقل می کند دو راویان معتبر هم از ایشان روایت نقل کرده اند نقل روایت از او اصحاب امام بودن دو نقل روایت از امام سه سه نکته برای مدح است اینها اثار و شواهد مدح است مدح که برایش وجود داشت شیعه بود تضعیف نشده بود می شود ممدوح راوی ممدوح در سند روایت می شود حسنه سید الاستاد در سند بسیار با دقت و سخت گیری خاصی برخورد می کند و اما فقیه همدانی که این روایت را نقل می کند نشان از اعتمادش است قدمایی نیست که همه روایات را نقل بکند مقام فقیه همدانی یک وقتی فرصت بشود که بحث کنیم گاهی گفته می شود که او محول اجتهاد در سده اخیر بوده است قدرت فقهی فوق العاده بالا و دقت فوق العاده بالایی دارد اعتماد کرده بنابراین اعتماد به این سند بعید نیست اما اشکال دومی که سید دارند می فرمایند که این حصر ممکن است حصر اضافی باشد حصر بین میته و مذکی بالاضافه به حیوانات وحشی باشد فقط حیوانات وحشی نسبت به حیوانات وحشی اگر بود حکم حیوانات وحشی را بیان کند که درباره حیوانات وحشی تذکیه موضوع طهارت است و میته بودن موضوع نجاست است درباره حیوانات وحشی نه کل حیوانات دلیل اخص از مدعاست یک قانون داریم که اگر دلیل اعم از مدعا بود لا باس به مقصود ما را ثابت می کند و یک چیزی را هم اضافه می اورد مثلا اثار حیوان را بیان می کند که در ضمن ان اثار حیوانیت برای انسان هم بیان و ثابت می شود اما اگر دلیل اخص از مدعا باشد ما بخواهیم برای کل حیوانات یک خواصی را ادعا کنیم و در مقام دلیل فقط اثبات کنیم برای انسان می شود دلیل اخص از مدعا اینجا که موضوع نجاست میته اعلام شده است در محدوده حیوانات وحشی است که تصریح شده است در روایت و اما سائر حیوانات میته اش موضوع نجاست باشد که مدعای ماست از این دلیل به اثبات نمی رسد چون دلیل ما اخص از مدعاست بنابراین طبق رای ایشان از سید الخویی اگر شک کردیم در طهارت و نجاست جلدی از جلود می توانیم به اصاله الطهاره مراجعه کنیم اگر اصل موضوعی نداشته باشیم مثل ید مسبوق به ید کافر نباشد تا اینجا اجمالا بیان ایشان کامل شد و مسلک تحقیق و ان قلت هایی که وجود دارد که در جلسه بعد ان شاء الله

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از احکام میته و غیرمذکی

درباره احکام میته و غیر مذکی بحث می کردیم گفته شد که سید الاستاد (ره) فرمودند که حرمت اکل و عدم جواز صلاه مترتب بر غیر مذکی است و اما نجاست و عدم انتفاع مترتب بر میته است جلدی که مطروح باشد شک کنیم در طهارت و نجاستش نمی توانیم به اصاله عدم تذکیه مراجعه کنیم چون موضوع این حکم عدم تذکیه نیست میته نیست این جلد سابقه میته هم ندارد تا استصحاب کنیم و بعد می فرماید که در این نظر صاحب حدائق با ما موافق است

نظر صاحب حدائق درباره اصل عدم تذکیه

مرحوم محدث بحرانی صاحب حدائق در کتاب حدائق جلد پنج صفحه ۵۲۶ می فرماید جلد و لحمی که شک در طهارت و نجاستش بکنیم مرجع ما اصاله الطهاره و اصاله الحلیه است نتیجه اگر در نجاست جلدی شک بکنیم حکم به طهارت اعلام می کنیم و دلیل بر طهارت هم قاعده طهارت است این فرمایش صاحب حدائق که در حکم در نهایت امر با سید الاستاد موافقند فرمایش ایشان را کامل کنیم فقط موید مانده بود که امروز کامل شد

بحث اصاله عدم تذکیه در اصول

و این بحث عدم تذکیه در اصول هم یک فصل مختص به خودش دارد بحث مبسوطی هم در اصول هم در این رابطه امده است بد نیست یک نگاهی گذرا در بحث اصولی هم داشته باشیم عنوان بفرمایید بحث اصاله عدم تذکیه در اصول به طور عمده در مورد جریان اصاله عدم تذکیه و عدم جریان ان نسبت به جلد مشکوک سه تا نظر برجسته ای را می توانیم انتخاب کنیم

ص: ۲۵۳

نظر صاحب وافیه در اصول

نظر مرحوم فاضل تونی ایشان در کتاب الوافیه جلد ۲ صفحه ۲۱۰ می فرمایند طهارت و نجاست و حرمت اکل و همین طور احکام دیگر مترتب به میته است در قران هم می بینیم حرمت علیکم المیته و میته هم عنوان وجودی است قابل استصحاب نیست اولاـ همین جلد مشخصی که شک داریم مثلا بند ساعت چرمی شک داریم که مذکی است یا میته ایشان می فرماید موضوع حکم هم میته است میته هم امر وجودی است سابقه ندارد همین بند ساعت یا غلاف شمشیر که مورد بحث هست این مورد حالت سابقه اش میته نبوده است برای ما مشخصا نمی دانستیم که میته است تا استصحاب کنیم حالت سابقه ندارد اما اگر عدم تذکیه را استصحاب کنیم تذکیه شده است یا نشده اصل عدم تذکیه

است به توسط اصاله عدم تذکیه میته ثابت می شود و حکمش بار می شود و این از ابرز مصادیق اصل مثبت است

نظر مرحوم اقای خویی در اصول

سید الاستاد در کتاب مصباح الاصول جلد ۲ چاپ قدیم بحث استصحاب چاپ جدید جزء موضوعه جلد ۴۸ صفحه ۱۴۰ می فرمایـد و ما افاده الفاضل التونی متین جدا ما به این نتیجه رسیدیم که فرمایش سید الاستاد درست همان فرمایش فاضل تونی است میته هم امر وجودی است و موضوع حکم برای نجاست است شک بکنیم نمی توانیم به اصل مراجعه کنیم قاعده طهارت تمسک کنیم حکم به طهارت اعلام می کنیم که صاحب حدائق هم این حکم را اعلام کرده این قول اول در بستر اصولی

نظر شیخ انصاری در اصل عدم تذکیه

۲. نظر شیخ انصاری (ره) ایشان درباره این فرع بر کلام فاضل تونی اشکال و ردی دارند می فرمایند مشهور این است کتاب رسائل جلد ۲ صفحه ۶۴۲ می فرماید که فرمایش فاضل تونی مورد تایید نیست برای اینکه رای مشهور بر این است که موضوع حرمت اکل و نجاست غیر مذکی است نه میته و بعد هم می فرماید که این موضوع بودن را و این جعل موضوع از سوی شرع ما از کتاب و سنت استفاده کنیم کتاب ایه حرمت علیکم المیته و الدم تا اخر که الا ما ذکیتم سنت هم همان دو دلیلی که سید الاستاد فرمود بحث اصولی با هم زنجیره ای وصل است یکی با دیگری پیوند دارد با نقد ها و بررسی ها نکته ای که اینجا اضافه می شود این است که ما موضوع بودن یا جعل موضوع از سوی شرع که استفاده می کنیم لازم نیست که تمامی موارد را تعیین کنیم چند مورد که تعیین کرد برای این حکم به دست می اید که موضوع عدم تذکیه است دیدیم که در کتاب و سنت موضوع عدم تذکیه اعلام شد دیگر از باب به قول مرحوم شهید صدر اصل مبدء انسجام یا به قول اصولیها از باب سنخیت که یک سنخ حکم است یک مجموعه از حکم است یک موضوع است چند مورد که شرع اشاره کرد به دست می اوریم که موضوعش این است و بعد از این می فرماید که اشاره دارد به جایی که کسانی فهمیده اند که میته موضوع نجاست است می فرماید اگر روایات دال بر نجاست میته نجاست را بر میته ثابت می کنند که توهم بکنید که موضوع نجاست میته است چون برای میته حکم نجاست ثابت شده است این روایات و این قسمت از بیان منافات ندارد با اصل بحث چون که میته در شرع منطبق است به غیر مذکی منظور از این میته همان غیر مذکی است این رای صاحب رسائل شیخ انصاری که نظر دوم بود بنابراین جلدی را که شک بکنید اصاله عدم تذکیه حکم به نجاست را صادر می کند

سوال و جواب مذاق شرع هم کمک بگیرید استحسانات مثبت اشکال ندارد کمک می تواند باشد

نظر مرحوم میرزای نائنی در اصل عدم تذکیه

۳. نظر مرحوم میرزای نائنی درباره اصاله عدم تذکیه ایشان در همین بحث استصحاب کلی این فرع را مطرح می کند که جلد مطروح در حالت شک و شبهه چه حکمی می تواند داشته باشد اصاله عدم تذکیه جاری می شود یا نمی شود تعرض می کنند نظر فاضل تونی را می فرمایند که ایشان گفته است که این مورد مورد جریان اصاله عدم تذکیه نیست چون موضوع میته است وبعد هم اصاله عدم تذکیه هم مثبت می شود بعد از طرح نظر ایشان می فرماید که این نظر فاضل تونی خالی از اشکال نیست اشکال این است که اجود التقریرات جلد ۲ صفحه ۳۹۷ تا ۳۹۹ می فرماید که عنوان میته وجودی نیست اساسا از کجا می گویید وجودی است

استناد به قول لغوی در تضمن صحت موت

سید الاستاد (ره) در کتاب مصباح الاصول همان منبع و همان ادرس و در تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۵۱ و ما قبل و ما بعد می فرماید که فاضل تونی در مصباح المنیر گفته است که میته ما مات بسبب غیر شرعی و در مصباح الاصول این مطلب را تکرار می کند ببینیم اول معنای لغت چقدر معنای وجودی است و بعد اعتبارش تا کجاست معنایش می گوید مثبت است چون میته را می گوید ما مات به عبارت دیگر که در مصباح الاصول اورده زهوق روح است جدایی روح از بدن مثبت است و منفی نیست و در این فقه هم می گوید ما مات خود موت هم می گوییم وجودی است خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم احسن عملا. ظاهرش این است که موت هم وجودی است دلیل بر مثبت بودن که در موت امده که در قران امده خلقت که این ظاهرش این است که مثبت است خلق کرد حالا ان ظل و حرورتوجیه دارد که اگر رسیدیم که بحث می کنیم که ان وجودی نیست فعلا. استناد به قول فاضل تونی این ترجمه را که گفتیم از ایشان اولا. فاضل تونی نظر به ایجابی و سلبی ندارد کلمه توضیح می دهد و بعد می گوید ما مات مرده می گوید به سبب غیر شرعی می شود میته خود میته را با یک اضافه می اورد میته خودش که موت است موت به سبب غیر شرعی را می گوید در اصطلا ح است چیزی اضافه نکرده همان میته را در اصطلاح گفته است میته ای که به سبب غیر شرعی موت برایش عارض بشود اصلا معنا اضافه نکرده خود میته را یک قیدی اضافه کرده چیزی از لغت از معنا یک مفهوم ایجابی دیده نمی شود این نکته خیلی دقیق

نظر مرحوم خویی درعدم حجیت قول لغوی

نکته دوم که اصل است سید الاستاد روایتی که سندش ضعیف باشد می فرماید معتبر نیست اعتبار قائل نیست اقای فاضل تونی این را از کجا گفته سندش چیست نظر خودش حجت است که ایشان میفرماید از اربابان اصول است عنوان می کند عدم حجیت قول لغوی این عنوان در اصول است از مسلمات است پس این دلیل به جایی نرسید لذا مرحوم میرزای نائنی که می فرماید میته عنوان وجودی نیست بلکه معنایش غیر مذکی است دو چیز نیست یک لفظ است و یک معنا لفظ میته است معنایش غیر مذکی است

همراهی نجاست و عدم اکل در ماکولات

لذا می گوید که اگر شما قطع حاصل کنید به چیزی از اجزاء حیوان یا خود حیوان که غیر مذکی است قطعا ان را می گویید میته صدق برای لفظ با دقت کامل تا اینجا که گفتیم این مطلب را بنابراین درباره اصاله عدم تذکیه که می فرمایند در ایه قران هم عدم تذکیه موضوع قرار گرفته موضوع که برای حرمت اکل قرار گرفت

ارتباط لفظ میته با غیر مذکی

حرمت اکل در حیوان جدا از نجاست نیست شما مفهومی بحث کنید امکان تفکیک وجود دارد تراب را حرمت دارد اما نجس نیست اما محدوده بحث مشخص است حیواناتی که حرمت اکل دارند نجاست هم دارند دو تا با هم منضم است از قطعیات و قابل تفکیک نیست ملازمه این است که دو تا چیز است عدم تفکیک یعنی چند حکم یک سنخ در باره یک موضوع اثار یک حقیقتند

سوال و جواب دلیل ما تتبع و ضرورت فقه است ایا میته ای را شما می توانید پیدا کنید که حرمت اکل داشته باشد و نجس نباشد این مطلب که تمام شد می فرماید اصاله عدم تذکیه واسطه نمی خواهد در جهت اثبات اثر حیواناتی که دم سائله دارند در معرض ماکول اللحم بودن و محرم الاکل بودن هستند به ضرورت فقه حرمت اکل جدا از نجاست نیست این حرف میرزای نائنی بود که از لوازمش استفاده کردیم و با اسان سازی گفتیم واما اصاله عدم تذکیه را که اشکال کردیم که مثبت است ایشان می فرماید که بعد ازاین شک دیگر مثبت نیست چون اصاله عدم تذکیه نیاز به این ندارد که میته را ثابت کند اصاله عدم تذکیه خودش موضوع اثار است حرمت و نجاست مترتب به خود عدم تذکیه است نه اینکه اصاله عدم تذکیه میته را ثابت کند و حرمت و نجاست از اثار میته باشد بنابراین در صفحه ۳۹۹ می فرماید که حق همان است که مشهور می گویند که جلد مشکوک و مطروح محکوم به نجاست است بر اساس اصاله عدم تذکیه

خلاصه بحث

مطلب که تا اینجا کامل کردیم رسیدیم به این نتیجه انچه را فقیه بهبهانی فرمودند که درباره جلد مطروح مشکوک اصاله عدم تذکیه جاری می شود و روایت قاسم صیقل دال بر این مطلب هست صحیح و درست است اشکال سید الاستاد که مربوط می شد به سند سند را شرحش را دادیم اشکالی که مربوط می شود به دلالت حصر اضافی است عرض می شود که صحبت از حصر در کار نیست انچه که ما می بینیم حیوان وحشی به عنوان مورد در بیان حکم امده است غیر از این چیزی در کل ساختار روایت صیقل دیده نمی شود و در اصول خوانده ایم که مورد مخصص نمی شود یک جا اشکال می کنیم که اگر در مورد احتمال خصوصیت بدهیم در حد احتمال عقلایی احتمال عقلی که همیشه هست اگر احتمال عقلایی دادید مورد مخصص باشد هیچ احتمال عقلایی وجود ندارد وحشی مثال است و مورد سوال دلالت روایت هم کامل است بنابراین انچه که به دست می اید و نتائجی که از این بحث به دست می اید این است ۱. جلد مشکوک و مطروح محکوم به نجاست است دلیل علی ذلک اصاله عدم تذکیه ۲. میته و غیر مذکی دو چیز نیست یک لفظ و یک معناست موت و حیاه چیزی است و میته و غیر مذکی چیز دیگری است همان طوری که شیخ انصاری می فرماید و خود تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۴۹ می فرماید که اطلاق میته بر غیر مذکی جای اشکال ندارد محل اشکال نیست بلا اشکال اطلاق می شود بنابراین این مطلب را ما دنبال می کردیم که برسیم به این نتیجه که میته معنایش غیر مذکی است که شکر خدا میرزای نائنی صریحا فرمودند المیته عباره عن غیر المذکی معنای میته غیر مذکی است و این حکم را که تا اینجا گفتیم مضافا بر این مطابق احتیاط هم هست فتوا و نظر شیخ انصاری فاضل تونی میرزای نائنی و سید الحکیم همه بر نجاست جلد مشکوک و مطروح است و قاعده طهارت که دیروز به شما قول دادم عموم قاعده طهارت اینجا جایی ندارد چون اصل موضوعی داریم در صورتی که اصل موضوعی داشته باشیم جایی برای قاعده طهارت ندارد بنابراین مسئله ششم المراد من المیته اعم مما مات حتف انفه او قتل و این مسئله کامل شد مسئله هفتم ما یوخذ من ید الکافر مسئله پنجم هم یک قسمتش باقی ماندکه ما یوخذ من ید المسلم که این دو تا را ان شاء الله بر اساس قاعده عدم تذکیه بحث کنیم

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

ادامه ادله اقای خویی نسبت به عدم اعتبار روایات کتب اربعه

درباره ادله سید الاستاد (ره) نسبت به عدم اعتبار روایات کتب اربعه به طور کامل که این مجموعه از روایات بتمامها معتبر نیستند بحث می کردیم چند تا دلیل از ایشان یاداور شدیم که عبارت بود از حاکمیت عصر تقیه و همان طور موارد و نمونه های از روایاتی که مضمونش قابل التزام نبود این دو تا مورد را گفتیم و جوابش هم گفته شد دوره تقیه اگر بود اهتمام هم بود دو نمونه بارز از روایات که مضمون قابل التزام نیست را هم گفتیم و گفته شد که توجیهی دارند

امکان سهو در روایت

بعد ایشان اضافه می فرماید که احتمال سهو وجود دارد حد اقل ممکن است این همه روات اشتباه کرده باشند لا عصمه الا لاهلها یکی دو تا که نیست در مجموع احتمال سهو یک احتمال عقلایی خواهد بود. اضافه می فرمایند: که ما در صداقت اصل یا در صادق بودن راوی اصل شک نمی کنیم که خود شاگرد امام صادق بدون واسطه است اما پس از اصل راویانی که در وسط قرار می گیرند احتمال کذب در انها وجود دارد چون شناسایی همه روات در ان عدد کبیر از نزدیک کار نا ممکنی است احتمال کذب وجود دارد

مثال روایتی در تهذیب به یک صورت و در کتاب دیگر به نحو دیگر امده است

و در اخر می فرماید که گویا شاهد بر این مدعا این است که اختلاف نسخ در یک کتاب مثلا در تهذیب یک روایت با تغییراتی در دو جا امده این نشانه این است که روایات اسیب پذیر است اسیبی بر این روایات امده است مجموع فرمایش ایشان با اسان سازی همین بود

ص: ۲۵۹

نظر نهایی مرحوم اقای خویی (همه روایات کتب اربعه معتبر نیستند)

مروری بود بر این مطلب که کل روایات کتب اربعه معتبر نیست اخر هم می فرماید که پس از تحقیق انسان قطع پیدا می کند به این که بعضی از روایات کتب اربعه از معصوم صادر نشده ظاهرا نکته ای که در کلام وجود داشته باشد در این قسمت از بحث جا نگذاشته ایم بعد از اتمام فرمایش بسیار خوب و دقیق و با متانت ایشان با عرض ادب و احترام به روحشان عرض می شود که تمامی این ادله و شواهدی که در جهت مدعایش اقامه فرمودند دلیل معتبر به حساب نمی اید ادله اش به طور کل جنبه استحسانی دارد سهوو اختلاف نسخه و احتمال اشتباه راوی بر فرض بگوییم ادله خوبی است این ادله موجب قطع نمی شود قطع اور نیست اما انصاف این است که بگوییم بر مسلک تحقیق فرمایشات و ادله ای که ایشان اقامه فرمودند در حدی است که می تواند احتمال عقلایی بوجود بیاورد که قابل توجه است احتمال عقلایی درباره عدم صحت بعضی از روایات این

درست است

فرمایش صاحب وسائل و علامه مجلسی

بنـابراین بین نفی و اثبـات یـک راه حـد وسط واقعی تر به نظر می رسـد ان رایی که صاحب وسائل و علامه مجلسـی و امثالش دارند که روایات کتب اربعه را به رمتها قطعیه الصدور می دانند هم قابل مساعدت و تایید نیست با توجه به اشکالاتی که گفته شـد و بعـد این طرف هم بگوییم که قطعـا به کـذب بعضـی از روایات پی می بریم ادعای قطع از طریق این ادله و شواهـد یک ادعای مشکلی است

ص: ۲۶۰

تحقیق مطلب

حداقل این است که بگوییم از ادله ای که سید الاستاد اقامه فرمودند احتمال قوی درباره عدم صحت بعضی از روایات موجود در کتب اربعه به دست می اید این احتمال احتمال درستی است بنابراین اعلام می شود رای نهایی بر مسلک تحقیق که روایات کتب اربعه نوعا دارای اعتبار است و اما در ضمن موارد نادری که اعتبار نداشته باشد در این مجموعه وجود دارد لذا ما در رجال سیره فقها را مراجعه کنیم اظهارات محدثین و رجالی ها را مطالعه کنیم روایتی که می خواهند ضعفش را بیان کنند می گویند این روایت در جوامع معتبر روایی در کتب اربعه وجود ندارد باعث ضعف پس اگر وجود داشت یک نوع اعتبارداشت بنابراین وجود روایت در کتب اربعه یک اعتبار ابتدایی است ولیکن با ان ادله ای که سید الاستاد فرمودند که بهترین انها شاهد برجسته ان جمع از ادله همان اختلاف نسخ است و احتمال سهو باید تا رسیدن به اعتبار نهایی روایت را تحقیق کرد بررسی کرد تا اعتبار کامل بشود نتیجه این شد که بودن روایت در کتب اربعه اعتبار ابتدایی دارد اعتبار نهاییش نیاز به بحث وتحقیق و بررسی خواهد داشت برای اینکه احتمال اشتباه که وارد مجموعه شده است هر روایتی که ما بخواهیم مستند حکم قرار بدهیم همان احتمال را اینجا می دهیم احتمال که بدهیم شک در اعتبارمی شود و شک در اعتباررا می بریم زیر پوشش یک قاعده معتبر که شک در حجیت مساوی با عدم حجیت است

تمایز قول به تحقیق با فرمایش مرحوم اقای خویی

سوال تمایز بین تحقیق و قول مرحوم خویی چیست؟ جواب یک نکته به عرض رساندم گفتیم که ایشان می فرماید با این ادله و شواهد یقین پیدا می کنیم قطع پیدا می کنیم به عدم صحت بعضی از روایات ما گفتیم ادله ای که گفته شد: قطع اور نیست. نهایت امر یک احتمال قوی بر عدم صحت می اورد .

عادت علما بر اعتماد بر اخبار موجود در جوامع روایی است

بنابراین با توجه به این نکته ظریف نتیجه همان دابی که کل فقها دارند با بر عکس می گوییم بنابراین بحث اصولی با بحث عملیشان در فقه فرق می کند دیدیم که ایشان به قول لغوی قول فیومی استناد می کرد در حالی که عنوان در اصول عدم حجیت قول لغوی در فقه استناد می کرد در بحث رجالی که می اید همان طور می گوید اما خود ایشان یک روایتی که ضعفش را اعلام می کند می فرماید این روایت در کتب اربعه نیست یعنی در عمل کتب اربعه اعتبار دارد بعد از این که مطلب را گفتیم درباره کتب اربعه تا حدودی به نتیجه رسیدیم

سوال ایشان جوامع روایی می گوید نه کتب اربعه جواب جوامع کتب معتبر روایی غیر از کتب اربعه نیست در اصطلاح رجال اینچنین است

سوال و جواب گفتم داب فقها و محدثین یک نوع اعتباری برای روایات موجود در کتب اربعه قائلند می گویند روایت در کافی است روایت در من لا یحضر است مثلا

سوال و جواب ان روایاتی که سند معتبر شد اعتبار سند دلیل دارد از خودش. دلیلش ان اعتبار خوب محکم اعلام می کند بعد ازاینکه از لحاظ دلیل ان اعتبار کامل شد دیگر احتمال سهو وجود ندارد پشتوانه اش سیره و اعتبار قول ثقه و غیره و اجماع عملی محدثین هر چند احتمال هست ولی احتمالش می شود احتمال عقلی از سبک و سیاق احتمال عقلایی می رود بیرون این مطلب که تا اینجا گفته شد این قسمت از بحث با این شکل اعتبار را به ذهنمان بسپاریم

ص: ۲۶۲

مدارج اعتبار روایت

عنوان بفرمایید مدارج اعتبار روایت روایت دارای سه درجه اعتبار است ۱. درجه ابتدایی و ان عبارت است از ذکر و وجود روایات در کتب اربعه یا جوامع معتبره روایی در یکی از این جوامع که بود کافی است یا کافی یا استبصار یا تهذیب فرق نمی کند ان مطلب که گفتیم کافی اضبط هست این چهار تا کتاب بین خودشان در مجموع در یک سطح است ولی کافی یک مقدار پر رنگ تر است که درباره اش امده است الکافی اضبط

سوال و جواب نائب حسین بن روح است با هم دیگر از نظر زمانی اصل نائب را درک کرده اما ممکن است ندیده باشد اما احتمال دارد که دیده باشد احتمال رویت چیزی است و از نظر قرائن امکانش وجود دارد و صدور توقیع مشهور است. نظر ما درباره توقیع با مشهور فرق می کند ما توقیع را کاملا معتبر می دانیم توقیع را اگر معتبر ندانیم در اعتقاداتمان اشکال دارد یعنی اگراعتفاد ما درامامت ضعیف باشد در توقیع شک می کنیم شک در توقیع بر می گردد به شک در نواب شک در نواب بر می گردد به شک در اعتقاد اصلیمان این بحث را بعدا داریم که بر خلاف مشهور و کسان دیگر می گویند مشهور است ما توقیع را معتبر می دانیم منتها این توقیع مشهور است توقیع هم باید مستند باشد

سوال و جواب توقیع گاهی قطعا از سوی نائب و ثبت شده شک در صحت و اعتبار نداریم این که می گویند روایت نیست توقیع است خیلی کار خطرناکی است ما تازه بحث می کنیم که حجیت توقیع را از ان روایت دیگر می دانیم ان از زمان نزدیک تر و با یک واسطه این را ان شاء الله بعدا می رسیم

ترجمه لغوی توقیع و مقنعه

سوال و جواب توقیع در اصطلاح عربی است عبارت است از امضا و دست خط مقنعه از ماده قناعت است قناعت دهنده اقنا کننده بحثهایی است اقنا کننده طرف اشکالاتی دارد یا طلب ها و خواسته هایی دارد این را بخواند قانع می شود درجه دوم عبارت از حد وسط این است که روایت در هر چهار تا کتاب نقل شده باشد حداقل سه تا استبصار و تهذیب یکی کافی است یعنی مشایخ ثلاث نقل کرده باشند خیلی ضریب اعتبار می رود بالا و در بحثهای فقهی هم کم و بیش مورد استناد قرار گرفته باشد نه در حد معمول بها معمول بها که فراگیر است مثلا حتی متاخرین یا ابن ادریس و محقق حلی یا صاحب جواهر استناد کرده باشند و درجه سوم اعتبار همین اعتبار رجالی است که بحثش بعدا خواهدآمد که بحثش مبسوط است که عمدتا یک عنوان دارد و ان وثوق به صدور است از طریق اعتبار خبر ثقه یا از طریق عمل و قرائن و شواهد که ان وثوق به صدور مضافا بر بودن در کتب اربعه صحت سند می طلبد صحت مضمون می طلبد عمل اصحاب می طلبد تا وثوق به صدور پیدا بشود و اعتبار نهایی این سه تا درجه در مدارج اعتبار روایت است

امکان وقوع جعل در روایت

اما مطلبی داریم قابل توجه و ان این است که گفته می شود که جعل در روایت قطعی است گفته می شود ولو به شکل موجبه جزئیه تحقق جعل یک امر قطعی است جعالین و وضاعین در تاریخ احادیث زیاد بوده است فی الجمله یقین و قطع داریم به جعل این یک مطلبی است که نیاز به بحث دارد

ص: ۲۶۴

فرمایش سید مرتضی دراجوبه طرابلسیات (در وجود روایات جعلی در کتب روایی)

سید مرتضی اعلی الله مقامه در کتاب اجوبه طرابلسیات می فرماید با خلاصه و آسان سازی می فرماید که اشتباهات در روایات و احادیث قطعی است بعد شاهد بر قطعی بودن بیان می کند می فرماید به خاطر اینکه ما بعضی از محتوایات روایت را می بینیم عقلاـ ممکن نیست که ملتزم بشویم به ان محتوا و مضامین مثلاـ می فرماید که روایاتی امده است که دلالت می کند بر صحت جبر و این روایاتی که دلالت می کند بر صحت جبر طبیعتا از مسائلی است که عقلا امکان ندارد که ما ملتزم بشویم مورد دیگر روایاتی است که دلالت دارد بر رویت خداوند که خدا به رویت چشم سر دیده می شود قابل التزام نیست و روایاتی که دلالت دارند بر صفات قدیمه الهی همان تعدد قدمای اشاعره ای قابل التزام نیست ما این روایات را چطوری می توانیم ملتزم بشویم خدا رویت می شود صفات خدا قدیم است و جبر درست است ممکن نیست این مطالبی که ایشان می فرماید کاملا درست است این مطالب قابل التزام نیست و این روایات از روایاتی است که قطعا جعل شده در روایات عامه امده است یکی از مسائل که کره زمین روی شاخ گاوی است و ان هم روی یک ماهی بزرگی است ما این را در اوردیم که این روایت ریشه اش از هندو است هندو فلسفه هندو دارد اسرائلیات و هنودی داریم اینها هستند قطعا اما روایت عامه است یادتان نرود

سوال در بحار هست جواب این روایت گاو ماهی در بحار هست من در کتب اربعه صحبت می کنند بحار روایت عامه را هم نقل می کند این را که گفتیم جهت ذهن شما اماده شد فهمیدیم قائل به جبر که اشاعره است که فلاسفه سنی است قائل به رویت و صفات قدیمه هم همان اشاعره و رموز سنی است این روایت قطعا جعل شده و منطقه جعل مشخص شده ما قائلیم و می گوییم کاملا درست است منطقه جعل منطقه ابناء عامه است و این جعلیات جایش روشن و مشخص است

ص: ۲۶۵

داعی بر جعل چه بوده است ؟

اضف علی ذلک یک نکته ای دیگر عنوان کنید داعی بر جعل مطلب خوبی است برای صحت روایت هم به درد می خورد داعی بر جعل مرحوم علامه امینی کتاب الغدیر جلد ۵ این بحث را مطرح می کند که با اضافات وآسان سازی ما این را برایتان بیان می کنیم گفته می شود که داعی بر جعل در تاریخ بسیار روشن و مشخص است جعل بوده است کذب بوده است در مقدمه معتبر محقق نقل می کند روایتی از امیرالمومنین که فرمود کذب علی رسول الله علی عهده فقام خطیبا فقال کثرت الکذابه من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار تمامی این جعلها و کذب ها باید داعی داشته باشد

خلفای جائر برای کسب مشروعیت

داعی بر جعل از تاریخ خلفا و تاریخ ائمه مذاهب به دست می اید خلیفه سوم که عثمان بود مرد معاویه علیه اللعنه که امدبرای خونخواهی عثمان که از بنی امیه است و معاویه که راس بنی امیه است به خاطر نژاد گرایی کسب حیثیت شروع شد به جعل جعل فضائل بنی امیه و جعل احادیث علیه اهل بیت این یک داعی بود ثبت است در تاریخ

اختلاف مذاهب برای کسب قدرت

داعی دوم اختلاف مذاهب مثلا در بین ابوحنیفه و شافعی امده است طرفداران ابوحنیفه اورده اند در حدیث که شافعی از شیطان خطرناکتر هستند طرفداران شافعه علیه ابوحنیفه اورده اند که شریر تر از ابوحنیفه که بعد از فوتش لعنت می کند می گوید لعنه الله علی ابی حنیفه بعد می گوید که شریر از ابی حنیفه کسی در دنیا نیامده پس داعی بر جعل دو چیز بوده خلفایی که می خواستند کسب حیثیت و شخصیت بکنند و اختلاف مذاهب منشا و داعی برای جعل بوده بله بعضی از عزیزان می گویند که اول جعل نشا من جهل وانجایی بود که وقتی ابوبکر به قول عبد الفتاح عبدالمقصود که زمین گیر شد استدلال حضرت زهرا زمین گیر کرد گفت من از پیامبر شنیدم نحن معاشر الانبیاء لا نورث این حدیث جعلش الان مسلم است هیچ ریشه روایی ندارد اولین جعل از بیچاره است داعی بر جعل داشت یک نکته که خبری را ما اگر می بینیم در اصول شیخ انصاری در اصول بحث می کند که یک روایت را که فحص می کنیم ببینیم داعی بر کذب وجود داشته یا نداشته نکته اصلی است داعی بر کذب شما در اخبار که می بینید همین طور است سیره این را می گوید که یک ادمی است برای نفع خودش یک حدیث می گوید داعی بر کذب وجود دارد در روایات ببینیم داعی بر کذب وجود دارد در اصل جعل ببینیم داعی جعل وجود دارد یا ندارد ما دیدیم داعی بر جعل تعدد خلفای ثلاث بر اساس مبانی و کسب شخصیت و تعدد و مسابقه اربابان مذاهب ثلاثه بوده که ثبت است در تاریخ است بنابراین داعی بر جعل انجا بوده است جعلیات هم از لحاظ محتوا دقیقا تطبیق می کند به مذهب و مسلک ابناء عامه بنابراین سید مرتضی که می فرماید قطع به جعل داریم می گوییم صحیح است اما منطقه جعل هم با توجه به وجود داعی جعل و اثبات بالوجدان منطقه جعل هم مشخص است اما روایات اهل بیت داعی بر جعل نداشته است داعی بر صدق و دقت و اهتمام وجود داشته چون راویات در مظلومیت و غربت مولا در حالت انزوا و غربت ویژه با چه زحماتی تمام دقت در این جهت اعمال می شد که روایت را بتوانند درست جمع و حفظ کنند که داعی بر صدق و حفظ دقت وجود داشت.

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۲۴ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

مسئله ما یوخذ من ید المسلم

مسئله ششم ما یوخذ من ید المسلم من اللحم او الشحم او البلل محکوم بالطهاره وان لم یعلم تذکیته و کذا ما یوجد فی ارض المسلمین مطروحا اذا کان علیه اثر الاستعمال لکن الاحوط الاجتناب مسئله مهمی است هر چیزی که از لحم و شحم و جلد از دست مسلمان اخذ شود محکوم به طهارت است

امارات طهارت و تذکیه

بنابراین ما اول باید امارات طهارت و تذکیه را مورد توجه قرار بدهیم عنوان بفرمایید امارات طهارت و تذکیه به طور عمده امارات طهارت و تذکیه عبارتند از به طور کل انچه به عنوان اماره عقلایی و معتبر درباره طهارت و تذکیه امده است چهار تا اماره است ۱، ید مسلم ۲.صنع و صنعت مسلمان ۳. اِخبار مسلمان که خبر می دهد ۴.تصرف مشروط به طهارت از سوی مسلمان مثلا ـ می بینیم که در حال نماز با خودش برداشته این چهار تا اماره است این امارات را می گوییم امارات خاصه عقلا ـ یه معتبره و بعد از این هم اماره دیگر هم داریم که عبارت است از قاعده سوق و قاعده ید و قاعده صحت اینها اماره هستند منتها اینها از قواعد عامه فقهی هستند اماره خاصه نیستند فرق بین اماره و قاعده معلوم است نیاز به توضیح زیادی ندارد از لحاظ اعتبارکه دارای اعتبار کامل که باشند می شود اماره و دلیل اعتبارشان هم ادله اولی است عنوان ثانوی نمی خورد و بعد خاصه و عامه که می گوییم به خاطر این است که امارات خاصه به عنوان یک طریق خاصی برای اثبات حقیقت در قلمرو مخصوصی اعتبار شده است مثل اِخبار ذوالید از طهارت و نجاست از ما فی یده و اما اماراتی که عبارت هستند از قواعد کلیه فقهیه طبیعتا انها قاعده کلی هستند مثل قاعده سوق که اماره است که ادله اعتبارش ادله اجتهادی درجه اول معتبره هست و اما خودش به عنوان یک قانون کلی امده دارای اعتبار است در این رابطه بعد ازاین که امارات خاصه را گفتیم اشکال و شبهه ای درباره این امارات خاصه و اعتبارش بین فقها وجود ندارد ید مسلم تا اخر

ص: ۲۶۷

فرق اماره و قاعده

و اما قاعده ید مسلم به عنوان اماره بر طهارت و تذکیه با قاعده سوق و قا عده ید چه فرقی دارند؟ در امیخته است ما عادتمان این است که این نکات کور را روشن و توضیح بدهیم اعاظمی که اکثرا درس می دهند احاله می کنند که شما بلد هستید بنابر این اماره ید که دلیل بر طهارت است قطعا قاعده سوق که دلیل بر طهارت است اینها در عرض همند یا در طول همند چه نسبت با هم دیگر دارند

فرق ید مسلم با عدم تذکیه و سوق مسلم

جواب این سوال را سید الاستاد کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۵۲ می فرماید که قاعده سوق در عرض اماره ید نیست اماره ید مسلم بلکه در طولش هست به این معنا که قاعده سوق در حقیقت کشف می کند از ید مسلم سوق یک چیز جدا و مستقل نیست کشف می کند از اشراف ید مسلم از تسلط ید مسلم که ان اماره بر طهارت است حقیقتا واین قاعده سوق در حقیقت اماره بر اماره است یعنی اماره ای که ارتباط دارد بر اماره دیگر که ان اماره کشف حقیقی دارد از طهارت ایشان به این شکل مطلب را بیان می کند فرمایش ایشان را کاملا فهمدیم و عالی و متین هم هست

ارتباط و نسبت های موجود بین این سه اماره

الان ببینیم این اماره ید مسلم با قاعده ید چه نسبتی دارد نسبت دو تاست یک نسبت منطقی است که نسب اربعه است یک نسبت اصولی است که ان هم اربعه می شود حکومت و ورود و تخصیص و تخصص چون تعارض را نسبت نمی گوییم بنابراین ببینیم چه نسبتی دارد معنای اماره ید را فهمیدیم معنای قاعده ید اشاره شود تا نسبت معلوم گردد قاعده ید عبارت است از اماره بر ملکیت جهت و حوزه اصلی قاعده ملك و مال است خود ید اماره بر ملکیت است که در نص دال بر حجیت قاعده ید امده است که اگر به ید اعتماد نشود لما قام للمسلمین سوق نظام به هم می ریزد اختلال نظام به وجود می اید یک قاعده فقهی عقلانی هم هست گفته بودم برای شما که هر قاعده ای که پشتوانه بنا و سیره داشت می شود عقلایی اگر پشتوانه اش اختلال نظام شد می شود عقلی عقلی اصولی همان یک نکته است اختلال نظام جاهای دیگر اگر از عقل صحبت می کند استخدام شده عقل کلامی است عمدتا عقل فلسفی هم کم و بیش هست ان عقلی که مختص به اصول است از شیخ انصاری تا سید الاستاد اختلال نظام است الان نسبت را ببینیم در ابتدا می بینیم قلمرو قاعده ید اموال و املاك است قلمرو قاعده ید مسلم اماره بر طهارت طهارت و نجاست اشیاست چون قلمرو دو تاست نسبت اصولی ندارند حکومت و ورود و تخصیص و تخصصی در کار نیست چون ملاك و معیار در ان نسبت وحدت منطقه وحدت قلمرو است قلمرو دوتاست اما نسبت بین این دو تا اماره وجود دارد نسبت اعم و اخص من وجه می شود در اعم و اخص من وجه یادمان نرود که گفته بودیم که بین دو تا دلیل انگاه تعارض صورت می گیرد که نسبت اعم و اخص من وجه باشد اگر اعم و اخص به شکل متعارض نفیا و اثباتا باشد این نسبت که اعم و اخص من وجه بود مثل اکرم العلماء و لا تکرم الفساق درباره عالم و فاسق هر دو امده اکرم امده لا تکرم هم امده اعم و اخص من وجه باشد در ماده اجتماع با این خصوصیت که هر دو عام تعارض و تنافی داشته باشند اگر ماده اجتماعی داشتیم هر دو عام با هم تعارض نداشتند هر دو مطلب را مثبت اعلام کردند این از ان مواردی است که می گوییم بین مثبتین تعارض نیست نسبت به اماره ید مسلم و اماره ید مالکی می شود اعم و اخص من وجه ماده اجتماع جایی است که مالی باشد و اتصاف به طهارت و نجاست هم داشته باشد قاعده ید که می گوید ان مال مسلمان است یعنی ید مسلمان هم ید است ید مسلمان مال اوست ملکیت را هم ثابت می کند و طهارت را هم ثابت می کند همین جا اماره ید مسلم که می گوید این پاك است ملکیت را هم ثابت می کند ماده افتراق از طرف قاعده ید انجاست که ید مسلمان نیست ملکیت می اورد و مسلمان نیست ماده افتراق از طرف اماره ید مسلم یک یدی است که مالیت ندارد یک مقدار اب است که می پاچد مرطوب است دست او این مالیت ندارد اما طهارت و نجاست دارد اماره می شود بر طهارت و بر ملکیت و با ملکیت ارتباطی ندارد بر ملکیت دلالتی ندارد این نسبت که معلوم شد

قواعد مرتبط با هم در محور طهارت

(قاعده طهارت قاعده عدم تذکیه قاعده سوق)

عنوان بفرمایید قواعد مرتبط با هم بر محور طهارت و نجاست ما درباره طهارت و نجاست اشیاء سه تا قاعده داریم که اینها مراتبی دارند مراتب این سه تا قاعده را خوب است اینجا مورد توجه قرار بدهیم ۱. قاعده طهارت ۲. قاعده عدم تذکیه ۳. قاعده سوق این سلسله مراتب قواعد است درباره این تسلسل رتبه ها باید توجه کنیم اول جا و منطقه برای قاعده طهارت امده است هر چیزی که شک در طهارتش کنیم اصاله الطهاره جاری است هیچ کم و کاستی ندارد با تمام توان اماده است عمومیتش نصا و سیره ثابت است از لحاظ عمومیت به هیچ اشکالی بر نمی خوریم نه اطلاق که عموم دارد کل شی طاهر و بعد همین قاعده طهارت برای خودش حاکم دارد که اگر حاکم به میان بیاید جلوی فعالیت قاعده طهارت را می گیرد و ان قاعده عدم تذکیه است که قاعده عدم تذکیه حاکم است بر قاعده طهارت حکومتش

سوال و جواب اماره قاعده است اماره دو بخش است امارات خاصه ان اخبار تصرف مشروط به طهارت این ها اماره خاصه است اماره معتبره عقلاییه و قاعده فقهی هم خودش اماره است بین اماره و اصل هفت تا فرق دارد بعد از ان که هیچ ابهامی برایمان باقی نماند قاعده فقهی طبق همان هفت ریشه اماره است در بعضی مصداقها بحث داریم که این اماره است یا اصل بنابراین اماره اجمالا اماره ۱. ادله معتبره اولیه پشتوانی می کند ۲. لسان کاشف از واقع دارد ۳. مودایش هم حکم واقعی است درباره قواعد سلسله مراتب را بحث می کردیم اول قاعده بعد قاعده عدم تذکیه که می اید که تصرف در موضوع می کند حاکم می گوید اگر شما شک داشتید عدم تذکیه می گوید شک ندارید علم تعبدی به نجاست و این قاعده عدم تذکیه یک محدوده را از قلمرو قاعده طهارت بیرون کرد شک در لحم و جلد و شحم

سوال و جواب قاعده طهارت شامل می شد اگر قاعده تذکیه نبود قاعده تذکیه امد این منطقه را بیرون ساخت و قاعده تذکیه همین کارایی را دارد هر کجا شک در طهارت و نجاست لحم و جلد بشود اصل عدم تذکیه دلیل کتابا و سنتا و اجماعا و اصلا اگر اصل را عقلی بگریم می شود بالادله الاربعه این تمام به کارش ادامه می دهد اما به شرط انکه به دلیل حاکم بر نخورد سلسله مراتب دلیل حاکمی که اگر امد دیگر برای قاعده تذکیه فرصت انجام کار داده نمی شود دلیل حاکم بر قاعده تذکیه عبارت است از قاعده سوق قاعده سوق که وارد میدان بشود بر اساس ادله اعتبار خودش ادله معتبره ای که دارد سوق بما هو سوق اثرش حکم به طهارت و حکم به حلیت است و حکم به تذکیه است دیگر شک در تذکیه داشتیم بیرون در منطقه سوق شکتان را با قاعده عدم تذکیه به نتیجه ببرید اما در داخل منطقه سوق ادله سوق می گوید اینجا شک در تذکیه نداریم سوق که امد یعنی تذکیه موضوع قاعده تذکیه را بر می دارد بنابراین این سلسله مراتب را که در قواعد دیدیم قاعده سوق تذکیه و طهارت را بلا مانع اعلام می کند تا جایی که علم وجدانی بر خلافش دیده نشود این مطلب مورد توافق اربابان اصول و مشهور و مستفاد از ادله و نصوص است

خصوصیات قاعده سوق در روایات

عنوان بفرمایید خصوصیات قاعده سوق در روایات تعریف سوق تاثیر گذاری سوق و ویژگی سوق چه چیزهاست؟ همه این نکات از نصوص استفاده می شود اجمالا- نصوصی که درباره قاعده سوق امده است اگر تواتر نگوییم علی المبنا می توانیم حتی تواتر بگوییم چون حدود شش هفت تا روایت صحیحه درباره سوق آمده اگر بنابر باشد بر ان مبنا متواتر است حداقل مستفیض است ان شاء الله شرح مسئله برای فردا

ص: ۲۷۰

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۲۵ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

قبل ازاین که مشغول بحث بشویم یکی از عزیزان از فرق بین قاعده ید و قاعده علی الیدمااخذت حتی تؤدی پرسید ما سه تا اصطلاح دارد ۱. ید مسلم که مضافا بر سیره متشرعه و سیره فقها و نصوص اماریت ید مسلم مورد اجماع هم هست این یک مطلب اماره است مطلب دیگر قاعده ید بود که ید مسلم درباره بضائع و کالاهایی که درست می کنند یا می فروشند یا طباخی و پخت و پز می کنند اماره طهارت و تذکیه و حلیت است و اما قاعده ید به عنوان اماره که گفتیم قواعد فقهیه که قاعده فقهی شود به جهت این است که ادله معتبری در عقبه کار دارند پشتوانه اش ادله معتبری است و الا قاعده اصل برائت یک قاعده بسیار با شکل و شمایل کاملی است چرا قاعده فقهی نیست ادله درجه یک پشت سرش نیست رتبه اش در رتبه اول قرار ندارد لذا قاعده فقهی نیست و الا شکل قاعده دارد قانون کلی است به مصادیق تطبیق می شود نیاز به مجتهد هم ندارد این مطلب کلی که گفتم که قواعد فقه به طور کل اماره است اما بعضی از قواعد فقه اماره هم نیست مثلا قاعده صحت را بعضی ها می گویند اماره نیست اصل است اما قاعده که بشود اعتبار عقلایی قطعی ندارد هر اعتبار که از سوی شرع بیاید عقلاء با ان همراه باشد یا نباشد می شود اماره و اعتبار اگر محضا عقلایی بود اماره نیست اصل است منتها اصل معتبر عقلایی که در ردیف قواعد قرار می گیرد این را گفتیم بعد نکته ای که حاج اقا پرسیدند که بین قاعده ید که معروف اماره است معنای قاعده ید را فهمیدیم ید اماره ملکیت است لو لم یکن ذلک لما کان للمسلمین سوق بعد فرق بین قاعده ید و قاعده علی الیدمااخذت حتی تؤدی؟قاعده علی الید از قواعد مربوط به ضمانات است علی الید قاعده ای است که موجب ضمان می شود جایش هم در مواردی است که انسان به مال مردم به ملک مردم تسلط پیدا کند و دست بگذارد و بدون مجوز تصرف در مال غیر کند جای قاعده علی الید اماده است و فائده قاعده علی الید اثرش هم همان ضمانت است کسی که بر مال مردم دست بگذارد یا تصرف بکند بر اساس قاعده علی الید ضامن است حدیث معروف نبوی را شیخ در مکاسب می گوید قاعده هم که می گوید علی الید ما اخذت حتی تودی این مطالبی بود که سؤال شده بود اما عنوان بحث دیروزمااین بودکه خصوصیات قاعده سوق از منظر روایات: قاعده سوق یک قاعده بسیار مهم و دارای اثار زیادی در زندگی اجتماعی انسان دارد و نقش مسامحه و عفو و مساهله در زندگی یعنی آسان گرفتن در زندگی اجتماعی مومنین است به طور مشهود و ملموس شما اگر هشتاد درصد شک کردید به نجاست کالایی ولی در دست مسلمان و سوق مسلمان بود می توانید حکم طهارت را جاری کنید بر اساس قاعده سوق این قاعده به عنوان یک قاعده مستقل در کتابهای قواعد فقهی بحث شده و احیانا تدریس هم می شود کتاب قواعد فقهی که در دست شما قرار گرفته است این قاعده سوق را هم دارد این بحث مفصل به عنوان یک قاعده فقهی بحث شده است هر چند در قواعد فقه یک خصوصیت است مفصل بحث نشده طولانی ولی نکات کلیدی و جوهری جا نمانده جوهر بحث به لطف خدا انجا تنظیم شد در بحث قواعد مفصل بحث می کنند فقها و اعاظم اما در اینجا به مناسبت مورد استعمال که مورد ما مسئله شش می فرماید ما یوخذ من ید المسلم من اللحم او الشحم محکوم بالطهاره این جای قاعده سوق است به این مناسبت فقها بحث کرده اند سعی بر ان داریم که به همان اندازه ای که فقها بحث کرده اند اکتفا بشود و خصوصیات قاعده سوق را از طریق تحلیل عقلایی و از طریق نصوص خصوصیات اصلی را بیان کنیم ان نکات کلیدی که نقش اصلی در ساختار قاعده سوق دارد از نصوص برداشت کنیم و در محضر شما ارائه کنیم به طور کل خصوصیات و ویژه گی های که درباره قاعده سوق از روایات استفاده می شود در سه محور خلاصه میکنیم ۱. تعریف سوق ۲. تاثیر گذاری و نقش افرینی قاعده

سوق ۳. ویژه گی های قاعده سوق

ص: ۲۷۱

معنای سوق در عرف و شرع

اول که عبارت بو د از تعریف قاعـده سوق می بینیم کلمه سوق لغه و عرفا معنایش معلوم است محل عرضه متاع ها و کالا برای خریـدو فروش که اماده برای مراجعین از اقشار مختلف و کالای برای نیازمنـدیهای مختلف عرضه می شود این معنای سوق در لغت و عرف تـا اینجا ابهامی نیست هر کسـی بگویـد بازار می دانـد معنای بازار چیست جای عرضه کالا یک منطقه پر رفت و امـد برای خریـد و فروش این معنای لغوی و عرفی بازار اما معنای قاعده سوق در اصـطلاح روایات غیر از معنای لغوی و عرفی است شـرع می توانـد برای خودش معنا اِعلام و تعیین بکند در شـرع از لحاظ شـرعی سوق اعم از این سوقی است که در عرف معلوم و مشـخص است منظور از سوق در اصـطلاح شـرع عبارت است از قلمرو حاکمیت مسـلمانها منطقه ای که در تصـرف و حوزه زنـدگی مسـلمانها باشـد همه این منطقه حکم سوق را دارد و اما خود سوق به معنای محل عرضه کالا و مکان پر رفت و امـد این خصوصـیت قطعـا موضوع برای حکم نیست که کثرت جمعیت و کثرت خریـد و فروش بـاعث این حکم و اثـار دیگر بشود هرگز لـذا اگر بگوییم خود سوق به معنـای عرفیش موضوعیت دارد اگر یـک مغـازه در یک گوشه شـهر توسط یک نفر مسـلمان اداره شود باید حکم سوق انجا جاری نشود معنای سوق در اصـطلاح شـرع اعم از اصـطلاح عرف مشـهود و مشـخص است شامـل این سـوق متعـارف هم می شـود و قلمرو بیشـتر از ان را هم شامـل می شود گفـتیم منظور از سوق عبـارت است از قلمرو حاکمیت مسـلمانها در همین راستا گفتیم با یک تحلیل نسبتا عقلایی می بینیم که خود رفت و امد زیاد و خرید و فروش زیاد موضوعیت نـدارد در صدور حکم از سوی شـرع و الا یک مغازه اگر در یک گوشه شـهر توسط یک مسـلمان اداره بشود بگوییم سوق نیست و این بـا نگرش عقلا-یی قطعـا همچنین حکمی به جـا نخواهـد داشت این از تحلیـل عقلایی هم در می اید بنابراین منظور از سوق قلمرو حاکمیت مسلمانهاست

ص: ۲۷۲

نص موجود در این زمینه از اسحاق بن عمار

و مدرک اصلی ما برای اثبات این مطلب نصی است که در این رابطه امده است کتاب وسائل جلد ۲ باب ۵۰ حدیث ۵ صحیحه اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر عن العبد الصالح علیه السلام باسناده اسناد شیخ صدوق باسناده عن سعد بن عبدالله عن ایوب بن نوح توثیق خاص دارند عن عبدالله بن مغیره که از موثقین بالخصوص است عن اسحاق بن عمار از اصحاب امام صادق و اجلا و ثقات عن العبد الصالح امام موسی بن جعفر انه قال لا باس بالصلاه فی الفراء الیمانی فرء مفرد فراء است فراء جمع کلمه جامد است سهم و سهام لباس ها و پوشش ها که از پوست درست می کردند پوست روباه پوست خرگوش پوستهایی که در قدیم رسم بود و فراء یمانی که از منطقه یمن باشد و فیما صنع فی ارض الاسلام که در سرزمین مسلمانها ساخته می شود قلت نعم فان کان فیها غیر اهل الاسلام اگر در ان کشور ها غیر مسلمان هم هست پس یک نکته را فهمدیم که ذهن متشرعه زمان امام صادق اگر قلمرو خالص مسلمانها باشند شک در طهارت ید مسلمان نیست سوال از این شده است که غیر مسلمان انجا هست شک می کنیم می فرماید قال اذا کان الغالب علیها المسلمین فلا باس اگر در ان ارض اسلام غلبه با مسلمانها بود لا باس اشکالی ندارد

مراد از بازار ارض اسلام است نه صرف محل خرید و فروش

این روایت و این حدیث برای ما یک مطلب را بیان کرد و یک شبهه را جواب داد مطلبی که بیان کرد دیدید اهل ارض اسلام بود سوق نبود سرزمین مسلمانها صنعت ممکن است صنعت داخل بازار که نیست بازار به معنای خاص در این قاعده مطرح نیست چون نصی که می بینیم اهل ارض اسلام را مورد توجه قرار می دهد این یک نکته که سوق را معرفی می کند که سرزمین حاکمیت مسلمانها این منظور از سوق است

ص: ۲۷۳

اغلبیت عددی مسلمانها در یک بلد

و بعد اهل سوق که باید بدانیم مسلمانها باشند بتمامها که شک در ان نیست اگر اهل سوق مسلمان و غیر مسلمان باشد در یک کشور غیر مسلمان هم زندگی می کند در کمتر کشور اسلامی بر بخورید که غیر مسلمانی نداشته باشد طبق همین قاعده اگر دیدید غلبه با مسلمانها بود قاعده سوق جاری می شود اگر شما در بحث علمی خواستید مثال بزنید که کجا می شود که پیدا کنید که نص خاص بر خلاف حکم عقلا امده است اینجا موردش هست عقلا برای اغلب اعتباری باز نمی کنند اگر شما بشنوید که اغلب یا اغلبیت حاکم است استحسان است حکم قطعی عقلایی بر حاکمیت اغلب در احکام و اثار نیست با این وصف اینجا فقط به عنوان اینکه قاعده قاعده امتنانیه است مسامحه شریعت سمحه سهله است به عنوان امتنان شرع امده اغلب را ملاک و معیار قرار داده هر کجا مسلمانها غلبه داشت انجا سوق مسلمان یا محل حاکمیت مسلمانهاست کالاهایی که شک بکنید در طهارت و نجاستش در تذکیه و عدم تذکیه اش در حلیت و حرمتش محکوم به طهارت خواهد بود این نص ما برای نکته اول یعنی معرفی سوق یا بیان معنای سوق از لحاظ شرع کافی است اما نکته دوم

ایا لازم است که حاکم مسلمان باشد

سوال و جواب از فروعات بعدا خواهد امد که اگر یک حاکم مسلمان نیست خوب مردم مسلمان هستند حاکم مسلمان نیست طبیعتا حکم سوق نسبت به همان مردم که زندگی می کنند جاری می شود از نظر شرع برای حاکم حسابی باز نمی شود سیاست امروز است که حاکمش مسلمان هست یا کافر مثلا ما الان حاکم سعودی و ال سعود مقید به احکام الله که نیستند انها حکام جائر اگر دقیقا مطالعه بشود مسلمان نیستند به معنای فقهی ولیکن حتی شاید اگر بپرسید بعضی ها ندانند مثل صدام که امد در حرم امیرالمومنین زمان جنگ نماز خواندن بلد نبود یک رکعت خواند بدون رکوع بلد نبوده بعضی از حکام سعودی نماز شاید اصلا بلد نیستند در این دنیا نیستند همه را با عیش و نوش کشور مردم مسلمان زندگی می کنند حکم اسلام سوق مرتبط است با مردم حاکمیت مردم یعنی غلبه در تصرفات حاکمیت در اموری که قابل قلب و انقلاب هستند در زندگی صنعت کالا خرید فروش قصابی و غیره اما مطلب دوم که عبارت است از تاثیر گذاری و نقش قاعده سوق

سوال و جواب حاکم از نظر شرع کان لم یکن است از نظر شرع مردم حاکمیت سیاسی اصلا مدار شرع نیست مدار اعتبار مردمی است که در منطقه غلبه دارند تصرفات که در اموال و املاک و خرید و فروش در دست انها

سوال و جواب دخالت هم که باشد دخالت مستقیم که ندارد کشتارگاه ها دستور و تاسیس دست حاکم است خودش که نمی اید ذبح بکند که اسم خدا را بلد نیست تصرفات دست مردم است اشراف که کنترل سیاسی است ان اصلا دخل به تصرفات مسلمان ها ندارد لا صله بینهما

تاثیر گذاری و نقش قاعده سوق

اما درباره مطلب تاثیر قاعده سوق اثرش همان حکم به طهارت و تذکیه و حلیت است در این رابطه اصل قاعده سوق مطرح است

وقتی سابقه شی معلوم است محل اجرای قاعده سوق نیست

به شرط اینکه سابقه ید کفار در کار نباشد اگر شما می روید بازار می بینید چرمی را اورد از چین الان دست مسلمان است بازار مسلمان است ولی سابقه اش را می بینید از چین امده اینجا جایی برای قاعده سوق نیست اولا علم است و ثانیا فرض کنید شک کنید استصحاب موضوعی است که در موضوع قاعده اصل جاری می شود جایی برای جریان قاعده وجود نخواهد داشت اما تاثیر گذاریش از لحاظ نصوص فرموده اند ائمه علیه السلام که قاعده سوق اثرش تذکیه و طهارت است تا وقتی که علم به خلاف پیدا کنید یعنی اگر احتمال بالایی بدهید اعتنا نکنید نکته اصلی در تاثیر گذاری این است ۱. علمی داشته باشد به سابقه نجاست استصحاب موضوعی ۲. شک در نجاست کردید ولو احتمال بسیار بالا اعتنا نکنید تا علم حاصل بکنید در این رابطه صحیحه حلبی منبع همان منبع کتاب وسائل جلد ۲ باب ۵۰ از ابواب نجاست حدیث ۲ می فرماید سئلت اباعبدالله عن الخفاف التی تباع فی السوق کلمه سوق را اورده سوال کردند امام صادق از خف ها خفاف جمع خف یعنی کفش و چکمه که خرید و فروش می شود در سوق مسلمان فقال اِشتر و صل فیها حتی تعلم انه میته بعینه بنابراین دلالت بر تذکیه و طهارت که دارد یک نقش دیگر هم دارد می گوید تا وقتی که علم حاصل نکنی اعتنا نکنی مثلا چرمی است که یک مارک ایران می زند مارک خارجی هم دارد احتمال ده بیست می دهید که ایرانی باشد هشتاد در صد احتمال می دهید که خارجی باشد اعتنا نکنید تا علم به نجاست پیدا کنید

سوال و جواب ان خفی است که می شود نماز خواند فقط خفی است برای ان شاءالله که بحرین رفتید از شیعیان دفاع کردید در زمان جنگ ان خفی که با خفین نماز خوانده می شود در حال جنگ است انجا می توانید با ان خف نماز بخوانید و از پایتان در نیاورید خفی که می شود نماز با ان بخوانید ان است محور سوم ان شاء الله برای فردا

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از خصوصیات قاعده سوق

خصوصیات سوق یا قاعده سوق را از نظر روایات بحث می کردیم دو تا خصوصیت را گفتیم

اعتبار ویژه این قاعده که محتاج تایید دیگری مثل اماره نیست

اما اعتبار ویژه منظور از اعتبار ویژه این است که ما برای سوق اعتبار قائل هستیم با ویژگی و ان این است که چیزی را که در سوق مسلمانها بر می خوریم که احتمال طهارت و نجاست و احتمال تذکیه و عدم تذکیه در ان باشد حمل بر طهارت و حمل بر تذکیه می شود بدون اینکه تحقیق کنیم و بدون اینکه اماره دیگری به کار گیریم و بدون این که سوال کنیم بنابراین اعتبار ویژه قاعده سوق این شد که تذکیه و طهارت به طور قطعی جای سوال و نیاز به تایید از سوی اماره دیگر ندارد این معنا همان اعتبار قاعده سوق است که باید به ان توجه کنیم و این مطلب از روایات وارده دروسائل ج۲ باب ۵۰ از ابواب نجاسات حدیث ۳ و ۶ استفاده می شود هر دو صحیحه هستند و هر دو هم صحیحه بزنطی

ص: ۲۷۶

صحبحه بزنطی (حدیث ۳) باب ۵۰

روایت اول سندش را اشاره کنید باسناده اسناد شیخ عن محمد بن علی بن محبوب که معلوم است اسناد شیخ به محمد بن علی بن محبوب درست است عن احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی راویها توثیق خاص دارند بزنطی از رواتی است که ضمیر سوالش فقط یک مرجع داردکه جز امام از کسی سوالی نمی کند و تمامی سوالاتش هم از امام رضا علیه السلام است سالته عن الرجل یاتی السوق فیشتری جبه فراء لا یدرکی اذکیه هی ام غیر ذکیه ایصلی فیها؟فقال نعم لیس علیکم المسئله اِن اباجعفرع کان یقول:ان الخوارج ضیقوا علی انفسهم بجهالتهم ان الدین اوسع من ذلک سوال می کند که مردی می اید بازار لباس می خورد جبه ای پالتوای تقریبا یا قبایی که پوشش بلندی است لا یدری اذکیه هی ام غیر ذکیه نمی داند این پوست از حیواناتی است که تذکیه شده است یا تذکیه نشده است ایصلی فیها می تواند با این لباس نماز بخواند {الفِراءالذی یلبس من الجلودالتی صوفها معها/مجمع البحرین/} فقال نعم این یک حکم اعتبارکه می تواند نماز بخواند پاک و طاهر است نماز که می تواند بخواند دو تا حکم هم دارد طهارت و تذکیه بعد خصوصیت ویژگی را بیان می کند نعم لیس علیکم المسئله جای سوال نیست که امام ارشاد می کند که دیگر سوال نکنید سید الاستاد یک مطلبی اینجا دارد می گوید اگر سوال کند و دنبال

اماره دیگر برود قاعده سوق دیگر لغو می شود معنای قاعده سوق این است اگر شـما دنبال اماره دیگر بروید قاعده سوق دیگر وجود ندارد لیس علیکم المسئله دلالت کامل و سند هم درست

ص: ۲۷۷

صحیحه بزنطی (حدیث ۶) باب ۵۰

حدیث دوم شماره ۶ باز هم باسناده اسناد شیخ عن احمد بن محمد عن احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی سند شیخ هم درست است خود بزنطی که عن الرضا علیه السلام قال سالته عن الخفاف {سوال کردم از امام خف هایی که در بازار است }یاتی السوق {خفافی که وارد بازار می شود} فیشتری الخف لا یدری اذکی هو ام لا { می خرد مومنی چکمه ای را نمی داند که ان تذکیه شده است یا تذکیه نشده است} ما تقول فی الصلاه فیه و هو لا یدری ایصلی فیه؟قال نعم انا اشتری الخف عن السوق ویصنع لی واصلی فیه ولیس علیکم المسئله. چه می فرماید در نماز خواندن در همان حکم و هو لا یدری که نمی داند که تذکیه شده است یا نشده است ایصلی فیه ایا می تواند نماز بخواند در ان لباس قال نعم انا اشتری الخفه من السوق و یصنع لی و برای من ساخته می شود در همان بازار چکمه یا کفشی و اصلی فیه وخودم نماز می خوانم تاکید و لیس علیکم المسئله شما حق سوال کردن را ندارید این ویژگی در دو تا روایت در دو مورد عین تعبیر می تواند این مطلب را اعلام کند که سوال کردن درست نیست لیس علیکم المسئله بسیار مطلب به روشنی با ویژگی خودش به دست امد اعتبار سوق است با ان ویژگی که سوال درست نیست

سوال و جواب روایات وارد است البته عقلایی هم هست روایات را که تمام می شد می گفتیم

ص: ۲۷۸

توضیح بیشتر ویژگی قاعده سوق نسبت به قواعد دیگر

سوال وجواب قاعـده ید یک قاعده بسـیطی است پشت سـر چیز دیگر ندارد قاعده ید به عنوان ید مال در دسـتش هست قاعده سوق یک عقبه دیگر دارد جای سوال دارد لذا حتی گفته شده است که درباره سوق امارات خاصه ای که ید و صـنع مسـلمان کار و صـنعت مسلمان باشد و تصرفات دال بر طهارت باشد اینها قاعده سوق دارد اما قاعده ید ندارد و ثانیا این ویژگی از نص اسـتفاده می شود که سوال نکن در یـد هست که اماره ملکیت است مالی که در دست کسـی بود اماره ملکیت است اما روایت امده باشد که این ویژگی را تصریح بکند لیس علیکم المسئله مخصوص به قاعده سوق است

سیره مسلمین در سوق

مضافا بر این روایات و نصوص سید الاستاد می فرماید به نحو مجمل که این قاعده و این تعامل مورد سیره متشرعه است انهایی که مسـلمان هسـتند یا سـیره مسلمین یا انها که متشرعه هستند و پایبند موازین شرعی علی الاقل سیره مسلمین بر این است که با سوق مسـلمین معـامله طهـارت و تـذکیه در نظر بگیرنـد کالاـ و اجناس لحم و شـحمی که در سوق مسـلمین عرضه بشود سـیره محکوم به طهارت و تـذکیه می کند و این سـیره ای که دو تا خصوصـیت دارد اسـتمرار و امضا اما اینجا امضای لفظی هم دارد نصوصـی که امـده است لفظـا و نصـا امضـا کرده انـد سـیره از اعتبار و جایگاه بالایی برخوردار است بنابراین قاعـده سوق یک قاعده عقلاییه شرعیه است و اکثریت فقها و اصولین درباره قاعده سوق اتفاق نظر دارند که قاعده سوق و اعتبار ان مورد اجماع فقهاست و برتر از ان می توانیم بگوییم که مورد توافق مسـلمین است سـنی ها هم قاعـده سوق را تاییـد می کننـد و به مقتضای قاعده سوق عمل می کنند بعد ازاین که قاعده سوق مشی و مسلک فقهی اصولی سید الاستاد به پایان رسید

ص: ۲۷۹

نکات تکمیلی بحث سوق

نکات تکمیلی وجود دارد سه نکته به عنوان نکته های تکمیلی شایسته بحث و تحقیق است درباره قاعده سوق نکته اول منظور از اغلب در قاعده سوق چیست؟ نکته دوم حکم سوق مسلمانی که در بطن بلاد کفار است مثل هند و چین چیست؟ نکته سوم حکم ید کافری که در سوق مسلمان است شایان یاداوری

منظور از اغلبیت اغلبیت عددی نیست

نکته اول منظواز اغلبیت که در صحیحه اسحاق بن عمار بود وسائل ج۲ باب ۵۰حدیث۵...قلت: فان کان فیها غیر اهل الاسلام؟قال:اذا کان الغالب علیها المسلمین فلا باس. اغلبیت عددی نیست که گفت اگر در کشوری مسلمان و کافر وجود داشته باشد چه کنیم امام فرمود اگر مسلمان ها اغلب باشند غالب باشند انها حکم سوق مسلمان را می توانند داشته باشند اولا در تعبیر غالب امده غالب و اغلب مثل مشهور و اشهر است که گفتیم اشهر کمتر از مشهور است مشهور تک عنوان است یعنی یک قولی است که مشهور است مقابلش شاذ و نادر است اشهر این است که دو تا مشهور است یکی شهرتش بیشتر است لذا گفتیم مشهور بالاتر از اشهر است غالب بیشتر از اغلب است اغلب یعنی دو تا جمعیت قابل توجه دارند یکی یک مقدار بیشتر است اول بدانیمکه در نص امده غالب نه اغلب نکته دوم منظور از غلبه غلبه عقلاییه عرفیه است غلبه عقلاییه عرفیه معنایش این است که طرفش چیز بسیار اندک و غیر قابل توجه باشد تا بدان حد که از نظر عقلا مورد توجه قرار نگیرد و این غلبه اگر در سوق مسلمان وجود داشت حکم سوق وجود خواهد امد و اگر کمتر از این بود غلبه عددی پنجاه و یک چهل و نه یا چهل و شصت اگر این حدود بود اولا اغلب است نه غالب و ثانیا غلبه عقلایی به حساب نمی اید

ص: ۲۸۰

موقع شک در تحقق غلبه چه باید کرد

و ثالثا شک در حکم می کنیم ایا غلبه هست در حدی که حکم سوق را اعلام کند؟ بله شک در تحقق غلبه مساوی با عدم تحقق غلبه است

اطلاق در غلبه

وجه چهارم غلبه اطلاق ندارد لفظ و معناست یک لفظ یک معنای لغوی دارد که اطلاق در ان زمینه ندارد فقط لفظ است و معنا معنای غلبه پس ازاین که دائر بود بین اقل و اکثر مراجعه می شود به اخذ قدر متیقن معنای غلبه را که فهمدیم مثالش در بعضی از کشورها فرض کنید لبنان، لبنان حکومتش رئیس جمهورش مسیحی است نخست وزیر سنی رئیس مجلس شیعه تصویب شد جمعیت هم غلبه است نه برای شیعه نه برای سنی نه برای مسیحی هر کدام بخش عظیمی دارد من از بعضی از لبنانی ها که پرسیدم گفتند که در مقایسه با در نظر گرفتن سه قسمت شیعه بیشتر است در هر صورت اگر بازاری باشد در لبنان در قسمت جنوب لبنان که منطقه کلا شیعه نشین و مسلمان سوق مسلمان است و حکم سوق را دارد و همین طور در مناطق سنی نشین اما اگر در خود بیروت که همه این سه دسته وجود دارد ما کالاـیی را دیدیم چرمی را بخریم از بازار بیروت از صنعتش هم خبر نداریم اینجا دیگر حکم سوق جاری نیست غلبه احراز نشده بنابراین چرمی که انجا بخریم حکمش همان عدم تذکیه است نکته اول را خوب فهمیدیم و مثالی هم در این نکته خارجا پیدا کردیم و احیانا مسافرتی پیش بیاید

سوال منظور از اطلاق غلبه چیست جواب خود کلمه غلبه اطلاق ندارد که بگوییم تمامی غلبه ها را می گیرد چون اطلاق ندارد اگر شک کردیم باید به قدر متیقن اخذ کنیم

حکم بازار مسلمین در بلاد کفر مثل هندوستان یا کاشقر چین

اما نکته دوم حکم بازار مسلمان در بلاد کفر که مصداق بارزش هندوستان است در انجا بلاد کفر به معنای کلمه است چین هم البته هست مخصوصا یک استان یا یک شهر بزرگ نزدیک مرز پاکستان است به نام کاشقر منطقه وسیعی است همه مسلمان هستند فاصله تا خود چین شش هفت ساعت است با هواپیما و وصل است به مرز پاکستان پاکستان الان رفت وامدی هم خرید و فروش کالا هم دارد با این منطقه این کاشقر اصلش یک شهر و منطقه مسلمان نشین بوده ظاهرا منطقه اصلش قزاق است یا تاتار است از قبائل تاتار احتمالا بنابراین بازار مسلمان که به معنای واقعی کلمه با تعریف فقهی مسلمانها اهل تصرف و صنعت و تولید باشند گردانندگان اصلی در بازار باشند و عرضه کنندگان کالا اگر اینجوری باشد مثل شهر حیدراباد هند یا فیض اباد یا کشمیر اینها بازار مسلمان است صنعت دست مسلمانهاست شک در ان نیست سوق سوق مسلمان است ان بالا یک هندو که حاکمیت سیاسی دارد به اعتبار سوق مسلمانها ضربه ای وارد نمی کند اما اگر بعضی از کالاها مخصوصا مثل چرم و امثال ان اگر بدانند که مستقیما از مصانع و تولیدگاههای عمده که در دست هندو ها هست می اید که قطعا هست بعضی از تولیدات اگر لحم و شحم چرم اینها را بدانند که تولید و صنعت انهاست و می اید اینجا این دیگر مسبوق به عدم تذکیه قطعی است در این صوت شک در ان نیست که عدم تذکیه جاری است اما اگر شک کند با وجود اینکه خود مردم اهل صنعت و تولید هستند شک بکنند در سایه قاعده سوق به شک اعتنا نکند مطلب بسیار خوبی و محل ابتلا و همین طور یک مسئله فرعی درباره تولید پنیر و روغن و اینها به حضور شما از لحاظ قاعده فقه پنیر و روغن در حالتی که الان در وضعیت تولیدات صنعتی امروز که احتمال می دهیم دست مستقیما به ان اصابت نکند همه با دستگاه است همین که احتمال عدم تماس با دست را بدهیم دیگر اصاله الطهاره جاری است بنابراین پنیر و روغن زیر مجموعه قاعده طهارت قرار می گیرد چون انها زیر مجموعه قاعده عدم تذکیه نیستند

ید کافر در بازار مسلمان

نکته سوم که دست کـافر در بـازار مسـلمان دو صورت دارد صورت اول این است که کـافر را می بینیم از عمـال و کـارگرانی است پیش مسـلمان شـک در ان نیست که حکم طهـارت است ابزاری است دیگر ان خـودش هیـچ نقشـی نـدارد مگر رطوبت دسـتش تـذکیه و عـدم تـذکیه معنا ندارد صورت دوم که محور بحث است دست کافر است بازار مسـلمان ما نمی دانیم ایا این دست این چرم را بدون تذکیه اورده یا با تذکیه مبنا فرق می کند بنابر مبنای سـید الاسـتاد که سوق هست و غلبه هست و بیع و شراء در داخل سوق و فهم عرف هم این است که این فرد استثنا غیر متعارف کار نمی کند انچه متعارف است مطابق با موازین شرعی و اسـلامی است این حکم به طهارت و تذکیه جاری می شود مندک در مسـلمانیت شده یعنی اشـراف شده در اسـلام و سوق اسلام از خودش فقط یک نامی بیشتر نیست فقط اسم کفار

نظر اقا ضیاء عراقی در این باره

و اما بنابر مبنای سـید الحکیم که ان شاء الله شـرحش را فردا بدهیم و مرحوم اقا ضـیاء عراقی (ره) ادله سوق شامل ید کافر نمی شود و اصاله عدم تذکیه درباره این مورد جاری می شود و موید بر این مطلب قول صاحب جواهر (ره) است که می فرماید ید کافر اماره عدم تذکیه است همان طوری که ید مسـلمان اماره بر تذکیه و طهارت است شـرح مسئله ان شاء الله برای فردا عنوان بفرمایید نصوص سوق از منظر سید الحکیم (ره)

ص: ۲۸۳

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

درباره لحم و شحمی که از دست مسلمان گرفته می شود بحث کردیم که محکوم به طهارت است هر چند علم به تذکیه ان وجود نداشته باشد چرا روایات و نصوص در این رابطه گفته شد و کامل کردیم که سه مرحله و سه خصوصیت را بیان داشت و مطلب دیگر که بعضی از عزیزان سوال هم کردند در متن کتاب هم امده و ان لم یعلم تذکیته این تعبیر اشاره دارد به دو نکته هر کجا علم به تذکیه نداریم اصل عدم تذکیه است نکته دوم که اینجا که بحث می کنیم مجال و زمینه برای عدم تذکیه وجود ندارد بعضی از عزیزان دیروز سوال کردند که نسبت عدم تذکیه با سوق چه نسبتی است از نسبت اصولی تعارض است تخصیص است حکومت است چیست قبلا گفتیم که سید الاستاد هم فرموده اند که قاعده سوق حکومت دارد بر قاعده عدم تذکیه چون این نکته در حکومت اشنا هستید که دلیل حاکم اگر تصرف در موضوع دلیل محکوم کند خودش را نشان می دهد که حاکم است و مقدم است و حتی برتری در اعتبار هم شرط نیست چون حاکم در یک وادی دیگر است اعتبار شرعی لازم ندارد اعتبار بالا یا پایین درباره حکومت شرط نیست و دلیل محکوم در وادی بعدی است فقط اعتبار داشته باشد ولو اعتبار دلیل محکوم قوی تر از اعتبار دلیل حاکم باشد اشکالی بوجود نمی اورد دو تا مرحله است در همین مثال یک مرحله قاعده عدم تذکیه است در این مرحله ما هستیم و یک لحم و شحم مشکوک التذکیه شک در تذکیه اش داریم این واقعیت ظرف واقع عدم تذکیه است شک در عدم تذکیه که داشتیم می گوییم اصل عدم تذکیه است اگر اصل را به واسطه ایه شماره ۳ سوره مائده استفاده کردیم می شود اماره و همین ذیل موثقه ابن بکیر و اما اگر گفتیم این اصل عدم تذکیه یک اصلی است که از سیره عقلاـ اعتبارش به دست امده از سوی شرع امضا شده است و شرع مودایش را نازل منزله علم قرار داده می شود اصل تنزیلی نکته اصلی در اصل تنزیلی این است که مودای اصل تنزیلی را شارع نازل منزله علم وجدانی قرار می دهد با تنزیل شرعی می گوید شما که یقین سابق داشتید الان که شک می کنید الان بگو که یقین دارید این شک لاحق را مودا نازل منزله علم وجدانی با جعل و تعبد شرعی این می شود اصل تنزیلی این منطقه عدم تذکیه بود

ص: ۲۸۴

سوال و جواب اصل تنزیلی مودایش را شرع نازل منزله علم قرار می دهد یعنی ان اثاری که برای علم ترتیب بدهید برای مودای این اصل هم می توانید ترتیب بدهید به عبارت دیگر می گوییم علم تعبدی اما ان اصولی که تنزیلی نیست یک وظیفه فعلی است ما فعلا به ان عمل می کنیم اما کل اثار علم را بر ان مترتب نمی کنیم

سوال و جواب اصل تنزیلی فعلا جای حکم واقعی را می گیرد با تعبد شرعی

سوال و جواب شرع مخصوصا برایش اعتبار داده گفتیم شرع مخصوصا اعتبار خاص داده و مودایش را نازل منزله علم وجدانی قرار داده این به اعتبار شرع ان اصل تنزیلی با اماره فاصله اش خیلی کم است

سوال و جواب تعبیری که شما دارید این است که بگویید که مودای اصل تنزیلی علم تعبدی است تمام و کمال است منطقه عدم تذکیه معلوم شد عدم تذکیه شک در تذکیه است موضوعش شک در تذکیه است و خود اصل هم اعتبارش را اشاره

کردیم اگر ما همان لحمی که شک داریم در حال شک یک مرتبه علم حاصل شد وارد می شود و اگر یک خبر عادی امد خبر داد که این شک دارید از بازار مسلمان گرفته شده حجیت خبر هم در موضوعات بنابر مبنای سید الاستاد و مسلک تحقیق خبر واحد و عادل در موضوعات حجیت دارد به خاطر اینکه سیره هم موضوعات را می گیرد و هم احکام را فرق در سیره فرق بین اعتبار و حجیت خبر بین موضوع و حکم وجود ندارد یک مرتبه می گویید که اطلاق دارد نه سیره اطلاق ندارد مدلولش بین این دو تا مورد تفکیک نمی کند بنابراین خبر واحد و عادل در موضوعات حجیت و اعتبار دارد و این یک موضوعی است امد گفت که این لحم ذبح اسلامی است حاکم می شود چون وارد موضوع مورود را رفع می کند بالوجدان و حاکم رفع می کند بر می دارد موضوع محکوم را بالتعبد قاعده سوق دیدیم بوسیله نصوص مستفیضه درباره سوق حکمی از سوی شرع امده است و ان عبارت است از اماریت سوق مسلمان نسبت به طهارت و تذدکیه گفته است سوق مسلمان بما هو سوق مسلمان اماره تذکیه و طهارت است اماریتش که ثابت شد درباره لحمی که در بازار هست علم به تذکیه وجدانا نداریم اماره داریم اماره چه می کند دیگر اصلا شک در تذکیه وجود ندارد موضوع اصاله عدم تذکیه از بین می رود پس می شود قاعده سوق حاکم بر قاعده عدم تذکیه

ص: ۲۸۵

سوال و جواب طبق مبنا وشرح سید الاستاد در کتاب مصباح الاصول جلد ۲ چاپ قدیم و در ضمن موسوعه جلد ۴۸ بحث استصحاب و حکومت و ورود فرقهایی بین حکومت و تخصیص وجود دارد از جمله این است که گفته اند دلیل حاکم ناظر به دلیل محکوم است معنای ناظر بودن این است این که می گوید ناظر هست شاید اصطلاح برگرفته از مصطلحات شیخ انصاری است که حاکم ناظر است معنای ناظر این است که در حین بیان و صدور دلیل حاکم ارتباط مستقیم بر قرار می کند با دلیل محکوم ارتباط تا بدان جاست که اگر دلیل محکومی در کار نباشد دلیل حاکم لغو می شود یک چیزی فائده در می اید یا ادم سوال کند که چیست یا برود یک چیزی را اضافه کند تا ادم بفهمد که این مدلول این دلیل حاکم است مثال حرم الربا یک دلیل است و یک حکم حرمت ربا ربایی موضوعا و حکما هست این معلوم شد که هست یک جعل شرعی دارد یک واقعیت شرعی دارید روی این واقعیت شرعی یک دلیل دیگر امد گفت لا ربا پس معلوم است ربایی باشد هیچی نباشد لغو می شود لا ربا بین الوالد و الولد اگر ربایی در کار نبود لا ربا لغو است این معنای ناظر بودن و معنای ارتباط حاکم با محکوم تعبیری که امده است تا جایی که تتبع این بی بضاعت می طلبد تعبیر تعبیر ویژه سید الاستاد (ره) که اگر محکومی نباشد حاکم لغو است تعبیر ناظر از تعبیر شیخ انصاری هم استفاده می شود اما اکرم العلما یک عام است لا تکرم الفساق می شود اکرم العقلا نباشد لغویت لازم نمی اید شما ابتدا می گویید لا تکرم الفساق در صورتی که اکرم العلما در کار باشد لا تکرم الفساق این دو تا دلیل را در کنار هم قرار بدهیم می بینیم تعارض دارد تعارض غیر مستقر تعارض دوقسم است تعارض مستقر و تعارض غیر مستقر که گاهی تعارض غیر مستقر را تعارض بدوی هم می گوییم تعارض غیر مستقر بوجود می اید غیر مستقر معنایش این است که در ابتدا یک تعارضی است بعد با جمع با نسبت سنجی تعارض حل می شود بنابراین اکرم العلما را می بینیم عمومیت دارد لاـ تکرم الفساق هم باز هم در قلمرو خودش عمومیت دارد عالم فاسق ماده اجتماع عموم و خصوص من وجه گفته ایم برای شما که در تعارض نصین باید نسبت اعم و اخص من وجه باشد اگر عامین بود دو دلیل متقابل اگر عامین باید نسبت اعم و اخص من وجه باشد تا تعارض شکل بگیرد یک چیزی را اضافه کردیم گاهی دو تا عام ماده اجتماعشان ایجابی و سلبی نیست دو تایش ایجابی است و ان نکته ای که در اصول می گوییم که تعارض بین مثبتین نیست این تعارض که وجود گرفت پس خاص مقدم است بر عام لا تکرم الفساق که اخص است مقدم می شود و بنابراین نسبت می شود عام و خاص اما دلیل لا تکرم الفساق جدا اگر بیاید هیچ لغویتی در کار نیست و اما درباره قاعده سوق و قاعده عدم تذکیه مطلب تمام شد قاعده سوق حاکم هست و موضوع برای قاعده عدم تذکیه باقی نخواهد گذاشت

سوال و جواب اصطلاح مخصص منفصل و متصل فقط در عام و خاص هست عام گاهی مخصص متصل دارد و گاهی مخصص منفصل و اینها مثل جدول ضرب است برای شما افاضل که اگر هر دو بیان بدون فاصله زمانی زیادی وارد بشود مخصص متصل است در یک کلام باشد و یا در دو تا بیان منتها فاصله زمانی زیادی در کار نباشد اما اینجا یک فرعی هم هست و فرع محل ابتلاست و اما مخصص متصل و منفصل یا اتصال و انفصال درباره حاکم و محکوم زمینه ندارد فقط دو تا دلیل با ان خصوصیت که یکی به دیگری ارتباطش کاملا محکم یا وثیق الصله بالمحکوم باشد ارتباط محکم و تنگاتنگی داشته باشد دیگر اتصال و انفصال زمانی شرط نیست چون شرط و خصوصیت حاکم و محکوم همان ناظر بودن و ارتباط داشتن این که معلوم شد یک فرعی یادم امد محل ابتلاست

سوال و جواب تخصص و تخصیص که فرق دارند تخصص که عبارت است از خروج موضوعی از اساس یک وقتی گفتیم که تخصص اشبه شی به ورود است تخصیص اشبه شی به حکومت است مثلا تخصص یک اشبه شی بورود است همان خروج موضوعی است منتها از قبل ورود خروج موضوعی است بعد از امدن دلیل یک قسمت از موضوعش را بر می دارد مثل شک در تذکیه هست علم می اید بر می دارد تخصص از اول موضوع جداست اکرم العلما این اکرم العلما هست یک عده از افراد ادم در شکل عالم ولی جاهل انجا هست جهال جهله از قلمرو اکرم العلما تخصصا خارج است از اساس وارد در منطقه نمی شوند بنابراین چون خروج موضوعی هست تخصص اشبه شی بورود و تخصیص اشبه شی به حکومت است مسئله شرعی متفرع بر این است که اگر کسی دروغی از زبانش صادر بشود گناه هست و سیئه است بعد از که لا سمح الله دروغ گفت باطن روحش که ایمان دارد به او تذکر داد که چرا دروغ می گویی از این راه و اگر غیر عمد باشد که دروغ نمی شود فورا پشت سرش اگر گفت نه اینگونه نیست فورا بگوید در کلام واحد باشد ارتباط با هم وصل باشد دروغ ثبت نمی شود اما اگر دروغش را گفت بعد رفت پشت سرش چند قدم یادش امد که خوب این خوب نبود حرفی که زدم بعد دوباره رفت به ان خبر داد که من ان حرفی که گفت بیخودی گفتم دیگر باید استغار کند ولی فائده ندارد حالت خوبی است ولی دروغ ثبت شده چرا کلام و بیان وقتی که کامل بشود مدلول را اعلام می کند و می شود جمله جمله تصدیقیه و اگر کلام هنوز تمام نشده تا اخر نرسیده تتمه اش را بیان کند اصلاح بکند صدر را بوسیله ذیل اصلاح می شود و با توجه به ذیل مدلول کلام اعلام می شود بنابراین دروغ به حساب نمی اید لذا این در این رابطه است که اگر در سلسله کلامی که قطع نشده یک ظهور است می شود قضیه جمله تصدیقیه در یک کلام

سوال و جواب اراده جدی این است که یک چیزی را قصد ندارد و بگوید اما در صورتی که کلام مرتبط با هم باشد خوب است که این را در بحث ماه رمضان بر می خوریم که اگر کسی دروغ گفت العیاذ بالله به پیامبر یا امام و بعد اگر بگوید نه من دروغ گفتم فتوا دادند که فائده ندارد چرا این حرف را می زند تبصره وجود دارد ممکن است نظر فقها این باشد که ان بعدا است پشیمانی است پشیمانی فائده ندارد اول که جمله را کامل کرده است در شکل جمله تصدیقیه مدلول اعلام شد کلام تمام است ظهور منعقد شد اراده تابع قصد نیست دلالت تابع اراده نیست بنابراین مطلب تمام است و اما اگر بعد از اتمام جمله باشد و عبارت قضیه تصدیقه شکل بگیرد پس از ان پشیمانی بیاید باید استغفار کند راه دیگری ندارد

سوال و جواب مسئله دیگری هست و ان این است اگر از انسان نستجیر بالله تعالی گناهی سربزند جبرانش استغفار است و گفته می شود که استغفار اگر یک شب و روز نگذرد استغفار بکند طبق نص قران ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون روایت دارد که دو رحمت وجود دارد یک رحمه للعالمین است رحمت اثرش را می کند رحمت دوم استغفار است و گناه تا بیست و چهار ساعت اثر در روح نخواهد گذاشت اگر استغفار قبل از اتمام بیست و چهار ساعت بوجود بیاید این یک مطلب مطلب دوم قبل از هفت ساعت گناه از ادم سر زده هفت ساعت نگذشته اگر ادم استغفار کند گناه دیگر نوشته نمی شود یعنی با استغفار ممکن است اثر تکلیفی نداشته باشد دیگر گناه به حساب نمی اید اما اثر وضعیش را می کند یک وقتی در روح ادم بوجود می اید بخواهید نخواهید قبل از هفت ساعت اگر استغفار بشود اثر وضعی و تکلیفی از گناه نخواهد داشت اللهم وفقنا لما تحب و ترضی

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۱ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

مسئله هفتم ما یوخذ من ید الکافر

مسئله هفتم ما یوخذ من ید الکافر او یوجد فی ارضهم محکوم بالنجاسه الا اذاعلم سبق ید المسلم علیه حکم سوق و ارض مسلمان را فهمیدیم الان حکم ارض کافر می فرماید هر چیزی که از دست کافر گرفته شود یا در قلمرو و سرزمین کفار پیدا شود محکوم به نجاست است که صاحب جواهر فرمودند که ید کافر اماره بر نجاست است همان طور که ید مسلمان اماره بر طهارت است اگر هم قائل به اماریت نباشیم حداقل اصل جاری می شود دلیلی بر طهارت و تذکیه از طریق سوق و غیره نداریم مضافا بر اینکه علم اجمالی بر نجاست هم هست درباره لحوم و جلود که شکی نداریم اصاله عدم تذکیه است و در اشیایی که دارای رطوبت و سرایت هستند باز هم به خاطر علم اجمالی به نجاست و عدم جریان اصل حکم به نجاست صادر می شود

استثناء سبق ید مسلم

و اما شیی یا اشیایی که احتمال عدم ارتباط با بدن کافر در حال رطوبت وجود دارد مثلا کالایی هست که تولید می کند با ماشین الات احتمال می دهیم که بدن کافر در حالت مرطوب با این کالا ارتباط نداشته است در این فرض اصاله الطهاره است همان که سید الاستاد با اصرار می فرماید و مطلب هم همان است منظور از متن که گفته

حکم سوق کافر

ما یوخذ من ید الکافر او یوجد فی ارضهم شاید عطف باشد به مسئله قبلی لحوم و جلود و الا هر چیزی از کالا و لباس و غیره در زمین کافر یا در سوق کافر محکوم به نجاست نیست لذا پارچه ای که بافتش تولیدگاههای کفار در سرزمین های اسلامی می اید فقها حکم به نجاست نداده اند محکوم به طهارت است این جلود و لحوم محکوم به نجاست است الا اذا علم سبق ید المسلم علیه همان که گفتیم که اگر علم داشته باشد این کافر الان این گوشت و این پوست از دست مسلمان گرفته پاک است

ص: ۲۸۹

تاثیر مبنایی نجاست و طهارت ذاتی در کفار کتابی بر حکم مسئله

سوال و جواب شما منظورتان این است که کفار کتابی و غیر کتابی که مثلا از سرزمین مسیحی نشین می اید که رای جدیدی از فقها تقریبا یا به طور واضح یا متمایل به عدم نجاست است کفاری که موحدند معتقد به وحدانیت خدا هستند اینها محکوم به طهارتند به قول شما نجاست ذاتی ندارند بنابراین احتمال نجاست برای اینها از جهت اینکه اجتناب از لحوم و جلود غیر مذکی نمی کنند از ان جهت اعتبار دارد و الا می شود محکوم به طهارت در هر صورت لحوم و جلود در سرزمین کفار هست قطعا محکوم به نجاست است یا از باب اماریت کفار یا از باب اصل قاعده عدم تذکیه و اما کالاهایی که می ایند محکوم به طهارتند شک در طهارت می کنیم و زیر مجموعه قاعده عدم تذکیه هم قرار نمی گیرد قاعده طهارت هم که جایش همین

جاست لـذا پارچه هایی که از خارج می اید ساعتی پارچه ای وسائلی ابزاری هیچ فقیهی نمی گوید کاملا نجس است محکوم به طهـارت است مخصوصـا سـید الاسـتاد اصـرار و مطلب را باقاطعیت فوق العاده گویا اعلام می کنـد حکم به طهارت است و درست هم همین است اشـکال نکنید که متن می گوید ما یوخذ من ید الکافر محکوم بالنجاسه این ما یوخذ عطف می شود به مسئله قبلی که لحوم و جلود باشد نه کلا

حکم مسیحیهای تثلیثی

سوال و جواب اینهـا که تثلیثی هسـتند و از این قبیـل از دور یـک چیزی می بینیم از نزدیـک وقتی از خودش بپرسـی می گوید نخیر من اینجوری نیسـتم ما ان حضـرت عیسـی و وجود مقـدس حضـرت رسول را پیامبر می دانیم و خـدا را خـدا می دانیم اما مقـدسات مـا سه چیز است خـداست و حضـرت عیسـی ما قائل به تثلیث نیستیم خوب اگر تحقیق بکنیم بعیـد می دانیم که اینها انجوری که از دور می دانیم باشـند خیلی فرق می کنـد تا نزدیک مثلا شـما الان از دور کل هنـدو را کافر می دانید بسـیار بدو پرسـتش باطـل" گـاو پرست یک کمی که تحقیق کردیم گاوپرسـتها گاوپرست نیسـتند گاو را یک موجود بسـیار مقـدس می داننـد فوق العاده خیلی عزیز است یک گوشه از زنـده گاو نیست که ضـرر به ادم بزند موجود عجیب خداست احترام می کنند گـاو پرستی تحقیق و از دور خیلی فرق می کنـد و بعـد تعجب این است که من هم جرات نـدارم الاـ اگر بشود که هنـدوها هم خـدا پرسـتند می گویند که ما یک افریدگار کل جهان که افریدگار هستی اول بلا اول است اینها وسائط هسـتند ما از دور می گوییم گاوپرسـتند مطـالعه از دور بسـیار فرق می کنـد ما اجمالا مسـیحی ها را تثلیثی می دانیم حقیقتا بعیـد می دانم که کسـی تثلیثی باشد شـعر هاتف اصـفهانی شاید خودش هم متهم بوده برای مسـیحیت و اینها ولی اشعاری دارد درباره تثلیث که با شعر فوق العـاده زیبای خودش این چیزها که روح القـدس و حضـرت عیسـی و خـدا سه تا خـدا باشـد خوب دقت کنیـد این چیزها نیست همه با هم می گویند وحده لا اله الا هو

البته در این رابطه یک نکته باقی هست و ان این است که سید الاستاد می فرماید که همین پوستی که در سرزمین کفار پیدا می شود احتمال طهارت هم اگر برایش بدهیم ان وقت دو تا حکم برایش بار می شود یک حکم برایش مترتب می شود دو حکم را خواندیم که میته چهار تا حکم داشت حرمت اکل و عدم جواز صلاه موضوعش عدم و اما نجاست و عدم انتفاع معلوم نیست که موضوعش عدم تذکیه باشد پس احتمال می دهیم که میته است احتمال می دهیم عدم تذکیه باشد احتمال می دهیم دلیل وارد نشده که موضوع عدم تذکیه است ان دو تا وارد شده است موضوعش عدم تذکیه بود بنابراین نجاست چیزی که شک در نجاستش داریم قاعده عدم تذکیه نجاست را ثابت نمی کند چرا چون مثبت بود و نجاست را نمی تواند ثابت کند شرحش مفصل در عنوان مسئله پنج گذشت و اما شک در طهارت و نجاست اگر بکنیم قاعده طهارت بلا معارض حکم به طهارت صادر می کند ایشان انجا هم همان مطلب را می گوید اگر شی ای در خارج از لحوم وجلود پیدا بشود که احتمال طهارت بدهیم یک وقت می گوییم احتمال عقلایی نمی دهیم باید احتمال طهارت بدهیم یک قصابهایی در گوشه و کنار شهر هست مثل انگلیس احتمال طهارت بدهیم یک احتمال ضعیف طهارت برای اجرای قاعده طهارت کافی است و اما حرمت اکل و عدم استفاده به عنوان لباس مصلی نه این را ایشان می فرماید ما در این رابطه بحثی داشتیم مفصل گفتیم حاصل همه بحث ما این چند تا نکته شد

میته همان عدم تذکیه است

۱. که از اقوال فقها و نصوص و تعابیر فقهای بزرگ مثل سید حکیم و فهم عرف یعنی عرف متشرعه و اصطلاح شرع استفاده می شود که عدم تذکیه معنایش میته است دو چیز نیست غیر مذکی همان میته است در اصطلاح شرع فهم عرف متشرعه هم همین است بنابراین شک کردیم عدم تذکیه که جاری شد همان عدم تذکیه میته را ثابت نمی کند میته خودش هست غیر مذکی خود میته است در اصطلاح شرع این دقیق هم هست فقها هم گفته اند و شرحا مفصل گفته شد

کار فقه دقت عقلی نیست بلکه شیوه متعارف در زندگی است

۲. این فرمایش سید الاستاد یک فرمایشی است از دقت اصولی شما یک مسلک فقهی متسالم علیه دارید که در فقه برای دقت عقلی راهی نیست این یک مسلک مسلم در فقه ثبت شده کار فقه راه و رسم فقهی برادشت و فهم فقهی متعارف است اگر دقت عقلی را به کار بگیرید از این سمت می رود بیرون دیگر فقهی نیست فقها راه نمی دهند برای فقهی راهی نیست لا سبیل لدقه العقلیه فی استدلالات الفقهیه وجهش هم معلوم است

فقه به دقت اصولی هم توجه نمی کند

به همین شکل می گوییم برای دقت اصولی هم راهی نیست دقت اصولی از حد متعارف اگر بیرون رفت همان چیزی که در دقت عقلی داریم پیش می اید خارج از حد متعارف می شود فرمایش سید الاستاد اینجا دقیقا یک دقت اصولی است اصاله عدم تذکیه میته را برایش مترتب کنیم می شود اثرش لازمه عقلیش و ان لازم عقلی می شود واسطه و اصل می شود مثبت واز لحاظ شرع موضوع فقط غیر مذکی درباره حرمت اکل و لباس است اینجا نص نداریم با این دقت اصولی نصوص فقهی و روایی خضوع نمی کند این دقت اصولی بماند جدا

مبنای فقهی اعاظم در بسیاری مواقع با مبنای اصولی انها فرق می کند

لذا خود سید کرارا دقت اصولی در اصول پیش می برد در مقام فتوا با فهم عرف و مشهور فتوا می دهد سرش هم کشف کردیم که دقت اصولی در فرع فقهی راهی نیست ۳. گفتیم که ما یک واقع شرعی داریم این را قبلا برای شما گفتم که منظور از واقع که در فقه می گوییم غیر از واقع فلسفی است نفس الامر واقع شرعی داریم واقع شرعی عبارت از این است که ما از لحاظ شرعی و ادله قطعیه شرعی ما به دست اورده ایم که این احکام وا ثار کلا یک مجموعه اثاری است مترتب است بر غیر مذکی از حرمت اکل تا لباس و تا نجاست و تا عدم انتفا ع این اثاری است مجموعا برای غیر مذکی یا میته در واقع در شرع تفکیکی نیست هیچ میته ای نداریم که از لحاظ واقع شرع دو تای از این اثر را داشته باشد و دو تای دیگر را نداشته باشد این واقع شرع ما هست اصلی را که به این شکل سید الاستاد اجرا می کند مخالف با واقع شرع در می اید و در حقیقت فتوا بر خلاف انچه واقع شرع هست خواهد بود و این قابل التزام نیست بنابراین ما جلد و لحمی که مطروح در ارض کفار باشد حرمت اکل و عدم استفاده در لباس را که داریم نجاست را هم به وسیله همان اصل ثابت می کنیم بر اساس شرحی که داده شد که ان شاء الله شرح مسئله به زیر مجموعه مسئله پنجم مراجعه کنید

مسئله هشتم دباغی پوست میته

اما مسئله بعدی مسئله هشت جلد المیته لا یطهر بالدِبغ {بکسردال} در لغت گفت دبغ {ضم دال} هم امده است امادِبغ مشهورتر است منظور از دبغ همین که در فارسی می گویند دباغی پوستی را که چرم درست می کنند در اصطلاح فارسی عامیانه چرم گری تولید و ساختن و کارخانه اش و چرم گری یا چرم سازی می گویند پوست چرم ساخته شود روی ان عملیاتی انجام می گیرد عملیات نسبتا سنگینی و این دو تا موضوع پوست و چرم تغییر خیلی فاحشی هم دارند از لحاظ حالات و استفاده و نحوه انعطاف و مقاومت و غیره و موادی هم به کار می رود عملیات نسبتا طولانی در ان جهت بکار گرفته می شود

طرح مطلب و نصوص موجود در ان

اصل مسئله را اول عنوان کنیم بعد وارد بحث دقیق بشویم از لحاظ نصوص اصل مسئله جزء مسائلی اختلافی بسیار برجسته بین شیعه و سنی است ابناء عامه می گویند پوست به وسیله دباغی پاک می شود هر پوستی باشد محرم الاکل محلل الاکل و نجس العین وطاهر العین پوست کلب هم با دباغی پاک می شود قصه معروف شیخ سکاکی را شنیده اید که درسی را از استاد گرفت که جلد الکلب یتطهر بالدبغ حفظ کرد امد پیش استاد جواب بدهد جابجا کرد گفت قال الکلب جلد الخلیفه یتطهر بالدبغ محکوم به اعدام و شلاق می شد و رفت و فرار کرد و در مغاره کوهی زحمت کشید و تا ادیب تاریخ شد داستانش را خبر داریم این مطلب را ابنا عامه اکثرشان البته بینشان اختلافی هست احتمالا حنابله مخالف است و مالکیه هم ممکن است تبصره هایی داشته باشد حنفی و شافعی این مطلب را دارند این از جهت اصل مسئله بین اتباع ال البیت شیعیان امیرالمومنین مذهب امام صادق اختلاف وجود ندارد این از قطعیات شیخ طوسی در مختلف کتاب طهارت بحث از مطهرات دبغ را می گوید بدون شک و تردید دبغ از مطهرات نیست به ضرورت مذهب و اما پس ازاین که این دو تا نکته را به عنوان مطلب قطعی از فریقین بیان کردیم بحث بسیار حساس است و حتی کار به جایی ممکن کشیده بشود که بگوییم یک پوستی را که صنعت گران ابناء عامه به عنوان پوست قابل استفاده در لباس تولید می کنند باید قاعده طهارت زیر سوال برود چون انها قائل به دبغ هستند کار را مشکل می کند سر نخ به سوق مسلم ارتباط پیدا می کند بحث سوق را چه کنیم مشکلات زیادی به وجود می اورد پس از انکه این دو تا مطلب به شکل متقابل بیان شد اجماع از سوی فقهای اهل بیت. نه اجماع. در حد تسالم .نه تسالم. که خود ضرورت از یک سو و اما ابناء عامه مشهور بلکه اکثر قائل به طهارت دبغ هستند و به عنوان اجماع در مذهبشان مسئله به ثبت نرسیده حکم مجمع علیه بین اتباع خلفای ثلاث نیست بنابر این یک امر مجمع علیه هم انجا نیست و ثانیا ادله ای که درباره طهارت دبغ نصوصی که در ان نصوص اختلالاتی از جهت سند و تمامیت دلالت به وضوح دیده می شود از لحاظ منبع و مدرک خود دبغ در مذهب ابنا سنت هم منبع و مدرک کاملی ندارد محل تردید و تشکیک است اخر سر کسی که در این رابطه گویا پرچم و پیشگام این حکم به حساب می اید ابوحنیفه است ابوحنیفه که قائل به قیاس هست یک مقداری مسئله را هم از سوی قیاس هم رنگ و لعاب برایش درست می شود تا این حد که احتمال استهلاک وجود دارد شما استهلاک را که از مطهرات می دانید در فقه نه در دین اسلام استهلاک و استحاله از مطهرات می دانید اینجا هم قضیه به استحاله نزدیک است همان معیاری که در استحاله وجود دارد که معیار قیاس است دیگر همان ملاک و معیاری که در استحاله وجود دارد در این مورد هم دیده می شود چرا چون پوست با چرم از حالی به حالی شده است چیزی بوده به عنوان پوست چیزی شده به عنوان چرم پس استحاله محقق شده است ما هر کجا که شما استحاله واقعی را قبول دارید می رویم

ملاکش را با شما بحث می کنیم غیر از این چیزی نیست از حال به حالی شده است اثر و ماهیت فرق می کند اینجا هم پوست با چرم ماهیت و اثرش فرق واضحی دارد استحاله شده است پس از استحاله حکم به طهارت بلا مانع و دارای مجوز است اجمالا بگوییم شرحش فردا اجمالا بگوییم که استحاله واقعی از مطهرات است نه استحاله ادعایی و مشکوک این جا خبری از استحاله نیست استحاله تبدل ماهیت شی به شی دیگری است چوب خاکستر بشود استحاله است کجاست پوست با چرم تغییر حالت پیدا کرده است نه تغییر ماهیت بنابراین استحاله اصلا به هیچ وجه بالوجدان قابل قبول نیست دلیلی که شما ارائه می کنید بر مطهریت دبغ تمام نیست ان شاء الله بقیه بحث برای فردا

ص: ۲۹۴

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۲ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

حکم پوست دباغی شده میته

مسئله هشتم بود جلد المیته لا یطهر بالدبغ این مسئله را گفتیم که از لحاظ فقه امامیه مورد اجماع قطعی است اختلافی که به اجماع ضرر وارد کند ندارد

نظر عامه و ابن جنید

از نظر ابناء عامه گفتیم اکثرشان بر این هستند جلد میته با دبغ و دباغت تطهیر می شود اما مخالفی در این مسئله داریم ابن جنید که ایشان مخالفتشان هم تقریبا معلوم است گفتم فتاوای ابن جنید اخیرا چاپ شده است که فتاوایش در ضمن کتب دیگر است این فتوای حکم به طهارت جلد میته به واسطه دباغت در کتاب مختلف جلد ۱ صفحه ۳۴۲ ذکر شده که می فرماید جلد میته به وسیله دباغی پاک می شود

نظر علامه حلی و فیض کاشانی

و این همان فتوای عامه و مکتب خلفاست گفته می شود که محدث کاشانی هم اظهار تمایل به این حکم کرده است در کتاب مفاتیح الشرائع جلد ۱ صفحه ۶۸ که به دباغی ممکن است جلد میته پاک شود تا اینجا مشکلی ندارد به اظهار یک تمایل یک محدث و نظر ابن جنید به مشکلی بر نمی خوریم

نظر مشکل ساز مرحوم صدوق در مقنع

اما مشکلی که وجود دارد که گفته می شود و واقع هم همین است که شیخ صدوق (ره) در کتاب فتوایی خویش که اسمش هست کتاب مقنع صفحه ۱۸ فرموده است که وضو گرفتن به ابی که در ظرفی از پوست میته باشد جائز است معلوم است که منظور از میته که مطلق میته نیست وبلکه ان جلد میته ای که ظرف اب می شود بعد از دباغی است خوب ابی که در داخل پوست باشد وضو با ان جائز است لازمه اش طهارت ان ظرفی که از پوست دباغی شده است. این فتوا در مقنع امده که کار ما را مشکل می کند و طرف هم صدوق است حالا بعد از که رای صدوق را نقل کردیم

ص: ۲۹۵

استدلال بر مطهریت دباغت

استدلالی هم شده است عنوان بفرمایید استدلال برای مطهریت دباغت گفته می شود که در این رابطه نصوص و روایاتی وجود دارد که از این روایات استفاده می شود مطهریت دباغت

روایت وسائل الشیعه بر جواز استفاده از پوست میته که دباغی شده

روایت اول مرسله صدوق کتاب وسائل الشیعه جلد ۲ باب ۳۴ از ابواب نجاسات حدیث ۵ محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق (ره) قال سئل الصادق علیه السلام که از این مراسیل درجه دو هست مراسیل درجه یک قال الصادق است سئل الصادق علیه السلام عن جلود المیته یجعل فیها اللبن و الماء و السمن ما تری فیه چه حکمی دارد اب و شیر و روغنی که در این ظرف چرمی گذاشته می شود فقال علیه السلام لا باس بان تجعل فیها ما شئت من ماء او لبن او سمن و تتوضو منه و تشرب و لکن لا تصلی فیه این روایت دلالتش بر طهارت جلد میته پس از دباغی کامل است به همان شرحی که دادیم ظرف که دباغی می شود و اب و روغن و شیر که در بین ان ظرف باشد و وضو بگیری پاک است پس خود ظرف هم پاک می شود و گفته می شود که شیخ صدوق در مقنه فتوا نداده روایت را نقل می کند مقنع بیان احکام در بستر روایت است ان فتوای یعنی ان حکمی است برگرفته از این راه این روایت اول

روایت فقه الرضا در طهارت پوست دباغی شده میته

روایت دوم حدیثی است در فقه الرضا کتاب فقه الرضا صفحه ۳۰۲ با عبارت بسیار واضح فرموده است دباغه الجلد طهارته قاعده کلی گفته است اگر این درست می شد یک قاعده فقهی و منصوصه می شد دباغه الجلد طهارته همان عملیات دباغی برای پوست همان عملیات برای تطهیر است این روایت

روایت حسین بن زراره در وسائل الشیعه

روایت سوم حدیث حسین بن زراره است وسائل جلد ۱۶ ابواب اطعمه محرمه باب ۳۴ حدیث ۷ سوال شده است از امام صادق علیه السلام درباره حکم جلد میته که ظرف اب بشود از ان اب می شود استفاده کرد امام فرمود یدبغ فینتفع به این هم دلالتش کامل است دباغی می شود و از ان استفاده می شود یدبغ کسی که می خواهد ان را دباغی کند و انگهی فینتفع به دلالت کامل است این روایت حسین بن زراره نسبت به این مطلب که پس از دباغی جلد پاک می شود و قابل استفاده می شود کامل است از حیث دلالت مشکلی ندارد تا اینجا روایات دلالت دارند بر طهارت. درباره عدم جواز صلاه که امده است که طبق سنت قطعه که صلاه که بر اجزای میته جائز نیست و باطل است لباس مصلی اگر اجزای میته باشد مبطل است این جلد الان طاهر شده ولی عنوان میته صدق می کند. روایات را گفتیم سه تا روایت شد دال بر اینکه دباغی موجب تطهیر می شود شیخ صدوق هم پشت این قضیه قرار دارد الان می اییم و بررسی می کنیم

تحقیق مطلب

اما تحقیق بحث سید الاستاد (ره) کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۵۷ می فرماید که این روایات اولا روایات ضعاف برمته همه این روایت سندهایش ضعیف است تا حدی که بعضی از این روایات صدق روایت نمی کند کتاب فقه الرضا ممکن است فتاوای خود صدوق باشد روایت اصلا نباشد روایت بودنش مورد شک و تردید است فضلا عن صحت سند ان و خبر حسین بن زراره هم که یک خبر مرسلی است و مرسل خود شیخ صدوق که دیدیم مرسل سند مرسل در مجموع از اعتبار به دور است

نظر مرحوم اقای خویی در مورد روایت مرسل

خوب است این مبنای سید را هم یک کمی پررنگ کنیم ایشان درباره مراسیل نظر خاصی دارد گویا نظر مرسل از وادی اعتبار به دور است قابلیت اعتبار را نـدارد روایت اگر مرسل بود شـرط اصـلی اعتبار را نـدارد بنابراین با روایت غیر معتبرکه نمی شود حکم فقهی مخصوصا حکم فقهی که خلاف ظاهر قران باشد اثبات بکند

مخالفت این روایات با سنت

اولا دلالت این روایات و اسـتناد کردن به این روایات درست نیست وثانیا این روایات بایـد اسـتثنا بزننـد حکمی را که ان حکم مدلول سنت قطعیه و یا مدلول ظاهر قران است میته بر اساس سنت قطعیه نجس است روایاتی که درباره نجاست میته امده است از حد تواتر بالاست قران هم حرمت علیکم المیته تا اخر ظاهرش نجاست میته است بلا اشکال این روایات در برابر سنت قطعیه بتواند سنت را تخصیص بدهد این صلاحیت را هرگز ندارد ثالثا این روایات دال بر مطهریت دباغت معارضند با روایات کثیر و معتبری که دال بر عدم مطهریت دباغه است روایاتی که از طریق ال البیت علیهم السلام رسیده با سندهای معتبر و به اندازه قابل توجه از لحاظ عـدد از جمله این روایات کتاب وسائل جلـد ۲ باب ۶۱ از ابواب نجاسات حدیث ۱ و ۲ و ۴ روایات خیلی زیاد است ما این سه تا گزینش کردیم روایت اول حـدیث یک این باب که عبارت است از صـحیحه محمد بن مسـلم از امام صادق قـال سـالته عن جلـد المیته مضـمره است امـا مضـمره مشایـخ که هیـچ عیبی نـدارد (یک روایـت را ما داریم که امام صادق می فرمایـد به عبدالله بن سـنان که ضـمن ان دعا که می شود بگوییم یا مقلب القلوب و الابصار اقا فرمود قل ما نقول یکی از معنای ولایت این است اما محمـد بن مسـلم و زراره و ابابصـیر یقولون ما قال لم یقولوا ما لم یقل یعنی انها نمی گویند مگر اینکه امام بگوید انها در عمل اورده اند الگوی عملی برای ما شیعه ها و طلبه هاست نمی گویند مگر انچه را امام می گوید لا یقولون الا بما قال) مضـمره محمد بن مسـلم از امام صادق عن جلد المیته ایلبس فی الصلاه اذا دبغ قال لا و ان دبغ سبعین مره نه نمی شود حکم طهارت را بر ان جاری ساخت هر چنـد هفتاد مرتبه دباغی شود چه ماکول اللحم باشـد چه محرم الاکل لذا شـیخ طوسـی در کتاب مبسوط جلد ۱ صفحه ۱۵ می فرماید که میته با دباغی پاک نمی شود ماکول اللحم یا غیر ماکول اللحم و تصـرف در ان جـائز نیست به هیـچ وجه بـا قـاطعیت تمـام که بیـان می کنـد شـیخ طـائفه است نظر طائفه را بیان می کنـد این روایت و این حدیث

سوال و جواب اولا روایاتی که شیخ صدوق به عنوان روایات معتبر جمع کرده در من لا یحضر است این فقه الرضا که منسوب به مولا امام رضا هست هنوز سرنوشتش نامشخص است اعتبارش نا معلوم است فتوای صدوق است روایات پراکنده و تسامحی است یا از باب احتیاط است که یک چیزهایی که دستش امده جمع کرده این بین احتمالات مردد است اعتبارش ثابت نشده و ان که می گوییم عصر نزدیک است و خودش مورد اعتماد نسبت به من لا یحضر است که در مقدمه خود او می نوسید حتی نظر شیخ صدوق چه بوده است درباره فقه الرضا اینها نظرات و احتمالاتی است خود این کتاب بحثهای زیادی وقت زیادی برده ولی هنوز ثابت نشده کتابی که اعتبارش و شخصیتش روشن نشده باشد قابل اعتماد و اعتبار و استناد نیست روایت دوم شماره ۲ همین باب این هم موثقه علی بن ابی المغیره سند را بخوانیم محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی و غیره عن احمد بن محمد محمد بن یحیی را می شناسید اشعری قمی و غیره مجهول است اینگونه مجهولات ضرر نمی رساند احمد بن محمد اشعری که می شناسید ابن محبوب هم که معلوم است حسن بن محبوب است از اصحاب اجماع عن عاصم بن حمید هم که توثیق خاص دارد عن علی بن ابی المغیره که توثیق خاص دارد روایت سند معتبر است قال قلت لابی عبد الله چون بنده حقیر علی بن مغیره را امامی بودنش را نتواستم ثابت کنم توثیق درباره اش امده لذا روایت را موثقه گفتیم قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک المیته ینتفع منها بشی فقال لا قلت بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم مر بشاه میته فقال ما کان علی اهل هذه الشاه اذ لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا باهابها بعد التذکیه قال یکی از بانوان پیامبر و این گوسفند هم خیلی لاغر و بعد حال بود که از گوشتش نمی شد استفاده کرد راهش کرد تا بمیرد استخوانی بیش نبود پس پیامبر از گوشتش اگر استفاده نمی کردند از پشم این گوسفند که می شد استفاده کنند تذکیه کنند و استفاده کنند دلالت دارد که این پوست میته بوده و پوست میته نجس است مطلقا قابلیت تذکیه ندارد دباغی بشود یا نشود دلالت دارد بر نجاست میته و نجاست پوست گوسفند مطلقا در مقام بیان هست احتمال دباغی و غیر دباغی وجود دارد پیامبر ترک استفصال کرده مطلقا فرموده است استفاده از میته نمی شود اگر از ان استفاده می کردند باید تذکیه می کردند این حدیث هم حدیث دیگری است دال بر نجاست میته احادیث زیادی داریم حدیث شماره همین باب تقریبا به همین مضمون است و روایات دیگر در ابواب اطعمه محرمه و نجاست میته به طور زیادی تا انجا که از حد تواتر گذشته است یک قانون و ان این که حدیث با حدیث دیگر که تعارض می کند باید دو تا معتبر باشد اما اگر یک حدیث را فرض کردیم که معتبر است حدیث مقابل متواتر است جایی برای تعارض نیست چون حدیث متواتر را به ان می گوییم سنت قطعیه روایت و دلیل دیگر با سنت قطعیه قابلیت معارضه ندارد این دسته از روایات دال بر عدم مطهریت دباغت در حد متواتر و سنت قطعیه است مضافا بر این که فرض کنیم که تعارض کرد اگر هم تعارض بکند تقدم با این دسته است چون ان روایات دال بر مطهریت دباغت موافق عامه است. و این روایات دال بر عدم مطهریت موافق با قران و موافق با سنت قطعیه است پس حکم همان است که در متن امده که میته با دبغ هرگز نخواهد بود بنابراین اضف علی ذلک که موافق مشهور هم هست و پس از ان هم این نکته را اضافه می کنیم که حکم همان است که گفته شده اما شیخ صدوق از او نقل شده شاید نه فتواست نه روایت مطالب پراکنده را نقل کرده اصل نظرش روایاتی است که در من لا یحضر امده که این مطالب را اعلام می کند

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۳ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

مسئله ای که متعلق بود به مطهریت دباغت کامل شد

عدم طهارت هیچ میته ای جز میت مسلمان

در انتهای ان مسئله سید می فرماید و لا یقبل الطهاره شی من المیتات سوی میت المسلم فانه یطهر بالغسل هیچ میتی قابلیت تطهیر ندارد مگر میت مسلمان که به واسطه غسل پاک می شود.

اجماع و نص در این خصوص

این حکم مضافا بر اینکه اجماعی است نصوص فروانی هم در این رابطه وجود دارد

صحیحه ابراهیم بن میمون

که یک روایت را از باب نمونه ذکر می کنیم وسائل جلد ۲ باب ۳۴ از ابواب نجاسات حدیث ۱ صحیحه ابراهیم بن میمون که ابراهیم بن میمون توثیق خاص دارد حدیث صحیحه است سالت اباعبدالله عن رجل یقع ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت فلا تغسل و ان کان ما اصاب ثوبک منه و ان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه روایت دلالتش واضح است پس از که میت غسل داده شود اگر بدنش لمس بشود با رطوبت نجاستی در کار نیست مسئله اجماعی و اتفاقی است یعنی مورد اتفاق فقهاست مسئله بعدی

طهارت سقط از رحم قبل از ولوج روح و فرخ قبل از تبدیل به جوجه

مسئله نهم السقط قبل ولوج الروح نجس و کذا الفرخ فی البیض ساقط شده از رحم و سقط اگر قبل از ولوج روح باشد نجس است و همین طور فردی که داخل تخم مرغ است حکم همین سقطی را دارد که در رحم انسان است جوجه در داخل تخم مرغ که جوجه نشده فرق می کند این نجس است بلا اشکال اصل حکم اجماعی است اما اختلافی و بحثی که فقها دارند یک دفع توهمی هم داشته باشیم ممکن است شما بگویید مسئله محل ابتلاـ نیست چه سودی دارد بحث کنیم جوابش را گفتیم قواعد دارد مبانی دارد مشابه اش را علم روز برای ما الان عملی در جریانات خودشان دارند بنابراین ان جنینی که هنوز روح در ان دمیده نشده است قبل از چهار ماه اگر ساقط می شود نجس است یک معجزه روایی از طبیب حاذقی شنیدیم که گفت ان چهار ماهی را که روایت تعیین کرده کاملاـ درست است که چهار ماه که بشود جنین به طور معمول زنده می شود این از معجزات روایی است که از پزشک حاذق و متخصص و استاد دانشگاه است و قبل از چهار ماه که ولوج روح نشده نجس است دلیل بر نجاست چیست

نظر صاحب جواهر در این باره

مرحوم صاحب جواهر کتاب جواهر جلد ۵ صفحه ۳۴۵ می فرماید که این قطعه مبانه است چطوری می گوییم در قطعات مبانه از حیوان قطعه ای جزئی از اجزای حیوان اگر جدا شود به ان می گوییم قطعه مبانه مبانه یعنی بینونتی حاصل شود جدایی قطعه مبانه را که گفتیم محکوم به نجاست است و میته است در نص صریح امده بود در باب هباله صید و الیات غنم خواندیم که دم و گوش و بعضی از جاهای دیگر حیوان را می برند دامداران بعد به دلائلی ان قسمتی که الیات غنم است که جدا می شود میته است این هم قطعه مبانه است و همان حکم میته را دارد و نجس است صاحب این فرمایش را دارد

نظر مرحوم خویی در این باره

اما سید الاستاد می فرماید کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۵۹ می فرماید این مطلب یا این دلیل اشکالاتی دارد ۱. قطعه مبانه نیست بلکه در شکل بیضه در رحم مرغ چه گفتیم بیضه در رحم مرغ یک موجود مستقل است ظرف رحم است ظرف و مظروف دو تا موجود است موجود به عنوان مظروف در داخل یک ظرف حکم ظرف را ندارد خودش موجود مستقلی است این جنین هم در رحم مثل بیضه در تخم دان مرغ ظرف جداست مظروف جداست دو موجود مستقل است این یک اشکال پس حکم جزء مبانه را ندارد جز متصل نبوده تا مبان بشود مربوط نبوده است تا قطع بشود اما اشکال دوم فرض کنیم جزء هست اما جزئی هست که ما لا تحله الحیاه است حیاه به ان دمیده نشده و ما گفتیم و به نتیجه رسیدیم که اجزایی که ما لا تحله الحیاه هست محکوم به نجاست نیستند این دو تا اشکال اشکال سوم می فرماید فرض کردیم از این دو تا اشکال تنزل کنیم اشکال سوم این است که نصوصی که درباره نجاست اجزا مبانه امده است درباره هباله صید بود الیات غنم بود موارد خاصی بود تطبیق موردی اطلاق ندارد حکم اختصاص به همان مورد خودش دارد الیات غنم حکمش این است این که اطلاق نمی شود موضوع با حکم با هم ارتباط مستقیم دارد

مورد مخصص نیست مگر موضوع حکم باشد

یـک سـوال را جـواب بـدهیم سـوال این است که گفته بودیم مورد مخصـص نمی شود این جـا چرا مورد نیست موضوع حکم است فرق است بین اینکه مورد باشـد یـا موضوع حکم باشـد موضوع حکم می گوییم نقش موضوعی دارد حکم را اختصاص می دهـد به خودش این نکته لطیف را از یاد نبرید بنابراین ان روایات اطلاق ندارند با این اشـکالاتی که گفتیم اگر ما بودیم و دلیل اول که نجاست جنین قبل از ولوج روح را به واسطه قطعیه مبانه از حیوان ثابت کنیم به اثبات نمی رسد

نظر محقق همدانی و اعمال قاعده (زکاه الجنین زکاه امه)

مرحوم فقیه همدانی در کتاب مصـباح الفقیه صفحه ۵۳۸ می فرمایـد که بر اساس قاعده این جنین نجس است یک قانون فقهی داریم در ان کتاب قواعد که زکاه الجنین زکاه امه می گوید اگر جنین در رحم مادرش گوسـفندی باشد و ان گوسفند را ذبح بکنیم جنینش هم ذکی و تـذکیه شـده به حسـاب می ایـد زکاتش همان تـذکیه مادرش هست خوب این درسـت است اما فرض ما این است که این جنین ساقط شـده موضوع حکم این است این دیگر مادرش تـذکیه نشـده بنابراین جنینی که تـذکیه برایش واقع نشـده محکوم به نجاست است سـید الاسـتاد می فرمایـد که عجیب است از شـیخ فقیه مثل فقیه همـدانی ان قاعـده درباره جنینی امـده که نزج گرفته و بعد زنده شده قابل اکل است گوشت دارد اسـتفاده می شود بحث ما اینجا نطفه ای است که علقه شـده و نزج گرفته و قبل از ولوج روح است محور بحث ما ساقط شـده قبل از ولوج روح است اینجا اصـلا جنین صـدق نمی کنـد صدق جنین نمی کند بین دو تا مسـئله اختلاف موضوعی زمین تا اسـمان این اشـکالات به جایی نرسـید دلیل دوم را بگوییم تا کامل بشود دلیل دوم برای نجاست امده است که عبارت است از تحقق عنوان میته این جنین به اصـطلاح اعم که از حیوان ساقط می شود قبل ولوج روح میته است چون صدق میته مشروط به سبق حیاه نیست که علامه حلی در منتهی می فرمایـد که میته ان است که مسبوق به حیـاه باشـد نه ما مثلا می گوییم اراضـی موات لازم است نیست که سابقه عمران داشـته باشد این دلیل نمی تواند باشد برای اینکه حیاه اراضـی و حیاه حیوانات فرق دارند اشتراک اسـمی است اشتراک در معنا نیست حیاتی در حیوانات بگوییم به معنای دیگری است بعـد ایشان می فرماید جواب این دلیل را داده اند بر اینکه نصوصـی که امده است که میته را برای مـا معرفی می کننـد ان نصوص به طور کل میته ها و امواتی را میته اعلام می کننـد که سابقه حیاه داشـته باشـند بنـابراین طبق نص منظور از میت و میته ان موجودی است که سـابقه حیـات داشـته باشـد اما پس از این اقامه دلیل و این اشکال

اشکال مرحوم اقای خویی به این نظر

سید الاستاد در صفحه ۴۶۰ اخرین حرف را می فرماید و دلیل اصلی هم همین است و ظنی انه احسن الوجوه می فرماید ما حکم نجاست را نسبت این مورد یعنی جنین ساقط شده از اطلاق جیفه به دست می اوریم یادتان هست صحیحه حریز از امام صادق وسائل جلد ۱ ابواب ما مطلق باب ۳ حدیث ۱ از امام صادق امده است که کلما غلب الماء علی ریح الجیفه فتوضو من الماء و اشرب فان تغیر الریح و تغیر الطعم فلا تتوضو منه و لا تشرب ببینید کلمه جیفه در اینجا اطلاق دارد جیفه یعنی مرده از حیوان که نقم بشود بو و ریح ازار دهنده ای داشته باشد این اگر رنگ و بویش غلبه کند یعنی موجود پیدا بکند نجس است این اطلاق جیفه شامل حال همین جنین ساقط شده هم می شود صدق جیفه بلا اشکال اینجا محقق است و حدیث سند درست دلالت کامل از اطلاق جیفه حکم را به دست می اوریم ان جنینی که هنوز روح در ان ندمیده ساقط می شود جیفه است و نجس است مضافا بر این سید می فرماید که حکم اجماعی است این بحث را که گفتیم حکم فرع داخل بیضه هم روشن شد

نکته اخلاقی به مناسبت میلاد خجسته حضرت زهراء

مشکاه نور الله جل جلاله درباره حضرت صدیقه طاهره سلام الله تعالی علیها شنیده اید که مشکاه مثل نوره الله نور السموات و الارض مثل نوره کمکشاه کتاب نور الثقلین مرحوم حویزی از طریق روایات نقل می کند که منظور از مشکاه سید نساء العالمین است این را شنیده اید تکه دقیقش را گوش بدهید الله نور السموات و الارض اولین مطلب اصلی بعد می فرماید مثل نوره کمشکاه ما در اصطلاح در علم در شجاعت در تقوا فرد بارز را پیدا می کنیم مثال می گوییم مثال علم مثلا ما می گوییم مثل علم و تقوا امیرالمومنین این نکته را بگیرید علم و تقوا غریب است در دنیا علم به معنای واقعی فقه علم و تقوا غریب است چرا چون اسوه علم و تقوا غریب است مثال علم و تقوا غریب است بنابراین در هر چیزی ان مصداق بارز را می گوییم مثال در اصطلاح فارسی می گوییم مثال زدنی حالا نکته این است که برای نور خدا حضرت زهرا مثال زدنی است مثل نوره کمشکاه مثل و مثال بارز نور خدا حضرت زهرا سبحان الله تعالی مشکاه نور الله جل جلاله زیتونه عمن وراء برکاته بضعه احمدیه عذرا و فتاه انسیه حورا این نکته درباره فضلیت حضرت زهرا که مشکاه یعنی مثال زدنی ان هم از سوی خدا این یک نکته نکته دوم همین جهت تحلیلی و اصولی که می گوید انا اعطیناک الکوثر من عطا کردم یعنی یک عطای ویژه است حضرت زهرا یک عطای ویژه الهی است انا اعطیناک به این نکته توجه کنید بعد یک روایت را از حضرت زهرا بگویم و یک معجزه و تمام روایت از حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها می فرماید الحمد لله الذی خلق النور من النور نور یک روایت هم برای خودش می خواند هم برابر نعمت نور است الحمدلل الذی خلق النور من النور الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکاه ببینید ارتباط تا کجاست نور حضرت زهرا از نور خداست روایت دیگر برای ما طلبه ها الحمدلله الذی لا ینسی من ذکره حضرت زهرا می فرماید عجب عنایتی است عجب مژده ای است الحمدلله الذی لا ینسی من ذکره و لا یخیب من دعاه برای ما یک بشارت و یک مژده ای داد که برای تا ابد امیدوار باشیم ما در یاد خداییم حضرت زهرا فرمود کسی که در یاد خدا باشد خدا ان را فراموش نمی کند وقتی خدا ما را فراموش نکرده به این معنا از نظر دور نداشته دیگر ناراحتی نداریم می دانید یاد خدا معنایش چیست یاد خدا طبق روایت در برابر حلال و حرام الهی موازین رعایت کنیم این یاد خداست طبق روایت از امام صادق و نا امید نمی کند کسی را که از خدا چیزی بخواهد حضرت زهرا می فرماید نا امید نمی کند و هدف ما را هم برای ما روشن می کند هدف ما چیست ما طلبه ها از بانو سرنوشت بگیریم اسوه بگیریم مولای امام زمان است که می فرماید حضرت

زهرا برای ما اسوه است لی اسوه درباره حضرت زهرا برای اقا اسوه است برای ما که باید اسوه باشد اسوه اصلی هدف را نشان می دهد و عظم شانک فی نفسک و الهمنی طاعتک و العمل بما یرضیک و التجنب لما یسخطک یا ارحم الراحیم این خط سیر و خط مشی یک پیرو مولاست چندی پیش قبر اقای مرحوم اقای قزوینی را از نزدیک می شناسیم سید کاظم قزوینی مردی فاضلی بود و فضلش هم بیشتر در دفاع از اهل بیت بود خطیب و اطلاعات عمومی شاعر خطیب و کتابی درباره حضرت زهرا نوشت کتابی که دیگر حقیقتا فلکی وقتی از دنیا رفت وصیت کرد جسدم را علامت بگذارید کتابی که درباره حضرت زهرا نوشته ام روی سینه ام بگذارید هفده سال پیش فوت شد روبروی مسجد ایت الله بهجت دفن کردند مسجد کوچک زینبیه در توسعه حرم جسدش را اوردند بیرون خودم بدون هیچ شک جسد سالم و سالم کتاب هم تر و تازه روی سینه اش کتاب درباره حضرت زهرا و بعدش نه روز اینجا گذاشتند تا مقدمات بردنش به نجف یا کربلا اماده بکنند گفتند سردخانه بگذاریم یک پسر متدین بود که این بانو با این کتابی که هفده سال حفظ کرده چند روز نگه می دارد سردخانه نگذاشتند سالم سالم بردند به خاک سپردند اگر ما کارمان را همین جلسه را که می اییم ثوابش را هدیه کنیم حداقل ثواب امروز هدیه به روح مقدس حضرت زهرا سلام الله علیها و بعد در ذکرهایمان هیجده بار صلوات اکبر با برائت اکبر اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها و السر المستودع فیها بعدد ما احاط به علمک برائت اکبر هم در اخرش این را دارد بعدد ما احاط به علمک این هجده بار بگویید بعد هم هفت بار یا فاطمه اغیثینی شک هم نکن شکش ما گاهی که تخصصی صحبت می کنیم می گوییم شکش منتهی به کفر می شود قطعا شک در قدرت و توانش منتهی به کفر است

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۴ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث شناخت راوی و روایت

درباره تعریف روایت بحث می کردیم این قسمت از بحث ما مربوط می شد به شناخت راوی و روایت راوی را اجمالا بحث کردیم و اشنا شدیم و شروط لازم و اصلی را گفتیم

شرط اضافی در راوی (علاوه بر شرط لازم)

یک شروط استحبابی و اضافی هم دارد که ان را هم اشاره میکنیم شروط مستحب یا اداب مستحبه راوی مضافا بر شروط لازم که قبلا گفته شد ان شروط جزء مقومات به حساب می اید اگر ان شروط فراهم نشوند مصداق راوی محقق نمی شود اما این شروط که الان می گوییم تحت عنوان اداب مستحبه یا شروط استحبابی برای راوی

شرط مطهریت راوی (لا یمسه الا المطهرون)

از جمله این شروط ۱. کسی که روایت را نقل می کند باید متطهر باشد شرط است طهارت از اِشعار لا یمسه استفاده می کنیم دلالت نیست اِشعار است ان لا یمسه الا المطهرون که می گویم اشعار است چون معانی خیلی عمیق دارد فعلا بگویید ان ایه اشعار دارد که ادمی که روایت را نقل می کند باید طهارت ظاهری داشته باشد البته لا یمسه الا المطهرون یکی از معنایش این است که کسی تا طهارت ولایی نداشته باشد اقا را نمی بیند یکی از معناهایش این است خیلی معنا دارد معنای تخصصی ان این است بعد اول طهارت این طهارت الان اثر عملی برای ما دارد شما عزیزان که روایت نقل می کنید یا روایت می نوسیدید می دانید که چقدر ثواب دارد روایت دارد در بحار امده کسی که یک صفحه از {روایت قدر متیقن است} از روایات مطلب و معنا بنوسید روز قیامت این صفحه بین نوسیده و اتش جهنم مانع و سپر می شود قدر متیقنش روایت و معانی روایت و ایات قران و علوم و معارف اهل بیت احکام هم زیر همین مجموعه است یک صفحه کتاب فقهی بنوسید با طهارت و با وضوء حتی طبیعتا شما در این مجلس که می ایید بدون وضو ء نمی اید و جلسه حضور دارد بدون وضو که کسی نیست گوش دادن روایت و گفتن روایت حتی بعضی از اعاظمی که رنگ و لوایش خیلی عطر جانفزا دارند می گویند که خوب است این حرف که همان طور که دست بدون وضو به اسماء ائمه نمی توانند بزنند لمس کند بدون وضو اسم ائمه را به زبان هم نمی اورد اسم فاطمه زهرا بدون وضو اشکال دارد اسم امیرالمومنین بنابراین قداست این روایات را ببینید تا کجاست

ص: ۳۰۴

(وجود روایات در مذهب حقه شیعه معجزه ای است)

شما هیچ توجه کرده اید یک معجزه قطعی یک آیت برجسته الهی برای حقانیت کل مذهب روایات است چطوری؟ یک مرتبه یک نگاه کوتاه کجا بوده این روایات در عصر جاهلیت سواد که نبود ادب و عطوفت که نبود از انسانیت خبری نبوده از

علم خبری نبوده شاید یکی از فلسفه هایش این است که مصدر کجا باشد در سرزمین حجاز که الان مکه مشرف بشوید وهابی ها لباس شیک دارند ولی سراپا حیوانند الان بوی ادمیت استشمام نمی شود وحشی در وحشی منتها الان لباس با شیک ان زمان فکر کنید این روایات امده نسبت به تمام شئون زندگی این قدر وسیع این قدر عالی این قدر محتوای مثلا برای دانشگاهیان مثال زده می شود که اخرین دانشگاهی ها می گویند اورده اند که ازمایشگاه ها و تجربیات و نظر سنجی و کارهای علمی انجام شده روانشناسی و تجربه و جامعه شناسی گفته اند که اگر کسی اهل عفو و گذشت باشد شصت در صد عمرش نسبت به کسی که اهل گذشت نیست طولانی تر است علم اورده است کسانی که اهل عفو و گذشتند عمرشان نسبت به کسانی که اهل گذشت و عفو نیستند شصت در صد طولانی تر است این را اورده اند قال رسول الله صلی الله علیه و اله من کثر عفوه مد فی عمره یعنی اگر کسی که مطالعه کند روایات را یکی از فقهای بزرگ نجف از اساتید این حقیر بیچاره می فرمود که ان هم از سلف صالح حوزه اند که اگر کسی به مستحبات و مکروهات خوراکی مثلا پایبند باشد در عمرش بیمار نمی شود روایات است خدا می داند کی امده به قول امام خمینی عنصر زمان و مکان چیزی نبوده انسانیتی نبوده ان موقع امده این را گفته از معجزات قطعی روایات است این یک نکته یک شرط از شروط استحباب شرط دوم قصد قربت در

جنس و فصل در انسان (معرفت و تربیت)

سوال و جواب اهل انسان باشد گفتیم جنس و فصل انسانی جداست این که ارسطو گفته جنس و فصل حیوانی گفته خودش هم گفته حیوان ناطق انسان را می گوید حیوان ناطق از حیوانیت خودش صحبت می کند اما در تعریف ولایی تعریف انسان اینجوری نیست تعریف انسان این است که موجود دارای معرفت و تربیت انسان است حیوان ناطق انسان نیست جنس و فصلش معرفت و تربیت است معرفت هم معرفت ولایت معرفت و تربیت بود انسان است و الا ان تعریف برای ارسطو تعریف حیوانی است این تعریف انسانی است به تعبیر ایشان کسانی که توجه نمی کنند و معرفت ندارند باید بگویند که لذا زبان حالشان این است که چون توانستم نداستم چه سودی است چون که دانستم توانانی نبود معرفت ولایی خداوند چیزی را که از بندگان خودش می خواهد غیر مقدور نیست راحت است انا هدیناه السبیل زود همه جا می افتد شما که الحمد لله اهلید انهایی که از بیرون بیایند غیر از مجموعه های ولایی طرف ولایت بیایند بسیار زود چون فطرت انسان بستر ولایت است فطرت برای چیز دیگر جواب نمی دهد لذا اگر روی این ظرف بستر ولایت را نگسترانید به طبع باطل می شود باطل که شد انسان می شود حیوان

شرط دوم قصد قربت

شرط دوم قصد قربت الی الله است غرضی در کار نباشد البته قصد قربت و اخلاص اخلاص دو تاست یک اخلاصی که در بعضی از روایات دارد که الناس کلهم هالکون الا العالمون و العالمون کلهم هالکون الا العاملون و العاملون کلهم هالکون الا المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم حدیث معروف است و یک اخلاص فقهی است این اخلاص که به این معنا می گوییم اخلاص به ان معنا که گفته می شود ان معنای فقهی نیست چون اصلا مقدور نیست چیزی که مقدور نیست اصلا مطلوب خدا نمی تواند باشد خدا که نمی خواهد چیزی که مقدور نیست خدا در قران می فرماید که ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین عبادت با اخلاص را خدا خواسته اگر اخلاص را به ان شکل ممکن نیست خدا شی نا ممکن را نمی خواهد تقریبا از این طرف مژده است بنابراین اخلاص با ان مد و شدی که شنیده اید او از صوفیه امده که ان گونه اصلا ممکن نیست هیچ ممکن نیست این می شود مسلک صوفی همه مردم هالکند مخلصون هم هلاکند در خطر عظیمند پس همه تمامند بهشت که نیست همه در جهنمند کفار که کفار است فسقه که فسقه است عباد و زهاد و مخلصین هم در خطر عظیمند این ها احادیث صوفیه است سند هم در این روایت در جوامع روایی ما نداریم شاید نبوی هم هست ولی از احادیث صوفیه است ان شا الله در لحن شناسی می اییم لحن سه گونه است ۱. لحن فقهی ۲. لحن اخلاقی ۳. لحن تصوفی این جزء بحثهای خیلی دقیق است لحن لحن تصوفی است اخلاصی که خدا خواسته است کار ممکنی است در این حد داعی اصلی به ان معنا که اگر ان داعی نبود ادم طرف ان کار نمی رفت داعی اصلی امر خدا باشد و عبادتی که انجام می دهیم قصد قربت معنایش چیست؟ اطاعه لامر الله قصد امتثال امر خدا قربه الی الله یعنی به قصد امتثال امر خدا بنابراین اخلاص هم امر ممکن است یک نکته هم بگویم و ان این است که در کنار ان عبادت شیطان بیکار نشسته یک وساوسی دارد نماز که می خوانید کسی می اید یک مرتبه به ذهنتان شیطان فورا خبر می دهد من را می بیند یک کمی خوشحالی می اید این را فقها می گویند ضررندارد از خود سید الاستاد (ره) نقل می کنم ایشان می فرماید این وسوسه است و ضرری در صحت عبادت ندارد خصوصیت را ایشان ذکر می کند به شرطی که به ذهن که بیاید ادم ناراحت بشود این خصوصیت اگر بود اعتنا نکنید اگر خدای ناخواسته به ذهنم بیاید و

خوشحال هم بشود ان دیگر ریاست بعد از اخلاص و قصد قربت

ص: ۳۰۶

شرط سوم اهتمام ویژه که روایت کم و زیاد نشود

شرط سوم هم اهتمام ویژه دقت بکند که روایت از نظر نقل کم و زیاد نشود روایت را درست نقل کند ان که از اداب است منتها دقت در نقل درست و اگر ادم دقت در نقل درست نکند یک مقدمه هم اضافه نکند کذب است افترا بر معصوم است خیلی خطر دارد و ان این است اولا دقت کنید بعد مستند بگویید انچه که در روایت در کتاب امده ببینید یا در ذهنمان باشد و ثانیا اگر یک وقت مضمون روایت در ذهنتان بود نگوییـد روایت بگویید قریب به این مضمون در ذهنم هست که از کذب و افترا بر ائمه اجتناب به عمل اید این شروط استحبابی راوی که گفته شد

(اما بحث از روایت)

اما روایت معنای روایت را گفتیم که عبارت است از نقل کلام معصوم معنای لغوی

نسبت (خبر- روایت حدیث)

و اصطلاحیش با هم نزدیکند معنای لغوی روایت حمل شی و نقل شی در مجمع البحرین هم اورده است که روایت عبارت است از خبری که نقل شود کلام معصوم توسط ان خبر نقل کلام معصوم روایت است حالا مسائل ریز که خبر با روایت چه فرق می کند حدیث. خبر. روایت. اینها مسائل ریزی است خیلی بحث برانگیز نیست اجمالا در اصطلاح رجال خبر و حدیث و روایت یک مصداق دارند این برای ما کافی است چون مسائل ریزش را لغه شرح بدهیم اثر انچنانی ندارد

حاکی و محکی در روایت

ص: ۳۰۷

در اصول بحثی است و در انجا صحبت از حاکی و محکی به میان می اید تا اینجا که از مجمع البحرین که بحث کردیم همین معنای لغوی و اصطلاحی بود در اصول شیخ انصاری و صاحب کفایه و امثال قدس الله اسرارهم می فرمایند که از جمع ادله اربعه که سنت هست بحث از حجیت خبر بحث از احوال سنت است تا داخل محدوده باشد یا نه بحث از احوال سنت نیست در ضمن این بحث می گویند که خبر عادل حاکی سنت است و قول معصوم محکی است در صورتی که قول باشد و اگر تقریر و فعل باشد مطلب دیگری است همین الان ان شا الله کامل می کنم روی این حساب در اصول با دقت اصولی بین حاکی و محکی تفکیک قائلند اما در اخر می گویند صاحب کفایه می گوید مگر اینکه بگوییم سنت عبارت است از مجموع حاکی و محکی این حرفی که در اصول گفته شد حاکی چه شد؟ حاکی قول راوی نقل خبر محکی چه می شود؟ خود قول معصوم این بنابر دقت اصولی دو تا می شود و بعد هم تنزل می کند که امکان این وجود دارد که حاکی و محکی دو تا از معنای سنت باشد این را که خوب فهمدیم می اییم از رجال سری می زنیم در رجال این دقت اصولی به کار نمی رود گفته می شود همان طور که اشاره شد روایت نقل کلام معصوم است بسیط دو چیز نیست کلام معصوم خودش جدا ناقل چیز جدا نیست نقل کلام معصوم روایت است منتها ابزار نقل راویان و سند است در رجال از دید محدثین و رجالیین مسئله ای به معنای حاکی و محکی نداریم نقل کلام معصوم روایت است درست هم همین است ان مطلبی که در اصول امده اولا ـ همان نکتهای که قبلا گفتیم یک دقت اصولی است غیر متعارف است ان دقت و ثانیا خودشان هم تنزل کرده اند

و ثالثا در صورتی فرق بین حاکی و محکی به وجود می اید که حاکی عین کلام معصوم نباشد مضمون را نقل بکند در صورت نقل مضمون حاکی با محکی فرق می کند و ما در تعریف روایت یک خط مشی اصلی داریم ویک مسیر جنبی و بر اساس ضرورت این را بدانیم روایاتی که رسیده اند به طور عمده کلا عین کلام معصوم خواهند بود مخصوصا جوامع معتبر و اصول اربعه چرا ان ادله ای که گفتیم که امده است اصول اربع ماه را مشایخ ثلاث در این کتب اربعه جمع کرد ه اند با ان اهتمامی که داشته اند و خود راویان که در محضر امام صادق بودند با ان اهتمام با ان دقت فهم بالا با ان عنایتهای الهی و کمکهای غیبی که ما معتقدیم بنابراین اصولی بوده است اصل یعنی خود بیان معصوم بدون واسطه ان اصلها امده است تا زمان ابن ادریس گفتیم پیش ایشان وجود داشته کتب اربعه مخصوصا کتاب کافی را می گویند به این مضمون مجموعه از ان اصول است و از امام صادق روایتی نقل شده در تفسیر ایه فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه کتاب نور الثقلین تفسیر همین ایه مراجعه کنید از امام صادق نقل شده است که منظور از این ایه چیست؟ امام می فرماید منظور از این ایه این است که کسی که روایت را نقل کند به عین تعبیر و ساختار ان نه کم و نه زیاد فیتبعون احسنه این اصل است دو سه تا روایت داریم که امام صادق اجازه داده است نقل مضمون را طبق تتبع ناقصی که این حقیر داریم ان روایات که مطالعه شد به خوبی نشان می دهد که در موارد خاصی مثلا می گوید من فراموش می کنم راوی می گوید امام می فرماید که تعمد که نداری بر کم و زیاد نکته اینجاست امام می فرماید تعمد نداری بر کم و زیاد کردن می گوید نه از ان روایات استفاده می شود که نقل به مضمون مطلقا مجاز نیست در صورتی که ضرورت بطلبد و موارد استثنایی و نادری نقل مضمون را امام اجازه داده است یک نکته هم اضافه می شود از نظر اصولی که ما که جمود به این نقلها بکنیم مخصوصا که امام می فرماید در کم کردن روایت تعمد نداری استفاده می شود که اختصاص به خود ان مشایخ دارد راویان دیگر ما هم اگر روایت را نقل کنیم ما دیگر مجاز نیستیم کم و زیاد کنیم چرا ان اجازه عمومیت ندارد اصول خوانده اید ۱. احتمال خصوصیت احتمال بسیار قوی است جایی که احتمال خصوصیت در حد احتمال قوی باشد زمینه برای عموم اطلاق ندارد

تشخیص موضوع و مورد که موضوع مخصص می شود نه مورد

۲.ان موارد که بود جزء مورد نیست موضوع است گاهی اشتباه می شود بین مورد و موضوع می گوییم مورد مخصص نمی شود اما موضوع که ارتباط با حکم با موضوع گویا مثل ارتباط علت و معلول است اختصاص دارد بنابراین اگر هم مجاز هم هست در ان حد و ان اندازه است یک مطلبی را فهمیدیم معنای روایت در رجال معنای روایت در اصول و این روایت در رجال اگر از لحاظ سند و کثرت در حد تواتر رسید این را در رجال می گوییم سنت قطعیه که دیگر روایتهای دیگر قابل معارضه نیستند

معنی سنت در اصطلاح خاص و عام

و اما سنت را در اصطلاح ادله در برابر کتاب قرار می دهیم سنت یعنی مجموعه روایت و فعل و تقریر معصوم این دو تا اصطلاح و سنت هم در احکام که معلوم است به معنای عمل مستحبی است نتیجه اصطلاحات که بلد بودید تذکر داده شد

روایت به معنی نقل عین کلام معصوم است

روایت نقل کلام معصوم هست و ان اصل این است که عین کلام معصوم نقل بشود چیزی به نام حاکی و محکی نداریم این خود روایت هست بر اساس تعریف فنی رجالی یک شروطی هم دارد که شیخ طوسی در کتاب عده در ضمن بحث از حجیت خبر واحد ان شروط را یاداور می شود

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – شنبه ۷ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۷

ص: ۳۱۰

.Your browser does not support the audio tag

ملاقات با میته هنگام عدم وجود رطوبت

مسئله دهم می فرماید ملاقاه المیته بلا رطوبه مسریه لا توجب النجاسه علی الاقوی و ان کان الاحوط غسل الملاقی خصوصا فی میته الانسان قبل الغسل مسئله را فتوا را فهمیدیم که این را می گوید علی الاقوی می گوید بعد احتیاط مستحبی ذکر می کند مطالبی است که باید دقت بشود می فرماید ملاقات میته ادم دست بگذارد به جسم میته اگر رطوبت مسریه نداشته باشد ایا مجرد دست گذاشتن موجب نجاست می شود سید فرمود که بدون رطوبت مسریه مجرد دست گذاشتن موجب نجاست نمی شود از این اقوی و احوط چه به دست می اوریم؟

اقوی یعنی چه؟

نکته ای که عزیزان می پرسند که اقوی با فتوا چه فرقی دارد؟ فرقش را الان فهمدیم اقوی جایی است که ادله اختلاف یا بالا و پایین دارد بهترین دلیل را که انتخاب کرد برای حکم ان حکم را می گوید لذا اقوی خبر می دهد که پشت پرده بحث است و الا در عمل اقوی خود فتواست

اقوال پنج گانه در مسئله

حالا در این مسئله پنج تا قول وجود دارد قول اول این است که میته یا میت انسان اصلا نجس نیست انسان موجود پاکی است با شهادتین اولوین ظاهر جسد پاک می شود با شهادت ثالثه باطن پاک می شود قد طهرنا بولایته

سوال (شهادت ثالثه اشهد ان علیا ولی الله) در اذان و اقامه

سوال و جواب شهادت به وحدانیت خدا شهادت به نبوت و شهادت به ولایت و شهادت به حجت الحجج عصمت الکبری اشهد ان عصمت الکبری حجت علی حجج الله فاطمه الزهرا سید نساء العالمین ما شهادت رابعه را مندرج به شهادت ثالثه می دانیم و تابع دستور هم هستیم ما شرعا دستور هم نداریم که شهادت رابعه را در اذان بگوییم تابع دستوریم اما شهادت ثالثه هم دستور هم دارد تمامی فقها عملا فتوا داده اند بر اینکه شهادت ثالثه در اذان مشکلی که ندارد و علامه مجلسی روایتی نقل می کند دال بر استحباب و سید الحکیم صاحب مستمسک هم می گوید که استحبابش خالی از قوت نیست و نکته بعدی هم دلیلی که از تتبع به دست می اید صلوات و سلام بر پیامبر و امیرالمومنین در متون فقهی و دینی ما متلازمینند از هم جدا نیستند هر کجا دیدید صلوات و سلام بر پیامبر صلوات و سلام بر امیرالمومنین بوده است حتی مکانت و جایگاهشان از طریق فریقین متلازم است خوشبختانه این روایت از حضرت زهرا سلام الله علیهاست هم از ابنا عامه من اول در منابع ابنا عامه دیدم بعد دیدم که در روایات خود ما هست که پیامبر که به عرش رفت در قائمه عرش الهی سه تا کتیبه را دید اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم علی ولی القوم به یک نص و علی ولی به نص دیگر و علی ولی الله در هر صورت مکانت از قائمه عرش تا اینجا بعضی از عزیزان که کلام و فلسفه می خوانند ملاصدرا می گوید که حکمه عرشیه به این تعبیر شما بگویید که سند عرشی در قائمه عرش الهی محقق است

ص: ۳۱۱

قول اول میت انسان مسلمان نجس نیست (قول محدث کاشانی)

چرا چون شهادتین مطهر است و پاک است و جعل صلاتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم تذکیه لنا و طهارتا لانفسنا

غسل میت از باب تنظیف است یا تعبدا

غسل را که شرع دستور داده تعبد است یک تنظیف است غسل دلیل بر نجاست نمی شود اولا و ثانیا تعبد باشد خیلی اوامر تعبدی است این قول اول منسوب به محدث کاشانی است کتاب مفاتیح الشرائع جلد ۱ صفحه ۶۶۰

قول دوم میت مسلم نجس نیست و لو با رطوبت تماس حاصل شود (قول ابن ادریس حلی)

در کتاب سرائر جلد ۱ صفحه ۱۶۳ می فرماید میت انسان ممکن است نجس باشد ولی منجس نیست دلیل بر منجسیت نداریم بنابراین دست با رطوبت و بدون رطوبت به بدن میت برسد نجس نمی شود .

قول سوم (قول مشهور) تماس با رطوبت میت مسلمان قبل از غسل منجس است

قول سوم قول مشهور است همان که در متن امده اگر دست مرطوب با بدن میت تماس بگیرد نجس می شود و اگر بدون رطوبت باشد نجس نمی شود مشهور است البته قبل از غسل بعد از غسل که تطهیر شد و عنوان فرق کرد

قول چهارم (قول علامه حلی و ...) میته از اعیان نجسه است

ولی با سایر اعیان نجسه فرق دارد و تر و خشک ان هنگام تماس نجس می کند اعیان نجسه دیگر جذب و سرایت و رطوبت لازم دارد در تنجیس میته به طور مطلق خشک باشد یا تر باشد تماسی و مساسی پیدا بکند نجس می کند این حکم خاص میته است و ما تابع دلیلیم این قول منسوب است به علامه حلی در کتاب منتهی جلد ۱ صفحه ۱۲۸ و شهیدان (ره) در کتاب همین شرح لمعه جلد ۱ صفحه ۱۱۴ قول چهارم

ص: ۳۱۲

قول پنجم (قول جماعتی) میته حکمش حکم سایر نجاسات است مگر میته مسلمان که با غسل پاک می شود

قول پنجم گفته می شود که میته حکمش حکم سائر نجاسات هست مگر میت انسان میت انسان لمسش خشک باشد یا تر موجب نجاست می شود که شاهد این مدعا غسل مس میت است

تحقیق مطلب

این پنج تا قول را داریم سید الاستاد می فرماید کتاب تنقیح جلد ۲ صفحه ۴۶۲ که این قول پنجم را جماعتی گفته اند چون جماعت می شود ما دنبال مصدر نمی رویم و اما تحقیق و بررسی اقوال نسبت به قول اول و همچنین قول دوم که می گفت میت انسان پاک است غسل به عنوان یک حکم تعبدی است و قول بعدی هم می گفت که منجس نیست این دو تا قول قابل قبول و تایید نیست به قول سید الاستاد لا یمکن المساعده علیه بوجه چرا چون نصوصی داریم دال بر نجاست و سرایت ان در شی دیگر

صحیحه عبیدالله حلبی (نسبت به تماس با رطوبت یا غیر ان مطلق است)

که از جمله ان نصوص صحیحه حلبی کتاب وسائل الشیعه جلد ۲ باب ۳۴ از ابواب نجاسات حدیث ۲ خیلی حدیث عالی دارد عن علی بن ابراهیم از محمد بن یعقوب شیخ کلینی نقل می کند عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عیسی دو تا حماد داریم دو تایش ثقه و از اجلا هست حماد بن عیسی و حماد بن عثمان عن الحلبی حلبی که در پشت سر مشایخ ثلاث هست ابابصیر و زراره و محمد بن مسلم این حلبی که اسمش عبید الله حلبی است از امام صادق علیه السلام نقل می کند: قال سالته عن الرجل یصیب ثوبه جسد المیت فقال یغسل ما اصاب الثوب دلالت کامل بدون هیچ ابهامی این دلالت دارد که لباسی که به جسد میت اصابت کرده سوال شده که چه حکمی دارد گفته باید تطهیرش بکنید دقیقا سوال می کند که انجا چیز دیگری در انجا نیست فهم عرف و سوالات متشرعه از نجاست و طهارت است از فال زدن و شحوم و اینها که نیست که جسد میت اصابت کرد بنابر این جواب می فرماید که امام علیه السلام که یغسل {بفتح یائ} یغسل {بضم} هم درست است مناسبت دارد با نجاست و طهارت دلالت کامل است فهم فقها هم این است ما ضعفا هم شکی نداریم که دلالت بر مطلوب کامل و واضح است

سوال و جواب ان مسری و غیر مسری جمع بین روایتین می کنند در روایات داریم که کل شی یابس ذکی ان با ان جمع بکنیم نتیجه اش این می شود از این جهت می گوییم که یابس ذکی که کنارش بگذاریم نتیجه اش این می شود که خشک نشود

سوال نسبت به وجوب و استحباب هم اطلاق دارد قطعا اطلاق به وجوب منصرف است که اطلاق حکم اطلاق امر مولا اصل وجوب است این مطلب دلالت تمام

صحیحه ابراهیم بن میمون (لمس قبل از غسل همراه رطوبت طرح نموده است)

روایت دیگر در همین باب حدیث اول اگر ذهن شریفتان باشد این یک روایت را یک بار دیگر خوانده ایم و صحیحه هست اما سید الاستاد این را صحیحه نیاورده من نفهمیدم هر چه دقت کردم یک ذره مشکلی برای صحیحه بودنش نیافتم صحیحه ابراهیم بن میمون از امام صادق علیه السلام حدیث اول در همین باب سالت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل یقع ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه و ان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه ان شرطی که گفتیم انجا اوردیم که اگر غسل داده باشد میت را که تطهیر شد قبل از غسل اگر لمس کند نجس می شود و از انجا که ۱. فهم عرف ۲. مذاق متشرعه ۳. نص خاص وجود دارد بر عدم تنجیس نجس یابس بنابراین مورد را به طور متعین می دانیم که عبارت است از موردی که بدن مرطوب باشد دلالت روایت کامل بنابراین دو تا مطلب را ما استفاده کردیم ۱. مطلب خودمان را اثبات کرد که قبل از غسل و اگر مرطوب باشد نجس می کند که قول مشهور بود مطلب دیگر انهایی که می گفتند که میت نجس نیست قطعا به صراحت این نص معتبر می فرماید میت تنجیس می کند یعنی هم نجس است و هم منجس دو تا قول اول را از دائره بیرون ساخت و مطلب و مطلوب ما که در متن امده است را ثابت کرد اما قول چهارم و پنجم گفته شد که میته حکم خاصی دارد تر و خشکش به مجرد تماس و ملاقات نجس می کند این مطلب را گفته بودم مطلبی است که قابل تایید و قبول نیست برای رد این قول ما از نصوص استفاده می کنیم دلیل ما بر عدم صحت این قول مضافا بر فتوا یا اجماع عملی فقها نصی است که وارد شده است اولا سیره متشرعه فهم عرف متشرعه و اجماع عملی فقها بر این است که ملاقات با شی نجس اگر خشک باشد و سرایتی اصلا در کار نباشد نجس نمی کند تنجیس به وجود نمی اید این اولا و ثانیا نص خاصی داریم نص خاص ما موثقه ابن بکیر کتاب وسائل جلد ۱ باب ۳۱ حدیث ۵ از ابواب خلوت نقل می کند از امام صادق علیه السلام که فرمود قال قلت لابی عبدالله ع الرجل یبول ولایکون عنده الماء فیمسح ذکره بالحائط قال: کل شی یابس زکی این دیگر یک عمومی است تمام عیار هر چیزی که نجاسات باشد و خشک باشد این پاک است یعنی منجس نیست دلالت روایت که کامل است عموم هم که مشخص سند هم درست این روایت طبیعتا با همان جمع بندی که در ضمن اشاره شد با روایاتی که دلالت دارد بر نجاست و تنجیس میت و میته در ماده اجتماع خودشان تعارض می کنند در این تعارض بحث را به این شکل در نظر بگیرید که اولا روایاتی که دلالت دارد بر نجاست میته و تنجیس که همان صحیحه حلبی بود اولا ان روایات منصرف است به صورتی که رطوبت در ملاقات وجود داشته باشد شاهد انصراف هم فهم عرف یا عرف متشرعه است بنابراین اولا که تعارضی در کار نیست

در تعارض عام و مطلق، عام مقدم است.

و ثانیا اگر تعارض صورت بگیرد ان دسته مثلا روایت حلبی گفت میت انسان نجس است ان روایت گفت کل نجس خشک منجس نیست تعارض می کند ان روایات گفت کل میته و میت انسان تعارض کجا می شود میت انسان که خشک باشد ادله و نصوص دال بر تنجیس میت می گوید میت است و تنجیس هست ادله کل یابس زکی می گوید که اینجا نجس خشک است و تنجیس نمی کند پس در ماده اجتماع تعارض به عمل امد اولی که دلالت بر تنجیس می کند مطلق است و دومی که دلالت بر تطهیر می کند عام است و ما گفتیم که بر مبنای سید الاستاد و اخرین تحقیق اصولی در تعارض دو تا معنای دارای شمول اگر یکی مطلق باشد و دیگری عام عام مقدم است بر مطلق چون دلالتش لفظی است و ظهورش اقوی ظهور لفظی اقوی از ظهوری است که عقلی باشد مقدمات حکمت در حقیقت مقدمات عقلیه بنابراین صحیح همان است که در متن امده که میت انسان اگر خشک باشد و رطوبتی نداشته باشد دستی که با ان ملاقات کند نجس نمی شود اگر با رطوبت ملاقات به عمل بیاید تنجیس به عمل می اید این مطلب صحیح و مطابق با نصوص و جمع بین ادله و مقتضای فهم عرف متشرعه است

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – یکشنبه ۸ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

مسئله یازدهم

مسئله یازدهم می فرماید یشترط فی نجاسه المیته خروج الروح من جمیع جسده فلو مات بعض الجسد ولم تخرج الروح من تمامه لم ینجس

ص: ۳۱۵

میته به حیوانی گفته می شود که روح از تمام بدن ان خارج شده باشد

می فرماید در نجاست میته که میته صدق بکند باید روح از تمامی جسد بیرون برود اگر بعضی از اجزای حیوان روح و حیات را از دست داد و بعض دیگر هنوز حیات داشت ان بعض که حیات را از دست داده میته به حساب نمی اید اول حکم این مسئله را بگوییم بعد یک تسامح در تعبیر است تذکر بدهیم حکم در این مسئله همانطوری که سید الاستاد می فرماید که دلیلی بر نجاست اجزای حیوان که حیاتش را از دست داده باشد و هنوز با بدن حیوان متصل باشد نداریم دلیل بر نجاستش نیست و میته بودن هم صدق نمی کند

وجود نص برای عضو جدا شده از حیوان به عنوان میته

و حتی می فرماید ما ان عضوی مثلا دستی پایی که از حیوان توسط حباله صید قطع می شود نمی توانیم میته بگوییم اگر نص نبود ان را به توسط نص گفتیم میته است نصی که وارد است در حباله صید قبلا اشاره شد

ایا امکان اطلاق میته بر عضوی از حیوان زنده هست؟

اما عضوی مثل دست یا پایی که متصل به حیوان است برای انسان یک دستش مثلا خشک شده از باب مثال این عضو که حیات را از دست داده نمی شود به ان میته اطلاق کنیم نه موضوعاً میته اطلاق می شود و نه دلیلی بر نجاست این عضو داریم بنابراین همانطوری که در متن فرموده اند خروج روح از جمیع جسد شرط مقوم میته بودن است این متن و حکم روشن است اینجا یک تعلیقه علمی وجود دارد و ان این است که خروج روح از جمیع جسد معنایش این است که از بعض جسد روح خارج شده حقیقت از دید معقول و علوم تجربی غیر از این است روح بسیط است بین بودن و نبودن است اینجوری نیست که از بعضی از اجزاء برودودر بعضی اجزاء روح باقی باشد اما حیات به معنای ابتدایش ممکن است ولی به معنای علمیش ممکن نیست حیات از لحاظ علمی عبارت است از فعال بودن مغز ادم و روی کار بودن حرکت خون که قلب و دستگاههای مجاور است گردش خون اثر حیات حیوانی و جسمانی است این تعریفی که از لحاظ علم برای حیات گفته می شود

ص: ۳۱۶

علم مرگ را مرگ مغزی می داند ولو تا مدتی قلب فعال باشد

لذا اگر مغز بمیرد از لحاظ علمی مرگ مغزی مرگ تمام عیار است در فقه اوردند بحث می کنند ما این را به خصوص بحثش را دیده ایم و تجربه کردیم از متخصصش هم شخصا سوال کردیم گفتند از لحاظ پزشکی مرگ مغزی مرگ تمام است لذا می شود مغز اگر بمیرد برای مدتی قلب را با دستگاه تکان می دهند متحرک حفظ می کنند اما زنده نیست بنابراین از بعض از اجزای بدن اگر مسامحه بگوییم حیاتش را از دست داده این حرف با علم تطبیق نمی کند مثلا دستی است شلل می شود خشک می شود در دید ابتدایی می گوییم جان داریم اما حقیقتش این است که ارتباط دارد منتها ارتباطش ضعیف شده و اصلا بعض از اجزای بدن بمیرد بعضی از اجزای بدن زنده باشد این حرف از لحاظ علمی مطلب دقیقی نیست و قاعده اصلی که گفته بودیم این امور را باید بدهیم به خبره و متخصص اما حکم مسئله معلوم است تا یقین پیدا نکنیم که جسد کاملا مرده است حکم میت بار نمی شود این از لحاظ حکم مشکلی نداریم تعبیری بود از لحاظ علمی جای نقد وجود داشت که فقط بحث علمی بود در نتیجه و عمل اختلاف و فرقی بوجود نمی اورد

روح بسیط است و تفکیک بردار نیست

سوال و جواب روح بسیط است ان حرکت خروجیش حرکت نیست که زمان دار باشد که یک قسمتش مرده باشد یک قسمتش زنده باشد ان یک احساس کوتاه می شود و می رود گفتم روح بسیط است

ص: ۳۱۷

سوال و جواب در مکاشفه ها که امده است خروج روح از پا شروع می شود منتها زمان دار نیست که ادم بگوید یک جا روح هست و یک جا روح باقی باشد سبک می شود روح در جسم در زندان است روح سبک می شود از پا شروع می شود قفسه سینه که امد یک لحظه یک جهشی است بعد از یک لحظه جهش خود انسان جسدش را افتاده می بیند و دیگر انجا مردم گریه می کنند یا کسی نیست هر چه هست از ان بالا مشاهده می کند تا وقتی که مشاهده می کند جسمش را امکان ضعیفی برای برگشتن وجود دارد مخصوصا از طریق معجزه ای که مرحوم شیخ حائری را توسط توسل به سید الشهدا برگرداند

مسئله دوازدهم

مسئله دوازدهم مجرد خروج الروح یوجب النجاسه و ان کان قبل البرد من غیرفرق بین الانسان و غیره نعم وجوب غسل المس للمیت الانسانی مخصوصا بما بعد برده گاهی ممکن است اشتباه بشود اشتباه هم ممکن است بر خواسته از اختلاف نظر باشد

مس میت قبل از سرد شدن بدن غسل ندارد

در این رابطه شک و اختلافی وجود ندارد که اگر میت مس بشود تا وقتی که میت گرم است غسل مس میت به گردنش نمی اید این مورد اتفاق است و بعد ازاین که غسل داده شد هم اگر مس بشود باز هم غسل مس میت ندارد این دو تا نکته مورد اتفاق و منصوص است بنصوص کثیره مستفیضه اگر متواتره نگوییم

مس بدن میت قبل از سرد شدن با دست مرطوب موجب انتقال نجاست است

ص: ۳۱۸

و امـا دست بـا رطوبت اگر مس کنـد میت را در حالی سـرد نشـده در حالی که گرم است ایا نجاست وجود دارد یا نـدارد اگر سرد بشود که بـاز هم محـل اختلاـف نیست که بحثش را دیروز خوانـدیم حالاـ مس جسـد میت بـا رطوبت قبل از سـرد شـدن موجب نجـاست ملاـقی می شود یـا نمی شود فتوای سـید یزدی و فقهـای اخیر کلهم از اقـای بروجردی تا امام خمینی از فقهای نجف هم از اقـای سـید یزدی تـا سـید الاسـتاد همه می گوینـد نجس است درحـال گرم بودن هم باعث نجاست می شود یعنی جسد میت منجس است ملاقی با رطوبت را نجس می کند این قولی است که تحقیقا مورد اجماع فقهای عصر اخیر است

قول مخالف دراین زمینه و ادله ان

امـا از قـدما در این رابطه اختلاف نظر وجود دارد از کسانی که در این رابطه نظر داده انـد که جسـد میت تا گرم است منجس نیست یعنی نه نجس است و نه منجس از این جمـع شـیخ طوسـی (ره)کتـاب مبسـوط جلـد ۱ صفحه ۳۷ و همین طور صـاحب جواهر می فرمایـد در کتاب جواهر جلد ۵ صفحه ۳۰۸ که شـهید اول در ذکری محقق ثانی در جامع المقاصد سید در مدارک صاحب حـدایق در حـدایق به اضافه شـیخ طوسـی می فرماینـد که جسد میت تا حرارت دارد منجس نیست عدد کمی نشد این نقل اقوال بود که صاحب جواهر نقل می کنـد وادله را هم صاحب جواهر (ره)اشاره می کنـد می فرمایـد ادله این حکم به این شرح است که بیان ادله با اسان سازی از این قرار است

ص: ۳۱۹

استصحاب حیا ت

۱. اصل استصحاب و اصاله الطهاره استصحاب طهارت هنوز بدن گرم است اصاله الطهاره که شک در طهارت داریم اصاله الطهاره جاری می کنیم

گرم بودن بدن ارتباط با حیات دارد

۲. گفته می شود صاحب حدایق می فرماید که بدن میت تا گرم است حیات هست حیات گردش خون و حرارت است مثل شعاع شمس بعد از غروب ان یک اثری است از همان شعاع شمس منتها ضعیف شده اخرهایش هست این دلیل دوم

ملازمه بین عدم وجوب غسل و عدم نجاست بدن میت

۳. تلازم بین عدم تحقق غسل مس میت و طهارت یا عدم منجسیت این دلیل سوم

دلیل ذکر شده در ابواب غسل مس میت (صحیحه اسماعیل بن جابر)قال:دخلت علی ابی عبدالله عحین مات اسماعیل الاکبر فجعل یقبله وهو میت فقلت:جعلت فداك الیس لاینبغی ان یمس المیت بعدما یموت ومن مسه فعلیه الغسل؟فقال:اما بحرارته فلا باس انماذاک اذا برد

۴. نصوصی است که در ابواب غسل مس امده

دلیل پنجم

۵. نصی است که در ابواب نجاسات باب ۳۴ امده که انها را شرحش را الان می دهیم اما دلیل اول که اصل بود این نکته را بگوییم صاحب جواهر می فرماید و الکل لا یخلو من نظر تمامی این ادله خالی از اشکال نیست اما اصل یقین داریم به قطع شدن رشته اصل استصحابا و طهاره میته است میت است نه استصحاب حیات می شود نه برای قاعده طهارت مجالی است نسبت به میته اما دلیل دوم که گفتند حرارت علامت حیات است اینجا حرارت وجود دارد و حیات هم هست جوابش را در مسئله قبلی اشاره کردیم که خود حرارت در اثر حرکت خون است و حرکت خون اثر فعالیت و مدیریت مغز حیوان است اگر مغز از کار افتاده و قلب ساکت و ساکن شده ان حرارتی به جای مانده دیگر نشانه مستقیم یعنی لازم لا ینفک اثر مستقیم حیات نیست بلکه تاثیراتی است که در اثر حیات قبلی بوجود امده الان که حیات از بین رفته این مقدار حرارت به جای مانده خود حرارت ملازم یا اثر مستقیم حیات نیست با شرحی که داده شد شک نمی کنیم مضافا بر اینکه اصل دلیل یک استحسانی بیش نیست و اما دلیل سوم که شاید جزء ادله عمده به حساب بیاید که مذاق فقها را اگر بدست بیاوریم می توانیم بگوییم عمده ترین اعتمادشان روی هم دلیل سوم است ملازمه است غسل مس میت نداشتن جسد گرم میت نجس هم نیست خوب غسل مس میت حکمی است نجاست هم حکمی است اینها ملازمه دارند و موضوعشان همان جسد میت بعد از سرد شدن می فهمیم قبل از غسل و بعد از حرارت این دلیل اصلی باشد جوابی که داده می شود یک مقدار با پیچ و خم تعقیدات جواب با اسان سازی این است که ما ملازمه را عقلا که بدست نمی اوریم ما اگر یک جایی ملازمه بفهمیم باید دلیل شرعی داشته

باشیم اینجا با کمال وضوح می بینیم دو تا حکم است یک نجاست دو غسل مس میت دو تا حکم هر کدام دلیل خاصی دارد و نص مخصوص که اشاره شده و بعدا هم اشاره می کنیم بنابراین درباره جسد میت ممکن است احکام متعددی وجود داشته باشد وجوب کفن و دفن و صلاه همه احکام با هم تلازم ندارند هر حکمی تابع دلیل خاص خودش هست هیچ ملازمه ای نیست الا در حد یک استحسان که می گوییم که بدن میت که گرم است مس بشود غسل مس ندارد پس اگر با رطوبت مس بشود تنجیس هم نمی کند یک استحسان است تلازم نیست این دلیل سوم دلیل چهارم نصوصی است که در باب غسل مس امده کتاب وسائل جلد ۲ باب ۱ از ابواب غسل مس حدیث ۲ این حدیث عبارت است از صحیحه اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پرسیدم از اقا که شما فرزندت اسماعیل اکبر را بعد از فوت شدن و بعد از مرگ ایشان بوسیدید ایا این بوسیدن شما اشکالی ندارد اقا فرمود فقلت جعلت فداک الیس لا ینبغی ان یمس المیت بعد ما یموت فعلیه الغسل فقال اما بحرارته فلا باس انما ذاک اذا برد از این استدلال کرده که اطلاق دارد بحرارته فلا باس اطلاق دارد هم درباره غسل هم درباره نجاست از اطلاق این روایت استفاده کرده اند که لا باس لذلک اذا کان مع الحراره بحرارته لا باس جوابی که داده شده است که سید الاستاد فرموده است و جوابش کاملا روشن است که در خود این روایت سوال از غسل مس میت شده امام فرموده نه تا وقتی که حرارت دارد بدن دیگر جایی برای وجوب غسل مس میت وجود ندارد اطلاق در صورتی که جهتش معین باشد قابل طرح نخواهد بود جایی برای طرح اطلاق هم وجود ندارد سوال درباره غسل مس میت است و مس میت به عمل امده ایا غسل دارد یا ندارد امام فرموده تا بدن گرم است غسل مس میت بوجود نمی اید جهت این روایت مربوط می شود به غسل مس میت که بعد از سرد شدن اگر مس بشود غسل واجب می شود و اما روایت دوم صحیحه اسماعیل بن جابر قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فی ممات ابنه اسماعیل الاکبر فجعل یقبله و هو میت ابواب غسل مس باب ۱ حدیث ۲ لا ینبغی ان یمس المیت بعدما یموت و من یمس فعلیه الغسل فقال اما بحرارته فلا باس دلالت کامل و جوابش را هم دادیم حدیث دیگری که مطرح می کنند صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال مس المیت عند موته و بعدغسله و القبله لیس بها باس مس میت عند موته استفاده کردند که هنوز گرم است و قبله و بوسیدن تا وقتی که گرم اشکال ندارد این روایت هم مصدرش همان ابواب غسل مس باب ۳ حدیث ۱ این روایت هم متاسفانه دلیلش کامل نیست وجه استدلال این بود که مس المیت عند موته اطلاق دارد با رطوبت یا بدون رطوبت اشکال ندارد و ان قبل از سرد شدن است جوابی که از این استدلال داده شده و سید می فرماید این است که اولا عند الموت ممکن است حالت احتضار باشد عند الموت ظاهر و تناسب هم معمولا این است که حالت احتضار است و بعد هم که می گوید قبله اشکال ندارد نسبت به غسل مس میت اشکال ندارد چون غسل مس میت انجا امده عدم باس نسبت به تحقق غسل مس میت است نه عدم باس نسبت به تنجیس به تنجیس ربطی ندارد دلالت این روایت کامل نیست می ماند حدیث خاص دیگر که دلالت ان حدیث کامل است ان را ان شا الله بحث کنیم که احتمال قوی شاید دو تا دلیل منبع اصلی برای این حکم است یک تلازم دو حدیث ابراهیم بن میمون کتاب وسائل جلد ۲ باب ۳۴ حدیث شماره ۱ که انجا تصریح می کند که تنجیس وجود ندارد قبل از برد ان شا الله فردا شرحش را بدهیم

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – دوشنبه ۹ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

ادامه بحث از طهارت بدن میت مسلمان

نظر مرحوم طوسی بر طهارت بدن میت قبل از سرد شدن بدن

اما قدما در راسشان شیخ طوسی اعلی الله مقامه می فرماید که جسد میت قبل از ان که سرد بشود نجس نیست و ملاقی ان هم متنجس نمی شود در این رابطه ادله ای گفته شد اخرین دلیلی که دیروز رسیدیم صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در باب ۳ از ابواب غسل مس وسائل دو تا عنوان دارد یک غسل مس میت دارد یک غسل مس دارد غسل مس متعلق به کسی است که مس می کند میت را غسل به عهده ادم غاسل تعلق می گیرد غسل میت متعلق به خود میت است غسل مس این عنوان راجای دیگر عنوان می کند

صحیحه محمد بن مسلم در این باره

غسل میت باب ۳ از ابواب غسل مس حدیث اول صحیحه محمد بن مسلم سند از ان سندهای متقن و معلوم محمد بن الحسن باسناده شیخ صدوق باسناد خودش عن الحسین بن سعید اهوازی از اجلا و ثقات عن محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج که از اصحاب اجماع است عن محمد بن مسلم عن امام الباقر علیه السلام قال مس المیت عند موته و بعد غسله و القبله لیس بها باس سند که درست است وجه استدلال به چه صورت است؟ می فرماید مس میت عند موته یعنی تازه میت از دنیا رفته عند موته هنوز جسد سرد نشده در این صورت که این تعبیر مس عند موته ظهور دارد به مس کردن میت در حالی که میت بدنش گرم است عند موته و بعد غسله و القبله لا باس بها چون مس میت عند موت مطلق هست معنایش این می شود که با رطوبت باشد چه بدون رطوبت عیب ندارد و این دلیلی بر طهارت بدن میت است تا وقتی که حرارت دارد

ص: ۳۲۱

نظر مرحوم سید حکیم در مورد این روایت

مرحوم سید الحکیم در کتاب مستمسک جلد ۱ صفحه ۳۳۶ می فرماید بقیه عقبه ای که گفته شد قابل تایید و قبول نیست ولی این روایت اخیر را باید حمل کنیم به غسل که لا باس یعنی غسل ندارد تا سرد نشده مس جسد میت غسل ندارد باید به غسل حمل کنیم ان هم بوسیله روایات دیگر که قرینه بر حمل بشود بنابراین دلالت این روایت را بر طهارت بدن میت قبل از سرد شدن تایید کرده و دلالتش هم تا حدودی درست به نظر می اید

توجیه مرحوم اقای خویی در این باره

این حدیث راسید الاستاد در کتاب تنقیح العروه جلد ۲ صفحه ۴۶۷ می فرماید اولا عند موته ممکن است حالت احتضار باشد

توجیه دیگر می فرماید اگر قبول کنیم که بعد از موت و در حالت گرمی و حرارت جسد هست بوسیله صحیحه حلبی تخصیص می خورد که صحیحه حلبی که خواندیم اسم حلبی چه بود

نکته اخلاقی

شما مصداق ان دعایی هستید که منسوب به اقا امام زمان سلام الله علیه هست که می فرماید وعلی المتعلمین بالجهد و الرغبه این دعا از امام زمان که ان شا الله منسوب درست باشد معنایش این می شود که امام زمان این است نظرش این است که طلبه ها به این امور جهد و رغبت داشته باشند وقتی ادم بداند که جهد و رغبت ادم مورد رضایت و خواست نظر اقا هست حالی بالاتر از این نیست جهد و رغبت دارید این دیگر خاطر اقا را شاد می کند و علی المتعلمین بالجهد و الرغبه این جهد دیگری است خداوند بر جهد شما بیافزاید خداوند شما را از اهل جهاد و اجتهاد فقهی قرار دهد یکی از سرمایه ادم عمر است در هر کجا خرج کند ادم اخرش پشیمانی است ان روز را که ادم نمی تواند که جلویش را بگیرد که نباید شتری است که در خانه هر کسی زانو می زند ان روزی که پشیمانی ندارد ان روز بگوید که عمری داشتم در راه فقه اهل بیت خرج کردم که من از اقای خویی نقل می کنم که ایشان از اساتید خودشان که صاحب جواهر که از دنیا می رفت در حال احتضار هاتفی صدا زد هذا عرف شیئا من علوم ال البیت چرا توفیق و اخلاص و ولایتش کار می کرد صاحب جواهر تلاش از سر اخلاص تلاش به جایی می رسد ان که میراث جاودانه می شود از سر اخلاص صاحب جواهر می گوید کتاب خمسش را خبر دادند گفتند کتاب خمس را تجار استفاده می کنند گفت استفاده می کنند نقل به مضمون من برای یادداشت های خودم نوشته بودم برای مراجعات در بحث استنباط داشته باشم برای این نبود که مردم از ان استفاده کنند قصد را ببینید گفته بودیم طلبه دو تا مقوم دارد این دو تا مقومش هست و بیمه اش هست ۱. واجبات و محرمات به طور حساس عن معرفه الولایی که زیر نظر اقا کار می کند ۲. درس خوب عن اخلاص این در دنیا می شود ازادی معامله با خدا و ولی خدا زیر پوشش لطف خدا لطف خدا چیست؟ لطف خدا خود امام زمان است وجوده لطف و غیبه لطف اخر و ما سر لطف خدا زندگی می کنیم درس که می خوانیم اموزش علوم در معسکر مولاست و عسکر هر اماده به خدمت هر کجا موقع بود خدمت نبود هر کجا اماده بود عسکر اماده باشد تصوف که نیست منتها به ذهن من دغدغه نداریم که کی کجا چه می شود ما اماده ایم امادگی اصلی این است که گفته ایم اگر یک صدایی بشنویم صدا را بشنویم چطوری می شود ادم شاهد بیاورم ادله بیاورند و قران نه این نیست یک صدایی می شنوید خود صدا را تمام وجود وجسم و روح و جان ادم تصدیق می کند جان ادم را فرا می گیرد کل روح تسلیم می شود ان معنای سلم لمن سالمکم می شود و ان صدا که بشوند دیگر مثل عرفی این است با اقارب واحباب با بهترین پسری دارد خیلی دوستش دارد یا دختر بچه ای دارد خیلی دوستش دارد بعد اگر بشنود صدا را شب خداحافظی نکند در یک مکاشفه ای رفته بود پیش اقا رفت به جنگ دید همه چیز اماده است وضع فرق می کند تشنه اش شد رفت اب خورد از دور دید خبری نیست غذا خواست غذا خورد اینجا که می رفت دنبال اقا یک وقت یادش امد که بچه ای که داشت غذا دارد تا گفت غذا دارد یک مرتبه برگشت همه انجایی که هست هست فاخلع نعلیک تعلقات را بکنید انک بالوادی المقدس طوی اینها مال ما که نیست ما از خودشان به لطفی که کرده اند ما افتخار جیره خواری که داریم سر سفره اش انچه از اساتیدمان یاد گرفته ایم برای شما می گوییم که خیلی شما امادگی دارید برای شنیدن خود انها می گویند و علی المتعلمین بالجهد والرغبه متعلمین علوم ال البیت قدر متیقین علوم ال البیت فقه است تجربه کنید اگر کسالت جسمی دارد یا مشکلاتی در زندگی دارید

در روایت دارد که پیش امام صادق امد گفت اسیرم استغار مریضم استغار گفت حاجتی دارد استغفار هر چیزی استغفار چون جلوی موفقیت ادم گناه هست تمام پاپیشها در زندگی گناه هست ما من نکبه امام باقر ما من نکبه تصیب العبد الا بذنب

توجه و استمرار درس فقه

ما چه می گوییم استفاده از سفره و تجربه قطعی فقاهتی حاجت دارید مشکل دارید خدای نخواسته مشکل جسمی دارید مشکل خانوادگی دارید فقر گرفتاری کارهای زندگی را ادامه بدهید درس فقه را ادامه بدهید تابستان که می شود حداقل نیم ساعت با فقه ارتباط داشته باشید این چه می کنید ۱. ابرو می دهد فقها ابرومندند در تاریخ تشیع بعد از ائمه امام خمینی چون فقیه بود فقها ابرومندند درس فقه را ادامه بدهید مال و ثروت سلامت رفع هم و غم یک طلبه ای که به حقیر مراجعه می کند از باب اشتباه در تطبیق امده زندگی اینده ام یک مشکل دارد خیلی طلبه خوب و جوان و با اخلاق می گوید نمی رسم درس بخوانم نمی رسم نیست این که می گوید نمی رسم گرفتاری دارم کار دارم اینها به اصطلاح امروزی اینها ویروس است ویروس فقه این وسوسه هاست کار دارم اینها بیماری هاست که عاید می شود این بیماری را نادیده بگیرد گفتم برای شما شیخ صدار استاد من قدس الله نفسه الزکیه از اوتاد بود ان شا الله در زندگی نامه قصد داریم چاپ کنیم شیخ صدرای بادکوبه ای که در نجف بود می گفت تنفس من درس است درس نگویم می میرم به درس و زندگی یعنی فقه

حمل صحیحه محمد بن مسلم بر صحیحه حلبی و جمع این دو روایت

سید الاستاد می فرماید صحیحه حلبی که می فرمایند باب ۳۴ از ابواب نجاسات حدیث ۲ فرمود که اگر به جسد میت ثوبش اصابه کند و مس بکند و ثوب مرطوب باشد موجب نجاست می شود پس این حدیث را حمل می کنیم به مضمون صحیحه حلبی که مقصود از عدم باس اینجادر روایت محمد بن مسلم مس بدون رطوبت و انجا که امده بود که تنجیس می شود مس با رطوبت پس هر دو حدیث در کنار هم که قرار گرفت صحیحه محمد بن مسلم محمل پیدا کرد و سید الاستاد می فرماید بهترین جواب از این صحیحه محمد بن مسلم این حمل و این جمع خواهد بود بنابراین نسبت به این حدیث ما به مشکلی بر نخوردیم و محمل برایش پیدا کردیم و حمل بر عدم تنجیس کردیم در صورتی که رطوبتی در کار نباشد مدلول صحیحه محمد بن مسلم عدم تنجیس در صورتی که رطوبتی در کار نباشد که صحیحه حلبی گفت که ملاقات با ثوب مثلا با میت اگر با رطوبت باشد موجب تنجیس می شود حمل و جمع درست شد

سوال در تفاوت فهم قدما و متاخرین از یک روایت کدام ملاک است

جواب- قرب زمانی به ائمه (ع) فهم قدما را مقدم می کند اما ....

بعضی از عزیزان سوال خوبی دارند و ان سوال این است که اگر یک روایت باشد فهم فقها قدما چیزی باشد و فهم فقهای از متاخرین چیز دیگر باشد جزء سوالهای کلیدی است قدما و متاخرین یک دید ابتدایی است و یک دید تحقیقی است در دید ابتدایی می گوییم فهم فقها از روایات قرب زمانی قداست مکانت بعضیها با یک یا دو واسطه به امام وصل است طبیعتا فهم انها مقدم است این دید ابتدایی است اما دید تحلیلی و تحقیقی که در اجتهاد باز است برای فقهای اخیر هم ارتباط قطع نیست قدر خودتان را بدانید اقا به شما طلبه ها کرمی که دارد نظر دارد مرجع عصر اخیر هم نظر دارد ارتباط انها با اقا قطع نیست بنابراین می بینیم که متاخرین هم پس از یک تحقیقات یک مطالبی را احیانا درک می کنند یا با تحقیقات بیشتر می رسند که در بین قدما ان مطلب کاملا باز نشده بود حکمش انها اشتباه نبود حکم مطابق احتیاط بود مثلا حکم قدمادرباره افتادن عصفور در چاه اب چه بود نزح بود ان حکم بود الان فقهای اخیر تقریبا اجماع کردند بر خلاف مشهور که قدما می گفتند و درست هم بود و ادله دیگر هم پشتیبانی می کند روایت هم دلالت می کرد بر ان مطلوب ضعیف بود و معلوم شد که فهم متاخرین قوی تر است بنابراین یک معیار کاملی وجود ندارد بستگی به مورد دارد گاهی مواردی پیدا می شود که یک حکمی مطابق احتیاط داده شده و پس از بررسی و تحقیق دقیق کاملا روشن می شود که حکم این بوده بین متاخرین خوب اما از این جهت که فارغ شدیم جواب این صحیحه که داده شد

تحقیق مطلب

یک جوابی را هم ما علی التحقیق داریم عرض می شود که بر مسلک تحقیق این صحیحه دلالت بر طهارت و نجاست ندارد به قرینه قبله این است که شخصی که از دنیا می رود بستگان عاطفی دارد برایتان مثال بزنم که دشوار نباشد پدر بزرگی دارد خیلی عزیز بعد از که از دنیا می رود پسرش می اید دستش را می بوسد این نوه اش می اید خودش را می اندازد روی جسد پدر بزرگ و بوسیدن اینها در ذهن متشرعین سوال خلق می شود میت است با میت ارتباط قطع است غسل است و مسش هم حکم دارد قبله ایا بوسیدن جائز است یا جائز نیست میت شده دیگر و همین طور مسش این سوال که امده طبیعتا به قرینه قبله نشان می دهد که سوال از اصل جواز مس و قبله است قبله که تقریبا ظاهر بر این معناست که این عمل جائز است ببوسم با یکی از فقهای بزرگ نجف بحثی بود درباره قبله زوج زوجه خودش را بعد از موت بحثی بود که از همین روایات استفاده می شود که نه غرضش چیز دیگر نبوده که مثلا- غسل باشد یا تنجیس باشد نه علاقه ای خداحافظی یک قبله ای یک بوسیدنی بوسیدن عاطفی است پس از که قبله صورت می گیرد بوسیدن و مس دست به دستش می گذارد پایش را به سینه اش می چسباند ایا اینها جائز است امام می فرماید مس المیت عند موته این هم عند موته این مطلب و بعد غسله و القبله لیس بها باس اشکالی ندارد حکم تکلیفی ندارد این سوالها در ارتباط با جواز و عدم جواز است این عدم باس مربوط می شود به اینکه جائز است اشکالی در کار نیست در ان جهت نیست در جهت این است که میتی از دنیا رفته بستگان نزدیکش خیلی علاقه دارند الان هم هست می بوسند صورتش را این بوسیدن صورت جائز هست یا نیست؟ این زنده که نیست میت است

سوال و جواب ایا زنی شوهر سابقش که از دنیا رفته عکس انرا می تواند بوس کند؟ اتفاقا از نظر اخلاقی و احادیث اخلاقی اشتباه است مثلا در احادیث اخلاقی که کسی زن شوهر داری را به ذهن خود به خیال خود که این زن چقدر زن خوبی بوده اگر می شد با این ازدواج می کردم این اشکال دارد این نکات اخلاقی و ان زن هم اگر به یاد ان شوهر قبلی باشد و محبتش را به دل بپروراند از نظر اخلاقی اشکال دارد از نظر فقهی اشکال ندارد

سوال از قبله بوده است نه سوال از غسل مس میت

سوال و جواب قبله چه ربطی دارد طهارت و نجاست به رطوبت و مس است قبله با میت ارتباط عاطفی است خود این کار قبله نسبت به میت که محرمیت و غیر محرمیت ندارد میت بریده نیاز به دلیل داریم الان با میت هر گونه ارتباط و تماس اینها نیاز به دلیل داریم قبله از میت واقعا جائز است یا جایز نیست بنابراین می گوید نه قبله اشکال ندارد جهت این روایت اصلا غسل و تطهیر و تنجیس نیست جواز و عدم جواز قبله و امثال انهاست البته این جواب را بقیه هم گفته اند منتها حقیر تشخیص دادم که بهترین جواب این باشد از احکام متعلق به میت است ربطی به غسل و غسل ندارد

صحیحه ابراهیم بن میمون در حکم تماس با بدن میت بعد از سرد شدن بدن

الان یک روایت دیگر استدلال می کنند در همان باب ۳۴ از ابواب نجاسات حدیث شماره ۱ حدیث صحیحه ابراهیم بن میمون این حدیث را قبلا خوانده بودیم به مناسبت سوال می شود عن رجل یقع ثوبه علی جسد المیت تا اینکه می فرماید و ان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه یعنی اذا برد المیت این حدیث سندش درست است صحیحه است دلالت هم کامل است یعنی می گوید اذا برد المیت تماس گرفتید هم غسل دارد و هم غسل اگر با رطوبت باشد نجس نمی کند لا تغسل ما اصاب ثوبک یعنی اذا برد

ص: ۳۲۶

تایید قول مشهور

این واضح و صریح است بر مدعای کسانی که می گویند تا جسد گرم هست منجس نیست لا ـ تغسل انجا بعد می فرماید فاغسل ما اصاب ثوبک اذا برد المیت این صریح است نه ظاهر به فتوای مشهور قدما که تا جسد گرم است منجس نیست فاغسل ما اصاب ثوبک منه یعنی اذا برد المیت این دلالت کامل است به این هم استدلال شده بقیه که حل شد

نظر مرحوم اقای خویی در مورد کلمه یعنی در روایت ابن میمون

این یک راه حلی است که هم سید الاستاد و هم سید الحکیم در همان منبعی که گفتم که این ذیل ثابت نیست که قول امام باشد اذا برد المیت چون بعد از کلمه یعنی امده یعنی تفسیر است مفسر غیر از خود امام است راوی مفسر است لذا در دو نسخه از کافی یک نسخه اش این اذا برد را دارد نسخه دوم اذا برد المیت را ندارد و سید الاستاد می فرماید که اگر جزء حدیث بود کلمه یعنی لازم نبود می فرمود ما اصاب ثوبک منه اذا برد اینجا گفته فاغسل ما اصاب ثوبک منه یعنی اذا برد المیت حداقل شک می کنیم در بودن این جمله از کلام امام همین شک کافی است در عدم اعتبارش شک کردیم که از کلام امام هست یا نیست اصل عدم و جودش از کلام است مطلب تمام نتیجه این شد انچه در متن امده جسد میت قبل از سرد شدن و بعد از سرد شدن نجس است و منجس که از نص و فتوای متاخرین این مطلب استفاده می شود بنابراین فتوای صحیح همان است که سید یزدی در عروه فرموده اند

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – سه شنبه ۱۰ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

فروع بحث نجاست میته

مرحوم سید یزدی در ادامه بحث از احکام میته فروعی بحث می کنند که احیانا محل ابتلاست و از لحاظ بحثی استدلالی مشکلی ندارد که ان شا الله امروز این فروع را کامل کنیم که بحث احکام میته کامل بشود

حکم مضغه و مشمیمه (جفت)

مسئله سیزده می فرماید المضغه نجسه و کذا المشیمه و قطعه اللحم التی تخرج حین الوضع مع الطفل. مضغه و مشیمه را می فرماید نجس است از لحاظ فتوا اختلافی بین فقها نیست مضغه که معلوم است مشیمه همان پوسته ای است که همراه طفل بیرون می اید که جفت گفته می شود و یک قسمت گوشتی نازکی باز هم همراه با طفل بیرون می اید که از ملحقات حفاظ طفل است همه اینها نجس است نجاست اینها را یا از طریق جزء مبانه معروف یا دید ابتدایی جزء مبانی است از حیوان و بنابر مبنای سید الخویی که اینها مخلوق مستقلند ظرفشان رحم است ظرف چیزی است مظروف چیزی است مثل بیضه ای که در شکم مرغ تولید می شود وجود مستقل دارد بنابراین از طریق جزء مبان حکم به نجاست صادر نمی شود بر مبنای سید بلکه از طریق عموم جیفه صحیحه حریز ابواب مصلی باب ۳ حدیث ۱ خواندیم کلما غلب الماء ریح الجیفه تا اخر که گفتیم کلمه جیفه اطلاق دارد نجاستش در این صحیحه به طور صریح اعلام شده است و جیفه به این موارد هم صدقش بلا اشکال است

ص: ۳۲۸

حکم جزئی از بدن حیوان که از بدن ان جدا شده باشد

مسئله چهاردهم اذا قطع عضو من الحی و بقی معلقا متصلا به طاهر ما دام الاتصال که در ان بحثی نیست جزء بدن ادم زنده یا حیوان محلل الاکل حیوان محرم الاکل که بحثی در ان نداریم قطعه مبان باشد یا متصل باشد نجس العین است و ینجس بعد الانفصال بعد از انفصال یک انگشت بریده بشود جدا که بشود از انسان نجس است مستندش هم روایات حباله صید بود که عضو از صید اگر بتوسط دام و تله گرفتار شود قطع شود فرمود میته جزء مبانه انجوری میته است اما اگر قطع نشده و اتصال بر قرار است و لو اتصال ضعیف اما اتصال صدق می کند محکوم به طهارتند هر چند اتصال به پوسته رقیقی باشند تا وقتی که اتصال بر قرار است صحت استناد وجود دارد می گوییم عضو از این بدن است حکمش همان حکم بدن خواهد بود این هم روشن است گفتم فروعی است که بحث ندارد

جِندُ المعروف (جزء جدا شده از یک حیوان دریایی)

مسئله پانزدهم الجند باکسر المعروف جند المعروف این در عراق معروف است من در فارسی نیافتم یک نوع جزئی است از اجزاء حیوانات از اب و دریا گرفته می شود و با غذا مخلوط می شود به طعم و کیفیت غذا می افزاید می گوید اسمش را می

گذارند خصیته کلب الماء سگ دریایی سید الخویی می فرماید به این اسم گیر ندهید کلب الماء که مثلا گیاهی را اسمش را می گذارند لسان البقر اسم است این اسم است شما نروید بگویید که یک بقری است یک لسانی دارد ان لسان بقر پاک است یا نه؟ ان اسم است می فرماید معروف است یک چیز اضافه هم دارد می فرماید خصیه کلب الماء این هم چیز اضافه شد این را از دریاها می گیرند جند بادستر غذا را خوشبو می کند بنابراین سید می فرماید ان لم یعلم ذلک اگر کسی علم نداشته باشد که به این مطلب ندانند که واقعا از حیوانی است و احتمل عدم کونه من اجزاء الحیوان فطاهر و حلال وان علم کونه کذلک اگر علم داشته باشد که از یک حیوانی است و چنانچه که درلغت نامه دمیری امده که این از یک حیوان است و از حیوانی است که صید می شود اگر انجوری باشد فلا اشکال فی حرمته چرا چون ان حیوان محرم الاکل است این هم حرام است اکلش حرام است لکنه محکوم بالطهاره نجس نیست در غذاها که استفاده می شود استفاده اش غیر مجاز است اگر علم داشته باشد که ان از حیوانی است که در لغت نامه دمیری امده محکوم به طهارت است چرا لعدم العلم بان ذلک الحیوان مما له نفس شک داریم که این حیوان نفس سائله دارد یا ندارد یا در حیوانات بحریه معظم یا همه شان ما لا نفس سائله له صاحب نفس سائله نیستند شک می کنیم و احتمال قریب به اطمینان وجود دارد که حیوان بحری نفس سائله ندارد اصاله الطهاره و حکم به طهارت اعلام می کند اما حلیت اکل قطعا از اصاله الطهاره به دست نمی اید معلوم است و واضح است

حکم دندان یا ناخن جدا شده از بدن که همراه گوشت باشد

مسئله شانزدهم اذا قلع سنه او قص ظفره فانقطع معه شی من اللحم فان کان قلیلا جدا فهو طاهر و الا فنجس اگر کسی دندانش را بکند یا ناخنش را بگیرد قص ظفر با ضم ظاء و فاء درست است ظِفر و ظُفر هم امده ظُفُز تعبیر قرانی است فانقطع منه شی من اللحم یک مقدار گوشت هم همراه دندان یا ناخن قطع شد ایا این محکوم به نجاست است یا طهارت؟ سید می فرماید اگر اندازه ان گوشت که همراه ناخن بریده شده خیلی ناچیز باشد اشکال ندارد محکوم به طهارت است و اگر از کمیت قابل رویتی برخوردار باشد نجس است جزء مبان میته است اما ان مقدار که خیلی ناچیز باشد محکوم به طهارت است روایتش را قبلا خواندیم پوست لب و اطراف ناخن گفتیم که ادله نجاست از اینها منصرف است اینها عرفا هم میته به حساب نمی اید شرحش را مفصل دادیم

سوال و جواب منبع ومدرک اینکه کسی دندانش راکشید یا ناخن گرفت مستحب است دفن کند؟ این مطالب را اگر خوب فرابگیرید حلیه المتقین علامه مجلسی تمام و کمال از جا که حرکت می کنید تا دستشویی تا نشستن تا برخواستن اداب و مستحبات تمام اینها هست

سوال و جواب این نکته را بدانیم زندگی طلبه زیر نظر است یعنی ان که می گوید من واقعا خیلی نمک نشناس است منی نیست یعنی مولی. من دیگر وجود ندارد طلبه یعنی حذف من هر چه هست از مولاست ما واقعا زیر نظریم شاهد مثالش این علامه مجلسی چه بوده نه. زیر نظر بوده اند همان یک کتابش شما ببینید اداب و مستحبات ریز یعنی وقتی بحث پژوهشی و دانشگاهی را شروع بکند واقعا بحت زده می شوند انقدر ریز همه اش اداب و مستحبات راآوردهو روایت خدا می داند معجزه است یعنی وجود امام معجزه است کلاماتشان معجزه است تلاذمه شان معجزه است معجزه به معنای اعم.ائمه خودشان به معنای خاص معجزه اندبنابراین کسی که زیر نظر نباشد در ان شرائط تحقیق شده خدا می داند که اینها چند سال کار کردند تا تحقیق شده از کجا اورده و جمع کرده درست است که شاگردانی دارد که تحقیق می کردند و جمع می کردند اما چند نفر بودند انها دسترسی که نداشتند کامپیوتر که نداشتند کتابخانه که نداشتند وسائل ایاب و ذهاب که نبود چطور بوده زیر نظر بوده کتاب علامه مجلسی بحارش که خود بحار است این کلمه کلمه استخدامی نیست این کلمه کلمه واقعی است واقعا بحار است یعنی یک وقت بحار گفته است تعبیر بلاغی است تعبیر واقعی است بحار است منتها بحار معنوی است ان بحار فیزیکی و مادی که چیزی نیست بحیر است این بحار است خوب واقعش چه می شود معجزه جاودانی است تا ابد هم هست یک کسی می گوید که بعضی روایاتش ضعیف است ما جوابش را داده ایم که خودش ضعیف است بعد نکته دیگر اینکه بین معجزه و بین اینکه محل اشکال است همچنین کتابی کسی که نمی داند انهایی که در خط ولایت نیست به عقیده ام نقیصه این است که ضعف ولایی دارد انهایی که روحیه ولاییشان قوی است گفته اند که شما بحار یک بار مطالعه کنید یک ایت خداست که چی که نیست ادم پی می برد که این کتاب مجموعه مدونه مویده است

حکم استخوان جدا شده از بدن حیوان که شک در طهارت ان داریم

مسئله هفدهم اذا وجد عظما مجردا و شک فی انه من نجس العین او من غیره یحکم علیه بالطهاره طبیعتا که استخوانی که پیدا کرده احتمال میدهد که از طاهر العین است یا از نجس العین است شک در طهارت می کند محکوم به طهارت است طبیعتا بر اساس قاعده طهارت چرا چون قاعده طهارت موضوعش احتمال طهارت است احتمال طهارت وجود دارد

سوال و جواب چرا قاعده عدم تذکیه جاری نم شود؟ سوال شد که این استخوان از دو حال خارج نیست یا در سرزمین اسلام است قاعده سوق جاری می شود یا سرزمین مسلمان نیست قاعده عدم تذکیه جاری می شود این وجد عظما که از از این قرائن ندارد نه سرزمین کفر است نه سرزمین اسلام است در بیابانی است احتمال حلیت وجود دارد در عدم تذکیه احتمال تذکیه وجود ندارد منطقه منطقه کفر است

سوال و جواب ان بحث استخوانی که گفتیم گفتیم اگر در منطقه کشور اسلامی نباشد و احتمال حلیت هم دیدیم طبیعتا احتمال عقلایی ندارد ان موقع بله درست است همان قاعده عدم تذکیه می گوید اما اگر عظم استخوانی باشد که احتمال حلیت و حرمت می دهید در منطقه ای است این احتمال حلیت را که دادید می فرماید یحکم علیه بالطهاره حتی لو علم انه من الانسان و لم یعلم انه من کافر او مسلم

سوال و جواب نه وجود دفن دلیلی ندارد اصل تاخر حادث یک اسمی است و اعتباردر اصول ندارد در ارث جای دیگر می گوییم خود اصل را می گوییم اما اعتبار ندارد اصل تاخر گفته می شود اما پشتوانه ندارد اصالت عدم تاخر حادث اصل معتبر شرعی نیست خود تاخر حادث نه نصی داریم نه سیره عقلاـ هست واقعا برای ما ثابت کنیم اصل تاخر حادث در حد یک استحسان هست یا در حد یک احتمال بنابراین ان استخوانی که اینجا پیدا می شود ادم طبق معاییر فقهی موظف به دفنش نیست انها بیرون کردند انها وظیفه جدا دارند من و شما عابرین مکلف نیستیم مسش هم غسل ندارد و نجس هم نیست اما می فرماید حتی لو علم انه من الانسان بداند استخوان از انسان است و نداند که کافر هست یا مسلمان هست قاعده طهارت است هم سید الحکیم هم سید الخویی سیدان علمان می فرماید یحکم بطهاره المشکوک فی کلا الموردین لقاعده الطهاره قاعده طهارت جاری است به مشکلی بر نمی خوریم البته سوال بعضی از دوستان دقیق بود باید این را به خاطر خوب بودن سوالشان کوتاه برگشتی بکنیم انجایی که قاعده عدم تذکیه جاری می کنیم سوق نیست قلمرو مسلمان نیست احتمال عقلاـیی طهارت هم وجود ندارد انجا عدم تذکیه است این مثال ما عظمی را یافته در خود سوق نیست اطراف ابادی است احتمال عقلایی برای طهارت می دهیم و در قلمرو مسلمان هم هست اینجاست که ما اصاله الطهاره جاری می کنیم

سوال و جواب ان چرمها اصل قاعده طهارت دو درصد احتمال کافی است در مسئله چرمها که هیمنه قاعده عدم تذکیه است احتمال این است معروف و مشهور این است سید این را می گوید سید الاستاد هم این را می گوید و نظر فقها هم غیر از اقای سیستانی این است مسئله

حکم پوست حیوانی که نمی دانیم دارای نفس سائله است یا خیر

هجدهم الجلد المطروح ان لم یعلم انه من الحیوان الذی له نفس او من غیره کالسمک مثلا محکوم بالطهاره اشکال صغروی نکنید اگر چنانه چیزی پیش امد مطلب معلوم است اگر یک پوستی افتاده نمی دانیم ان پوست از حیوان دارای نفس سائله است یا حیوانی است که دم سائله ندارد محکوم به طهارت است برای همان قاعده ای که گفتیم قاعده موضوع قاعده شک در طهارت است و وجود احتمال طهارت به نحو احتمال عقلایی کافی است احتمال اگر عقلی بود کافی نیست عقلایی

حکم فروش میته (کیف و کفش ساخته شده از میته)

مسئله نوزدهم یحرم بیع المیته محل ابتلا و محل بحث پیش فقها مشهور و معروف بین اصحاب که تقریبا می شود بگوییم اجماعی است بیع میته حرام است روایات و نصوص در این رابطه فراوان هم روایاتی که در مکاسب خوانده اید و در ذهن شما هست ثمن المیته سحت بالاترین دلالت را دارد یا السحت ثمن المیته وسائل جلد ۱۷ باب ۵ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۵ و ۶ و ۸ و ۹ سندها هم درست نصوص هم متواتر اگر مستفیض نگوییم که شاید مستفیض هم باشد نظر فقها هم این است ولی این مسئله با مسائلی که امروز زندگی می کنیم مشکل ساز می شود میته ای که خرید و فروش می شود مخصوصا ساک چرمی کفش چرمی بند ساعت چرمی اینها کار مشکلی است از لحاظ فتوا مسئله همین است روایتی که دال بر جواز باشد یک روایت از صیقل هست که ما صحت سندش را به زحمت درست کردیم شیخ انصاری فرموده است که ان را حمل بر تقیه می کنیم عجیب این است که اینجا حمل بر تقیه مورد ندارد چون ابنا عامه مجاز که نمی دانند چطور حمل بر تقیه کنیم ان قسمت تعارض که دیده است به نظر مبارکش که امده گفته خوب مخالف حمل بر تقیه می کنیم از منطقه بیرون اگر به ذهن شریف شما باشد گفتیم روایتهایی که حمل بر تقیه می شود معمولا به این صورت است یک روایت در برابر یک مجموعه یک روایت ضعیف در برابر روایت صحیح السند یک روایت معتبر در برابر روایات مستفیضه زمینه حمل بر تقیه این شکل است که قبلا گفتیم که اگر دو دسته از روایات از کثرت برخوردار باشد و از اعتبار جایی برای حمل تقیه وجود نداشته باشد شاید ایشان دیده یک روایت دال بر جواز و روایات کثیره دال بر عدم جواز گفته است حمل بر تقیه اما سید الاستاد می فرماید که این روایت سندش صحیح است دلالتش هم کامل مشکل ندارد تقریبا ظاهر بر جواز بیع میته است و باید بگوییم که سندش ضعیف است قابل اعتماد نیست پس از که ما اعتبار را درست کردیم حداقل از لحاظ استدلالی راهی برای صحت میته که جلود باشد مخصوصا وجود دارد که روایات اولی را بگوییم جائز نیستند خرید و فروش برای اینکه اثار و تبعاتی دارد لوازمی دارد و معمولا هم این است که اگر شروع بشود خرید و فروش میته مشکل بوجود می اورد اگر یک جایی مثل خرید و فروش پوستی باشد مشکلی نداشته باشد از نظر استدلال راهی داریم اما فتوا فعلا بر جواز از فقها صادر نشده اما انتفاع هم معروف در حد اجماع نیست انتفاع معروف گفته اند که جائز نیست ولیکن شیخ انصاری و سید یزدی و سید الاستاد می فرمایند که انتفاع جائز است در روایاتی که در ابتدای مکاسب شیخ انصاری بحث می کرد می فرمود که اسراج کنید یعنی انتفاع انتفاع تجویز

شده بود بنابراین مانعی برای انتفاع وجود ندارد

ص: ۳۳۲

نظر مرحوم خویی در مورد انتفاع از اجزاء میته به شرط عدم آلودگی به نجاست

سید الاستاد در صفحه ۴۷۴ کتاب تنقیح جلد ۲ اخرین صفحه از این کتاب که برای شما گفتم می فرماید که روایات مانعه از انتفاع هم وجود دارد و روایات مجوزه هم وجود دارد ولیکن بهترین حمل این است که روایات مجوزه را حمل کنیم بر ان معنا که انتفاع جائز است اما با اجتناب از نجاست نجاستش محفوظ است روایات مانعه می گوید که استفاده نکنید از میته استفاده ای که از مذکی می کنید که طهارت هم در ضمنش باشد جمع بین دو تا طائفه این یک جمعی خوبی در می اید بنابراین انتفاع از میته جائز است مضافا بر این نصوص جمع بین نصوص و فتوای فقها می شود بگوییم سیره هم سیره عقلا و سیره متشرعه هم بر این بوده است که مثلا یک دامی الوده و نجسی برای حیواناتی می داده مثلا یک روغن نجسی را برای چراغ یا برای فتیله کشتی یا برای حمام به کار می برده سیره متشرعه هم کمک می کند بنابراین اقوی همان است که انتفاع از میته جائز است نصا و فتوا و بین فقها اختلاف و اشکالی در این رابطه وجود ندارد الحمد لله الذی وفقنا لهذا و ما کنا موفقین لولا وفقنا الله

متن درس خارج فقه استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۱ خرداد ماه ۹۰/۰۳/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

درباره روایت بحث می کردیم تعریف راوی کامل شد تعریف روایت را می خواستیم کامل کنیم یک جلسه یا دو جلسه درباره شرائط و خصوصیات روایت بحث کردیم که روایت چیست؟ و چه مقوماتی دارد؟ تا روایت صدق بکند در ضمن گفته شد که گاهی مثلا روایت مصداق سنت به حساب می اید

ص: ۳۳۳

معانی سه گانه سنت

و از این جهت گفتیم سنت سه تا اصطلاح دارد یا سه تا کاربرد ۱. سنت در اصطلاح اصول که برای اصول ادله اربعه را موضوع اعلام می کنند قدما تا زمان صاحب فصول و صاحب قوانین و بعد از زمان شیخ و تحول اصول و صاحب کفایه که موضوع اصول را می فرماید که نفس مسائل ان علم است بنابر همان روای و نظر قدما که ادله اربعه بود سنت را تعریف کردند همان تعریف مشهوری که بلدید عبارت است از قول و فعل و تقریر بعد این اصطلاح اصول. اصطلاح احکام سنت عبارت است از حکم مستحبی و در اصطلاح رجال سنت عبارت است از روایت متواتر خبر متواتر قطعی می شود سنت این اصطلاح درباره سنت داریم و بعد روایت هم مصداقی است از سنت بنابراین ما روایت را باید خصوصیاتش را کامل کنیم تا صدق روایت بکند

خصوصیات روایت از دیدگاه شیخ طوسی (ره)

شیخ طوسی در کتاب عده ضمن بحث از حجیت خبر کتاب عده کتاب اصولی است ضمن بحث از حجیت خبر می فرماید ان

روایاتی که صحت مضمون یا صدق روایت بکند روایتی است که این چهار تا خصوصیت را داشته باشد

عدم مخالفت با سنت قطعی الهی

موافقت با اصول عقلیه قطعیهو مخالفت نظام علت و معلول نباشد مخالف اصل تناقض نباشد مخالف اصل دور و تسلسل نباشد این یک که در روایت ابنا عامه بر می خوریمعدم مخالفت با کتاب خصوصیت دوم موافقت با کتاب با کتاب الله موافق باشد این نکته را توجه کنید منظور از موافقت در اینجا عدم مخالفت است همیشه در بحث رجال که می گوییم که موافقت کتاب اینجوری نیست که نصی است از کتاب مدلول روایت با ان نص کاملا تطبیق می کند اگر اینگونه باشد کتاب است منظور از موافقت با کتاب در بحث رجال عدم مخالفت است

موافقت با اجماع امامیه

خصوصیت سوم می فرماید موافقت با اجماع امامیه این هم معنایش این است با اجماع امامیه مخالف نباشد کل فقها امده اند مطلب را به عنوان اجماع مثلا می گویند زوجه از عقار ارث نمی برد یک روایت امده که ارث می برد خوب مخالف اجماع امامیه بود روایت اعتبار ندارد صدق روایت هم نمی کند

عدم مخالفت با سنت قطعی

اما خصوصیت چهارم می فرماید عدم مخالفت با سنت قطعیه این قانون را داشتیم اشاره هم شده است ضمن بحثها و خواهد هم امد که سنت قطعیه خبر متواتر قطعی است روایت اگر مخالف سنت قطعی باشد یعنی مخالف علم است در حقیقت نتجیه اش می شود مخالف علم وقتی مخالف علم بود دیگر این روایت صحت مضمون ندارد این چهار تا خصوصیت را شیخ طوسی فرموده است و خصائص خوبی هم هست

برخی خصوصیات که مرحوم طوسی نقل ننموده

چند تا خصوصیت دیگر از بیان فقها به شکل پراکنده استفاده می شود این بنده حقیر خدا جمع کردم در پنج شش تا عنوان برای شما افاضل بیان کنم خصوصیاتی که از ضمن کلام فقها و محدثین مضافا بر خصوصیات که شیخ طائفه فرمود استفاده می شود که به این شرح است

عدم اضطراب روایت

عدم اضطراب در یک روایتی که می خواهند دقت بکنند می گویند این روایت اضطراب دارد عنوان نزدند این را ولی در ضمن کلمات به وضوح پیداست که این روایت که اضطراب دارد با شکل روایت نمی خواند اضطراب دارد معنای اجماعی اضطراب این است که صدر با ذیل نخواند و یک قسمتش با قسمت دیگرش تنافی داشته باشد و گاهی هم تضاد مصداق بارز اضطراب و بر می خوریم در تحقیقات فقها که می گویند این روایات یا این روایت اضطراب دارد روایتی که مورد دیگر به ذهن می اید درباره استحباب مسواک هست روایت عنوانش این است که لولا ـ ان اشق علی امتی لا ـمرتهم بالسواک خوب با قواعد اصلی حرج نوعی یا شخصی است حرج که شخصی این جور در نمی اید اضطراب دارد لولا ان اشق علی امتی بر همه که مشقت ندارد موضوع حرج و مشقت هم شخصی است و این روایت مضطرب است پس خصوصیت اول عدم اضطراب پرهیز روایت از خرافات

دوم خرافات در احادیث غیر مستند ممکن است در کتب روایی هم کم و بیش دیده شود اما روایات ابنا عامه زیاد یک نمونه اش را بگوییم در کتاب المغنی ابن قدامه جلد اول بحث مبطلات صلاه می گوید سه چیز از مبطلات هست برای مصلی کسی که نماز می خواند سه چیز نمازش را باطل می کند ۱. عبور زن از جلوی نماز گذار ۲. عبور الاغ از جلوی نماز گذار اذا یعبر من امام المصلی یبطل ۳. عبور کلب اسود سگ سیاه اگر از جلوی مصلی عبور کند نماز باطل می شود دلیلش لان کلب الاسور شیطان بنابراین روایاتی که محتوایش خرافات بود ما که می گوییم به عقلانیت نگاه نمی کنیم برای اینکه می دانیم که مطلب اهل بیت عقلانیت به طور اتم دارد نیاز ندارد که سرگردان کند مطلب بعدی یعنی

پرهیز روایت از اغلاط ادبی

خصوصیت سوم که درست هم هست این است که اغلاط ادبی نداشته باشد از لحاظ ادبیات که غلط باشد جعل است ادبیات بلد نیست یک کسی خودش را عبا و قبا خیلی خوبی قیافه خیلی غلط اندازی داشت زمان ایت الله گلپایگانی اقا هم خیلی عجیب وغریب متواضع بود برگشت و احترام گذاشت و مشغول صحبت که شد خواسته شد از ایشان که یک چیزی بنویسد حالا- این اقا که شروع کرد به نوشتن کم هم نیاورد دیگر نگو که نوشت اصلا کلمه دعا را با واو دعاو و احترام را با یا یک وضعیتی دید این اقا کلاه بردار است باز هم اقای گلپایگانی چیزی به رویش نیاورد ثبت که ادم متقلب است جعل است روایت اگر ادبیاتش غلط بود معلوم است که جعل است روایت نیست

پرهیز روایت از انشاء ضعیف

چهارم هم انشا غلط یک انشائی است بیان بیان بسیار ساده و خیلی ضعیف که اصلا ادم با یک بچه اینگونه صحبت نمی کند بعد هم اخر سر که اشاره شده بود شماره پنجم روایت باید از معصوم نقل بشود اگر از معصوم نقل نشد روایت نیست لذا همین مثال که ارث زوجه یک روایت داریم روایت ابن اذینه خود ابن اذینه که از اجلا و ثقات است اما وقتی که می رسد به ابن اذینه می گوید می گوید قال ابن اذینه نمی گوید قال ابوعبدالله از امام نقل نمی کند این روایت را می گویند مقطوعه مقطوعه روایتی است که کل سند درست و کامل نقل شده به خود امام که رسیده از امام نقل نمی کند این می شود مقطوعه صحیح این است و رای اعاظم و اجلا و سید الاستاد)ره) این است که مقطوعه روایت نیست مقوم روایت نقل از معصوم است دیگر نیاز به بحث نداریم که سند درست است مکانت ابن اذینه بالاست بماند از امام نقل نکند روایت نیست

بعد از توجه به خصوصیات روایت تذکر دو نکته لازم است

اینجا یک مطلب را برای شما بگویم تقریبا کامل می شود روایت را فهمیدیم که با این خصوصیات روایت هست یک برخورد ابتدایی داریم با روایت یک برخورد نهایی برخورد ابتدایی ما با روایت این است که احترام و تقدیس چرا حیثیت اضافیه دارد بنابر این حیثیت اضافیه در اعتبارات جایگاهی دارد اضافه به مولا دارد این برخورد ابتدایی و اما برخورد عملی دو طریق می شود ۱. مستحبات ۲ . احکام الزامیه در مستحبات که رسیدیم طبیعتا قاعده تسامح بر مسلک قدما و عمل فقها نشان می دهد پیش قدما قاعده ای بوده است مرحوم سید مراغی هم میر فتاح مراغی در کتاب العناوین دارد کتاب خوبی است ایشان می فرماید که اکثر مستحبات که تتبع کنیم ادله اش ان روایات است اگر انجا هم سند را ملاحظه کنیم خلاف داب فقهاست و ثانیا باید باب مستحبات را ببندیم و مصطلح فقهی خوب این است که باب مستحبات واسع این تمام از لحاظ عملی در مسیر مستحبات اخبار من بلغ هم که دلیل اعتبار قاعده تسامح است که در قواعد فقهی امده اما ان طریقی که به الزامات و احکام الزامیه تعلق می گیرد نیاز به تحقیق دارد بعدا بحث می کنیم که چرا باید تحقیق کنیم چرا اصاله الصحه جاری نکنیم چرا اصاله العداله را جاری نمی کنیم چرا اعتماد به کتب اربعه نکنیم جواب اختصاری ان این است که به خاطر اهمیت و اهتمام هر چند ضعیف در ذهنتان سپرده اید که گفتم یک مورد احتمال ضعیف باید اعتنا شود احتمال هیچ کجا قابل اعتماد نیست مگر یک مورد انجایی که محتمل از اهمیت بالایی برخوردار است مثلا یک کسی می اید احتمال ضعیفی می دهید که قصد سوء نسبت به جان یکی از مراجع است خیلی اهمیت دارد قضیه ولی ان حرکات مشکوک احتمال ضعیف باید اعتنا بکنید برای اینکه محتمل از اهمیت بالاـ بر خوردار است اهمیت محتمل تاثیر گذار می شود به اعتبار احتمال اینجا هم در باب روایات که بحث می کنیم با اینکه کتب اربعه را گفتم اصاله الصحه هست اصاله العداله هست همه اینها چون احتمال می دهیم و لو ضعیف ولی محتمل مهم است حکم فقهی است دین مردم است بنابراین باید دقت کنیم یک نکته روایت که معلوم شد و ما وظیفه مان را فهمیدیم

سازگاری روایت با درایت

دو تا نکته کوتاه و تمام و ان این که ما گاهی می بینیم که روایت با درایت تعارض می کند درایت دو تا معنا دارد یک معنای درایت فهم حدیث و تحقیق درباره صحت متن و خصوصیاتی که از سند و مسند به دست می اید روایت را می گوییم موثقه یا صحیحه این بحث درایه رجال بحث از احوال شخص راویها اصطلاح دیگر این است که روایت و درایت عبارتند از نقل و واقعیت درایت واقعیت است روایت نقل است شما که خیلیها خطبا هستید این نکته را گوش بدهید نکته خطابی است گفته می شود زمان شیخ مفید خودش یا کسی از معاصرین به ابی العلا معری یا امثال و اضراب گفت که شما از لحاظ تحقیقی می دانید که حدیث غدیر متواتر است حدیث غدیر متواتر است از طریق خودتان صدو ده تا راوی صحابه از این روایت را نقل کرده اند یا تابعین یا صحابه سیصدو پنجاه نفر از محققین سنی کتاب نوشته اند درباره غدیر ان که از تواتر های درجه یک است چرا این را قبول نمی کنید مدلولش که بحثی نیست گفت تعارض است بین روایت و درایت خلافت ابوبکر درایت است واقعیت این روایت است نقل است واقعیت مقدم است بر نقل و اعتبار این فقیه شیعی که خود شیخ بود یا اضرابش به این مضمون زبان حال و قال پس درباره خود خلیفه اول هم روایت و درایت داریم روایت این است که ایشان اسلام اختیار کرد اما واقعیت و درایتش این است که چهل سال مشرک بود پس درایت بر روایت مقدام بداریم نحکم بشرکه و نعترف بمظلومیه مولانا امیر المومنین درایت و روایت که با این مثال برای شما توضیح دادم و تعارضش را هم گفتم انجایی که درایت و روایت مقدم است یعنی یک شی واقعی است نقل می شود بر خلاف واقع قاعده مسلمی است که درایت مقدم است بر روایت واقعیت عینی مثلا- می گوید که الان فرض بفرمایید امروز طلبه نیست اینجا روایت در فیضیه طلبه نیست وجدانا می بینیم که هست روایت بر خلاف درایت است درایت مقدم بر روایت است ان قاعده درست است

سوال و جواب ما می گوییم واقعیت مقدم بر نقل که واقعیت عینی باشد ان واقعی عینی عملی دارد بر خلافش نه اینکه عینین حق است حق دیگر نیست واقعیت عملی دارد ما می گوییم خلیفه بود دیگر ان نقلی که بر خلاف واقعیت بیاید ان باید ثابت کند که خلافت حقه است ان واقعیتش این است که یک حکومت غاصبانه دارد مثلا شما به خلاف واقع می گویید اب در حوض نیست داخل اتاق که نشته اید راوی می گوید در حوض اب نیست خلاف واقع واقعیت عینی ان مدعا اصل خلافت نیست مدعا خلافت حقه است

سوال و جواب ما می گوییم یک واقعیت هست یک روایت حوض اب دارد خبر هم می گوید اب تمام شد خبر که اب تمام شد اب دارد که دیدیم مقدم است در ابوبکر یک واقعیت شرک بوده یک خبری امده که اسلام اورده ما ان شرک دارد را که واقعیت داشت مقدم می داریم بر نقلی که می گوید اسلام اورده

روایت با مسائل معرفتی همراه باشد نورانیت ان ملموس باشد

روایت که محقق شد اینها مسائل علمی است یک مسائل معرفتی اضافه می شود مسائل معرفتی که اضافه می شود این است که روایت اهلیت می طلبد که برای اهل خودش را نشان می دهد کلامکم نور و ان مسش یک مطهر بودن می خواهد لا یمسه الا المطهرون سنی ها که می گویند مطهر با وضو هست که اشتباه می کنند با وضو متطهر است نه مطهر است بعد نورانیت در روایت لمس می شود از دید معرفتی درباره خود روایت نورانیت لمس می شود حدیث نیست ادرسش را بدهم کتاب الحجه باب ان الائمه نور الله کتاب کافی مراجعه کنید در قلوب مومنین اثر می کند یک روایت را که می خواند جذب می کند عمل می کند دو یک نوع عظمتی از روایت احساس می کند این ارتباط طبیعی است ارتباط معرفتی است شرح بیشتر داشت که وقت نشد ادرس روایت کتاب کافی بخش اصول کتاب ان الائمه علیهم السلام نور الله عزوجل حدیث ۱ و ۲ و ۳ من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق ما در تسلسل ارباب اصلی داریم ارباب اصلی تعارف ندارد خود اقا امام زمان است ارباب عالم هستی است بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبت الارض و السماء با یک تسلسل اسباب دارد که ما در بحث معرفتی گفتیم که فقها یا به اصطلاح نواب عام یا وکلای عام یا مامورین ویژه از طرف اقا هستند یکی از این فقهای که بی نظیر در تاریخ بوده است خود امام خمینی است من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق امام خمینی به گردن یکایک ما حق دارد برای روحانیت و اهل علم یک شخصیت اورد یک جایگاهی برای ما در دنیا اورد فقط بحث سیاسی و اجتماعی ان طولانی است یک نکته کوتا ه اولا یک افتخار برای شیعه که مرجعش اینگونه است مثلا ملک فهد که مرد در دنیا اعلام شد که ثروتمندترین فرد روی کره زمین از دنیا رفت دو امام خمینی که ارتحالش فرارسید اعلام شد که از دنیا که رفت از مال دنیا هیچ چیزی به جا نگذاشت ببینید تفاوت حق و باطل چه می کند و بعد ما طلبه ها استفاده طلبه ای کردیم منش و روش طلبگی انها چگونه بود و از این قبیل ایشان اهل توکل و توسل بود یک نکته کلیدی برای شما بگویم که توکل تنها مگر کافی نیست ادم اگر توسل کند دیگر توکل لازم نیست جوابش را گوش بدهید توکل و توسل با هم ارتباط مبدائی و منتهایی دارد توسل اغازی است که فرجامش توکل است و ابتغوا الیه الوسیله الیه می شود توکل وابتغوا وسیله است ایشان اهل توسل است من انچه که یادم هست هر شب حرم امیرالمومنین زیارتش ترک نمی شد ان موقع احتمال می دادیم برای حل معضل شما یادتان نرود دعای یا من تحل را بخوانید بعد توکلش هم کاملا پیدا بود و ان این بود که در مراحل موفقیت و خطر تکان نمی خورد فرق نمی کرد یک روایت از اقا امام رضا بخوانم که درباره توکل کتاب بحار جلد ۷۱ صفحه ۱۴۳ من اراد ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله و سئل

عن حد التوكل ما هو قال علیه السلام ان لا تخاف سواه معنای توکل را خوب فهیدیم توکل بکند یعنی از راهی که خدا برای ادم تعیین کرده رسیده است به جایی که الان خدایا از دستش ساخته بود دیگر الامر بیده دیگر تسلیمم این معنای توکل است این اگر بود اقوی الناس لذا امام خمینی که اهل توکل بود در تمام زمینه و پیچ و خم انقلاب و در قبل و بعدش تکان نمی خورد اقوی الناس در تاریخ معاصر بود ائمه که قابل مقایسه نیست در جمع اولیاء الله ایشان می شود در ادامه یک توسل را راه اصلی را سریع بگویم توسل اصلی که برای ما در مکاشفات وتوسلات امده دل افسرده توسل نکند پس چه کند ای دوای دل افسرده ما یا زهراء محور توسل حضرت صدیقه است و نذری که می کنید صلوات اکبر اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها و السر المستودع فیها بعدد ما احاط به علمک کار فوتی فوری برخوردید هجده بار به اعتبار عمر مبارک حضرت صدیقه الحمد لله الذی وفقنا از حضور و زحمت شما عزیزان تشکر می کنیم بعد از کتاب جلد ۲ تنقیح هم کامل شد رجال هم بحث راوی و روایت کامل شد رسیدیم سر بحث سوم یک نکته توصیه ای فقه نور است ارتباط خودتان را با فقه حفظ کنید تا نورانیت از جدا نشود و لو یک ربع و لو یک مسئله

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹